

والله اعلم
الخبير

از تسخیر تا فروپاشی

فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان

نویسنده

دکتر سید یحیی موسوی

سرشناسه: موسوی، سیدیحیی، ۱۳۶۰-

عنوان و نام پدیدآور: از تسخیر تا فروپاشی: فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان/ نویسنده سیدیحیی موسوی.

مشخصات نشر: مشهد: سپیده باوران، ۱۴۰۲. | مشخصات ظاهری: ۲۸۲ص.

شابک: ۹-۵۰-۷۷۴۶-۶۰۰-۹۷۸ | وضعیت فهرست نویسی: فیپا

عنوان دیگر: تحلیلی آینده پژوهانه از عوامل فروپاشی امارت طالبان.

موضوع: گروه طالبان | موضوع: Taliban | موضوع: گروه طالبان - تاریخ -- قرن ۲۱م. | موضوع: Taliban - History - 21st century

موضوع: افغانستان - سیاست و حکومت - آینده پژوهی | موضوع: Afghanistan - Politics and government - Forecasting

افغانستان - سیاست و حکومت - قرن ۱۵ - آینده پژوهی | Afghanistan - Politics and government - 21st century - Forecasting

رده بندی کنگره: DS ۳۷۱/۳ | رده بندی دیویی: ۹۸۵/۱۰۴۶

شماره کتابشناسی ملی: ۹۲۶۳۲۵۸



از تسخیر تا فروپاشی

فرضیه‌ای در زوال امارت طالبان

دکتر سید یحیی موسوی

صفحه‌آرایی: کارگاه نشر سپیده باوران

ناشر: بخش فرهنگی بنیاد شهید احمد مسعود

چاپ اول: زمستان ۱۴۰۲

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: 9-50-7746-600-978

نشانی دفتر نشر: مشهد مقدس، بلوار پیروزی، پیروزی ۱۰، زکریای ۲۲، پلاک ۱۳۷/۸

تلفن دفتر نشر: ۰۰۹۳۷۰۰۲۸۴۰۱۲

کلیه حقوق چاپ و نشر برای نویسنده محفوظ می‌باشد.

تقدیم به روان پدرم زندہ یاد
تورن جنرال سید عبدالمجید خان

فهرست

مقدمه.....	۹
۱. پرسش و فرضیه‌ی پژوهش.....	۱۰
۲. چارچوب نظری و مفهومی.....	۱۱
۱.۲. مفهوم فروپاشی.....	۱۲
۲.۲. نظریه‌های فروپاشی.....	۱۳
فصل اول: زمینه و پیشینه‌ی طالبان.....	۲۱
گفتار اول: عوامل و زمینه‌های ظهور طالبان.....	۲۳
۱. عوامل داخلی.....	۲۳
۱.۱. فروپاشی ایده‌آل‌های فرمانروایی.....	۲۴
۲.۱. جنگ‌های داخلی.....	۲۸
۳.۱. فساد مجاهدین.....	۳۱
۲. عوامل خارجی.....	۳۶
۱.۲. دخالت پاکستان.....	۳۶
۱.۱.۲. ضیاء‌الحق و رادیکالیزه کردن افغانستان.....	۳۹
۲.۱.۲. بی نظیر بوتو و «طالبان بی نظیر».....	۴۹
۱.۲.۱.۲. نصیرالله بابر و حمایت نظامی طالبان.....	۵۳
۲.۲. سیاست‌های آمریکا.....	۵۸
۱.۲.۲. طرح کمربند سبز برژینسکی.....	۶۱
۲.۲.۲. اهداف آمریکا از حمایت طالبان.....	۶۴
گفتار دوم: فرایند شکل‌گیری؛ از مدرسه تا امارت.....	۶۹
۱. نشست‌ها و تصمیم‌ها.....	۶۹
۲. تعیین رهبری.....	۷۱
۳. تشکیل امارت.....	۷۲

۷۷	گفتار سوم: از فروپاشی تا بازسازی
۷۷	۱. شکست و فروپاشی.....
۸۰	۲. بازسازی و احیاء
۸۳	۱.۲. عوامل تجدید حیات طالبان
۸۴	۱.۱.۲. عوامل درونی
۸۴	۱.۱.۱.۲. پروپاگاندای رسانه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی
۸۴	۲.۱.۱.۲. تاکتیک تدافعی و عملیات چریکی
۸۵	۳.۱. راهبرد تهاجمی
۸۶	۲.۱.۲. عوامل بیرونی
۸۷	۱.۲.۱.۲. نحوه‌ی مواجهه‌ی آمریکا با طالبان
۸۹	۲.۲.۱.۲. چرخه‌ی اشتباهات آمریکا و ناتو
۹۰	۳.۲. ناکامی آمریکا در توقف حمایت پاکستان از طالبان
۹۱	۴.۲. توافق دوحه
۹۳	فصل دوم: بحران مشروعیت
۹۵	مقدمه
۹۷	گفتار اول: مفهوم مشروعیت
۱۰۱	گفتار دوم: بنیان‌های مشروعیت حکومت از نظر طالبان
۱۰۲	۱. بیعت اهل حل و عقد
۱۰۶	۲. استخلاف
۱۰۸	۳. شورا
۱۱۲	۴. استیلا
۱۱۵	گفتار سوم: الگوهای نظری و عملی مشروعیت‌زدا در امارت طالبان
۱۱۵	۱. تمامیت خواهی
۱۱۷	۱.۱. وفاداری ایدئولوژیک و پایبندی به هدف واحد
۱۱۸	۲.۱. کاربست گسترده‌ی خشونت
۱۲۰	۳.۱. حذف و سرکوب رسانه‌ها و احزاب
۱۲۳	۲. فوق محافظه‌کاری
۱۲۷	۳. قانون‌ستیزی
۱۳۰	۵. اصالت خشونت و مجازات
۱۳۴	۶. علم‌ستیزی
۱۳۷	۷. خود برتری‌بینی
۱۳۹	فصل سوم: بحران مدیریت اقتصادی
۱۴۱	مقدمه

گفتار اول: تحمیل مالیات‌های غیرعادلانه.....	۱۴۳
۱. سیستم مالیاتی طالبان در زمان شورش.....	۱۴۴
۲. سیستم مالیاتی کنونی طالبان.....	۱۴۷
گفتار دوم: تحریم‌های شکننده.....	۱۵۳
۱. تأثیر تحریم‌ها بر معیشت مردم.....	۱۵۴
۲. تأثیر تحریم‌ها بر سیستم بانکی و سرمایه‌گذاری.....	۱۵۶
۳. راه برون‌رفت از تحریم‌ها.....	۱۵۷
گفتار سوم: فرار متخصصان.....	۱۶۱
فصل چهارم: بحران انسجام درون‌گروهی.....	۱۶۹
مقدمه.....	۱۷۱
گفتار اول: پیشینه‌ی اختلاف.....	۱۷۳
گفتار دوم: ریشه‌های اختلافات کنونی.....	۱۸۱
۱. رویکرد به غرب.....	۱۸۲
۲. جنگ قدرت.....	۱۸۴
۳. شکاف‌های ایدئولوژیک.....	۱۸۸
فصل پنجم: بحران انزوای بین‌المللی راهبرد «کاغذ سفید» در سیاست خارجی منطقه‌ای.....	۱۸۹
مقدمه.....	۱۹۱
گفتار اول: انزوای بین‌المللی.....	۱۹۳
۱. مفهوم انزوای بین‌المللی.....	۱۹۴
۲. شروط جامعه‌ی جهانی برای خروج طالبان از انزوا.....	۱۹۷
۳. پیامدهای انزوای بین‌المللی.....	۲۰۰
گفتار دوم: راهبرد کاغذ سفید طالبان.....	۲۰۱
۱. روابط طالبان با چین.....	۲۰۲
۱.۱. منافع چین در افغانستان.....	۲۰۵
۱.۱.۱. منافع و اهداف کوتاه‌مدت.....	۲۰۶
۲.۱.۱. منافع و اهداف بلندمدت.....	۲۰۶
۱.۲.۱.۱. خنثی‌سازی سیاست‌های غرب.....	۲۰۶
۲.۲.۱.۱. خلع نشان از هند.....	۲۰۷
۳.۲.۱.۱. توسعه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی.....	۲۰۷
۲. روابط طالبان با پاکستان.....	۲۰۹
۳. روابط طالبان با ایران.....	۲۱۳
۱.۳. منافع احتمالی ایران از ارتباط با طالبان.....	۲۱۶
۱.۱.۳. منافع امنیتی.....	۲۱۷

۲۱۸	۲.۱.۳. منافع اقتصادی
۲۱۸	۱.۱.۴. آسیب‌ها و تهدیدهای تعامل ایران با طالبان
۲۱۹	۱.۱.۴. تهدیدهای اقتصادی
۲۲۰	۲.۱.۴. تهدیدهای امنیتی
۲۲۲	۳.۱.۴. تهدیدهای مذهبی و ایدئولوژیک
۲۲۲	۴.۱.۴. تهدیدهای فرهنگی و اجتماعی
۲۲۳	۵.۱.۴. چالش حق‌آبه
۲۲۵	۴. روابط طالبان با روسیه
۲۲۷	فصل ششم: ایدئولوژی مقاومت و مخالفت
۲۲۹	مقدمه
۲۳۱	گفتار اول: داعش خراسان
۲۳۳	۱. زمینه و پیشینه‌ی داعش در افغانستان
۲۴۲	۲. پیوستن طالبان به داعش
۲۴۳	۳. حملات انتحاری
۲۴۹	۴. مبارزه‌ی ایدئولوژیک
۲۵۳	گفتار دوم: تهدید جبهه‌ی مقاومت
۲۵۳	۱. ماهیت جبهه‌ی مقاومت
۲۵۵	۲. مبانی و اصول
۲۵۷	۳. چشم‌انداز آینده
۲۵۹	جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۲۶۳	فهرست منابع
۲۶۳	فارسی
۲۶۵	عربی
۲۶۶	پشتو
۲۶۶	انگلیسی

مقدمه

برخی از لحظه‌ها در تاریخ افغانستان در دل خود آن قدر مسائل پیچیده و عمیق دارند که به چندین دهه نیاز دارند تا به درستی درک شوند. درک عمیق این لحظه‌ها مستلزم واکاوی و بازاندیشی در زمان سیاسی است. احیای طالبان و قدرت‌گیری دوباره‌ی این گروه یکی از آن لحظه‌های پیچیده و عمیق تاریخی افغانستان است. طالبان در ۲۴ مرداد (اسد) ۱۴۰۰/۱۵ اوت ۲۰۲۱ بدون جنگ و مقاومت وارد کابل شدند. با سقوط دولت منتخب و شناخته شده‌ی بین‌المللی، افغانستان بار دیگر در حال تجربه‌ی تلخ دوره‌ی بی‌اعتمادی و عدم اطمینان است. اکنون افغانستان بار دیگر در سراسرترین مسیر خود برای تبدیل شدن به یک معضل جهانی قرار گرفته است. بیش از دو سال پس از تسلط بدون منازعه‌ی طالبان بر افغانستان، آزادی‌های مدنی و مذهبی و حقوق سیاسی و فرهنگی شهروندان، به ویژه زنان در پایین‌ترین سطح خود تنزل یافته است و دستاوردهای اندکی که در دو دهه‌ی گذشته به دست آمده بود، در حال محو و نابودی تمام‌عیار است. فروپاشی نظام جمهوری اسلامی سریع و گسترده بود و زمانی که ایالات متحده و سایر متحدان در تلاش برای تکمیل تخلیه‌ی آشفته‌ی خود بودند، نیروهای طالبان بلافاصله وارد عمل شدند و تلاش کردند تا این خلأ سیاسی و امنیتی را پر کنند.

امواج پی‌درپی نیروهای طالبان و سرازیر شدن جنگجویان از استان‌های دور و نزدیک به کابل گیج‌کننده بود. افزون بر این، چهره‌های شاخص طالبان و فرماندهان نظامی که پیش‌ازاین اختلافات ایدئولوژیکی و سیاسی، آن‌ها را تکه‌تکه و از هم جدا نموده بود، از طریق سفرهای هوایی و زمینی وارد کابل شدند. درک و شناخت زنجیره‌ی فرماندهی

طالبان برای ناظران خارجی غیرممکن بود و از همین رو نمی‌توانستند مناسبات و روابط پیچیده میان هیئت رهبری را با دقت ردیابی کنند. افزایش صفوف طالبان در کابل مقارن با کاهش پیوسته و برق‌آسای حضور نیروهای خارجی و بین‌المللی و به زبانی بهتر؛ فرار آن‌ها از کابل بود. سرانجام در ۳۱ اوت ۲۰۲۱، درحالی‌که طالبان به انحصار قدرت در افغانستان دست یافتند، آخرین نیروهای ایالات متحده و بین‌المللی آنجا را ترک کردند.

۱. پرسش و فرضیه‌ی پژوهش

با فروپاشی یک نظام سیاسی و به قدرت رسیدن گروه جدید، بلافاصله سه پرسش اساسی در کانون توجه قرار می‌گیرد: یکی پرسش از چرایی و چگونگی فروپاشی نظام قدیم و قدرت‌گیری گروه جدید؛ دودگر پرسش از چیستی و ماهیت و هویت قدرت بدیل؛ و سوم پرسش از دوام یا زوال قدرت جدید. در پاسخ به چرایی شکست جمهوری اسلامی و احیای دوباره‌ی طالبان بسیار گفته شده و در این پژوهش نیز به طور خلاصه به آن پرداخته شده است. در پاسخ به چیستی و ماهیت رژیم طالبان نیز مقالات و کتاب‌های زیادی نگاشته شده که هرکدام از نویسندگان از منظر خود به توضیح چیستی و ماهیت طالبان پرداخته‌اند و در میانه‌ی مباحث این پژوهش نیز به ماهیت این گروه اشاره خواهد شد. به طور خلاصه باید گفت در حکومت‌های خودکامه و تمامیت‌خواه که هرگز به آراء عمومی بها داده نمی‌شود، هویت ملت‌ها محلی از اعراب ندارد و حکومت هرگز هویت خود را از هویت شهروندان به دست نمی‌آورد و دولت از ملت کسب تعریف و کسب تکلیف نمی‌کند.

با وجود اینکه بیش از دو سال از تسلط کامل طالبان بر افغانستان و احیای دوباره‌ی امارت می‌گذرد، پرسش از دوام و زوال امارت طالبان بی‌پاسخ مانده است. پژوهش حاضر عهده‌دار پاسخ به پرسش از زوال و فروپاشی رژیم طالبان است. مسئله‌ی کانونی پژوهش این است که آیا طالبان به نرمی و به شکل تدریجی خود را تثبیت نموده و بقای خود را حفظ می‌کنند یا همان‌گونه که ظهور کرد، افول خواهد کرد؟ آیا این بار، بخت با طالبان یار خواهد بود یا امارت دوباره به نگون بختی دچار می‌شود؟

تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که میان شدت ظهور و سقوط جنبش‌های شورشی

نسبتی ارگانیک وجود دارد و هراندازه سرعت و شتاب ظهور جنبش بیشتر باشد به همان میزان جنبش را به افول و سقوط نزدیک تر می‌کند. با این وجود، اما بومی بودن نیروی انسانی و منابع فرهنگی جنبش در دوام و بقای آن بی‌تأثیر نخواهد بود. جنبش طالبان گرچه با سرعت و شتاب مضاعف احیا شد، ولی به دلیل اینکه بخش اعظم رهبران و نیروی نظامی آن از مناطق پشتون‌نشین افغانستان هستند، نمی‌توان انتظار داشت که با همان سرعتی که ظهور کرده، سقوط کند. با این همه، اما به باور این جستار، در دل نظم جبری و تحمیلی که رژیم طالبان در افغانستان به وجود آورده است، بی‌نظمی‌هایی نهفته است که امارت را دچار آسیب‌هایی نموده و این آسیب‌ها از مرحله‌ی جنینی گذر کرده و به بحران‌هایی تبدیل شده‌اند که ممکن است امارت طالبان را تا مرز فروپاشی پیش ببرند.

هنگامی که طالبان برای نخستین بار در دهه‌ی هفتاد شمسی قدرت را تصاحب کردند همه یا اکثریت شهروندان افغانستان امیدوار بودند که زمامداران طالب شاید معنای زندگی را دوباره به خانه‌های آن‌ها بازگردانده و به افکار و اندیشه‌های عدالت‌خواهانه تن در دهند. اعمال و رفتار طالبان اما روزه‌به‌روز این امید را هرچه بیشتر به یأس تبدیل کرد. اکنون نیز پس از دو دهه، مردم افغانستان و جهان از نزدیک‌ترین منظر شاهد رنسانسی از خودکامگی، توتالیتاریسم، بی‌عدالتی و بیدادگری هستند که دوباره خود را در سیمای طالبان نمایان ساخته است.

۲. چارچوب نظری و مفهومی

به لحاظ سیاسی و جامعه‌شناختی، نظام‌های سیاسی غیر دموکراتیک نوعاً نقطه‌ی آغاز و پایانی دارند و همواره با تهدیدهای کوتاه‌مدت و درازمدت روبرو هستند. تهدیدهای کوتاه‌مدت معمولاً از سوی نخبگان و گروه مخالف سیاسی متوجه دولت می‌شود و به‌طور کلی به عدم خویشتن‌داری آن‌ها در برابر دولت مرتبط است. استدلال اصلی نخبگان در این زمینه نوعی مقابل به مثل است که عبارت است از عدم خویشتن‌داری و رواداری دولت در برابر شهروندان. تهدیدهای بلندمدت اما به ساختار قدرت دولت و سازوکارهای اساسی و بنیادین برای جدایی نسبی اصول عدالت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دولت بازمی‌گردد. در این میان برخی از دولت‌های غیرانتخابی رشد می‌کنند و

به نقطه‌ی اوج شکوفایی می‌رسند و سرانجام دچار فرسایش و فروپاشی می‌شوند، شماری دیگر از نظام‌ها اما هرگز رشد و شکوفایی را تجربه نمی‌کنند. گاهی دسته‌ای از دولت‌ها نیز ممکن است در مراحل اولیه‌ی رشد خود دچار فرسایش و فروپاشی شوند.

نظام‌های سیاسی‌ای که از نطفه ناقص باشند از همان آغاز بر روی گسل فروپاشی می‌خزند و در سرشت خود دچار زوال تدریجی و بالقوه هستند. از این‌رو ناظران فقط باید با شمارش معکوس، منتظر فروپاشی بالفعل آن‌ها باشند. امارت طالبان در سرشت خود ناقص متولد شده است. بررسی‌ها نشان می‌دهد که اگر امارت طالبان کاستی و نقصان بدو تولد (شورش، جنگ، خشونت، تغلب و ...) را اصلاح نکند و با همین شیوه‌ی حکومت‌داری پیش برود، مرحله‌ی رشد و شکوفایی را تجربه نخواهد کرد.

۱.۲. مفهوم فروپاشی

در یک دسته‌بندی کلان، فروپاشی را می‌توان به دو گونه تقسیم کرد: یکی فروپاشی اجتماعی و دودیدگر فروپاشی سیاسی.

هنگامی که در یک کشور آن دسته از نهادهای اجتماعی که وظیفه‌ی مدیریت و کنترل اجتماعی را به عهده دارند (نهاد آموزش و پرورش، نهاد دین، خانواده، نهاد قضا و نهادهای امنیتی) وظایف و کارکردهای خود را به درستی انجام ندهند، هنجارها و ارزش‌ها در جامعه از بین می‌روند و در نتیجه کج‌روی‌های اجتماعی گسترش می‌یابد و شاهد رشد فزاینده‌ی جرم و جنایت، اعتیاد، خشونت‌های خانوادگی علیه زنان، دختران و کودکان و رشد روزافزون نرخ بیکاری در آن جامعه خواهیم بود.^۱ در چنین شرایطی می‌توان گفت سیستم اجتماعی دچار اختلال و بی‌نظمی شده و فروپاشی اجتماعی رخ داده است.

فروپاشی سیاسی اما به ناتوانی و شکنندگی دولت مربوط می‌شود. هرگاه در یک نظام سیاسی حاکمان در حفظ اقتدار سیاسی ناتوان باشند و حکومت مرکزی دچار افول اقتدار گردد، در سلسله‌مراتب سیاسی قدرت اختلال به وجود آید، حکومت از درون و بیرون تحت فشارهای اساسی قرار بگیرد و با کسری مشروعیت مواجه شود، منابع قدرت

۱. ر. ک: حمیدرضا جلائی‌پور، «فروپاشی یا آشفتگی اجتماعی در ایران»، ص ۶۳.

و ثروت و مزایای حکمرانی فراگیر نباشد، دولت در اجرای کارکردهای اساسی مانند تأمین نظم و امنیت و مدیریت اقتصاد و معیشت ناتوان باشد و به جای کاربست سازوکارهای شهروندسازی و شهروندمداری از راهبرد شهروندستیزی و حاکم‌مداری استفاده کند، در چنین شرایطی می‌توان گفت نظام سیاسی به سمت فروپاشی پیش می‌رود.

فروپاشی سیاسی یعنی وضعیت ضعف و ناتوانی و افول اقتدار دولت که پیامدهای احتمالی آن هرج و مرج و بی‌دولتی، شکل‌گیری جزیره‌های کوچک قدرت که کشور را دچار آشوب و ناامنی می‌کنند و به احتمال زیاد، باید منتظر وقوع یک جنگ داخلی بود. شاید تشبیه راتبرگ، گویاترین و درعین حال کوتاه‌ترین تفسیر از فروپاشی سیاسی باشد. به تعبیر او «وضعیت فروپاشی سیاسی مانند سیاه‌چاله‌ای است که مدل حکمرانی شکست‌خورده در آن سقوط کرده است»^۱.

برخلاف فروپاشی اجتماعی که در هر جامعه‌ای؛ چه دیکتاتوری و دموکراسی و چه صنعتی و سنتی می‌تواند اتفاق بیفتد، زوال و فروپاشی سیاسی در نظام‌های خودکامه، تمامیت‌خواه و غیردموکراتیک بیشتر مجال بروز می‌یابد.

فروپاشی سیاسی دولت‌های غیردموکراتیک به دو گونه قابل تصور است: یکی فروپاشی طبیعی که پس از یک دوره‌ی طولانی و گذار از رشد و شکوفایی به تدریج به مرحله‌ی خودکامگی و انحطاط رخ می‌دهد؛ و دودیدگر فروپاشی غیرطبیعی که در مراحل تکوین یک رژیم سیاسی رخ خواهد داد. در این جستار، فروپاشی از نوع دوم مورد نظر است.

۲.۲. نظریه‌های فروپاشی

به‌طورکلی نظریه‌های فروپاشی و دگرگونی را می‌توان در چارچوب دو مکتب کلان صورت‌بندی نمود: یکی مکتب اصالت ثبات و پایداری؛ دودیدگر مکتب اصالت تضاد و دگرگونی. بر اساس دیدگاه مکتب تضاد و دگرگونی، پدیده‌ها در سرشت خود ماهیت انقلابی و دگرگون‌شونده دارند و اصل در جوامع تضاد و کشاکش است. به لحاظ سیاسی،

1. Robert.I Rotberg, The Failure & Collapse of Nation-states, p. 9.

این اصل در نظریه‌های هراکلیتوس^۱، فیلسوف سیاسی یونان باستان و از اندیشمندان پیشاسقراطی ریشه دارد. به باور او اصل در جوامع تضاد و کشاکش است. جمله‌ی معروف او: «همه چیز در حال دگرگونی است و هیچ چیز آرام نیست»^۲ عمق باور او به دگرگونی و تضاد را نشان می‌دهد. در سپهر سیاسی، هراکلیتوس فروپاشی حکومت‌های آریستوکراسی و پادشاهی و ظهور دموکراسی در یونان را مؤیدی بر اصل دگرگونی و تضاد می‌دانست. در دوران مدرن، توماس هابز (م ۱۶۷۹-۱۵۸۸)، فیلسوف سیاسی انگلیسی این دیدگاه هراکلیتوس را به شکلی دیگر بیان نمود. وی معتقد بود که در وضع طبیعی همه‌ی انسان‌ها در وضعیت جنگ قرار دارند؛ وضع طبیعی یعنی وضعیت جنگ همه علیه همه.^۳ نظریه‌ی تضاد طبقاتی مارکس نیز به شکلی ریشه در اصل تضاد هراکلیتوس دارد. به لحاظ زیست‌شناختی رد پای اصل تضاد را می‌توان در نظریه‌های داروین پی جست و به لحاظ فیزیک نظری می‌توان در مکانیک کوانتومی با مفاهیم انقلابی رگه‌هایی از اصل تضاد و دگرگونی را مشاهده کرد. در حال حاضر، برجسته‌ترین نماینده و مروج مکتب اصالت تضاد در سیاست، نظریه‌ی کارکردگرایی سیاسی است. این نظریه تأکید می‌کند که بی‌ثباتی و دگرگونی برای دوام و بقای نظام سیاسی بهتر از وجود ثبات کاذب است.^۴

در مقابل، مکتب اصالت ثبات و پایداری بر این نکته تأکید می‌کند که اصل در جوامع انسانی ثبات و آرامش است و دگرگونی، تضاد و فروپاشی خلاف اصل و امری عارضی در جوامع و حکومت‌هاست. اساساً اصل ثبات در نظام‌های سیاسی از دیرباز یکی از مفاهیم پیچیده و چندلایه و مورد مناقشه بوده است. ثبات سیاسی یعنی «فقدان تغییرات حکومتی و عدم تظاهرات، شورش، کودتا، جنگ چریکی، نبود قتل و کشتار بر اثر

۱. برای آشنایی بیشتر با فلسفه‌ی هراکلیتوس ر. ک: دلبیو کی. سی. گاتری، هراکلیتوس، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: فکر روز؛ فیلیپ ویل رایت، هراکلیتوس، ترجمه فریدالدین رادمهر، تهران: چشمه.

۲. حمید عنایت، بنیاد فلسفه سیاسی در غرب، ص ۲۱.

۳. برای آگاهی از دیدگاه هابز ر. ک: توماس هابز، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه.

۴. برای آگاهی بیشتر ر. ک: لوئیس کوزر، نظریه‌های تقابل‌های اجتماعی؛ دیوید ساندرز، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، گی روشه، تغییرات اجتماعی.

خشونت سیاسی،^۱ نبود جنگ داخلی و فقدان تروریسم داخلی و عملیات انتحاری»^۲ در یک نظام سیاسی.

اساساً نمی‌توان ادعا کرد که هر ثباتی در نظام‌های سیاسی به شکل مطلق به معنای مطلوبیت و کارآمدی نظام سیاسی و رضایت عمومی از کارکردهای دولت است. همچنین نمی‌توان گفت هرگونه دگرگونی و بی‌ثباتی به شکل مطلق به معنای عدم مطلوبیت و ناکارآمدی نظام سیاسی و عدم رضایت عمومی از کارکردهای دولت است. بنابراین، ارزش‌دآوری نهایی درباره‌ی ثبات و پایداری یا تضاد و دگرگونی نظام‌های سیاسی تابع علت یا علل پدیدآورنده، تأثیر عوامل خارجی و چگونگی مواجهه‌ی نظام سیاسی با فرایندهای ثبات و دگرگونی است.

در این پژوهش، فرضیه‌ی فروپاشی احتمالی امارت طالبان بر اساس اصل ثبات و پایداری به آزمون گذارده خواهد شد. بر این مبنا، هرچند اصل در جوامع انسانی و نظام‌های سیاسی ثبات و آرامش است با این وجود، اما گاهی ممکن است عوامل خارجی، طبیعی، دگرگونی ارزش‌ها و... باعث فروپاشی شوند و گاهی دولت‌ها در مسیری پیش روند که بذری تضاد را در درون خود پرورش داده و زمینه‌های فروپاشی را فراهم کنند.

این نکته شایان توجه است که اصل ثبات سیاسی به معنای امتناع هرگونه تغییرات مهم اجتماعی و سیاسی نیست. اصولاً تغییرات و دگرگونی‌ها یا قاعده‌مند و متعارف‌اند، یا کمی قاعده‌مند و یا نامتعارف و غیر قاعده‌مند. تغییرات قاعده‌مند و متعارف حکومت در درون نظام شکل می‌گیرند و آگاهانه و قابل پیش‌بینی هستند؛ مانند جابه‌جایی قدرت به شکلی مسالمت‌آمیز از یک فرد (رئیس‌جمهور به رئیس‌جمهوری دیگر) و یا از یک گروه به گروه دیگر از طریق سازوکار انتخاباتی و دموکراتیک. بدون شک چنین تغییر و جابه‌جایی قدرت نه تنها تهدیدی برای ثبات سیاسی نظام نیست، بلکه تضمینی برای ثبات و پایداری و مشروعیت سیاسی است. در مقابل، تغییرات نامتعارف و غیر قاعده‌مند معمولاً پیش‌بینی‌ناپذیر، ناآگاهانه و تحمیلی هستند و ممکن است در درون حکومت

۱. دیوید ساندرز، الگوهای بی‌ثباتی سیاسی، ص ۱۰۷.

2. Richard A. Posner, "Equality, Wealth and Political Stability", p. 344.

پدید آیند مانند کاربست خشونت و اجبار از سوی حکومت؛ و یا ممکن است از بیرون بر حکومت تحمیل شود مانند جابه‌جایی قدرت از طریق راه‌های غیر مسالمت‌آمیز مانند کودتا یا زور اسلحه و جنگ. کودتای سردار محمد داوود و پایان دادن به نظام سلطنت ظاهر شاه؛ کودتای ۷ ثور (اردیبهشت) ۱۳۵۷ توسط حزب دموکراتیک خلق با حمایت شوروی سابق و قتل داوود؛ و شورش طالبان علیه نظام جمهوری اسلامی و تسخیر قدرت از طریق جنگ و اسلحه نمونه‌های آشکار تغییرات نامتعارف و غیر قاعده‌مند در تاریخ معاصر افغانستان هستند.

به لحاظ نظری، در جامعه‌شناسی سیاسی سه نوع رویکرد در تحلیل سیاسی وجود دارد که عبارت‌اند از: چارچوب نظری «دولت‌محور»؛ چارچوب نظری «جامعه‌محور» و چارچوب نظری «کثرت‌گرا/ ترکیبی». بر اساس چارچوب نظری کثرت‌گرا، ممکن است زوال و فروپاشی نظام سیاسی غیر دموکراتیک زمینه‌های گوناگون داشته باشد؛ مانند زمینه‌ها و بحران‌های مربوط به ساختار قدرت و زمینه‌ها و بحران‌های مربوط به نظام اجتماعی. زمینه‌های مربوط به ساختار قدرت و دولت عبارت‌اند از: ۱. بحران مشروعیت؛ ۲. بحران وحدت و انسجام درون‌گروهی؛ ۳. بحران مدیریت اقتصادی؛ ۴. بحران انزوای سیاسی؛ ۵. خودکامگی و سرکوب؛ ۷. ظهور ایدئولوژی مقاومت و مخالفت. این زمینه‌های بحران در ساختار دولت، باعث پدیدار شدن بحران‌هایی در نظام اجتماعی می‌شود که عبارت‌اند از: نارضایتی عمومی، سازمان‌دهی به نارضایتی، رهبری و در آخرین نقطه شکل‌گیری ایدئولوژی انقلابی.^۱

در مدل تحلیل کثرت‌گرا، معمولاً موضوع تحقیق پژوهشگران علوم سیاسی و به‌ویژه جامعه‌شناسی سیاسی هم ساختار قدرت دولت است و هم ساختار نظام اجتماعی؛ به این معنا که پژوهشگران هنگام تحلیل و بررسی روابط دولت و جامعه هم به ساختار قدرت دولت و نظام سیاسی توجه دارند و هم بر روی ساختار جامعه و نظام اجتماعی متمرکز می‌شوند. در مدل تحلیل «جامعه‌محور»، هنگام بررسی روابط متقابل دولت و جامعه، مرکز ثقل پژوهشگران، جامعه و ساختار نظام اجتماعی است. در مدل تحلیل

۱. ر. ک: حسین بشیریه، گذار به دموکراسی صص ۶۰-۷۰.

«دولت محور» اما پژوهشگران هنگام تحلیل مناسبات دولت و جامعه بر روی نقش دولت تمرکز می‌کنند.

پژوهش حاضر در تحلیل خود از چارچوب نظری «دولت محور» استفاده می‌کند؛ زیرا عملکرد سیاسی امارت طالبان را علت اصلی پدید آمدن بحران‌های موجود می‌داند. اداره‌ی طالبان با بیشینه نمودن روزافزون سیطره و استیلای خود بر بخش‌های هرچه بیشتر زندگی خصوصی و عمومی مردم و تسخیر فضاهاى مطلقاً شخصی، مرز میان سپهر عمومی و خصوصی را فرو ریخته و گستره‌ی نفوذ و ژرفای اعمال قدرت خود بر زندگی شهروندان را به نمایش می‌گذارد. بدون شک، بیشینه خواهی سلطه‌ی امارت طالبان بر جامعه، نقش آن را در به وجود آوردن وضعیت موجود بیشتر خواهد کرد. از این رو، در این پژوهش بر روی زمینه‌های بحران و فروپاشی مربوط به ساختار قدرت امارت و دولت طالبان تمرکز می‌کنیم.

به طور کلی احتمال فروپاشی رژیم طالبان یک احتمال تک عاملی نیست، بلکه عوامل و متغیرهای مختلفی می‌توانند در آن نقش داشته باشند. فروپاشی دقیقاً به دنبال فقدان اقتدار و ناتوانی امارت در کنترل و مدیریت کشور رخ می‌دهد و گروه‌های مخالف با اقتدارزایی از امارت می‌توانند این رژیم را به فروپاشی نزدیک کنند. متغیرهای درون‌دولتی و بحران‌های مربوط به ساختار قدرت طالبان که ممکن است در آینده، این رژیم را با فروپاشی مواجه بسازند عبارت‌اند از:

۱. بحران مشروعیت؛ ۲. بحران اقتصادی (سوء مدیریت اقتصادی و ناتوانی در اداره‌ی کشور)؛ ۳. بحران انسجام درون‌گروهی؛ ۴. بحران انزوای سیاسی در نتیجه‌ی سیاست خارجی ناکارآمد؛ ۵. ایدئولوژی‌های مقاومت مانند داعش و جبهه‌ی مقاومت را می‌توان چالش سخت‌افزاری و بحران اقتصادی، بحران انسجام درون‌گروهی، بحران مشروعیت و انزوای سیاسی بین‌المللی را چالش‌های نرم‌افزاری امارت طالبان به شمار آورد. شایان یادآوری است که منظور از بحران، وضعیتی است که خطر بزرگی زندگی مردم را تهدید کند و هیچ اعتماد و اطمینانی به حاکمان برای فوریت و حل بحران وجود نداشته باشد.

هنگامی که یک رژیم جدید قدرت را تصاحب می‌کند، نظم سیاسی و قانونی رژیم

گذشته فرو می‌ریزد و شکل جدیدی از حکومت پدید می‌آید. اگر حکومت جدید از مشروعیت ملی و بین‌المللی برخوردار باشد، اقتدار خود را حفظ کند، ریشه‌های اقتصاد از استحکام لازم برخوردار باشند، انسجام درونی حفظ شود، نقش بین‌المللی آن از سوی دولت‌های دیگر با چالش بین‌المللی مواجه نشود و ایدئولوژی‌های مخالف به مقاومت و مبارزه با آن نپردازند، احتمال اینکه نظم جدید دچار فروپاشی و شکنندگی شود کمتر است.

بررسی و تجزیه و تحلیل مدل حکمرانی و شیوه‌ی فرمانروایی امارت طالبان از آغاز تجدید حیات در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ تاکنون (۱۵ نوامبر ۲۰۲۳) ما را به این نتیجه می‌رساند که تمام عوامل و زمینه‌های پنج‌گانه در آن وجود دارند و امارت دقیقاً بر روی گسل بحران‌ها می‌خزد و در صورتی که مسیر خود را تغییر ندهد و در سیاست‌ها و شیوه‌ی حکمرانی خود بازنگری نکند، احتمال فروپاشی آن دور از انتظار نیست.

به لحاظ تحلیل اقتصادی، هرگاه دولتی از پیش با مشکل مشروعیت سیاسی و بحران قانون‌مندی و کارآمدی مواجه شود، راه برای پدید آمدن بحران‌ها و رکود اقتصادی هموار می‌شود و در نتیجه زمینه برای اعتراضات عمومی فراهم می‌گردد. اگر در جامعه‌ای به علت به وجود آمدن حداقل‌های رفاه، انتظارات مردم افزایش یافته باشد و دولت جدید که با زور، کودتا یا انتخابات روی کار آمده، توان پاسخ‌گویی به انتظارات و قدرت برآوردن حداقل امکانات رفاهی مردم را نداشته باشد، میزان نارضایتی به شدت افزایش می‌یابد و اعتراض‌ها به اشکال گوناگون سر برمی‌آورند؛ زیرا جامعه از مرحله‌ی رشد نسبی اقتصادی به رکود اقتصادی گرفتار شده است. در مرحله‌ی رشد نسبی و حداقلی اقتصادی، انتظارات و نیازهای جدیدی به وجود می‌آید و درعین حال دولت تلاش می‌کند تا رضایت حداقلی شهروندان را به دست آورد. در مرحله‌ی رکود، اما انتظارات و احساس نیازها همچنان در حال رشد است، ولی حکومت توان جلب رضایت حداقلی مردم را ندارد. در نتیجه، فاصله‌ی بین احساس نیاز و امکانات واقعی به شکل فزاینده‌ای بیشتر می‌شود و ناامیدی عمیقی بر روح و روان جامعه سایه می‌افکند و منجر به اعتراضات می‌شود. در چنین بستری حاکمان برای مهار اعتراضات و خیزش‌های احتمالی دست به سرکوب می‌زنند. سرکوب اعتراضات عمومی که به شکل نرم پدید می‌آید، راه را برای شکل‌گیری اعتراضات

سخت و رادیکال هموار می‌کند و گروه مخالف سیاسی در نهایت میان‌گزینه‌ی تسلیم/ سرسپردگی و شورش، دومی را انتخاب می‌کنند و دست به اقدامات نظامی می‌زنند. زنجیره‌ی بحران‌های پیوسته در کنار سهم‌خواهی و اشتباه‌ی قدرت، موجب بروز اختلافات درون‌گروهی می‌شود. در چنین شرایطی گروه‌های گروه مخالف نظامی از حیث بسیج سیاسی، سازمان‌دهی و تقویت و تجهیز نظامی به رشد قابل ملاحظه‌ای می‌رسند، در مقابل دولت دچار سستی و شکنندگی و آسیب‌پذیری بیشتری می‌شود و زمینه برای فروپاشی رژیم فراهم می‌گردد.

به لحاظ تحلیل سیاسی، در جامعه‌ای که گروه‌های متکثر در قدرت سهیم نباشند، میل به مخالفت و حرکت‌های گریز از مرکز در آن‌ها روز به روز بیشتر می‌شود و در نهایت ممکن است دست به شورش سراسری و گسترده بزنند. اگر مردم یک کشور در طول یک دوره با فرهنگ سیاسی مشارکتی آشنا شده باشند، زمینه برای مشارکت سیاسی هموار باشد، اکثریت مردم مشارکت سیاسی را تجربه کرده باشند و در مجموع در فضای باز سیاسی رشد کرده باشند، هنگامی که به یک باره در فضایی خفقان‌قرار می‌گیرند و فرهنگ سیاسی مشارکتی و فعال جای خود را به فرهنگ ضد مشارکتی و منفعل می‌دهد و شهروندان از حق مشارکت سیاسی و مدنی محروم و به حاشیه رانده می‌شوند، تمامی راه‌ها برای کسب مشروعیت سیاسی نظام مسدود می‌شود و اعتراضات سیاسی به اشکال گوناگون ظهور می‌کند. دولت در برابر اعتراضات دو گزینه پیش رو دارد؛ یا اینکه اعتراضات را به رسمیت بشناسد و به خواسته‌های حداقلی معترضان تن دردهد و یا اینکه دست به سرکوب بزند. از آنجایی که رویه‌ی معمول امارت طالبان سرکوب اعتراضات سیاسی است، گروه‌های گروه مخالف اعتراضات خیابانی را به خیزش‌های نظامی تبدیل می‌کنند و زمینه برای فرسایش قدرت امارت فراهم می‌شود.

بر اساس تحلیل تالکوت پارسونز، جامعه‌شناس آمریکایی دوام و بقای نظام سیاسی مشروط به تحقق چهار عنصر اساسی است که عبارت‌اند از: حفظ الگوهای فرهنگی، انطباق و سازگاری با محیط و جغرافیا و فرهنگ عمومی، کامیابی در تحقق اهداف و وحدت و یکپارچگی سیستم اجتماعی.

جستجوها حاکی از آن است که سیاست امارت طالبان با نابودی الگوهای فرهنگی،

نفی فرهنگ سیاسی مشارکتی، تحریم مشارکت سیاسی، تداوم خودکامگی، حذف اقوام و مذاهب دیگر از صحنه‌ی سیاست و مذهب، باعث ایجاد تعارض‌های ارزشی، هنجاری، بی‌ثباتی در رفتار سیاسی جامعه، تعمیق شکاف اجتماعی، بحران مشروعیت و عدم تعادل در نظام سیاسی می‌شود. در چنین شرایطی هرج و مرج به وجود می‌آید و راه برای ظهور گروه‌های مخالف هموار می‌گردد.

پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، احتمال زوال و فروپاشی رژیم طالبان را در چشم‌انداز آینده بررسی می‌کند و فرضیه‌ی احتمال نقش عوامل و زمینه‌های یادشده در فروپاشی نظام سیاسی طالبان را به آزمون خواهد گذاشت.

این پژوهش در شش فصل تنظیم شده که به جز فصل اول، پنج فصل دیگر به بررسی و تبیین بحران‌های موجود در رژیم طالبان و نقش آن‌ها در احتمال فروپاشی امارت اختصاص دارد. در فصل نخست، زمینه و پیشینه‌ی ظهور طالبان توضیح داده شده است؛ در فصل دوم به تبیین بحران مشروعیت و نقش آن در فروپاشی رژیم طالبان پرداخته شده است؛ فصل سوم به بحران مدیریت اقتصادی رژیم امارت و تأثیر آن بر فروپاشی اختصاص یافته است؛ فصل چهارم بحران انسجام درون‌گروهی طالبان را مورد بازکاوی و تبیین قرار داده است؛ فصل پنجم به بررسی و تبیین انزوای سیاسی و تأثیر آن بر تضعیف امارت می‌پردازد و در نهایت فصل ششم به بررسی و تبیین ایدئولوژی‌های مقاومت و مخالفت (داعش خراسان و جبهه‌ی مقاومت احمد مسعود) و نقش آن‌ها در فروپاشی امارت طالبان اختصاص یافته است.

فصل اول

زمینه و پیشینه‌ی طالبان

گفتار اول: عوامل و زمینه‌های ظهور طالبان

شورش گروه طالبان که از ظهور آن در سال ۱۳۷۳ شمسی/۱۹۹۴ میلادی تا تسخیر کابل پایتخت افغانستان در شهریور سال ۱۳۷۵/سپتامبر ۱۹۹۶ فقط دو سال به طول انجامید، مهم‌ترین جابه‌جایی قدرت در تاریخ معاصر افغانستان از زمان تهاجم شوروی به شمار می‌آید. طالبان معلول زمینه‌ها و عوامل درونی و بیرونی است که باید هر کدام از آن‌ها به شکل درست بازشناخته شوند. در برخی از تحلیل‌ها، اما از عوامل درونی چشم‌پوشی می‌شود و صرفاً بر بعد بیرونی و غیربومی ظهور طالبان مانند دخالت پاکستان که عامل تقویت‌کننده است، تأکید می‌گردد.^۱ نوشتار حاضر با اذعان به بعد خارجی به مثابه‌ی عامل تقویت‌کننده‌ی گروه طالبان مانند پشتیبانی مالی و نظامی سازمان اطلاعات نظامی پاکستان (isi) از طالبان که با حمایت انگلیس و آمریکا صورت می‌گرفت،^۲ بر بعد درونی و عوامل و زمینه‌های بومی ظهور طالبان نیز تأکید دارد.

۱. عوامل داخلی

عوامل داخلی و بومی از عوامل اصلی و ایجادکننده‌ی گروه طالبان و عوامل بیرونی، عوامل تقویت‌کننده به شمار می‌آیند. در گام نخست به تبیین عوامل و زمینه‌های داخلی می‌پردازیم و پس از آن عوامل بیرونی را بررسی خواهیم کرد.

۱. برای نمونه؛ ر. ک: آنتونی دیویز، افغانستان، اسلام و سیاست‌های جهانی، صص ۶۶-۵۹.

2. Inter Services Intelligence.

3. David B. Edwards, *Before Taliban Genealogies of the Afghan Jihad*, p. 293.

۱.۱. فروپاشی ایده‌آل‌های فرمانروایی

پس از آنکه جنبش طالبان در پاییز ۱۳۷۳ شمسی برای نخستین بار در صحنه‌ی سیاسی افغانستان ظهور کرد، این پرسش در ذهن پژوهشگران شکل گرفت که آیا گروه طالبان یک جنبش ملی‌گرای پشتون است یا باید آن را به‌عنوان یک جنبش اسلام‌گرای افراطی دارای گرایش‌های فراقومی در نظر گرفت. گرچه در پس‌زمینه‌ی جریان طالبان، این امواج قومی بود که به‌مثابه‌ی رانه‌ای قدرتمند گروه طالبان را به‌پیش می‌برد، ولی بنا به مصالح سیاسی و بین‌المللی، این گروه اصرار دارد خود را به‌عنوان یک هویت و پایگاه مذهبی ارتودکس معرفی کند تا یک هویت قومی. هرچند رهبران ارشد طالبان مدعی‌اند که حکومت آن‌ها با تأیید آسمانی و وحی اسلامی مشروعیت می‌یابد، آموزه‌های اسلام و مذهب حنفی تاکنون نتوانسته است به این گروه مشروعیت بدهد؛ زیرا هرگونه تفسیر آن‌ها از اسلام در تعارض با آموزه‌های قطعی اسلامی و در تقابل با دیگر تفاسیر از اسلام بوده است.

به نظر می‌رسد که با توجه به عملکرد تاریخی این جنبش، کفه‌ی قوم‌گرایی و پشتون‌نیم در آن سنگینی می‌کند. بسیاری از هنجارهای جنبش طالبان در افغانستان مستقیماً در فرهنگ قبیله‌ای پشتون‌ها و سنت پشتونوالی ریشه دارد و نه در سنت اسلام. با این وجود اما رهبران جنبش در پیوستار تاریخی همواره تمایل داشته‌اند بسته به اهداف و مقاصد خود، از هر دو هویت قومی و مذهبی بر اساس اقتضائات تاریخی و بسترهای سیاسی و مذهبی سوءاستفاده کنند.

یافته‌های برخی از پژوهشگران نشان می‌دهد که پشتون‌ها قبیله‌گراترین مردم جهان هستند^۱ و این قبیله‌گرایی ریشه در سنت‌های پشتونوالی دارد. پشتونوالی در میان قبایل پشتون از چنان نفوذ و قدرتی برخوردار است که حتی می‌تواند بر ایمان اسلامی پشتون‌ها یا اتحادهای منطقه‌ای که به‌سختی به دست آمده‌اند غلبه کند. پایبندی به سنت پشتونوالی و تأکید مضاعف بر قبیله‌گرایی پشتون‌ها در طول تاریخ به‌راحتی توانسته است تلاش‌های غیر پشتون‌ها برای یکپارچگی و اتحاد و تسخیر قدرت را خنثی کند.

در تعریف پشتونوالی می‌توان گفت پشتونوالی یک چارچوب ارجاعی اخلاقی - هنجاری

1. Vern Liebl, "Pushtuns, Tribalism, Leadership, Islam and Taliban: A Short View", p. 492.

است که همه‌ی پشتون‌ها لزوماً باید به آن پایبند باشند و هر لحظه از آن پیروی کنند. پشتونوالی در ساده‌ترین معنا یعنی «راه و رسم پشتون‌ها». پشتونوالی یک دال مرکزی دارد که عبارت است از مفهوم ننگ و دیگر مفاهیم بنیادین پشتونوالی همگی بر این مفهوم مبتنی هستند. مفهوم ننگ قانونی نانوشته است که از مجموعه‌ی بزرگی از اصول، قواعد و مفاهیم تشکیل شده است که ممکن است به عنوان «قانون عرفی پشتون‌ها» درک شود.

گرچه نزد طالبان پشتونوالی و اسلام هر دو به مثابه‌ی بنیان‌های نظام حقوقی قبیله‌ای و منبع مشروعیت سیاسی در نظر گرفته می‌شوند، ولی تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که در هنگام تعارض اسلام با مفاد سنت پشتونوالی، اسلام به سود سنت پشتونوالی به حاشیه رانده شده است. یک نمونه‌ی معاصر آن سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی طالبان و ممنوعیت ادامه‌ی تحصیل دختران است که هیچ توجیه شرعی ندارد، جز اینکه با دال مرکزی سنت پشتونوالی یعنی مفهوم ننگ و غیرت در تضاد است.

نظریه پردازان طالبان به دلیل اینکه متهم به پشتون‌گرایی نشوند، سعی می‌کنند تا پیروی از اصول پشتونوالی را با عبارات دیگری توضیح دهند. برای نمونه؛ عبدالحکیم حقانی در بخشی از اثر خود از دو مفهوم «طبیعت» و «عرف» برای توضیح ارزش‌های پشتونوالی استفاده می‌کند. وی می‌نویسد دولت اسلامی در هر سرزمینی باید طبیعت و عرف و عادات ساکنان آن منطقه را که با شریعت مخالفت ندارند مراعات نموده و به آن پایبند باشد. بنابراین، امارت اسلامی باید طبیعت افغانیت را در تمام شئون زندگی از نوع پوشش، زبان گفتاری و دیگر مواردی که با شریعت مخالفت ندارد، مراعات کند.^۱ حقانی از زبان سید جمال الدین افغانی به مواردی از طبیعت مردم افغانستان اشاره می‌کند که ترجمه‌ی عینی و انضمامی سنت پشتونوالی است. این موارد عبارت‌اند از: شجاعت، ننگ و غیرت، تمایل طبیعی به جنگ، عدم انقیاد به دیگری، عمامه و ردا برای مردان و لباس بلند با پوشش کامل برای زنان، مهمان‌نوازی، بیگانه‌ستیزی و عدم پذیرش سلطه‌ی اجنبی.

در نظام معرفتی طالبان جدید، اصول و ارزش‌های پشتونوالی در حال گذار از ناسیونال- پشتونیسیم سکولار به ناسیونال- پشتونیسیم مذهبی است. با این وجود، اما از یاد

۱. عبدالحکیم حقانی، الاماره الاسلامیه و نظامها، صص ۳۹، ۴۰.

نباید برد که این اصول پشتونوالی ظرفیت ملی ندارند و تنوع و تکثر اجتماعی را انکار نموده و تنها به سنت‌های بخشی از مردم به مثابه‌ی یگانه منبع هنجارهای اجتماعی رسمیت می‌بخشند. منع حضور اجتماعی زنان و مخالفت با تحصیل دختران در دوره‌ی متوسطه را باید در ذیل مفهوم غیرت که دال مرکزی سنت پشتونوالی است، تحلیل و تبیین کرد.

افغانستان سرزمین تکثر اقوام و تضادهای قومی است. از این رو، در غیاب وحدت و یکپارچگی قومی، تنها ابزار کسب مشروعیت پشتون‌ها و سلطه بر اقوام دیگر، دین اسلام است. بنابراین هر حکومت موفق یا مشتاق باید «مشروعیت دینی» داشته باشد. اسلام تنها منبعی است که نه از بیرون تحمیل می‌شود و نه می‌تواند متعلق به هیچ گروه قومی یا کنفدراسیون قبیله‌ای باشد. از این رو، گروه طالبان برای کسب مشروعیت و استیلای سیاسی بر مردم افغانستان، همواره از آدرس دین با مردم و جهان سخن می‌گوید و سیاست‌های ناسیونال - پشتون‌نسیسم خود را در چارچوب مذهبی اجرا می‌کند.

تجربه‌ی تاریخی نشان داده است که یکی از عوامل مهم که به خوبی توانسته است اقوام پشتون را تا اندازه‌ای باهم متحد کند، حضور یک دولت غیر پشتون در افغانستان است. حکومت ۹ ماهه‌ی حبیب‌الله کلکانی در آغاز سده‌ی چهاردهم شمسی (۱۳۰۷) و حکومت برهان‌الدین ربانی (۱۳۷۵-۱۳۷۱) دو نمونه‌ی معاصر از حکومت‌های غیر پشتون در افغانستان هستند.

گروه طالبان دقیقاً در شرایطی ظهور کرد که قدرت سیاسی از قوم پشتون به قوم تاجیک انتقال یافته بود و در رأس آن برهان‌الدین ربانی به عنوان رئیس‌جمهور و احمدشاه مسعود در جایگاه وزیر دفاع قرار داشتند. پس از سقوط حکومت دکتر نجیب در ۸ اردیبهشت (ثور) ۱۳۷۱/۱۹۹۲، احزاب غیر پشتون به‌ویژه جمعیت اسلامی به رهبری برهان‌الدین ربانی تلاش نمودند تا کابل به دست احزاب پشتون مستقر در پیشاور نیفتد. ایده‌ی به حاشیه راندن پشتون‌ها و حذف آن‌ها از سپهر سیاست به مثابه‌ی ضربه‌ی مهلکی بود که کاخ ایده‌آلهای فرمانروایی پشتون‌ها را به یک باره فروریخت.

جنگ داخلی دقیقاً زمانی آغاز شد که پشتون‌ها احساس کردند کنترل پایتخت را از دست داده‌اند. از این رو، جنگ گلبدین حکمتیار و برهان‌الدین ربانی در سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی جنگ پشتون‌ها با غیر پشتون‌ها تفسیر می‌شد. تحمل

چنین شرایط سیاسی برای پشتون‌های قندهاری که در طول چند سده فقط با ایده‌آلهای حکمرانی و فرمانروایی پشتون‌ها خو گرفته بودند، بسیار دشوار بود. صدای طالبان در حقیقت بازتاب غرور زخم‌خورده‌ی جامعه‌ی پشتون بود که سلطه‌ی سیاسی درازدامن خود بر افغانستان را از دست داده بود. از این رو، طالبان با حس نوستالژی بازگشت به دوران گذشته و احیای دوباره‌ی ایده‌آلهای فرمانروایی پشتون‌نویسم، سلاح بر دوش گرفتند. الیویه روآ به درستی اشاره می‌کند که «طالبان معرف ناسیونالیسم قومی پشتون بودند که در صدد بازسازی دولت افغان به عنوان تیول سنتی پشتون‌ها بود؛ تیولی که در سال ۱۹۹۲ توسط ائتلاف شمال به رهبری مسعود، تصرف شده بود».^۱ گرچه به لحاظ تاریخی رقابت بر سر قدرت در میان قبایل پشتون، به ویژه میان درانی‌ها و غلزایی‌ها، نوزی و اچکزی و پوپلیزی و علی‌زی شدید است. با این وجود، اما در شورش طالبان تقریباً از تمام این قبایل حضور داشتند و اکثریت آن‌ها اختلافات قبیله‌ای و جنگ بر سر قدرت را کنار گذاشتند و زیر یک پرچم علیه حکومت مرکزی تاجیک‌ها به رهبری برهان‌الدین ربانی صف‌آرایی کردند. رژیم کنونی طالبان نیز تقریباً قبایل گوناگون پشتون را در خود جای داده است.

پشتون‌ها برای تثبیت قدرت سیاسی خود شدیداً به گذشته و ارجاع به حافظه‌ی تاریخی خود نیاز دارند؛ گذشته‌ای که برای آن‌ها سرشار از پیروزی، فرمانروایی و اسطوره‌گرایی است. بنابراین، گروه طالبان با ارجاع پیوسته به حافظه‌ی تاریخی پشتون‌ها و تأکید مضاعف بر اینکه قدرت حق انحصاری قوم پشتون است، به بازنمایی گذشته‌ی تاریخی و احیای ایده‌آل فرمانروایی قوم پشتون پرداختند. فارسی‌ستیزی کنونی امارت طالبان پیش و بیش از آنکه یک پروژه‌ی فرهنگی باشد، راهبردی سیاسی برای تضعیف و انزوای رقبای دیرینه‌ی خود در جغرافیای فارسی‌زبان افغانستان است.

بنابراین، پروژه‌ی طالبان بر بنیاد نارضایتی پشتون‌ها از حکومت برهان‌الدین ربانی در کابل استوار بود. برخی از عوامل درونی که روند قدرت‌گیری طالبان در دهه‌ی هفتاد خورشیدی را تسهیل کرد، ناتوانی احزاب سیاسی ضد طالبان از کسب مشروعیت سیاسی و ضعف حکومت در حفظ و گسترش تسلط نظامی خود بر پایتخت و کلان‌شهرها بود.

۱. احمد رشید، کابوس طالبان؛ با یادداشتی از الیویه روآ، ص ۹.

در چنین بستری، طالبان توانستند بار دیگر ایده آل فرمانروایی پشتون‌ها را در افغانستان به واقعیت تبدیل کنند.

در زمان شورش، طالبان به طور سنتی از پشتون‌های قومی در شورش‌های خود علیه دولت جمهوری اسلامی افغانستان استفاده می‌کردند. با گسترش دامنه‌ی نفوذ خود، اما با موفقیت شروع به بازگرداندن اعضای ناراضی دیگر گروه‌های قومی کردند. تا پیش از سقوط کابل و قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان، برخی از جوامع محروم از قومیت تاجیک، ترکمن و ازبک در شمال کشور به طالبان پیوستند. نیروهای جدید به این گروه شبه‌نظامی این توانایی را داده‌اند که جغرافیای خارج از پایگاه قدرت سنتی خود را در مناطق با اکثریت پشتون در جنوب و شرق کشور تصرف کنند. با این حال، پس از تصاحب قدرت، اکثریت نیروهای غیر پشتون از بدنه‌ی امارت تصفیه شدند؛ بنابراین، جذب نیرو از دیگر اقوام و گروه‌ها در صفوف طالبان یک تاکتیک موقتی بود و عمدتاً در جبهات نظامی از این تاکتیک استفاده می‌شد و پس از به قدرت رسیدن، از تاکتیک معکوس استفاده نموده و بسیاری از نیروهای غیر پشتون و یا غیر طالب را از بدنه‌ی نظامی و اداری امارت تصفیه نمودند.

۲.۱. جنگ‌های داخلی

پس از خروج نیروهای ارتش سرخ شوروی از افغانستان بسیاری از جبهات طلبه‌های علوم دینی با شرکت در جنگ‌های مهمی در قندهار و ولایت‌های هم‌جوار آن مانند زابل، همچنان به فعالیت‌های خود ادامه دادند. با سقوط دولت کمونیستی در قندهار در سال ۱۳۷۱ش/۱۹۹۲م، احزاب و گروه‌های جهادی به کسب غنائم مهمی مانند پایگاه‌های مهم نظامی و دولتی و سلاح‌های جنگی دست یافتند و آن‌ها را میان خود تقسیم کردند. سهم طلبه‌های علوم دینی اما پاسگاه‌ها و پوسته‌های قدیمی و کم‌اهمیت شوروی در بیرون شهر قندهار بود.^۱

پیش از رژیم طالبان، افغانستان در آستانه‌ی تجزیه قرار داشت و جنگ سالاران که

1. Anand Gopal and Alex Strick, *Ideology in the Afghan Taliban*, p.21.

پیش‌تر در ۱۶ آذر (قوس) ۱۳۵۸/۲۷ نوامبر ۱۹۷۹ در پیشاور گرد هم آمده^۱ و با راست‌کیشی تمام فتوای جهاد می‌دادند، عملاً کشور را به بخش‌هایی تقسیم کرده بودند که اربابان جنگ بر آن حکومت می‌کردند.

در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰، پس از سقوط حکومت دکتر نجیب و روی کار آمدن دولت مجاهدین، به نظر می‌رسید که افغانستان از هم پاشیده شود. جنگ در کابل آغاز شده بود، اما به زودی جنوب را فراگرفت. فرماندهان محلی مانند استاد عبدالخلیم، حاجی احمد، ملانقیب و دیگران در محدوده‌ی شهر و در نواحی اطراف برای قدرت و کنترل درگیر شدند. دعوا به حدی شدید شد که زندگی عادی غیرممکن بود.^۲

در شرایطی که تقریباً کل جهان تصور می‌کردند مقاومت افغانستان به پیروزی رسیده است^۳ و خود را برای استقبال از وضعیت صلح در افغانستان مهیا می‌نمودند، مقاومت داخلی آغاز شد. جهاد ضد شوروی از نظر بسیاری از مردم جنوب افغانستان دفاع از سنت‌های دینی و قبیله‌ای در برابر تجاوز و تهدید خارجی (شوروی) بود. اکنون اما، این تهدید از داخل افغانستان آن‌ها را ناآرام می‌کرد. بنابراین، طالبان حرکت خود را به صورت محلی، نخست از قندهار آغاز کرد و به سرعت در مناطق ناامید و خسته از جنگ گسترش یافت. شعار آن‌ها در آغاز «صلح، امنیت و اسلام» بود.^۴

شهر قندهار طی دو سال قبل از تصرف طالبان، شاهد هرج و مرج شدید بود که طالبان، مجاهدین را عامل اصلی آن می‌دانستند؛ زیرا مجاهدین طی آن دو سال برای کنترل شهر دائماً با یکدیگر می‌جنگیدند. طالبان برای اشغال قندهار باید از سه گروه عبور می‌کردند: یکی جبهه‌ی ملانقیب‌الله آخوندزاده که فرماندهی نیروهای جمعیت اسلامی در قندهار را به عهده داشت و یکی از سه فرماندهی قدرتمند ولایت قندهار از قوم درانی بود. این جبهه نه تنها در برابر طالبان مقاومت نکرد، بلکه به مثابه‌ی بازوی قدرتمند نظامی

1. Asta Olesen, "Islam and Politics in Afghanistan", p. 291.

2. Abdul Salam Zaeef, *My Life with The Taliban*, p. 57.

3. Stephen Tanner, *Afghanistan: A Military History from Alexander the Great to the fall of the Taliban*, P.271.

4. Gopal and Strick, *ibid*, p. 42

طالبان، به سود این گروه وارد عمل شد. گروه دوم تحت فرماندهی قوماندان گل آقا بود که از نظر طالبان تمام آن‌ها فاسد و جنایتکار بودند و باید دستگیر و حد بر آنان جاری می‌شد. برخی از افراد این گروه فرار کردند و برخی بدون مقاومت تسلیم شدند و طالبان بسیاری از آن‌ها را اعدام کرد. گروه سوم، افراد حزب اسلامی حکمتیار از قوم غلزایی به فرماندهی حاجی سرکاتب، یکی دیگر از فرماندهان قدرتمند قندهار بود. گرچه این گروه در برابر طالبان مقاومت کرد و آن‌ها را تا آستانه‌ی شکست پیش برد، ولی در نهایت طالبان با همکاری ملانقیب‌الله آخوندزاده از قندهار و عبدالواحد بقران، عضو پشتون جمعیت اسلامی از قوم علی‌زایی از هلمند، سرکاتب را شکست دادند.^۱

در نهایت طالبان پس از تسخیر شهر قندهار، مردم را خلع سلاح کردند و از آن‌ها خواستند تا سلاحهای خود را به مکانهای تعیین شده تحویل دهند و با مقامات جدید طالبان برای ایجاد صلح و آرامش منطقه همکاری کنند. مردم نیز که از پایان کار خبر نداشتند، از این فرایند به نحو چشمگیری استقبال کردند.^۲

در بیرون از قندهار، یکی از گروه‌های مهمی که در ابتدا در برابر طالبان ایستادگی کردند و بعدها جزء اصلی طالبان شدند، گروه حقانی بود. حقانی‌ها در وضعیت مطلوبی قرار نداشتند و طالبان آن‌ها را محاصره نموده و از آنان خواستند تسلیم شوند. سرانجام جلال‌الدین حقانی حاضر به مذاکره با طالبان شد؛ زیرا حقانی‌ها افزون بر جنگ‌آور بودن، صاحب منافع تجاری در سراسر منطقه بودند و نمی‌خواستند وضعیت را به خطر بیندازند. تجارت آهن و فلزات فرسوده و قاچاق مواد مخدر از مهم‌ترین منافع تجاری حقانی‌ها بود. در توافق نهایی بین خانواده‌ی حقانی و طالبان، در ازای به رسمیت شناختن طالبان، به این خانواده استقلال و خودمختاری منطقه‌ای داده شد. ساختار قبایله‌ای در مناطق تحت کنترل جلال‌الدین حقانی به حال خود رها شد و قوانین طالبان در جغرافیای تحت سلطه‌ی حقانی‌ها اجرا نمی‌شد. چنین اتحادی برای طالبان بسیار مفید بود؛ زیرا آن‌ها برای تسخیر کابل به نیروهای جنگجو و شجاع حقانی نیاز داشتند.

۱. محمدظاهر عظیمی، طالبان چگونه آمدند، صص ۱۶، ۱۷.

۲. پیتر مارسدن، پیشین، ص ۵۶.

طالبان پس از تحمل چندین شکست از جانب احمدشاه مسعود، دست نیاز به سوی جلال‌الدین حقانی دراز کردند و از او خواستند ۲۰۰۰ نیروی خود را در اختیار طالبان قرار دهد. سرانجام با کمک سربازان حقانی، در شهریور ۱۳۷۵ شمسی / سپتامبر ۱۹۹۶ طالبان در کابل جشن پیروزی گرفتند.

۳.۱. فساد مجاهدین

ملا عمر، رهبر طالبان که خود را امیرالمؤمنین و جانشین پیامبر اسلام می‌دانست،^۱ انگیزه‌ی اصلی شکلگیری و ظهور جنبش طالبان را در افغانستان واکنش در برابر فساد و انحراف و غارتگری مجاهدین عنوان کرده بود.^۲ البته این نکته را نباید از یاد برد که مصادیق فساد مورد نظر طالبان همگی مربوط به جغرافیای پشتون‌نشین و عمدتاً جنوب و به ویژه قندهار بود. عاملان فساد که نام برده می‌شود نیز همگی از قوم پشتون هستند و به عوامل غیر پشتون اشاره‌ای نمی‌کنند. مولوی عبدالسلام ضعیف، یکی از اعضای بلندپایه و سفیر طالبان در پاکستان در دوره‌ی نخست امارت، تجربه‌ی تلخ از فساد مجاهدین را این‌گونه بیان می‌کند:

«پسرم سخت مریض بود و باید او را در شهر قندهار نزد دکتر می‌بردیم. در مسیر راه گروهی از مردان پشمالو و کثیف ما را متوقف کردند و به همه گفتند که از توبوس پیاده شوند. دستور دادند که شروع به کندن سنگر کنیم. به یکی از آن‌ها گفتم پسر شش ماهه‌ام را که مریض است همراهم دارم. توضیح دادم: «ما داریم دکتر می‌رویم و مادرش با من نیست». اما آن مرد فقط بر سر من فریاد زد و به من گفت که به کندن سنگر مشغول شوم ... گفت اگر یک کلمه بیشتر بگویم بدنم را با سی گلوله از بین می‌برد ... در اتوبوس کسی را نمی‌شناختم، پسرم را به پیرمردی دادم و گفتم: «برادر! این بچه را ببر پیش راننده، وقتی کارم تمام شد، من را مجبور می‌کنند بیایم ببرمش. اگر اتفاقی برای من بیفتد، راننده روستای من را می‌شناسد و پسر را پیش همسرم می‌برد». ما بین مناطق تحت کنترل ملا

۱. جوزف جی. کالینز، بازشناسی جنگ در افغانستان، ص ۷۵.

۲. طلوع افغان (نشریه طالبان به زبان پشتو)، شماره ۲۸، ۲۱/۴/۱۳۷۴.

نقیب و استاد عبدالحلیم [دو تن از فرماندهان مجاهدین] بودیم. بسیاری از مسافران درحالی که آن‌ها را نگه داشته و مجبور به کندن سنگر کرده بودند شهید یا مفقود شده بودند. در بسیاری از مواقع رهگذران بی‌گناه از طرفی مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتند و آن‌ها را بدون توجه به تشریفات مذهبی مناسب و بدون اطلاع خانواده از مرگشان، با بی‌احترامی به زمین می‌اندازند. هنوز به جایی نرسیده بودم که قرار بود حفاری کنم که یکی دستش را روی شانهم گذاشت و گفت: «ای ملا صاحب! اینجا چه می‌کنی؟ گفتم مجاهدین مرا پیاده کردند. او به سربازان گفت شما باید غازی را بشناسید، او کسی است که در جهاد علیه روس‌ها جنگیده است و در نتیجه من را رها کردند و به اتوبوس برگشتم ... وقتی اتوبوس حرکت کرد به طرف آن مرد که کیسه‌های میوه داشت برگشتم و پرسیدم برادر! چقدر برای این کیسه میوه پرداختی؟ خندید و گفت ما از کامیون‌هایی که میوه را در بزرگراه حمل می‌کنند، کمیسیون می‌گیریم. از او پرسیدم چند کیسه میوه از یک کامیون برداشتند؟ گفت ده کیسه. گفتم: «شما باید مسئول امنیت وسایل نقلیه باشید تا زمانی که به پاکستان برسند». حدس می‌زدم که آن‌ها تا پاکستان خودروها را همراهی کردند. «نه برادر. آن‌ها بدون ترس فقط تا هزارجی بابا سفر می‌کنند. پس از آن، قوماندان لالی جاده را کنترل می‌کند و افرادش کمیسیون خود را می‌گیرند... فهمیدم که کامیون‌ها باید بیشتر بار خود را از طریق پست‌های بازرسی مجاهدین خودخوانده از دست داده باشند...»^۱

مجاهدین تنها به راهزنی و باج‌گیری از کامیون‌ها و مسافران بسنده نمی‌کردند، بلکه در مرکز شهر و ولسوالی‌ها و روستاهای اطراف نیز به فساد و عیاشی مشغول بودند. عبدالسلام ضعیف می‌گوید:

«یک بار در ایام عید، استاد عبدالحلیم [فرمانده مجاهدین] با افراد خود به منطقه پنجوایی آمده بود و مسابقه سگ جنگی به راه انداخته بود و مردم را به قمار و فساد و عیاشی فرامی‌خواند. هنگامی که او برای اولین بار وارد شد، سربازانش حتی قبل از اینکه آن‌ها شروع به قمار و سگ جنگی کنند، با کارکنان امنیتی منطقه درگیر شدند. به زودی مجاهدین ولسوالی دور هم جمع شدند و لذت او را به اندوه تبدیل کردند. چند تن از افراد

1. My Life with The Taliban, pp. 53-54.

او کشته یا مجروح شدند اما عبدالحلیم موفق به فرار شد ... با چنین وضع فساد و آشوب، خانواده‌ام را بردم و به پاکستان فرار کردیم. ما از تمام جاده‌های اصلی اجتناب کردیم و از مسیرهای قاچاقچیان و جاده‌های پشتی استفاده کردیم تا از گروه‌های تبهکاری که مسافران را در سرتاسر جنوب افغانستان نگه داشته، سرقت می‌کردند و به زناشان تجاوز می‌کردند، اجتناب کنیم. نه امنیتی بود و نه قانونی. باندهای مجاهدین سابق، دزدان و اراذل و اوباش، خون مردم را می‌ریختند و به هیچ‌کس هم پاسخگو نبودند...^۱

در چنین وضعیتی، مافیای حمل‌ونقل جاده‌ای که پایگاهش در کویته و قندهار بود، وضع را تحمل‌ناپذیر می‌دانست. در مسیر ۲۰۰ کیلومتری بین کویته و قندهار، دست‌کم بیست ایست بازرسی وجود داشت که هرکدام حق عبور می‌خواستند. مافیا که سعی می‌کرد جاده‌های بین کویته، ایران و دولت مستقل و جدید ترکمنستان را برای تجارت قاچاق باز کند، نمی‌توانست در چنین شرایطی فعالیت کند.^۲ این شرایط برای مجاهدینی که با رژیم کمونیستی دکتر نجیب جنگیده بودند نیز بسیار فاجعه‌بار بود. طالبان در سال ۱۳۷۳ش/۱۹۹۴م برای مقابله با هرج‌ومرج موسوم به «حکومت پاتک‌ها» یا همان ایست‌های بازرسی که افراد مسلح به شکار مسافران می‌پرداختند، باهم متحد شدند.^۳ ملا محمد حسن رحمانی، حاکم قندهار در رژیم طالبان و معاون ملا عمر گفته بود:

«ما همگی یکدیگر را می‌شناختیم؛ ملا عمر، ملا محمد قیس، ملا محمد ربانی و من، همدیگر را می‌شناختیم چون اهل ولایت ارزگان بودیم و در یک جبهه علیه کمونیست‌ها جنگیده بودیم ... من مرتباً از کویته این سو و آن سو می‌رفتم و در مدرسه‌ها درس می‌خواندم، اما در تمام دیدارهایمان، از بلای بزرگی که این راهزن‌های تبهکار بر سر مردم ما آورده بودند، صحبت می‌کردیم. ما عقیده‌ی یکسانی داشتیم و کاملاً حرف همدیگر را می‌فهمیدیم، بنابراین تصمیم به اقدام مشترک برایمان آسان بود.»^۴

فسادی که اعضای طالبان از آن یاد می‌کنند، پس از فروپاشی امارت نخست طالبان در سال ۲۰۰۱ دوباره تکرار شد؛ این بار اما توسط خود طالبان. این گروه در زمان شورش، از

1. Ibid, p. 55.

۲. کابوس طالبان، ص ۴۴.

3. Gopal and Strick, ibid, p. 42

۴. کابوس طالبان، ص ۴۵.

مردم و گروه‌ها باج‌گیری و اخاذی نموده و مالیات‌های اجباری را بر مردم تحمیل می‌کردند و بخش اعظم درآمدهای طالبان از همین راه تأمین می‌شد. از سال ۲۰۰۶ تا اوایل ۲۰۲۱، یعنی پیش از تسخیر دوباره‌ی قدرت، طالبان با ساختن ایستهای بازرسی دقیقاً همانند فرماندهان فاسد پیشین، از رانندگان، قاچاقچیان مواد مخدر، تاجران، نیروهای ناتو و مردم باج‌گیری و اخاذی می‌کردند و نام آن را مالیات گذاشته بودند. حتی زمانی که فرماندهان مختلف طالبان شروع به اتخاذ رویه‌های اولیه مالیاتی کردند، فقدان فرماندهی و کنترل طالبان به سرعت مشکلاتی را برای مردم غیرنظامی به وجود آورد. یک مشکل عمده این بود که دقیقاً مانند زمان فرماندهان جهادی سابق، چندین فرماندهی طالب در منطقه‌ای واحد اغلب باهم به رقابت می‌پرداختند و همگی از یک شخص درخواست‌های مکرر مالی می‌کردند. هر کدام از حوزه‌ها و پاسگاه‌ها و جبهات کوچک تلاش می‌کردند تا درآمد بیشتری کسب کنند. گاهی یک مالک زمین و شخص ثروتمند چندین نامه یا درخواست شفاهی از فرماندهان مختلف طالب دریافت می‌کرد که هر کدام به شکل جداگانه از وی درخواست پول می‌کردند. در چنین شرایطی، برخی از زمین‌داران به امید اینکه همه‌ی فرماندهان طالب را آرام نگه دارند، پرداخت‌های خود را بین همه تقسیم می‌کردند. مالکان و قاچاقچیان بزرگتر تمایل داشتند که گزینه‌ی بزرگ‌تر باشند، از این رو فقط به یک فرمانده پول گزاف می‌دادند و از او انتظار داشتند که آن‌ها را از گزند سایر فرماندهان حفظ کند. برای نمونه؛ یک صرافی برجسته مرتبط با عبدالقیوم ذاکر (وزیر دفاع طالبان تا سپتامبر ۲۰۲۱) پرداخت‌های خود را مستقیماً به قیوم ذاکر می‌داد.^۱ معمولاً هر اندازه قدرت فرماندهی طالب بیشتر بود، به همان میزان پول و درآمد بیشتری کسب می‌کرد و هرچه پول بیشتر به دست می‌آورد، قدرت نظامی او بیشتر بود و جبهه‌ی خود را بهتر تجهیز می‌کرد. فساد فرماندهان طالبان به قدری گسترش یافته بود که باعث نارضایتی و شکایت زمین‌داران، تاجران و مردم عادی شد. در نتیجه، ملا عمر، رهبر طالبان شروع به وضع قوانین برای کنترل باج‌گیری و اخاذی طالبان کرد. وی در سال ۲۰۰۶ لایحه‌ی اصلاحی خود را صادر کرد که شامل مقرراتی برای حذف اخاذی و دزدی بود که در آن تصریح شده بود: «مجاهدین

1. Rahmatullah Amiri and Ashley Jackson, "Taliban Taxation in Afghanistan (2006- 2021)", pp. 10-11.

حق مصادره پول یا دارایی‌های شخصی مردم را ندارند»^۱. باین وجود، اما فرمان امیر و لایحه‌ی اصلاحی او راه به جایی نبرد و در مناطق دورتر از کابل و قندهار، اخاذی و باج‌گیری همچنان ادامه داشت. از این رو، در سال ۲۰۰۹، لایحه‌ی جدیدی از سوی رهبری طالبان صادر شد که حاوی نخستین اشاره‌ی صریح به اخذ مالیات‌های اجباری و تحمیلی بود: «مجاهدین امارت اسلامی نباید عشر، زکات یا کمک‌های مالی را از مردم به زور جمع‌آوری کنند. مردم باید آزاد باشند تا به هرکسی که دوست دارند بدهند.»^۲ نسخه‌ی ۲۰۱۰ لایحه، اما آخرین شرط را حذف کرد و به جای آن با «و اگر از جمع‌آوری عشر و زکات پول به دست آوردند، آن را صرف نیازهای حلال خود کنند» جایگزین آن شد.^۳ مواد مندرج در این لایحه به معنای اعتراف و اقرار صریح رهبری طالبان به وجود فساد در بدنه‌ی گروه بود و از نزدیک‌ترین منظر فساد فراگیر در حکومت درسایه‌ی طالبان را به نمایش می‌گذاشت.

برخلاف ظاهر لایحه که تصور می‌شود اقدام رهبری طالبان برای پیشگیری از اخاذی و باج‌گیری بوده، در حقیقت این اقدام تلاش رهبران طالبان برای کنترل بر درآمدهای مالیاتی و عشر و زکات بود، نه توقف اخاذی، باج‌گیری و جمع‌آوری مالیات‌های تحمیلی. از همین رو، تلاش‌های رهبری طالبان برای کنترل بر درآمدها، تنش‌هایی را با فرماندهان جبهات نظامی طالبان در داخل گروه ایجاد کرد. لایحه منعکس‌کننده‌ی یک معامله‌ی ضمنی بود؛ به این معنا که رهبری طالبان ضوابطی را در مورد نحوه‌ی جمع‌آوری پول تعیین کرد، اما خود پول نزد فرماندهان محلی باقی ماند. به طوری که معمولاً، وجوه جمع‌آوری شده در سطح ولسوالی به فرماندهان ولسوالی می‌رسید. اگر آن‌ها پول زیادی جمع‌آوری می‌کردند، ممکن بود آن را با فرماندهان ارشد بیشتری تقسیم کنند. اما حتی با این توزیع تصاعدی درآمدها، پول‌ها به کمیسیون مالی که برای جمع‌آوری عشر و زکات و مالیات تعیین شده بود، نمی‌رسید. بنابراین، می‌توان گفت سازوکار مالی ملاحظه‌ناکارآمد بود و تلاش‌های او برای کنترل بر درآمد و تصاحب پول‌های حاصل از اخاذی، باج‌گیری و عشر و زکات و مالیات تحمیلی با شکست مواجه شد. بنابراین، طالبان با تخطئه‌ی مجاهدین هرگز نمی‌توانند خود را از فساد تبرئه کنند؛

1. Kate Clark, "The Layha Calling the Taleban to Account", p. 22.

2. *ibid.*, p. 25.

3. *ibid.*

زیرا همان‌گونه که مجاهدین در فرم و صورت گرفتار فساد شدند و سیمای ظاهری زندگی در افغانستان را تغییر دادند و جز ویرانه‌ای برجای نگذاشتند، طالبان نیز با دگرگونی و تغییر در فرم و محتوا و ظاهر و باطن زندگی مردم؛ یعنی دگرگونی در آموزه‌های اسلامی، تفاسیر غریب و خشونت‌بنیاد از اسلام، اجبار زنان به خانه‌نشینی و محرومیت دختران از تحصیل و نابودی فرهنگ و سنت‌های عرفی مانند عید نوروز و ... که هرگز با شریعت اسلام در تضاد نیستند، گرفتار فسادی مضاعف شدند.

۲. عوامل خارجی

چنانکه پیش‌تر یادآور شدیم منظور از عوامل و زمینه‌های خارجی، عوامل تقویت‌کننده‌ی گروه طالبان است. این عوامل عبارت‌اند از دخالت پاکستان و آمریکا و غرب که هرکدام را به ترتیب بررسی می‌کنیم.

۱.۲. دخالت پاکستان

یک اصل مسلم تاریخی در مورد سیاست پاکستان وجود دارد و آن اینکه «سکان‌داران سیاست پاکستان از ضیاء الحق تا عمران خان و شهباز شریف گمان می‌کردند که برای پیشبرد منافع استراتژیک خود در منطقه و جهان هیچ راهی جز اتکا به گروه‌های افراطی شبه‌نظامی ندارند». این گمان اما اشتباه از آب درآمد و آتش گروه‌های افراطی بیش و پیش از هر کشور دیگری دامن خودشان را گرفته است.

شاید یکی از صریح‌ترین جمله‌ها که آشکارا از نقش پاکستان در حمایت از گروه‌های افراطی مانند طالبان پرده برداشته، این اعتراف بی‌نظیر بوتو باشد که گفت:

«واقعاً شگفت‌زده نمی‌شوم که رد پای همه‌ی تروریست‌ها همواره به پاکستان برمی‌گردد. چرا باید متعجب باشیم؟ حاکمان نظامی [پاکستان] نسل‌ها افراطی‌ها را تغذیه کرده‌اند، به آن‌ها قدرت داده و از آنان بهره‌برداری نموده‌اند»^۱.

از زمان تولد پاکستان در سال ۱۹۴۷ میلادی، این کشور همواره با بحران هویت وجودی

۱. بی‌نظیر بوتو، دختر شرق (خاطرات بی‌نظیر بوتو)، ترجمه‌ی علیرضا عیاری، ص ۵۵۵.

خود در کشاکش است. در نتیجه‌ی این بحران هویت، ناآرامی‌های داخلی به سطح منطقه کشانیده شده و کشورهای منطقه به ویژه هند و افغانستان را به ستوه آورده است. به طور کلی، راهبرد منطقه‌ای اسلام‌آباد، مبتنی بر سه مؤلفه‌ی: توسعه‌ی سلاح‌های هسته‌ای، حمایت از جهاد در کشمیر و حمایت از طالبان افغانستان است. سیاست پاکستان در حمایت از جهاد در کشمیر و افغانستان از طریق نیروهای نیابتی (گروه‌های اسلام‌گرای ستیزه‌جو در کشمیر و طالبان در افغانستان) صورت می‌گرفت، در حالی که موضوع هسته‌ای تحت کنترل مستقیم دولت بود.

مناسبات افغانستان و پاکستان از دیرباز بر سر اختلافات مرزی دیورند پرتنش بود و به همین دلیل افغانستان به عضویت پاکستان در سازمان ملل رأی نداد. ترسیم خط مرزی دیورند به وسیله‌ی انگلیس، جمعیت پشتون‌ها را در دو سوی مرز قرار داده و میان آن‌ها جدایی انداخت. روابط پاکستان و افغانستان را باید بر محور جمعیت پشتون در دو سوی مرز و شکل‌گیری گروه طالبان صورت‌بندی نمود. تمایل طبیعی سیاست‌گذاری خارجی و منطقه‌ای پاکستان همواره استفاده از این موضوعات برای تأکید بر عمق استراتژیک در افغانستان بوده و هست. با حمایت ایالات متحده، استخبارات پاکستان (ISI) در دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به تقویت مجاهدین افغانستان کمک کرد تا با ارتش شوروی نبرد کنند. این امر به اسلام‌آباد اجازه داد تا در برابر فشارهای اتحاد جماهیر شوروی مقاومت کند، از دولت حامی دهلی نو در کابل اجتناب کند و همچنین بر نیروهای پشتون افغانستان اعمال نفوذ کند.

مشکل دامنه‌دار تروریسم در پاکستان سبب اخلاف در برقراری صلح در منطقه و شرق آسیا شده و شرایط را پیچیده و بحرانی کرده است. پاکستان به مثابه‌ی یکی از قدرت‌های هسته‌ای، عامل نگرانی بسیاری از کشورهای منطقه مانند هند، افغانستان، چین و ایران است. این کشور تازه تأسیس و نوپا، با نگاه ملی‌گرایانه‌ی افراطی و حضور گرایش‌های مذهبی رادیکال همواره عامل تهدید بوده است. همچنین قبایل متخاصم با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، خارج از کنترل دولت مرکزی در مناطق هم‌مرز با افغانستان به مرکز اصلی تروریسم تبدیل شده‌اند.

پیروزی مجاهدین در برابر شوروی و شکست آن‌ها توسط طالبان و ظهور جنبش

طالبان در افغانستان و تکامل آن بدون حمایت ارتش و استخبارات پاکستان (ISI) امکان پذیر نبود. در هشتم ماه می ۱۹۹۰ میلادی، پس از خروج نیروهای شوروی سابق از افغانستان، روزنامه‌ی انگلیسی زبان کابل تایمز، سند محرمانه‌ای را منتشر کرد که استخبارات پاکستان خطاب به آتشه‌ها و وابسته‌های دفاعی و نظامی سفارت‌های پاکستان در سراسر جهان ارسال کرده بود که در بخشی از متن سند این چنین آمده بود:

«... خروج نیروهای روسی شرایط جدیدی را برای حل مسئله‌ی افغانستان ایجاد می‌کند. پس از سقوط رژیم کابل، اوضاع اقتصادی و سیاسی در کشور بی‌نهایت جدی خواهد بود. هیچ حکومت اسلامی قادر نخواهد بود بدون کمک وسیع خارجی بر کشور حکومت کند. ما عمیقاً معتقدیم که پاکستان یگانه شریک و حتی حامی افغانستان است که کمک‌های خارجی از طریق آن می‌تواند صورت بگیرد. سیاست ما در قبال افغانستان متکی بر سه عامل است:

الف) تشکیل یک حکومت جدید که از همان آغاز در قلمرو افغانستان فعالیت کند ... ما باید در این حکومت، کمترین نقش و اشتراک را به عناصر طرفدار ایران (حزب وحدت و حرکت) بدهیم. وظیفه‌ی دیگر باید آزاد ساختن یکی از شهرهای عمده، مثلاً جلال‌آباد باشد که در آن حکومت جدید تأسیس خواهد شد و از آنجا تمام کشور اداره می‌گردد. مجاهدین نیازمند تمام کمک‌های نظامی خواهند بود؛ بنابراین مستشاران نظامی باید در ایجاد چیزی شبیه به یک اردوی منظم کمک کنند. برای کنترل اوضاع و حفظ منافع ملی، دخالت پاکستان لازم و ضروری است.

ب) سقوط رژیم کابل در ظرف دو روز می‌تواند تحقق یابد. این کار باید از طریق محاصره‌ی کابل و به دنبال آن تهاجم مستقیم یا از طریق محاصره‌ی اقتصادی که به اضمحلال رژیم کابل می‌انجامد، صورت بگیرد. برای این منظور ما باید تلاش کنیم تا در حلقه‌های نظامی کابل نفوذ کنیم. نفوذ ما در حکومت جدید و تحکیم و جابه‌جایی اشخاص مورد اعتماد ما در حکومت جدید بسیار بااهمیت است ...

ج) اعاده‌ی صلح و بازسازی کشور فرایندی طولانی و دشوار خواهد بود. ما وسایل لازم را در اختیار داریم تا نه تنها این فرایند را کنترل کنیم، بلکه در آینده ادغام تدریجی ساختار

اقتصادی و سیاسی را به چنان شیوه‌ای تأمین کنیم که به اتحاد پاکستان و افغانستان منتهی شده و این امر به تشکیل کنفدراسیون افغانستان و پاکستان بینجامد...»^۱.
این سند توسط سازمان استخبارات هند که به سفارت خانه‌ها و ادارات پاکستان نفوذ کرده بود، به دولت وقت کابل که در رأس آن دکتر نجیب بود، سپرده شد. گرچه نجیب این دسیسه‌ی پاکستانی‌ها را افشا کرد، ولی در آن زمان این سند بخشی از جنگ تبلیغاتی دولت کابل علیه پاکستان تلقی گردید و به آن توجه زیادی نشد.

۲.۱.۱. ضیاء الحق و رادیکالیزه کردن افغانستان

در تحولات منطقه‌ای که در نهایت منجر به تبدیل پاکستان به مرکز تروریسم شد، نقش ژنرال «ضیاء الحق» بسیار مهم و پررنگ بود. شاید بتوان گفت تاریخ پاکستان را هیچ‌یک از رهبران سیاسی و مذهبی به‌اندازه‌ی ضیاء الحق تغییر نداده‌اند. وی در جولای ۱۹۷۷ میلادی توسط کودتا قدرت را به دست گرفت و در سال ۱۹۷۹ ذوالفقار علی بوتو، صدراعظم برکنار شده‌ی پاکستان را که پیش‌تر ضیاء را به عنوان فرمانده‌ی کل ستاد ارتش پاکستان ارتقا داده بود، به دار آویخت.

یکی از دلایل اساسی سیاسی‌گرایی و رادیکالیزه شدن شبکه‌های سنتی علمای سنی در پاکستان و افغانستان، جنگ مجاهدین علیه نیروهای شوروی در افغانستان و سیاست اسلامی‌سازی از بالا به رهبری ژنرال ضیاء الحق بود. بی‌نظیر بوتو در خاطرات خود نقل می‌کند که «به دنبال کودتای ضیاء الحق و جهاد افغانستان علیه شوروی، تعصبی جدید، خطرناک و تفرقه‌افکن به وجود آمد. مکتب ویژه‌ای که ضیاء پیشگام آن بود نسبت به گفتگوی میان مسلمانان به دیده‌ی اعجاب می‌نگریست و از خشونت برای سرکوب تکرر گفتگو سود می‌برد. در تعالیم این مکتب - کاملاً برخلاف اسلام - آمده که زنان حق ندارند همسر آینده‌ی خود را انتخاب کنند. اگر چنین کنند، براساس این مکتب، والدین وظیفه دارند آن‌ها را بکشند...»^۲.

۱. افغانستان و پنج سال سلطه‌ی طالبان، صص ۲۴-۲۱.

۲. خاطرات بی‌نظیر بوتو، ص ۵۳۹.

در دوره‌ی ذوالفقار علی بوتو برنامه‌ی هسته‌ای و دست‌یابی پاکستان به بمب اتم شیب تندی به خود گرفته بود، اما در زمان ضیاء الحق، سازمان سیای آمریکا به تبلیغات وسیعی علیه هسته‌ای شدن پاکستان پرداخت. سرخوردگی فزاینده از برنامه‌ی تسلیحات هسته‌ای، دولت را در وضعیت نامطلوبی قرار داده بود و ضیاء الحق که به خاطر آن با مخالفت داخلی و خارجی مواجه شد، ناگزیر به کاربست تاکتیک مصلحتی؛ یعنی استفاده‌ی ابزار از شریعت اسلام روی آورد و با سردادن شعارهای اسلام‌گرایانه درصدد جلب و پشتیبانی افکار عمومی مسلمانان پاکستان و منطقه از سیاست‌های خود برآمد. ضیاء الحق در روز دهم فوریه‌ی ۱۹۷۹ که مصادف با عید میلاد پیامبر اسلام بود، از تربیون دولت اعلام کرد که پاکستان بدون اسلام نابود خواهد شد و تعهد سپرد که شریعت را در پاکستان با تمام و کمال اجرا خواهد کرد. او در این سخنرانی آشکارا اعلام کرد که اساساً فلسفه‌ی وجودی و هدف بنیادین از تأسیس کشور پاکستان کلمه‌ی «لا اله الا الله» بود. به باور وی، اما جامعه‌ی آن روز پاکستان از مسیری که اسلام برای مردم ترسیم نموده، منحرف شده است.^۱ از این رو، لباس کارگران دولتی تغییر کرد و منطبق با ارزش‌های سنتی پاکستان لباس فراهم شد. افزون بر این، در ادارات دولتی، مسلمانان مقید به خواندن نماز و انجام فرایض اسلامی شدند.^۲ گرچه پیش از آن نیز در این کشور شریعت به طور نسبی اجرا می‌شد، ولی اعلان رسمی آن از سوی بالاترین مقام سیاسی کشور، جهت‌گیری سیاست پاکستان را تغییر داد.

افزون بر این، ضیاء الحق به منظور جلب حمایت حداکثری احزاب تندرو پاکستان مانند جمعیت‌العلمای اسلام^۳ و جماعت اسلامی،^۴ به خواسته‌های مطلق و بی‌قید و شرط

۱. محمد ضیاء الحق، اجرای قوانین اسلام، صص ۲، ۳.

۲. ویلیام جی تاپیش، پاکستان، طالبان، القاعده و ظهور تروریسم، ص ۳۷.

۳. جمعیت‌العلمای اسلام پیش از تشکیل پاکستان و در سال ۱۳۲۴ شمسی/۱۹۴۵ میلادی در کلکته هند تأسیس شد. بنیانگذار و نخستین رهبر این حزب «مولانا شبیراحمد عثمانی» بود. این حزب، شاخه‌ای جدا شده از جمعیت‌العلمای هند بود و بر تجزیه هند و تأسیس پاکستان پای می‌فشرد. از زمان ضیاء الحق تاکنون رهبری حزب جمعیت‌العلمای اسلام را مولانا فضل‌الرحمن به عهده دارد.

۴. جماعت اسلامی یکی از قدیمی‌ترین احزاب اسلامی در شبه‌قاره است که در سال ۱۳۲۰ شمسی/۱۹۴۱ میلادی، پیش از تجزیه هند، توسط سید ابوالاعلی (ابوالعلاء) مودودی پایه‌گذاری شد. بر اساس پاره‌ای

آن‌ها جامعه‌ی عمل پوشاند و اقدامات مهمی انجام داد که آشکارا پاکستان و به تبع آن افغانستان را به سوی رادیکالیزه شدن پیش برد. وی پس از رفورم شکل ظاهری جامعه به اصلاح و بازنگری در محتوا و باطن جامعه نیز دست زد. به این منظور، ضیاء الحق در گام نخست دستور اصلاح و بازنگری در متون درسی از ابتدایی تا دانشگاه را داد، زبان رسمی تدریس در مدارس و دانشگاه‌ها را از انگلیسی به اردو تغییر داد و دیگر کسی حق نداشت به زبان انگلیسی تدریس کند، طی بخشنامه‌ای جدید به رادیو و تلویزیون دستور داد که از این پس فقط به ترویج و تبلیغ و شناساندن مسائل ملی و اسلامی بپردازند.^۱

در گام دوم به تشکیل دادگاه‌های شرعی پرداخت.^۲ این اقدام ضیاء الحق به مثابه‌ی تفوق شریعت اسلامی بر قانون ملی و رسمی پاکستان بود و باعث خشنودی و رضایت بسیاری از علمای تندرو پاکستانی شد. در گام سوم، ضیاء الحق دستور تأسیس دانشکده‌ی شریعت در دانشگاه قائد اعظم را داد.^۳ استدلال وی این بود که به دلیل تشکیل دادگاه‌های شرعی و اجرای قوانین اسلامی، به متخصصان و عالمانی نیاز است که افزون بر تخصص در قوانین رسمی و ملی کشور، بر فقه و قوانین شریعت اسلامی نیز مسلط باشند.

ضیاء الحق که کلید حفظ و تداوم قدرت را در برقراری و استحکام روابط و مناسبات نزدیک با احزاب مذهبی، به‌ویژه جماعت اسلامی می‌دانست، تلاش کرد تا همواره گروه‌ها و احزاب اسلامی افراطی را با خود همراه کند تا به قدرت سیاسی وی آسیبی نرسد. وی معتقد بود که پاکستان برای ثبات قدرت و تقویت خویش باید

گزارش‌ها، مودودی به شدت تحت تأثیر پروفسور عبدالستار خیری، یکی از مسلمانان سوسیالیست بود. عبدالستار خیری در آلمان حزبی را به نام «جماعت اسلامی» تشکیل داده بود که مودودی نیز به عضویت آن درآمد. بعدها وقتی مودودی با خیری اختلاف پیدا کرد از حزب او جدا شد و حزب جدیدی در هند با همان نام «جماعت اسلامی» را بنیان گذاشت. حتی گفته شده که اساسنامه‌ی حزب مودودی نیز رونوشتی از حزب جماعت اسلامی عبدالستار خیری است. برای نمونه؛ در عین حالی که مودودی به شدت با کمونیسم و سوسیالیسم مخالفت می‌کرد، طبقه‌بندی اعضای جماعت اسلامی او که عبارت بودند از «رکن، همدرد و متفق»، همگی برگرفته از برنامه‌ی سوسیالیستی خیری بود. (محمدزکریا کاندهلوی، فتنه‌ی مودودیت،

۱. اجرای قوانین اسلام، ص ۴.

صص ۳۶، ۳۷).

۳. همان جا.

۲. همان، ص ۵.

از اسلام سیاسی استفاده کند. از این رو، حزب جماعت اسلامی و جمعیت العلمای پاکستان، دو گروه افراطی به دفاع از سیاست‌های ضیاء الحق پرداختند و به بخشی جدایی‌ناپذیر از دولت ضیاء الحق تبدیل شدند. ضیاء نیز ظاهراً به رسم سپاسگزاری از این گروه‌های افراطی، رهبران آن‌ها را تشویق به ساختن ده‌ها مدرسه‌ی دینی در شمال غرب پاکستان نمود که طلبه‌های آن به جای تعلیم آموزه‌های اسلام صلح‌بنیاد و مداراگر، مشق جنگ و جهاد نموده و آموزش نظامی را فرامی‌گرفتند. در حقیقت، اما هدف اصلی وی از تأسیس مدارس دینی رادیکالیزه نمودن شمال غربی پاکستان و ولایات افغانستان بود و از پروژه‌ی جهاد این طلاب علوم دینی بهره‌برداری استراتژیک می‌نمود؛ زیرا سیاست‌مداران پاکستان در تحلیل خود به این نتیجه رسیده بودند که متعصبین بهتر می‌جنگند و طلبه‌های افراطی سپر خوبی در برابر تهاجم احتمالی ارتش سرخ شوروی هستند.

در دوران صدارت ده‌ساله‌ی خود، ضیاء الحق اسلام‌گرایی رادیکال را در پاکستان ترویج کرد و بذر افراط‌گرایی را در این جغرافیا کاشت و عملاً به مروج و مبشر افراط‌گرایی و تروریسم تبدیل شد. با این همه، اما هنوز از فشارها بر دولت او کاسته نشده بود و ضیاء الحق برای بقای خود نیاز به یک معجزه داشت و با حمله‌ی شوروی به افغانستان این معجزه رخ داد. اسلام‌آباد معتقد بود که تهاجم شوروی به افغانستان، نخستین گام برای تجاوزهای بیشتر به پاکستان و خاورمیانه است؛ بنابراین، باید با گسترش کمونیسم مقابله کرد.

هم‌زمان شدن تبلیغات رادیکالیسم با جنگ‌های نیابتی و چریکی علیه اشغال افغانستان توسط شوروی سبب بروز طوفان سهمگینی از هرج و مرج در افغانستان و نیز به وجود آمدن شکل کنونی تروریسم در منطقه شد. در پی آن، به دلیل فقدان قدرت مرکزی در افغانستان و ایجاد هرج و مرج، پدیده‌ی طالبان با حمایت و برخورداری از سازمان اطلاعات پاکستان (ISI) در دهه‌ی هفتاد شمسی روی کار آمد. از این رو، پس از حملات ۱۱ سپتامبر، جنگ با طالبان و پیوستن به جریان جهانی مبارزه علیه تروریسم برای پاکستان دشوار بود. ارتش و سرویس اطلاعاتی پاکستان با طرح و برنامه و امکانات خود، طالبان را به وجود آورده و پرورش داده بودند و نابودی این گروه را به نفع امنیت

ملی خود نمی‌دیدند. از همین رو، هیچ‌گاه از ایده‌ی مبارزه با تروریسم آمریکا به‌طور جدی استقبال نکردند.

پس از آنکه افغانستان در سال ۱۳۵۷ش/۱۹۷۹م توسط نیروهای ارتش سرخ شوروی اشغال شد، به اعتراف بی‌نظیر بوتو، پاکستان با آمریکا همراه شد تا به مجاهدین کمک کند.^۱ جنگ مجاهدین علیه شوروی سه پیامد عمده داشت: سیاسی شدن طبقه‌ی ملاهای سنی، نشت اندیشه‌های وهابیت در داخل افغانستان و جذب نسل دوم پناهندگان در مدارس دینی پاکستان. بیشتر مدارس واقع در نواحی روستایی بین غزنی و قندهار به «جبهه‌های نظامی» تبدیل شدند که غالباً جبهه‌ی طالب نامیده می‌شوند. آن‌ها معمولاً به احزاب بنیادگرای سنتی پشتون مانند حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی یونس خالص پیوسته بودند. این روحانیان گاهی اوقات به مناطق دورتر نقل مکان می‌کردند تا از حملات زمینی شوروی اجتناب کنند. ملاهای پشتون افغانستان به خاطر به دست آوردن پول و اسلحه روابطشان را با هم‌تایان پاکستانی خود حفظ کردند. معمولاً استخبارات و سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان (ISI) که مسئولیت ارسال سلاح را بر عهده داشتند، از شبکه‌های ملاهای اهل سنت برای شناسایی گیرندگان و ایجاد ارتباط با آن‌ها استفاده می‌کردند. جنگ و جهاد علیه شوری همچنین سرازیر شدن پول اعراب و به‌ویژه عربستان به پاکستان را به همراه داشت. سعودی‌ها به دو دلیل مشتاق کمک به مجاهدین بودند؛ یکی به منظور مبارزه با کمونیسم و دودیدگر برای تضعیف نفوذ ایران در میان محافل بنیادگرا در داخل افغانستان.^۲

سیاست خارجی پاکستان نسبت به افغانستان از زمان تهاجم شوروی تا امروز بر مدار دوگانه‌ی «حمایت» و «خیانت» می‌چرخد. سیاست حمایت، سیاست اختصاصی و استثنائی است که صرفاً به پشتون‌ها اختصاص دارد و شامل دیگر اقوام نمی‌شود. پاکستان در داخل کشور خود با چالش جدایی‌طلبی جمعیت قابل توجه پشتون‌ها روبرو است و سیاستمداران پاکستانی، برخی حاکمان کمونیست افغانستان را عامل تحریک و

۱. خاطرات بی‌نظیر بوتو، ص ۵۱۷.

2. Olivier Roy, "Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan". P. 14.

تشویق این استقلال طلبی می‌داند. ریشه‌های این جدایی طلبی به دوران ضیاء الحق در پاکستان و حکومت کمونیستی در افغانستان بازمی‌گردد.

گرچه پشتون‌ها در افغانستان یک گروه قومی بزرگ را تشکیل می‌دهند، ولی شمار پشتون‌های پاکستان نسبت به افغانستان بسیار بیشتر است. از این رو، پیروزی جریان جدایی طلبی پشتون‌ها ممکن بود سبب نابودی و اضمحلال پاکستان به عنوان یک کشور گردد. پس از تهاجم شوروی، حدود یک میلیون نفر از افغانستان به پاکستان پناهنده شدند که در میان آن‌ها جاسوس‌های دولت کمونیستی افغانستان و شوروی نیز حضور داشتند و هسته‌های تروریستی را در شهرهای مختلف پاکستان تشکیل داده بودند. آن‌ها با مرتضی بوتو، پسر ذوالفقار علی بوتو نخست‌وزیر سابق پاکستان که به دست ضیاء الحق به دار آویخته شد، همکاری می‌کردند. هواداران مرتضی بوتو به قصد انتقام خون ذوالفقار علی بوتو دست به خرابکاری و ناامنی می‌زدند؛ برای نمونه یک هواپیمای غیرنظامی پاکستانی را ربودند که دولتمردان پاکستان تصور می‌کردند استخبارات هند با آن‌ها همکاری نموده است. از نظر ضیاء الحق اگر دولت کمونیستی در کابل مستقر می‌شد، پاکستان از دو سو در محاصره‌ی دو نیروی متخاصم یعنی شوروی سابق در شمال و هند در شرق قرار می‌گرفت.

برای رهایی از این وضعیت، ضیاء الحق تلاش کرد تا تروریسم، ناامنی و جنگ را به داخل خاک افغانستان کشانده و از پروژه‌ی جهاد استفاده‌ی استراتژیک کند. حمایت از جهاد و مجاهدین برای ضیاء الحق می‌توانست یک پیامد مثبت داشته باشد و آن اینکه دولت او از سوی مردم پاکستان مورد حمایت قرار گیرد و داعیه‌ی جدایی طلبی پشتون‌های پاکستان آسیب ببیند و برای مدتی متوقف شود. برای رسیدن به چنین اهدافی، ضیاء الحق به همراهی و کمک آمریکا نیاز ضروری داشت و از آنجایی که شوروی سابق و حکومت کمونیستی کابل دشمن مشترک آن‌ها بود، آمریکا بدون هیچ پیش شرطی پیشنهاد کمک به مجاهدین به میانجی اسلام‌آباد را پذیرفت. پاکستان با سازمان دهی، آموزش و تجهیز مجاهدین افغانستانی به محور مقاومت در برابر اشغال افغانستان توسط شوروی تبدیل شده بود. از این رو، ضیاء الحق از کمک‌های فزاینده‌ی مالی آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی، کشورهای حاشیه‌ی خلیج فارس و کشورهای بلوک غرب

بیشترین استفاده را برد. وی پیشنهاد اولیه‌ی کمک ۴۰۰ میلیون دلاری دولت کارتر را رد کرد.^۱ دولت ریگان، اما این پیشنهاد را به ۷/۲ میلیارد دلار افزایش داد و چون مطابق با انتظارات پاکستان بود، مورد قبول ضیاء الحق قرار گرفت.^۲

اسلام‌آباد از دریافت این کمک‌ها چند هدف عمده داشت: نخستین و مهم‌ترین هدف، کمک به ضیاء الحق برای مقابله با نارضایتی و ناآرامی‌های داخلی بود. دولت باید در گام نخست با نارضایتی و قیام شیعیان بلوچستان مبارزه نموده و جریان جدایی‌طلبی پشتون‌ها را سرکوب می‌کرد. از این رو، به میانجی‌کنندگان آمریکایی و دیگر کشورهای منطقه و غرب، در مناطق قبیله‌ای، به ساخت هرچه بیشتر مدارس دینی اقدام کرد و مدیریت و تدریس آن‌ها را به علمای تندرو دیوبندی واگذار نمود که در رأس آن‌ها شیخ عبدالحق، مؤسس مدرسه‌ی حقانی در پاکستان و مولوی فضل‌الرحمن، رهبر جمعیت علمای اسلام پاکستان بودند. پس از عبدالحق مدیریت مدرسه‌ی حقانی به پسر ارشدش سمیع‌الحق سپرده شد. فضل‌الرحمن پدر معنوی بسیاری از رهبران طالبان افغانستان و سمیع‌الحق تئوریسین جهاد طالبان علیه مجاهدین بود.

در زمان سمیع‌الحق، هم مفهوم و هم جغرافیای جهاد دچار دگرگونی اساسی شد. به لحاظ مفهومی، با تحریک و تشویق استخبارات پاکستان، سمیع‌الحق فتوای جهاد علیه مجاهدین می‌داد و رهبران طالبان کشتار مسلمانان را با تکیه بر فتوای وی توجیه شرعی می‌کردند؛ و به لحاظ جغرافیایی، جنگ و جهاد را از مناطق پشتون‌نشین پاکستان به خاک افغانستان کشاندند. از این رو، در این دوره آموزش‌های نظامی به طلبه‌های علوم دینی به شدت افزایش یافت. شایان یادآوری است که سقوط مزارشریف در دوره‌ی نخست طالبان و حمام خون به راه انداختن در این شهر با گسیل دادن لشکر طلبه‌های مدرسه‌ی حقانی به دستور سمیع‌الحق اتفاق افتاد.

تهاجم شوروی به افغانستان یک فرصت استثنایی را در اختیار ضیاء الحق قرار داد تا به شکل گسترده در سیاست افغانستان دخالت کند. حمایت اسلام‌آباد از مجاهدین

۱. استیو کول، جنگ اشباح: تاریخچه مداخلات «سی. آی. ای»، «آی. اس. آی»، «کا. جی. بی» و استخبارات سعودی در افغانستان از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱، ص ۵۷.

۲. پاکستان، طالبان، القاعده و ظهور تروریسم، ص ۳۹.

افغانستان و تقویت جهاد علیه کمونیست‌ها نه تنها به رژیم ضیاءالحق مشروعیت دینی بخشید، بلکه حمایت مهم غرب و به‌ویژه آمریکایی‌ها را نیز به همراه داشت. از سوی دیگر، همین جهاد، جنبش‌های مختلف اسلامی در پاکستان را به حامیان و کانال‌های حمایت از همتایان افغان خود تبدیل کرد. جنگ پیوندهای موجود را تقویت کرد و بُعد ایدئولوژیک همبستگی‌های فرامرزی را برجسته کرد، هرچند که این پیوندها توسط انواع دیگر پیوندها (روابط قومی یا حتی روابط تجاری) نیز مورد توجه قرار گرفت.

در این دوره اسلام‌آباد به شکل فزاینده‌ای سیاست طرفداری از پشتون‌ها را در پیش گرفت و بیشترین کمک‌های مالی و نظامی را که از سوی آمریکا می‌رسید، به حزب اسلامی حکمتیار پیشکش کرد.^۱ برای نمونه؛ بر اساس گزارش استیو کول، یکی از مدیران واشنگتن پست، از میان بیش از ۲۰۰۰ میل راکت استینگر که از سوی آمریکا به مجاهدین افغانستان ارسال شده بود، افزون بر ۹۵ درصد آن به احزاب پشتون، به‌ویژه حزب اسلامی حکمتیار و تنها ۵ درصد آن به احزاب جهادی دیگر داده شد که سهم احمدشاه مسعود تنها ۸ میل راکت بود.^۲

پشتون‌گرایی ضیاءالحق دو ریشه‌ی اساسی داشت: نخست اینکه ضیاءالحق خودش پشتون بود و برای رام کردن پشتون‌های جدایی‌طلب پاکستان باید فقط از احزاب پشتون حمایت می‌کرد؛ دودگر اینکه رهبران پشتون مانند گلبدین حکمتیار مقامات پاکستانی را متقاعد کرده بودند که باید کمک‌ها را بر اساس اکثریت حزبی تقسیم کنند. بنابراین، از آنجایی که پشتون‌ها بیشترین احزاب سیاسی را داشتند، بیشترین سهم را از کمک‌های ایالات متحده از آن خود کردند. احزاب عمده‌ی اسلام‌گرای پشتون که مورد حمایت بی‌بدیل پاکستان قرار گرفتند عبارت بودند از: حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار که بیشترین کمک‌ها را دریافت می‌نمود، حزب اسلامی مولوی یونس خالص (جداشده از حزب اسلامی حکمتیار)، حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمدنبی محمدی، تنظیم دعوت اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرب رسول سیاف، جبهه‌ی

۱. آنتونی دیویز، افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، ص ۵۹.

۲. جنگ اشباح، صص ۲۵، ۲۶.

نجات ملی به رهبری صبغت‌الله مجددی و جبهه‌ی محاذ ملی به رهبری پیر سید احمد گیلانی. شایان یادآوری است که مجددی اصالتاً از قوم عرب افغانستان بود و پیرگیلانی از نوادگان عبدالقادر گیلانی بنیان‌گذار طریقت قادریه است. سید حسن گیلانی، پدر سید احمد در بغداد دیده به جهان گشود و در سال ۱۹۰۵ میلادی از عراق به افغانستان آمد تا طریقت قادریه را در این کشور گسترش دهد. با این وجود، اما مجددی و پیر سید احمد گیلانی به عنوان پیر پشتون‌ها شهرت یافته بودند.

به هر ترتیب، در آن زمان شخصی به نام «هوارت هارت»، از مأموران سازمان سیا موظف به کمک به مجاهدین و جمع‌آوری اطلاعات درباره‌ی برنامه‌ی هسته‌ای پاکستان بود. وظیفه‌ی دیگری که به هارت سپرده شده بود این بود که به اسلام‌آباد برود و زمینه‌ی کشتار نیروهای شوروی سابق را به کمک پاکستانی‌ها فراهم سازد. از آنجایی که بنا به درخواست استخبارات پاکستان (ISI)، آمریکایی‌ها نباید به طور مستقیم با افغان‌ها تماس می‌داشتند، هارت به شکل مخفیانه با شخصی به نام «قوماندان عبدالحق» از پشتون‌های جلال‌آباد افغانستان و یکی از کسانی که شدیداً مخالف طالبان بود، ملاقات کرد. هدف هارت از این تماس دسترسی به اطلاعات درباره‌ی وضعیت مجاهدین و بالاتر از آن بدست آوردن دانش تکنولوژی نظامی ساخت روسها بود. عبدالحق در کنار پاره‌ای از اطلاعات نظامی، برخی از سلاح‌های روسی را که افغان‌ها به غنیمت گرفته بودند به شکل مخفیانه به هارت تحویل می‌داد. ملاقات هارت با عبدالحق را یک مأمور ام. آی. سکس (بخش خارجی سرویس اطلاعات انگلیس)^۱ ترتیب داده بود. فعالیت دیگر هارت این بود که افغان‌ها را در گروه‌های کوچک حداکثر ۵۰ نفری، ظاهراً در خاک پاکستان، تنظیم نموده و به جنگ با نیروهای روس بفرستد.^۲

در ابتدا واشنگتن تصور نمی‌کرد که مجاهدین قادر به شکست شوروی باشند. از این رو، جیمی کارتر تصمیم گرفته بود که به مجاهدین به صورت مخفیانه سلاح بدهد و در دوره‌ی ریگان نیز این سیاست ادامه یافت. هدف آمریکا و پاکستان این بود که جنگ را به لحاظ هزینه و تلفات برای روس‌ها دشوار بسازند. توافق سیا و

1. Military Intelligence, Section 6.

۲. جنگ اشباح، ۵۳.

استخبارات پاکستان (isi) این بود که سلاح‌ها از طریق پاکستانی‌ها به مجاهدین داده شود و آمریکایی‌ها مستقیماً با استخبارات پاکستان در ارتباط بودند نه با مجاهدین. در نتیجه، دولت ضیاء الحق و استخبارات پاکستان بیشتر سلاح‌های آمریکایی را به حزب اسلامی حکمتیار می‌دادند.

نخستین سلاح‌هایی که آمریکایی‌ها به میانجی پاکستان به مجاهدین دادند از نوع ۳۰۳ لی انفیلد انگلیسی بود که آمریکایی‌ها آن‌ها را از یونان و هند خریداری نموده و به بندر کراچی انتقال دادند. پس از آن هزاران راکت انداز سبک را از مصر و چین خریده و به بندر کراچی رساندند. با بررسی نتایج عملیات مجاهدین که از سوی دفتر سازمان سیا در کابل و افسران آن سازمان که از همکاری افرادی چون قوماندان عبدالحق برخوردار بودند، هارت به این نتیجه رسیده بود که مجاهدین بیش از توقع افسران سیا از توانایی رزمی و نظامی برخوردارند.^۱

به هر ترتیب، با نزدیک شدن به تاریخ پیشنهادی برای انتخابات، ضیاء الحق محدودیت‌های رسانه‌ای را بر جامعه‌ی مدنی تشدید کرد. فعالیت مخالفان ممنوع و رهبران گروه مخالف سرکوب شد. مشارکت مردم در انتخابات بالا بود و همکاران و نزدیکان ضیاء شکست سنگینی را متحمل شدند. ضیاء خود را رئیس جمهور مادام‌العمر اعلام نمود و قانون اساسی را لغو کرد.

ضیاء الحق از دنیا رفت و پاکستانی‌ها به میراث گذاشت که دچار مشکلات زیادی بود؛ ناتوانی در مدیریت پناهندگان افغانستانی دولت پاکستان را تحت فشارهای کمرشکن اقتصادی قرار داد، اردوگاه‌های پناهندگان ترکیبی سمی از بیماری فیزیکی و فرهنگی بود و فرهنگ خشونت بر روان مهاجران حاکم شد، تروریسم و افراط‌گرایی گسترش یافت، اراضی جدا افتاده از هم (پاکستان شرقی و غربی)، اختلافات قومی، مرزهای غیرقابل اداره در شمال غرب این کشور در همسایگی افغانستان، فرهنگ کلاشینکف و گسترش سریع تسلیحات نظامی در مناطق مختلف پاکستان، افزایش قاچاق مواد مخدر، افزایش تجارت غیرقانونی اسلحه که نتیجه‌ی مستقیم جنگ افغانستان بود، فراوانی تولید تریاک

که باعث افزایش اعتماد و افزایش اقتصاد غیرقانونی شد، مشکلاتی هستند که بیش از چهار دهه پاکستان و کشورهای همسایه را درگیر خود کرده‌اند.

مهم‌ترین میراث ویرانگر ضیاء الحق، اما ریشه دواندن اسلام افراطی در نهادهای پاکستان و از آنجا به مدارس دیوبندی و طالبان افغانستان بود. در زمان او افراط‌گرایی و ستیزه‌جویی تحت عنوان اسلامی، به ابزار سیاست امنیت ملی او تبدیل شده بود. میراث نگران‌کننده‌ی دیگر او توجیه جنگ و خشونت و ترور به نام شریعت و خدا بود؛ میراثی که طالبان افغانستان نیز از آن بی‌نصیب نماندند و به لطف ضیاء الحق و با نام خدا با تمام توان به ترور و انتحار و کشتار مردم افغانستان پرداختند.

سرانجام ضیاء الحق هنگامی که با هواپیما از تمرین نظامی از «بهاوالپور» بازمی‌گشت به علت نقص فنی و سقوط هواپیما به همراه ۵۰ سرنشین دیگر اعم از ژنرال‌های عالی‌رتبه‌ی پاکستانی، آرنولد رافل، سفیر آمریکا در پاکستان جان باختند. به احتمال زیاد علت سقوط هواپیما دست‌کاری و خراب‌کاری مخالفان ضیاء بود.

۲.۰۱.۲. بی‌نظیر بوتو و «طالبان بی‌نظیر»

به اعتراف آشکار بی‌نظیر بوتو، مهم‌ترین و مسئله‌سازترین مشکل دوران نخست‌وزیری او، اوضاع داخلی افغانستان بود.^۱ خروج کامل شوروی و نهایی شدن مذاکرات صلح افغانستان در ژنو، بازگشت بی‌نظیر بوتو، دختر ذوالفقار علی بوتو از تبعید و بازسازی و احیای دوباره‌ی حزب مردم توسط بی‌نظیر بوتو ضربات سنگینی به ضیاء الحق وارد کرد. بی‌نظیر که در آن زمان ۳۵ ساله بود به خوبی می‌دانست که بدون تأیید ارتش، شانس به دست آوردن قدرت وجود ندارد. از این رو، بوتو به ژنرال میرزا اسلم بیگ که در آن زمان فرماندهی کل ستاد ارتش بود اطمینان داد که هدفش تحکیم دموکراسی در پاکستان است و قصد انتقام خون پدرش را ندارد.

فاجعه‌بارترین تعهد بوتو اما این بود که به ارتش و استخبارات ضمانت داد که برنامه‌ی هسته‌ای و سیاست خارجی پاکستان در رابطه با افغانستان تغییر نخواهد کرد.

۱. خاطرات بی‌نظیر بوتو، ص ۵۱۷.

در دور دوم نخست‌وزیری بی‌نظیر بوتو، استخبارات پاکستان (ISI) عملاً پشتیبانی و تبلیغات طالبان را در افغانستان آغاز کرد و بوتو نیز از این اقدام استخبارات حمایت کرد. از آنجایی که حامیان طالبان بخشی از ائتلاف حکومتی او بودند، این گروه به «طالبان بی‌نظیر» شهرت یافتند.^۱

در زمان بی‌نظیر بوتو مناسبات طالبان با پاکستان به دلیل ارتباط سه سطح از هویت مشترک قوی بود: بنیادگرایی، قومیت و قبیله‌گرایی. دولت پاکستان بدون هیچ ملاحظه‌ی ایدئولوژیکی همواره به طالبان کمک کرده است: این دولت بی‌نظیر بوتو بود که به آن‌ها کمک کرد تا به عنوان یک جنبش پیشرو ظاهر شوند.^۲

در زمان نخست‌وزیری بوتو، پاکستان از دخالت در سیاست افغانستان چندین هدف را دنبال می‌کرد؛ هدف نخست اسلام‌آباد حمایت و تأمین مالی و سیاسی حکومت و رهبری‌ای در کابل بود که توانایی انتقال قدرت از کمونیسم را داشته باشد و ایجاد دولتی سرسپرده و زیر نفوذ پاکستان با حاکمیت پشتون‌ها را تضمین کند و زمینه‌های دست‌یابی پاکستان به اهداف استراتژیک سیاست منطقه‌ای و اقتصادی (آسیای میانه) را فراهم نماید. بوتو در این باره می‌نویسد:

«در آستانه شکست شوروی، فرماندهان ارتش و استخبارات پاکستان توصیه کردند که سیاف را رئیس‌جمهور و حکمتیار را به عنوان نخست‌وزیر منصوب کنیم؛ ولی من موافق نبودم و به ارتش گفتم ... من می‌خواهم از فرد میانه‌روی به عنوان رئیس‌جمهور پشتیبانی کنم ... به لطف ما گروه‌های افغانی صبغت‌الله مجددی را به عنوان رئیس‌جمهور و سیاف را به عنوان نخست‌وزیر در دولت موقت افغانستان پذیرفتند».^۳

اساساً سیاست «عمق استراتژیک» پاکستان در افغانستان در زمان بوتو رشد و شتاب چشمگیری یافت. عمق استراتژیک به این معنا بود که دیگر تلاش‌های ارتش و استخبارات پاکستان برای استقرار دولتی موقت برای رهایی از شر کمونیسم چندان اهمیت نداشت. از این پس اسلام‌آباد مناسبات خود با افغانستان را در چارچوب حفظ منافع ملی پاکستان

۱. پاکستان، طالبان، القاعده و ظهور تروریسم، ص ۴۷.

2. Olivier Roy, "Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan". P. 19.

۳. خاطرات بی‌نظیر بوتو، ص ۵۱۸.

صورت بندی نمود و ادعا کرد که پاکستان به عمق استراتژیکی که توسط افغانستان تأمین می شود، شدیداً نیاز دارد.^۱ بر اساس سیاست عمق استراتژیک، هرچقدر دولت مستقر در کابل به پاکستان وابسته تر و از اسلام آباد فرمان پذیرتر باشد، به همان میزان از قدرت و نفوذ هند در افغانستان کاسته می شود، دولت پاکستان در محاصره ی هند قرار نمی گیرد، در صورت بروز جنگ میان هند و پاکستان، افغانستان می تواند پناهگاه امنی برای عقب نشینی پاکستان باشد. همچنین، سیاست عمق استراتژیک پاکستان در افغانستان زمینه را برای گسترش سیاست منطقه ای پاکستان به آسیای میانه و بهره برداری و نقش آفرینی اقتصادی در این منطقه فراهم می کند. با این وجود، اما طالبان قدیم و جدید گاهی نشان داده اند که می توانند «عمق استراتژیک» را برای اسلام آباد به «تهدید استراتژیک» تبدیل کنند. کشاکش و نزاع های اخیر طالبان با اسلام آباد به خاطر مسائل مرزی و تحرکات طالبان پاکستان (T.T.P) نمونه ای زنده از این تهدید است.

هدف دوم اسلام آباد، تحقق آرزوی دیرینه ی سیاست مداران پاکستان؛ یعنی یکپارچگی و اتحاد پشتون ها در دو سوی خط دیورند و پایان دادن به اختلافات مرزی و به رسمیت شناخته شدن خط دیورند توسط دولت افغانستان بود. ایده ی اتحاد پشتون های پاکستانی و افغانستانی از این باور نادرست سرچشمه می گیرد که برخی اساساً طالبان را پاکستانی الاصل و یا پشتون هایی دورگه می دانند که نیمه افغانستانی و نیمه پاکستانی هستند.^۲ از همین رو، حکومت پرویز مشرف از حمله و اقدام علیه شورشیان و جنگجویان مسلح که پیوند نزدیکی با قبایل پشتون در آن سوی مرز دیورند داشتند، خودداری کرد؛ زیرا این اقدام باعث تزلزل و فروپاشی اقتدار دولت وی می شد. بنابراین، حفظ و بقای عناصر طالبان اولویت بالایی برای سازمان اطلاعات پاکستان تلقی می شد و علت آن را می توان در تقابل با هند دید؛ زیرا یک حکومت متعهد و وابسته به افغانستان برای مقابله با تهدید هند ضروری بود.^۳

چندی بعد، پاکستان برای تعادل بین درخواست های آمریکا برای از بین بردن

۱. همان، ص ۵۲.

2. David B. Edwards, *Before Taliban Genealogies of the Afghan Jihad*, p. 293.

۳. پاکستان، طالبان، القاعده و ظهور تروریسم، ص ۱۱.

طالبان و میل خود برای بقای طالبان بازی دوگانه‌ای را انجام داد. در این سال‌ها آمریکا به همراه پاکستان عملیات و اقدامات زیادی برای نابودی تروریست‌ها انجام دادند. اما سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان همیشه برای رهایی و مصون ماندن تروریست‌ها، به شکل مخفیانه آن‌ها را از طرح و برنامه‌ی حملات مطلع می‌کردند. سرانجام، با بمباران سربازان پاکستانی توسط آمریکایی‌ها در مرز افغانستان که تصادفی عنوان شده بود، همکاری مقام‌های پاکستانی با آمریکا در مبارزه با تروریسم به شدت کمرنگ شد.

در سال ۱۹۹۲م با همکاری سازمان ملل، دولتی موقت تشکیل شد که برهان‌الدین ربانی به‌عنوان رئیس‌جمهور، حکمتیار در مقام نخست‌وزیر و مسعود نیز به‌عنوان وزیر دفاع مقرر شدند. گرچه این دولت به دلیل جنگ‌های ویرانگر میان مسعود و حکمتیار که در مدتی کمتر از یک سال به کشته شدن بیش از سی هزار نفر و زخمی شدن بیش از صد هزار نفر و آواره شدن میلیون‌ها نفر انجامید،^۱ نتوانست به کار خود ادامه دهد. اما پس از به قدرت رسیدن حزب جمعیت اسلامی و تشکیل دولت ربانی، اسلام‌آباد تمام آرزوها و اهداف خود را برپا داشته می‌دید و در شرایطی که به‌کلی از حزب اسلامی حکمتیار ناامید شده بود به دنبال جنبش بدیلی با ایدئولوژی موافق پاکستان بود.^۲ از این رو، بوتو خود را برای فروپاشی دولت ربانی و کسب مشروعیت از سوی طالبان آماده کرد و کمک‌های مالی، نظامی و اکمالاتی را که در زمان ضیاء‌الحق به سوی حزب اسلامی حکمتیار سرازیر می‌شد، به طالبان پیشکش نمود. وی گرچه در ظاهر هرگونه حمایت از طالبان را رد می‌کرد، ولی افسران و نیروهای پاکستانی داوطلب جنگ که توسط نیروهای ضد طالبان اسیر شدند.^۳ آشکارا از روی این کمک‌ها پرده برداشتند.

در دوره بوتو، اسلام‌آباد تلاش‌های دیپلماتیک و تبلیغات زیادی به راه انداخت تا طالبان را به‌عنوان قوی‌ترین نیرو در افغانستان معرفی کند و به عربستان سعودی و آمریکا ثابت کند که طالبان می‌تواند منافع آن‌ها را در منطقه، به‌ویژه علیه ایران، تأمین نماید.

۱. جوزف جی کالینز، بازشناسی جنگ در افغانستان، ص ۷۲.

2. Thomas Barfield, *Afghanistan a cultural and political history*, p. 257.

۳. آنتونی دیویز، پیشین، ص ۶۲.

۱.۲.۱.۲. نصیرالله بابر و حمایت نظامی طالبان

پیش از تصرف قندهار توسط طالبان در سال ۱۹۹۴، سیاست خارجی پاکستان و به ویژه استخبارات آن با مشکلات جدی روبرو شده بود. گروه‌ها و احزاب اصلی تحت حمایت و کنترل استخبارات پاکستان یعنی حزب اسلامی حکمتیار و عبدالرشید دوستم تمام توان خود را به کار گرفتند ولی درنهایت از تسخیر کابل ناکام ماندند. در نتیجه استخبارات پاکستان این‌گونه تشخیص داد که ادامه‌ی حمایت از این دو حزب هیچ سودی جز تحمیل هزینه‌های اضافی بر دولت اسلام‌آباد نخواهد داشت. پاکستان دریافته بود که به دلیل گسترش روابط جمعیت اسلامی ربانی با روسیه، ایران و هند، هرگز نمی‌شود به ربانی اعتماد کرد. افزون بر این، پس از پایان جنگ سرد، به دلیل بحران اقتصادی حاد در پاکستان، استخبارات این کشور از منابع مالی فراوانی که در دهه‌ی ۱۹۸۰ از آن برخوردار بود، محروم شده بود و بخشی از منابع اندک مالی آن نیز در به راه‌اندازی جنگ کشمیر علیه هند به مصرف رسید.^۱

ورود طالبان به صحنه‌ی نظامی و سیاسی افغانستان، مقارن با اقدام دولت پاکستان در خصوص ارسال کاروانی تجاری بود که از طریق قندهار و هرات به ترکمنستان میرفت.^۲ طراح و مجری این برنامه ژنرال نصیرالله بابر (۲۰۱۱-۱۹۲۸م) وزیر داخلی پاکستان و پدر سیاسی و نظامی جنبش طالبان بود. وی تلاش نمود این طرح را در ولسوالی «سپین بولدک» قندهار در مرز پاکستان، چندی پیش از ظهور طالبان عملی کند. مولوی فضل‌الرحمن، رهبر جمعیت‌العلمای پاکستان که در کابینه‌ی بی‌نظیر بوتو خدمت کرده بود، با نصیرالله بابر همکاری‌های زیادی داشت. بابر که دوست و مشاور خانوادگی بوتوها نیز بود، در اواسط دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، نقش عمده‌ای در تشریح سیاست افغان‌ها برای ذوالفقار علی بوتو داشت و به‌عنوان کارشناس و استراتژیست امور افغانستان شهرت یافته بود. بابر از تبار پشتون بود و اطلاعات وسیعی در مورد عملیات جنگی و اطلاعاتی داشت و تحت نظر و مدیریت و موافقت او بود که دولت پاکستان به ربانی، حکمتیار و مسعود پناهندگی سیاسی داد.

۱. احمد رشید، «پاکستان و طالبان»، در: افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی، ص ۱۲۸.

۲. پیتر مارسدن، طالبان: جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان، ص ۵۶.

ژنرال بابر در اوایل پاییز سال ۱۳۷۳ خورشیدی در منطقیه مرزی چمن از ضرورت دسترسی پاکستان به یک جاده‌ی مواصلاتی زمینی با آسیای میانه سخن گفت. پس از چندی وی یک کاروان مواد غذایی و امدادی آزمایشی را باهدف استارت این جاده‌ی مواصلاتی، از راه قندهار- هرات به سوی عشق‌آباد فرستاد. این نخستین بار بود که سیاست دولت پاکستان در رابطه با راه زمینی آسیای مرکزی به مرحله‌ی اجرا می‌رسید. پیش از آنکه طالبان به عنوان یک گروه نظامی در برابر مجاهدین قد علم کند، بی‌نظیر بوتو طی سفری که به عشق‌آباد داشت با اسماعیل خان و عبدالرشید دوستم ملاقات کرد و از هردو در زمینه‌ی حفظ امنیت جاده‌ها قول همکاری گرفته بود. با این‌جود، اما این کاروان که متشکل از سی دستگاه خودرو بود در قندهار از سوی قوماندانهای جهادی^۱ و به‌ویژه از سوی شخصی به نام داراخان^۲ مورد حمله قرار گرفت. وی گروه کوچک مسلحی را در روستای سنگ حصار/سنگ سر (ولسوالی میوند قندهار) در اختیار داشت؛ گروهی در یک مدرسه که در آن زمان ملا عمر در آن تحصیل می‌کرد. داروخان یک راهزن بود که با نقاب مجاهد چهره‌ی خود را پنهان کرده و به کاروان‌های تجاری دست برد می‌زد.^۳ در این میان گروه دیگری برای نجات این کاروان از دست مجاهدین اقدام نمودند و با مهاجمین به نبرد برخاستند؛ این گروه همان کسانی بودند که بعداً طالبان نامیده شدند.^۴ ملا عمر که در آن زمان یک جوان متعصب بود داروخان را به جرم راهزنی به قتل رسانید^۵ و آوازه‌ی این اقدام او به گوش مجاهدان و عالمان حنفی رسید و باب شهرت او باز شد و قتل داروخان، در کنار عوامل دیگر، به یکی از فاکتورهای مهم رهبری وی تبدیل شد.

گروه طالبان پس از آنکه کاروان تجاری را از دست مهاجمان نجات دادند، به سمت قندهار حرکت کردند و شهر را به تصرف درآوردند، منطقیه مرزی واقع در مرکز «سپین بولدک» در مقابل «چمن» را که فضای باز محل توقف خودروهای باری بود، مورد حمله قرار دادند. طالبان ضمن تصرف بولدک توانستند پایگاه نظامی «پاشا» را که مخزن

۱. محمد اکرام اندیشمند، نهضت اسلامی افغانستان؛ دولت مجاهدین- امارت طالبان- جمهوری

اسلامی، ص ۲۱۲. ۲. کابوس طالبان، ص ۹.

۳. همان‌جا. ۴. اندیشمند، پیشین، ص ۲۱۲.

۵. کابوس طالبان، ص ۹.

تدارکات و مهمات بسیار بزرگی بود و در سال ۱۹۹۱ از مرز پاکستان وارد شده بود نیز به تصرف خود درآوردند.^۱

تصرف اسپین بولدک نخستین نشانه‌ی واقعی یک جابه‌جایی قریب‌الوقوع قدرت در افغانستان بود. از آنجایی که حکومت ربانی در کابل با حکمتیار و متحدانش مانند دوستم و حزب وحدت وارد جنگ بود، سقوط مناطق جنوبی برای ربانی و مسعود خیلی مهم نبود. برای سردمداران مجاهدین که قدرتمندترین آن‌ها در جنوب «ملا نقیب» بود و پس از سقوط حکومت دکتر نجیب بر شهر قندهار مسلط شده بودند، اما تصرف اسپین بولدک و قتل داروخان خبری تکان‌دهنده و هشدار بزرگ بود. از این رو، به دنبال سقوط اسپین بولدک، بلافاصله تنش‌ها میان طالبان و فرماندهان قندهار بالا گرفت. آن‌ها معتقد بودند که طالبان از سوی دولت پاکستان حمایت می‌شوند و از این واژه داشتند که مبادا طالبان به تصرف خود شهر قندهار نیز دست زده و فرماندهان نظامی قندهار را خلع سلاح کنند. در نتیجه، به جز ملا نقیب، دیگر فرماندهان قندهاری با طالبان وارد جنگ علنی شدند و در نهایت شکست خوردند.

سازش و یا دست‌کم عدم مخالفت ملا نقیب به عنوان قدرتمندترین نیروی نظامی قندهار با طالبان، برای این گروه بسیار حیاتی بود. بر اساس برخی گزارش‌ها کلنل امام، یکی از مقامات ارشد استخبارات پاکستان (ISI) که پیش از سقوط قندهار در آنجا فعالیت می‌کرد، شخصاً ملا نقیب را از مقابله با طالبان منصرف نمود و زمینه‌ی سیاسی و دیپلماتیک تعامل این دو گروه را فراهم کرد. کلنل طی ملاقاتی سری با ملا نقیب، وی را مجاب کرد تا سلاح‌های خود را به طالبان تحویل دهد. این مسئله بعدها توسط خان محمد، معاون نقیب و معلم اکبر، مشاور وی افشا شد. خبر مصالحه‌ی ملا نقیب با طالبان برای مقامات ارشد دولت ربانی که با پرداخت پول به ملا نقیب برای حفظ موقعیت دولت، به او اعتماد کرده بودند بسیار تکان‌دهنده بود. مسئله اما این است که بر اساس یک اصل سیاسی، هرگاه فرماندهان نظامی را بتوان با پول خرید یا با تطمیع وادار

۱. آنتونی دیویز، «نحوه شکل‌گیری گروه طالبان به عنوان یک نیروی نظامی»، در *افغانستان، طالبان و سیاستهای جهانی*، ص ۷۱.

به مقاومت کرد، این احتمال وجود دارد که پول بیشتر از سوی جبهه‌ی مخالف، هر آن ممکن است فرماندهی نظامی را وسوسه نموده و به اردوگاه دشمن هدایت کند. در مورد ملانقیب این اصل به درستی اجرا شد؛ زیرا «استخبارات پاکستان برای تصرف قندهار توسط طالبان، حدود پانصد هزار دلار مصرف کرده بودند»^۱ که با توجه به همکاری ملا نقیب با طالبان، بیشتر این مبلغ به جناح ملانقیب داده شده بود. طالبان دست‌کم به مدت دو ماه به قرارداد صلح خود با ملانقیب وفادار بودند و از او در برابر فشارهای دولت ربانی، دیگر فرماندهان قندهاری و خشم مردم محافظت کردند. پس از این مدت، اما وی برای حفظ جان خود از دست فرماندهان و غضب مردم، مجبور به ترک قندهار شد و به ارغنداب رفت و نیروهای باقیمانده‌اش توسط طالبان خلع سلاح شدند.^۲

پس از تصرف اسپین بولدک، بیشتر نیروهای طالبان در تصرف قندهار، به سلاح‌های پیشرفته مسلح بودند؛ به‌ویژه سلاح کلاشینکف در میان آن‌ها به وفور دیده می‌شد. گرچه این سلاح‌ها از پایگاه پاشا به طالبان توزیع می‌شد، اما بسیاری از آن‌ها به وسیله‌ی کشتی از انبار سلاح‌های ISI در داخل پاکستان جهت استكمال نیروهای جدیدی که از مرز پاکستان در حال سرازیر شدن به داخل افغانستان و پیوستن به صفوف طالبان بودند، انتقال می‌یافت. افزون بر این، شمار زیادی از طلبه‌ها به وسیله‌ی اتوبوس و شماری نیز توسط کامیون‌های باری از مدرسه‌های جمعیت‌العلمای اسلام در بلوچستان پاکستان به‌ویژه مدرسه‌ی حقانی، با تأیید کامل مقامات مرزی پاکستانی به افغانستان منتقل می‌شدند.^۳

هنگامی که طالبان به هرات حمله کردند، اسماعیل خان آن‌ها را تا دروازه‌های قندهار عقب راند و در این مرحله بود که بقای طالبان با خطر مواجه شد. از این رو، شبانه ده‌ها ماشین نظامی داتسون حامل سربازان پاکستانی به کمک طالبان رسیدند و در یک ضد حمله‌ی برق‌آسا توانستند هرات را تحت تصرف خود درآورند.^۴ همچنین نیروهای طالبان که در بار نخست در مزار شریف شکست خورده بودند، پیروزی بار دوم خود را مرهون سربازان سمیع‌الحق، فرزند ارشد شیخ عبدالحق مؤسس دارالعلوم حقانی پاکستان بودند.

۲. همان، ص ۷۷.

۱. همان، ص ۷۶.

۴. افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۷۸.

پس از تهاجم آمریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱ میلادی و سقوط امارت طالبان، نیروهای این گروه دوباره به پاکستان بازگشتند. احمد رشید بازگشت طالبان به پاکستان را این‌گونه توصیف کرده است:

«طالبان در زمستان ۲۰۰۱، به شکل پنهانی و غیرقانونی به سوی مرزهای پاکستان نگرینختند؛ بلکه به‌طور دسته‌جمعی و توسط وسایط حمل‌ونقل مانند اتوبوس، سواری، تراکتور، کامیون‌های باربری و یا با اسب و شتر و گروهی نیز پیاده خود را به مرز رساندند. در این میان، اما نزدیک به ۱۰۰۰۰ نیروی مسلح، موقعیت خود را در قندهار رها نکردند. برای بسیاری از نیروهای طالبان، رفتن به سوی مرز پاکستان به معنای فرار نبود؛ بلکه معنای بازگشت به خانه را در ذهنشان تداعی می‌کرد؛ یعنی بازگشت به اردوگاه‌های پناهندگان در بلوچستان پاکستان؛ جایی که در آن رشد کرده بودند و خانواده‌هایشان هنوز در آنجا زندگی می‌کردند، بازگشت به مدارس دینی که روزگاری در آن آموزش دینی و نظامی می‌دیدند... کسانی که در این اردوگاه‌ها خانواده نداشتند تا به استقبالشان بیایند، توسط گروه‌های شبه‌نظامی افراطی پاکستان و سران حزب جمعیت‌العلمای اسلام پاکستان همراه با پتو، لباس‌ها نو و پول، مورد استقبال قرار می‌گرفتند. مقامات استخبارات پاکستان (ISI) با تکان دادن دست به طالبان خوش‌آمد می‌گفتند...»^۱

پس از سقوط امارت توسط آمریکا و ناتو، در طول بیش از دو دهه بازم این پاکستان بود که به نیروهای طالبان در جنگ با آمریکا، ناتو و دولت افغانستان کمک می‌کرد. پس از ۲۰۰۱، اسلام‌آباد اصلی‌ترین تأمین‌کننده‌ی سلاح و سوخت و نیروی نظامی طالبان بود.^۲ پس از شکست طالبان در شمال و محاصره‌ی قندوز توسط نیروهای ائتلاف شمال، ژنرال پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، دست‌کم سه بار با ژنرال عبدالرشید دوستم، رهبر جنبش اسلامی افغانستان تماس گرفته و از او خواسته بود که با میانجی‌گری خود، ملافاصل، معاون وزارت دفاع وقت و دیگر نیروهای طالبان را که در قندهار محاصره شده بودند، نجات دهد. در میان محاصره‌شدگان شمار زیادی از نیروهای استخبارات

1. Ahmad Rashid, Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia, p. 73.

۲. احمد رشید، کابوس طالبان، ص ۱۳.

پاکستان نیز حضور داشتند و این مسئله مقامات اسلام‌آباد را بسیار نگران کرده بود. در یکی از تماس‌های تلفنی، پرویز مشرف به دوستم گفته بود که درصد جبران خطای پشتیبانی و حمایت از طالبان است.^۱

سرانجام پس از پادرمیانی دوستم، پاکستان از طریق پروازهای نظامی محرمانه، به شکلی پنهانی و اضطراری نیروهای خود را از حاشیه‌ی شهر قندوز خارج کرد. بر اساس گزارش مقام‌های امنیتی افغانستان، بیش از سه هزار نفر از مأموران و نیروهای پاکستانی شامل نظامیان ورزیده در محاصره‌ی قندوز، به دام افتاده بودند. دولت پاکستان از مدت‌ها پیش به واسطه‌ی افسران آموزشی و مشاوران و سربازان غیررسمی خود عملیات جنگی طالبان را مدیریت و تقویت می‌کرد. استفاده از افسران بازنشسته و کارکشته‌ی قراردادی و شهروندان عادی و سربازانی که لباس نظامی ارتش پاکستان به تن نداشتند، تاکتیک سیاسی و نظامی اسلام‌آباد بود. در نیمه‌ی دوم ماه نوامبر ۲۰۰۱، به مدت دو هفته، دائماً یکی دو هواپیمای نظامی پاکستانی شبانه به یکی از میدان‌های هوایی شهر قندوز فرود می‌آمدند و افزون بر دو سه هزار نظامی پاکستانی عضو جبهه‌ی طالبان، سلاح‌ها و ادوات نظامی و وسایل ارتباطی را نیز از افغانستان خارج می‌کردند.^۲

به‌طور خلاصه، دولت پاکستان با حمایت از گروه‌های افراطی مانند طالبان تلاش می‌کند در مقابل هند، به عمق استراتژیک دست یابد، ملی‌گرایی پشتون‌ها را سرکوب یا محدود کند و راهی برای تجارت با آسیای میانه ایجاد کند. علی‌رغم انکار سیاست‌مداران اسلام‌آباد، طالبان همواره از سوی پاکستان تمویل شده و در آن زمان در درون خاک پاکستان از پایگاه‌های امنی برخوردار بودند.

۲.۲. سیاست‌های آمریکا

رابرت استرینج مک‌نامارا (۲۰۰۹-۱۹۱۶م)، وزیر دفاع آمریکا بین سال‌های ۱۹۶۸-۱۹۶۱ و پنجمین رئیس بانک جهانی در نکوهش سیاست خارجی دولت ایالات متحده‌ی آمریکا می‌گوید:

«تصویر زیبایی نیست، تصویر بزرگ‌ترین ابرقدرت جهان که در هفته‌ها هزاران غیرنظامی

۲. همان، ص ۴۴.

۱. فتح‌نامه کابل، ص ۴۲.

را می‌کشد و هزاران نفر دیگر را مجروح می‌کند، صرفاً برای اینکه ملتی ضعیف را درهم بکوبد و مجبور به تسلیمشان کند و همه‌ی این‌ها را برای موضوعی انجام دهد که صحت آن هنوز خیلی بحث‌برانگیز است»^۱.

مک‌نامارا کسی است که به‌عنوان وزیر دفاع آمریکا، در سال ۱۹۶۷م سفرارش مجموعه‌ای ۴۷ جلدی به نام «اسناد پنتاگون»^۲ را می‌دهد؛ مجموعه‌ای که هانا آرنز از آن به‌عنوان «مرداب گزارش‌های دروغ» یاد می‌کند.^۳ این اسناد فوق‌سری که زیربنای سیاست خارجی و داخلی آمریکا را نشان می‌دهند، مجموعه‌ی مقالاتی هستند که به تاریخچه‌ای از تهاجم ایالات متحده‌ی آمریکا به ویتنام و سیاست‌های مداخله‌گرانه‌ی این کشور به هند و چین از جنگ جهانی دوم تا سال ۱۹۶۸م می‌پردازد. این تاریخچه‌ی ۴۷ جلدی شامل تقریباً ۳۰۰۰ صفحه روایت و ۴۰۰۰ صفحه اسناد ضمیمه است که تهیه‌ی آن حدود ۱۸ ماه طول کشید.

الیزبرگ، یکی از کسانی که روی این پروژه کار می‌کرد، در ابتدا از حامیان پرشور سیاست مداخله‌جویانه‌ی ایالات متحده در کشورهایمانند هند، افغانستان، عراق و چین بود، اما در پایان پروژه، به‌طورجدی با دخالت ایالات متحده مخالفت کرد. او احساس می‌کرد که مجبور است ماهیت مشارکت ایالات متحده را فاش کند و بخش عمده‌ای از گزارش‌ها را در اختیار مطبوعات قرار داد. در نتیجه، در ژوئن ۱۹۷۱، بخش‌هایی از اسناد پنتاگون که با عنوان رسمی «گزارش دفتر وزیر دفاع ویتنام گروه ضربت»^۴ تهیه شده بود به مطبوعات درز کرد و به‌طور گسترده منتشر شد. در مورد تهاجم آمریکا به افغانستان و عراق نیز دقیقاً این سناریو تکرار شد و بسیاری از هم‌تیمی‌های بوش که در ابتدا موافق لشکرکشی به این کشورها بودند، بعدها به مخالفت برخاستند.

در ماه‌های اخیر اسناد فوق‌محرمانه‌ی پنتاگون در مورد جنگ روسیه و اوکراین نیز به مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی درز کرد و در سطح گسترده‌ای منتشر شد. فصل مشترک

۱. هانا آرنز، بحران‌های جمهوری، ص ۷.

۲. Pentagon Papers: (<https://www.archives.gov/research/pentagon-papers>). برای دسترسی به اسناد

به این لینک مراجعه کنید. ۳. بحران‌های جمهوری، ص ۸.

4. Report of the Office of the Secretary of Defense Vietnam Task Force.

تمام این اسناد حرص و ولع در مداخله‌گری، اختلاف‌افکنی و میل شدید به براندازی حکومت‌ها از یکسو و تضاد گفتار و رفتار و دروغ‌گویی و فریب از دیگر سواست. در مورد افغانستان، دروغ بزرگ و تضادهای ایالات متحده‌ی آمریکا به قدرت رساندن طالبان در ۱۳۷۳ شمسی، براندازی این گروه از قدرت در شهریور ۱۳۸۰ شمسی/۲۰۰۱ میلادی و احیای مجدد طالبان در ۲۴ مرداد ۱۴۰۰ شمسی/۱۵ اوت ۲۰۲۱ میلادی است.

خوب است به یاد داشته باشیم که خاطر مک‌نامالا، الیزبرگ و هانا آرنست به دلیل کشتارهای وحشیانه و تهاجم ظالمانه‌ی ارتش آمریکا و ناتو به کشورهایمانند ویتنام، افغانستان و عراق مک‌کدر نشده، بلکه عصبانیت و انتقاد آن‌ها به گزارش‌های دروغی است که وزارت دفاع آمریکا به خورد شهروندان آمریکایی می‌دهد. هانا آرنست می‌نویسد:

«در بالاترین لایه‌های حکومت، بی‌صدافتی در سیاست و پایبندی شدید به آن رخنه کرده و دروغ‌گویی در همه‌ی ارکان حکومت اعم از نظامی و غیرنظامی مجاز شده بود- در تعداد کشته‌شدگان نیروهای خودی در مأموریت‌های تجسسی و تخریب، جعل صورت می‌گرفت و در گزارش‌های نیروی هوایی (میزان آسیب وارده به دشمن از سوی آمریکایی‌ها) اغراق می‌شد- گزارش‌های ارسالی برای واشنگتن مبنی بر پیشرفت در جنگ، دست‌کاری می‌شد...»^۱

انتقاد این گروه به دولت آمریکا این است که چرا آمار کشته و زخمی‌های نیروهای آمریکایی را کم اعلام می‌کند و در بالاترین سطح، پرسش آن‌ها این است که چرا دولت ایالات متحده نیروهای خود را به کشتن می‌دهد، نه اینکه چرا اساساً ایالات متحده و ناتو به کشورهای دیگر لشکرکشی نموده و میلیون‌ها انسان بی‌گناه را به کام مرگ برده، میلیون‌ها نفر را زخمی و میلیون‌ها نفر دیگر را آواره کرده‌اند. وقتی الیزبرگ می‌پرسد «آن‌ها چگونه توانستند؟»، منظورش این است که سیاست‌مداران آمریکایی چگونه توانستند آمریکا را که پس از جنگ جهانی دوم ثروتمندترین کشور جهان بود، به هیولایی درمانده و رقت‌انگیز تبدیل کنند، نه اینکه چگونه توانستند مردم بی‌گناه و بی‌پناه افغانستان و عراق را بمباران کنند. یا هنگامی که آرنست از جنگ آمریکا انتقاد می‌کند، قلب انتقادش

۱. بحران‌های جمهوری، ص ۱۰.

این است که «در طی ۶ سال جنگ آشکار، از شکست دادن یک کشور کوچک ناتوان بود؛ کشوری که حتی توان حل مسائل داخلی خود و جلوگیری از سقوط سریع شهرهای بزرگش را ندارد...»^۱

به هر ترتیب، نظریه پردازان، کارگردانان و مجریان سناریوی نظم نوین جهانی آمریکا و متحدان اروپایی اش به این نتیجه رسیدند که کهن‌ترین الگوهای سیاسی، مناسب‌ترین حکومت‌ها برای خاورمیانه‌ی جدید هستند. در نتیجه به استقرار امارت طالبان در سال ۱۳۷۳ شمسی کمک کردند و درعین حال نابودی آن را نیز تضمین نمودند. سرانجام اما آمریکا دوباره به کهن‌الگوی طالبان بازگشت و اینک افغانستان بار دیگر شاهد رنسانس افراط‌گرایی، ناسیونال-پشتونیسیم و توتالیتریسیم است.

۱.۲.۲. طرح کمربند سبز برژینسکی

در پس زمینه‌ی رادیکالیسم و افراط‌گرایی گروه‌هایی مانند طالبان و داعش که امروزه سایه‌ی سرد و وحشتناک آن مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و تمام جهان را تهدید می‌کند، نقش و تأثیر ایده‌های برژینسکی، استراتژیست لهستانی-آمریکایی و مشاور امنیت ملی جیمی کارتر غیرقابل انکار است. ایده‌ی کانونی برژینسکی عبارت از طرح «کمربند سبز»^۲ بود. پروژه‌ی «کمربند سبز» بر اساس محیط ترور و سازمان‌های تروریستی که با رادیکالیزه شدن اسلام تقارن داشتند، عملی شد. تمام تشکیلات اولیه‌ی مجاهدین و گروه‌های شورشی مانند طالبان برآیند بخش اصلی پروژه‌ی «کمربند سبز» برژینسکی، به منظور تقابل با نفوذ اردوگاه شوروی در آسیای مرکزی، پاکستان و افغانستان به شمار می‌آیند.^۳ از همین رو این طرح از حمایت تمام دولت‌های ضدکمونیستی منطقه از جمله پاکستان، عربستان، امارات و قطر برخوردار بودند. ایده‌ی اساسی برژینسکی در طرح «کمربند سبز» این بود که برای تاریخ سیاست بین‌الملل آنچه اهمیت کانونی و ضرورت حیاتی دارد فروپاشی شوروی است، نه امارت طالبان یا هر نوع گروه شبه‌نظامی افراطی

2. Green Belt.

۱. همان، ص ۴۰.

۳. برای آگاهی ر. ک: زیبگنیو برژینسکی، طرح بازی: چگونگی اداره رقابت آمریکا و شوروی.

دیگر. بنابراین، به همان میزان که سقوط و زوال شوروی ضروری و حیاتی بود، ظهور و دوام گروه‌های جهادی و گسترش افراط‌گرایی نیز ضروری انگاشته می‌شد؛ زیرا رادیکالیسم اسلامی سرسخت‌ترین آنتی‌تز کمونیسم تشخیص داده شده بود.

همان‌گونه که در پاکستان معاصر، ضیاءالحق بنیان‌گذار رادیکالیسم و افراط‌گرایی بود، برژینسکی را باید معمار خیزش و گسترش جهادگرایی، تروریسم و خشونت در سیاست بین‌الملل دانست. از این جهت، مردم جهان رشد افراط‌گرایی و تروریسم را مدیون آمریکا و به ویژه برژینسکی هستند. وی در فضای جنگ سرد اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ از سیاست «تنش‌زدایی» و عدم مداخله حمایت می‌کرد. دو تحول چشمگیر در سال ۱۹۷۹ اما به برژینسکی این فرصت را داد تا در رویکرد تنش‌زدایی خود بازنگری نموده و نگاه استراتژیک جدید خود را ترویج کند: یکی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی در ایران که کشور را یک شبه از متحد قوی ایالات متحده به دشمن غرب تبدیل کرد؛ و دیگری تهاجم شوروی به افغانستان.

پس از این دو رویداد مهم، برژینسکی با سیاست «تنش‌زدایی» و «عدم مداخله» خداحافظی نمود و به جای آن به سیاست «مداخله» و «تنش‌زایی» در خاورمیانه و اوراسیا روی آورد. وی استدلال می‌کرد که تنش‌زدایی بیش از حد به شوروی اجازه داده است تا در خاورمیانه و آفریقا جایگاه خود را تثبیت کند. بنابراین ممکن است ایجاد برخی تنش‌ها، تضادها و ظهور گروه‌های شورشی و افراطی شبه‌نظامی به ویژه در خاورمیانه، ضروری باشد.

بر اساس طرح کمربند سبز برژینسکی، ایالات متحده شروع به دادن پول، تجهیزات نظامی و آموزش نظامی به گروه‌ها، احزاب و قبایل اسلام‌گرا در افغانستان نمود که در برابر تهاجم شوروی مقاومت می‌کردند. این حمایت‌ها عمدتاً با کمک عربستان سعودی و پاکستان صورت می‌گرفت. تجهیزات و برنامه آموزشی مجاهدین، پیشروی ارتش سرخ را متوقف نمود و به فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی کمک کرد. باین وجود، اما همچنان بذر ظهور ستیزه‌جویی اسلام‌گرای رادیکال را کاشت و باعث ظهور سازمان‌هایی مانند طالبان، القاعده و بعدها گروه داعش در سوریه و عراق شد.

هنگامی که اجرای طرح کمربند سبز برژینسکی باعث رشد افراط‌گرایی و ستیزه‌جویی

اسلامی شد، به شدت از سوی متفکران سیاسی و به ویژه جناح دموکرات در آمریکا مورد انتقاد قرار گرفت، ولی وی هیچ‌یک از انتقادهای را نپذیرفت و بایک پرسش بنیادین، تمام منتقدان خود را خلع سلاح کرد: «چه چیزی در تاریخ مهم تر است؟ وجود طالبان یا فروپاشی شوروی؟ وجود شماری مسلمان‌های احساساتی و هیجانی یا آزادی اروپای مرکزی و پایان جنگ سرد؟» پرسش برژینسکی هم عمق فاجعه را به خوبی نشان می‌دهد؛ و هم نمایانگر این است که ایالات متحده در طول تاریخ سیاست خارجی خود در خاورمیانه و اوراسیا از اسلام استفاده‌ی ابزاری نموده است.

آزادی اروپای مرکزی و تسلط بر اوراسیا آرمان سیاسی برژینسکی بود. از این رو، وی که آمریکا را برنده‌ی نهایی جنگ سرد می‌انگاشت آشکارا اظهار کرد: «برای آمریکا به عنوان برنده‌ی جنگ سرد، جایزه‌ی بزرگ تسلط بر جغرافیای سیاسی اوراسیا است.»^۱ با این وجود، اما اگر بتوان حمله‌ی روسیه به اوکراین را «جنگ سرد جدید» قلمداد کرد، در این صورت تشخیص برنده و بازنده مبهم و پیچیده خواهد شد.

ایده‌های برژینسکی در حقیقت بازتاب دوران امپراتوری و بازسازی و احیای دوباره طرح «بازی بزرگ»^۲ اواخر سده‌ی نوزدهم بود؛ زمانی که از توسعه‌ی روسیه تزاری با امپراتوری بریتانیا در افغانستان و ترکیه‌ی تحت حاکمیت عثمانی، جلوگیری می‌شد. نزدیک به یک سده پس از این بازی بزرگ، برژینسکی بازی «کمر بند سبز» را هم زمان در دو جبهه اجرا می‌کرد: در افغانستان با استفاده از اسلام مجاهدین و طالبان به مثابه‌ی یک قدرت نظامی و در لهستان با استفاده از آیین کاتولیک به عنوان یک قدرت سیاسی.

به هر ترتیب، با تهاجم شوروی سابق به افغانستان، آمریکا موعظه‌گری را آغاز کرد و پیوسته در گوش رهبران جهادی و جنگاوران قدیم و طالبان کنونی زمزمه کرد که برای مسلمانان بسیار خوب است که به وظایف نادیده گرفته شده خود (جهاد علیه اشغال کافران) عمل کنند؛ چراکه به گفته‌ی آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی «خدا را نمی‌شناسد»، «ملحد»، «بی‌خدا» و «امپراتوری شر» است. بنابراین، ایالات متحده از این طریق

۱. ژبگینو برژینسکی، پس از سقوط: بازی نهایی در جهان تک قطبی، ص ۳۵.

2. Greate Deal Project.

جهادگرایی و رادیکالیسم را در افغانستان ترویج کرد و از گروه‌های اسلام‌گرا علیه اتحاد جماهیر شوروی و ملی‌گرایان طرفدار شوروی و ضد غربی حمایت کرد. از میان رهبران جهادی، یکی از کسانی که آشکارا به نقش غربی‌ها در تقویت طالبان اشاره کرد گلبدین حکمتیار، رهبر حزب اسلامی افغانستان بود. از او نقل شده که گفته بود «طرح و پلان این حرکت (طالبان) توسط یک کشور خارجی و سفیر اسبق انگلستان در اسلام‌آباد پی‌ریزی شده و یک کشور اسلامی (عربستان) آن را تمویل می‌کند».^۱ البته به یاد داشته باشیم که خود حکمتیار نیز پیش‌تر از طالبان قربانی پروژه‌ی آمریکایی شده بود. از میان سیاستمداران کلان نیز بی‌نظیر بوتو که هنگام ظهور طالبان صدراعظم پاکستان بود، پس از حادثه‌ی یازده سپتامبر آشکارا اعلام کرد که «طالبان طرح مشترک انگلیس، آمریکا و آی اس آی پاکستان بوده است».^۲

۲.۲.۲. اهداف آمریکا از حمایت طالبان

گرچه در تفسیر آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها از کارکرد ابزاری طالبان تفاوت‌هایی وجود دارد، ولی در تقویت پدیده‌ی طالبان نقش زیادی دارند و از این جهت باید آن‌ها را در جبهه‌ی غرب صورت‌بندی کرد. در آن دوره غربی‌ها از تقویت طالبان چند هدف عمده را دنبال می‌کردند:

۱. انقطاع هلال شیعی و مهار ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران در منطقه و ایجاد مانع بر سر راه جبهه‌ی مقاومت؛

هلال شیعی به عنوان یک اصطلاح سیاسی و ژئوپلیتیکی برای توصیف کشورهای مختلف خاورمیانه که اکثریت آن‌ها شیعه هستند یا اقلیت شیعه از قدرت زیاد و یا نقش کانونی برخوردار هستند، استفاده می‌شود. به لحاظ سیاسی، کاربست اصطلاح هلال شیعی از سوی حاکمان کشورهای عربی و سیاستمداران و تحلیل‌گران غربی اغلب به اشتباه برای توصیف رقابت دائمی و پتانسیل درگیری بین اکثریت شیعه و کشورهای اکثریت

۱. وحید مژده، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، ص ۱۹.

۲. خاطرات بی‌نظیر بوتو، ص ۵۴۷.

سنی در خاورمیانه به کار برده می‌شود. در مقابل طرح ساختگی، انحرافی و ایدئولوژیک هلال شیعی، برخی از پژوهشگران غربی اما از اصطلاح «ژئوپلیتیک شیعه» استفاده کرده‌اند.^۱ گرچه این اصطلاح نیز دارای کاستی‌های نظری و عملی است، با این وجود اما کاربست آن بهتر به نظر می‌رسد؛ زیرا هم چشم‌انداز واقعی سیاست منطقه‌ای شیعیان را نشان می‌دهد و هم می‌توان از موضعی غیر ایدئولوژیک و در چارچوب معیارهای مشروع جهانی در روابط بین‌الملل از ژئوپلیتیک شیعه سخن گفت. از این منظر، می‌توان گفت هلال شیعی یا ژئوپلیتیک تشیع، راهبرد قدرت‌های بزرگ شیعی مانند جمهوری اسلامی ایران در برابر طرح «کمر بند سبز» برژینسکی است.

کشورهایی که شیعیان اکثریت جمعیت آن‌ها را تشکیل می‌دهند عبارت‌اند از جمهوری اسلامی ایران، عراق، آذربایجان و بحرین. شکل این کشورها در کنار هم شبیه به هلال یا نیمه‌ی ماه است؛ از این جهت به هلال شیعی معروف شده‌اند. اقلیت‌های بزرگ و قابل توجهی از شیعیان نیز در ترکیه، لبنان، یمن، افغانستان، پاکستان، کویت، عربستان سعودی، هند، امارات و سوریه زندگی می‌کنند. با این وجود، اما پاکستان، هند و آذربایجان از دایره‌ی هلال شیعی کنار گذاشته شده‌اند.

ملک عبدالله پادشاه اردن در دسامبر ۲۰۰۴ برای نخستین بار مفهوم هلال شیعی را وارد ادبیات سیاسی کرد. وی از واژه‌ی «هلال» برای توصیف نوار وسیعی که درست از قلب خاورمیانه می‌گذشت استفاده کرد. ملک عبدالله ادعا داشت که ایران در تلاش است تا هژمونی خود را در منطقه با همگرایی و اتحاد با دولت شیعه‌ی عراق، سوریه و جنوب لبنان تحت کنترل حزب‌الله و گروه‌های شیعی در افغانستان گسترش دهد. از نگاه غربی‌ها و حاکمان سنی منطقه، «هلال شیعی» نوعی ترویج «پان شیعیسم» و زورآزمایی مستقیم با حکومت‌های سنی جهان عرب تفسیر می‌شود.^۲

برخلاف گمانه‌زنی‌های موجود، اما مفهوم هلال شیعی یا به تعبیر دقیق‌تر، اصطلاح «ژئوپلیتیک شیعه» به احتمال ظهور یک اتحاد سیاسی ایجاد شده توسط ایران بین

۱. برای نمونه؛ ن. ک: فرانسوا توال، ژئوپلیتیک شیعه، ترجمه حسن صدوقی ونینی.

۲. ساموئل هلفونت، آمریکا، بازی وهابی - اخوانی: کنترل بنیادگرایی اسلامی در حوزه‌ی تسنن، ص ۵۲.

کشورهای تشیع و تسنن اشاره دارد که از نظر جغرافیایی از ایران تا لبنان امتداد دارد و متشکل از کشورهایی است که شیعیان در آن نقش سیاسی دارند. ولی نصر در اثر خود با عنوان «خطر هلال شیعه: پیامدهای آن برای سیاست ایالات متحده در خاورمیانه»^۱ تلاش می‌کند تا به ایالات متحده گوشزد کند که تهدید ایران شیعی، به مراتب بیشتر از افراط‌گرایی و سلفی‌گری گروه‌هایی مانند القاعده و طالبان است. به باور او، خطر هلال شیعی نه در اتحاد میان شیعیان، بلکه در ایجاد اتحاد میان تمامی مسلمانان و قرار گرفتن آن‌ها در زیر سایه‌ی این هلال است.

پس از حمله‌ی ایالات متحده به عراق در سال ۲۰۰۳، ممکن است کشور عراق دموکراتیک‌تر نشده باشد، اما قطعاً، هم شیعه‌تر شده و هم تشیع و تسنن متحدتر و همگراتر از پیش در صحنه‌ی سیاسی و اجتماعی حضور یافته‌اند. زیرا هدف جمهوری اسلامی و سیاست خارجی ایران نه تنها اتحاد جوامع شیعی بلکه بازآفرینی جهان تشیع در درون جهان اسلام، در چشم‌انداز اسلامی است. افزون بر این، شیعیان در خاورمیانه به ویژه ایران، افغانستان، عراق و لبنان سیاست خشونت‌پرهیزی در پیش گرفته‌اند و با موفقیت به سوی همگرایی با دیگر فرق و مذاهب پیش می‌روند.

یکی از محورهای «طرح خاورمیانه‌ی بزرگ» به مثابه‌ی آخرین شکل مبارزه‌ی آمریکا برای تسلط جهانی و مهار جمهوری اسلامی ایران، تغییر در سیاست و فرهنگ خاورمیانه به منظور تسلط بر سیاست منطقه و تاراج منابع طبیعی آن در پوشش دموکراسی‌سازی و سرنگونی رژیم‌های استبدادی بود. دولت بوش قصد داشت از طریق جلب حمایت دولت‌های عربی - سنی، ایران را کنترل و منزوی کند. به عبارتی دیگر، بوش مهارسازی ایران را هسته‌ی اصلی سیاست خود در خاورمیانه قرار داده بود. از همین رو عراق را اشغال کرد، به دنبال خلع سلاح کردن حزب‌الله و برقراری صلح بین دولت‌های عربی و اسرائیل برآمد. در نهایت اما طرح خاورمیانه‌ی بزرگ که باید آن را «مدینه‌ی فاضله» و «آرمان‌شهر» ایالات متحده نامید، با شکست مواجه شد.

آمریکایی‌ها معتقد بودند که تفکیک میان شیعه و سنی به آینده‌ی خاورمیانه شکل

1. Vali Nasr, The Emerging Shia Crescent, Implication for U.S. Policy in the Middle East.

مطلوب خواهد داد. از این رو، در عراق شیعه و سنی را در برابر هم قرار دادند تا از این طریق ایده‌ی فراگیری و دائمی بودن جنگ فرقه‌ای میان تشیع و تسنن در خاورمیانه را تقویت کنند. پس از آن، با وجود این واقعیت که حزب الله در برابر اسرائیل بسیار قاطعانه و محکم ایستادگی کرد، اکثر دولت‌های عرب سنی از قبیل عربستان سعودی، مصر و اردن، دولت لبنان را به باد انتقاد گرفتند و حزب الله را محکوم کردند، در حالی که اگر به جای حزب الله یک گروه سنی به جنگ اسرائیل رفته بود، آن‌ها هرگز چنین واکنش نشان نمی‌دادند. در کنار سیاستمداران سنی، نویسندگان و علمای سنی نیز از حزب الله به شدت انتقاد کردند. برای نمونه؛ وهابی پرنفوذ، شیخ عبدالله بن جابرین در عربستان سعودی فتوا داد که «پیوستن، حمایت یا دعا کردن مسلمانان برای حزب الله حرام است»^۱.

با این وجود، اما برخلاف دولت سنی مصر که با حزب الله مخالفت کرد، محمد مهدی عاکف، رهبر ارشد اخوان المسلمین مصر در طول جنگ از حزب الله حمایت نمود و در همراهی با این سازمان شیعه راهپیمایی خیابانی برگزار کرد. در پی آن، در دیگر کشورهای عربی - سنی، برخی شاخه‌های اخوان المسلمین به پیروی از رهبر آن، بر اتحاد با جمهوری اسلامی ایران، شیعیان و حزب الله در برابر رژیم‌های سکولار سنی تأکید کردند. این همراهی و اتحاد شیعه و سنی به یک باره تمام فرضیات و معادلات آمریکایی‌ها در خاورمیانه را بهم زد. بنابراین، غربی‌ها در تلاش برای تولید سناریویی جدید به منظور اثبات فرضیه‌ی دشمنی و واگرایی شیعه و سنی در خاورمیانه برآمدند که عبارت از برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران بود. آمریکایی‌ها و دولت‌های سرسپرده‌ی آن‌ها در خاورمیانه همواره تأکید کرده‌اند که ایران هسته‌ای تهدیدی بزرگ برای دولت‌ها و ملت‌های سنی منطقه است. با این وجود، اما برخی از عالمان سنی اخوانی این دسیسه‌ها را خنثی کردند. برای نمونه؛ یوسف القرضاوی، متفکر اخوانی مصری به صراحت گفته بود که «ایران هسته‌ای برای منطقه یک تهدید نیست»؛ یا در جایی گفته بود: «مقاومت در برابر هرگونه حمله‌ی احتمالی آمریکا علیه ایران، وظیفه‌ی شرعی هر مسلمانی است»^۲.

۱. آمریکا، بازی وهابی - اخوانی: کنترل بنیادگرایی اسلامی در حوزه تسنن، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۳.

در افغانستان نیز مناسبات ایران و امارت طالبان بهبود یافته و راهبرد آمریکایی‌ها با شکست مواجه شده است. به لحاظ تاریخی، هیچ مقطعی را نمی‌توان سراغ گرفت که روابط ایران و افغانستان به این حد از گرمی رسیده باشد.

۲. گسترش حوزه نفوذ سیاسی و کنترل بر روسیه و کشورهای آسیای میانه بر اساس طرح کمربند سبز برژینسکی؛

۳. کنترل و نظارت بر مراکز هسته‌ای روسیه، ایران و پاکستان؛

۴. دسترسی به آب‌های آزاد، منابع و بازارهای آسیای میانه و تداوم انتقال انرژی از این کشورها به غرب بر اساس طرح کمربند سبز؛

جغرافیای آسیای میانه با ویژگی‌های ژئوپلیتیکی، منابع غنی انرژی و مزیت‌های موقعیت جغرافیایی خود، توجه همه‌ی کشورهای مدعی قدرت جهانی را به خود جلب کرده و منطقه‌ای است که به درگیری‌ها و بحران‌ها معروف است. ایالات متحده به میانجی طالبان تلاش کرد تا با جمع‌آوری سلاح و تأمین امنیت در افغانستان، زمینه را برای تأمین امنیت آسیای میانه که جنگ و ناامنی در افغانستان آن را به مخاطره انداخته بود، فراهم ساخته و توسعه‌ی پایپ‌لاین‌های نفت و گاز از آسیای میانه به دریای هند را از این مسیر ممکن بسازد. این حقیقت که خاورمیانه خاستگاه ۶۰ درصد ذخیره‌ی نفت جهان و در حدود ۴۰ درصد گاز طبیعی کره‌ی زمین است و جهان همیشه به این انرژی‌ها وابسته خواهد ماند و هم‌اکنون سلامت سرپا بودن اقتصادهای صنعتی و در حال صنعتی شدن را تأمین و تضمین می‌کند، وضعیت را برای ما بیشتر قابل درک خواهد کرد.

۵. کنترل سیاست‌های کشورهای تازه استقلال یافته‌ی آسیای میانه و همراهی آن‌ها

با سیاست‌های غرب؛

۶. تشویق کشورهای آسیای میانه به فاصله گرفتن از ایدئولوژی کمونیسم و ضدیت با

سیاست روسیه.

گفتار دوم: فرایند شکل‌گیری؛ از مدرسه تا امارت

بسیاری از سران ارشد طالبان جزء مجاهدینی بودند که در دوران جهاد علیه نیروهای روسی جنگیده و هرکدام به شکلی معلول جنگی به شمار می‌رفتند. ملا عمر، رهبر طالبان که عضو حزب اسلامی یونس خالص بود، در سال ۱۹۸۹، درست قبل از عقب‌نشینی و خروج روس‌ها از افغانستان، چشم راستش را در انفجار یک راکت از دست داده بود. ملا محمد حسن رحمانی، حاکم طالبان در قندهار که به عضویت حزب حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی درآمد بود و در ۴۰ سالگی، مسن‌ترین فرد گروه طالبان به شمار می‌رفت، پای خود را در سال ۱۹۸۹ در جبهه‌ی قندهار از دست داد. نورالدین ترابی، وزیر عدلیه‌ی رژیم طالبان و ملا محمد غوث، وزیر امور خارجه نیز یک چشم بودند. ملا عبدالمجید، شهردار کابل در دوره‌ی نخست امارت طالبان، یک پا و دو انگشت نداشت. سایر رهبران طالب نیز معلولیت‌های مشابهی داشتند.^۱ بنابراین، برای این گروه بسیار سخت بود که هرروزه با تهاجم دزدان و راهزنان مواجه شوند یا شاهد صحنه‌های آدم‌ربایی و بردن زنان و دختران مردم باشند.

۱. نشست‌ها و تصمیم‌ها

در میان انبوهی از مجاهدینی که علیه تهاجم شوروی سابق جنگیده بودند، ظاهراً طلبه‌های علوم دینی از وضعیت به وجود آمده بسیار ناراضی بودند و هرازگاهی پیرامون

۱. کابوس طالبان، ص ۴۰.

شرایط به وجود آمده و جستجوی راه حل باهم گفتگو می‌کردند. از میان تمام گفتگوها و نشست‌هایی که این طلبه‌های جهادی انجام داده بودند، سرانجام یکی از این نشست‌ها با محوریت مولوی عبدالسلام ضعیف نتیجه داد و او در نخستین اقدام خود توانست برخی از علما و طلاب با سابقه را گرد خود جمع کند. از آنجایی که او پس از بازگشت از پاکستان به قندهار، امام جماعت مسجد شده بود، محل مراجعه و مرکز گفتگوها و مشاوره قرار گرفته بود و طلبه‌ها و علما برای چاره‌جویی نزد او می‌آمدند. قصه از آنجا شروع شد که دو نفر از دوستان و هم‌سنگران قدیمی وی به نامهای عبدالقدوس و ندامحمد، برای چاره‌جویی و بهبود وضعیت فساد و هرج‌ومرج نزد او آمدند و با اصرار و پافشاری آن‌ها، مولوی عبدالسلام ضعیف مجبور به پیگیری شد و در اثر ملاقات با برخی از طلبه‌ها و علما و طرح مسئله و تشریح وضعیت، توانست گروهی از طلبه‌ها را با خود همراه کند. نخستین نشست آن‌ها به ریاست ملا عبدالرئوف آخوند، در مسجدهی در منطقه‌ی پشمل با حضور ۳۳ نفر از طلبه‌ها و علما برگزار شد. در این نشست تصمیم بر این شد که سه گروه برای رایزنی با دیگر مجاهدین و علما تشکیل شود. گروه اول موظف بودند که با مجاهدین مذهبی که هیچ نقشی در غارت و دزدی نداشتند و مردانی باتقوا و نیکوکار بودند وارد گفتگو شوند. گروه دوم قرار بود با طالبان و دیگر افراد بافضیلت ملاقات کنند تا حمایت آن‌ها را جلب کنند، یا دست‌کم اطمینان حاصل کنند که در مقابل آن‌ها نمی‌ایستند. دسته‌ی سوم باید با علما، به‌ویژه آن دسته که وظایف حکومتی داشتند، ملاقات نموده و با آن‌ها مشورت می‌کردند تا به حمایت از آن‌ها برخیزند. گروه سوم به‌ویژه به دنبال تأیید مولوی سید محمد پسانایی، قاضی محکمه بودند و بسیار امید داشتند که برای حمایت قانونی جنبش طالبان فتوا صادر کند.^۱

پس از آنکه همه‌ی گروه‌ها وظایف خود را انجام دادند، جلسه‌ی دیگری در منطقه‌ی پشمل تشکیل شد که در آن هر یک از گروه‌ها یافته‌ها و نتایج کار خود را ارائه کردند. گزارش گروه اول دلگرم‌کننده بود و به نظر می‌رسید که بسیاری از مجاهدین از طرح طالبان حمایت کردند. گروه دوم اما با پاسخ‌های منفی از سوی آن عده از طلبه‌ها و فرماندهان آن‌ها که هنوز در برخی از جبهات جنگ فعالیت داشتند، مواجه شدند. گروه سوم نیز در

1. My life with the Taliban, pp. 61-62.

گزارش خود از پاسخ مثبت مولوی پسانایی صحبت کردند ولی گفتند که وی با تمام طرح موافق نیست. با این وجود، اما طلبه‌ها بدون توجه به دلایل مخالفت قاضی پسانایی با بخش‌هایی از طرح، به کار و برنامه‌ی خود ادامه دادند.

۲. تعیین رهبری

پس از اینکه گروه موافقت نسبی قاضی پسانایی را گرفتند، نشستی با موضوع تعیین رهبری گروه برگزار شد. در این جلسه اعضا درباره‌ی ضرورت تعیین رهبری و ویژگی‌ها و شاخصه‌های شخصی که باید به عنوان رهبر گروه برگزیده شود، باهم بحث می‌کردند. پیشنهاد اکثر افراد حاضر در جلسه این بود که شخص مولوی عبدالسلام ضعیف به عنوان رهبر موقت گروه انتخاب شود. اما ضعیف که خود را فرد مناسبی برای رهبری گروه نمی‌دید با آن مخالفت کرد. استدلال وی این بود که رهبری گروه از فرماندهان جهادی و افراد ذی نفوذ قدیم نباشد؛ زیرا احتمال دارد که فرماندهان قدیمی، حتی آن‌هایی که خودشان غارتگر نبودند، از گروه حمایت نکنند و نخستین کسانی باشند که در مقابل گروه بایستند. بنابراین، عبدالسلام ضعیف پیشنهاد کرد که گروه باید رهبری پیدا کند که شخصیت برجسته‌ای نباشد، هیچ مقامی به عنوان فرمانده نداشته باشد و بنابراین هیچ رابطه‌ی سیاسی از گذشته با هیچ‌یک از فرماندهان شناخته‌شده نداشته باشد. با توجه به این معیارها، عبدالسلام ضعیف فکر می‌کرد که فرد مناسبی برای پست رهبری نیست.^۱ فیلترها و شرایطی که برای تعیین رهبری ایجاد شده بود، فرایند انتخاب رهبر را به تأخیر انداخت و طلبه‌های وظیفه‌شناس را وادار کرد تا مدتی را برای جستجوی چنین شخصی صرف کنند. چندی بعد، گروه‌هایی برای ملاقات با مجاهدان شناخته‌شده‌ای در قندهار و ارزگان مانند مولوی عبدالصمد، ملا محمد عمر آخوند، ملا عبیدالله آخوند و افراد دیگری در هلمند مانند عبدالغفار آخوندزاده، رئیس ملا عبدالواحد و مولوی عطا محمد فرستاده شدند تا آن‌ها را از تشکیل گروه باخبر نموده و در ضمن، به آن‌ها پیشنهاد رهبری بدهند.

1. *ibid*, p. 63.

عبدالسلام ضعیف جزء گروهی بود که برای ملاقات با ملا محمد عمر و ملا عبیدالله آخوند اعزام شده بود. وی نزد ملا عمر رفت و او را در جریان جلسات قبلی طلبه‌ها و طرح و برنامه‌های گروه تازه تأسیس قرار داد و سپس به ملا عمر گفت که یکی از گزینه‌هایی است که به عنوان رهبر گروه پیشنهاد شده است تا طرح گروه را اجرا کند. ضعیف می‌گوید ملا عمر در واکنش به پیشنهاد من گفت:

«... با برنامه موافقم و باید کاری کرد، اما من نمی‌توانم مقام رهبری را بپذیرم. رو به ملا عبدالستار و خودم کرد و پرسید: چرا رهبری را قبول نکردی؟ دلایلی که نتوانستیم رهبری گروه را بر عهده بگیریم برایش توضیح دادیم، اما به نظر می‌رسید که او شک داشت. او استدلال کرد که این یک مأموریت خطرناک خواهد بود و از ما پرسید که چه تضمینی می‌تواند داشته باشد که اگر شرایط سخت شود، همه او را تنها نگذارند. ما به او اطمینان دادیم که همه‌ی دست‌اندرکاران، طالبان و مجاهدین واقعی هستند... پس از این بحث کوتاه، او به ما گفت که افراد دیگری نیز با برنامه‌های مشابه نزد او آمده بودند... در نهایت ملا محمد عمر رهبری را پذیرفت و به ما گفت: ما هر تلاشی را که بتوانیم انجام خواهیم داد...»^۱

پس از آن، نشست بعدی گروه تازه تأسیس که بعداً به «طالبان» معروف شد در اواخر پاییز ۱۹۹۴ برگزار شد. نزدیک به پنجاه نفر در این نشست که در مسجد سفید سنگ حصار تشکیل شده بود، شرکت کردند. مولوی عبدالصمد به عنوان امیر تعیین شد و ملا محمد عمر رهبری و فرماندهی کل گروه را به عهده گرفت. ملا عمر در حضور همه سوگند یاد کرد و حاضران نیز هر کدام به قرآن سوگند یاد کردند که در کنار او بایستند و با فساد و تباهی مبارزه کنند. در این جلسه هیچ اساسنامه‌ی کتبی، هیچ آرم و نشان و هیچ نامی برای جنبش معین نشد^۲ و «طالبان» نامی بود که بر سر زبان مردم بومی افتاده بود و بعداً شبکه‌های خبری به تقلید از مردم، این گروه را به نام گروه طالبان یا جنبش طالبان معرفی کردند.

۳. تشکیل امارت

«روزی مشاجره و جنگی بین یک اسب و گوزن نر در گرفت، اسب سراغ شکارچی رفت و

1. Ibid, p. 64.

2. Ibid, p. 65.

از او کمک خواست تا از گوزن انتقام بگیرد. شکارچی با درخواست او موافقت کرد، ولی گفت: اگر می‌خواهی گوزن را شکست بدهی، باید به من اجازه بدهی تکه آهنی را داخل دهانت بگذارم تا بتوانم با استفاده از افسار، تو را هدایت کنم. همچنین باید اجازه بدهی این زین را روی کمرت بگذارم تا هنگامی که دشمن را تعقیب می‌کنیم از پشتت نیفتم». اسب شرایط شکارچی را پذیرفت. شکارچی نیز به سرعت اسب را افسار زد و زین کرد. اسب با کمک شکارچی، گوزن را شکست داد. سپس رو به شکارچی کرد و گفت: «پیاده شو و افسار و زین را هم از روی کمرم بردار». شکارچی در پاسخ گفت: «خیلی تند نو، حالا که به تو افسار زده‌ام، ترجیح می‌دهم فعلاً همین‌طور بمانی.»^۱

در آغاز شورش، رهبران طالبان مانند ملا عمر، عبدالسلام ضعیف و ... میان مدیریت مدرسه و مدیریت امارت فاصله‌ی زیادی احساس می‌کردند و شاید تشکیل امارت و فرمانروایی بر سراسر افغانستان را در خواب هم نمی‌دیدند. از این رو، در ابتدا طالبان هیچ برنامه‌ای برای گسترش فعالیت‌های خود به فراتر از دو ولسوالی میوند و پنجوایی در قندهار نداشتند. دغدغه‌ی نخستین آن‌ها عمدتاً رهایی دوستان و همسایگان خود در روستاها و شهرهایی که در آن زندگی می‌کردند از دست راهزنان و قاتلان بود.^۲ آن‌ها در آغاز اظهار کرده بودند که «در مقابل اعمال رهبران مجاهدین که برای کسب قدرت جنگیدند، احساس هتک حرمت و اهانت می‌کردند و تصمیم گرفتند به کارهای این احزاب فاسد که از اسلام برای توجیه کارهای خود سوء استفاده مینمودند، پایان دهند».^۳ نخستین حرکت نظامی آن‌ها حمله به ایست بازرسی و پاسگاه دارا خان/ داروخان، یکی از بدترین ایست‌های بازرسی بود که یک گروه ۱۲ نفری طالبان با یک آربی جی و چند قبضه کلاشینکف توانستند پاسگاه را تصرف نموده و رئیس آن، داراخان را به التماس وادار کنند. بر اساس گزارش عبدالسلام ضعیف، داراخان این‌گونه التماس می‌کرد: «به خاطر خدا! کشتن من به درد شما نمی‌خورد. من یک مسلمان هستم. من دوشادوش تو در

۱. استیون لویتسکی و دانیل زیلات، دموکراسی‌ها چگونه می‌میرند؛ به نقل از «داستان اسب و گوزن و شکارچی» از مجموعه داستان‌های ازوپ، نویسنده و افسانه‌نگار یونان باستان، ص ۲۳.

2. Ibid, p. 68.

۳. پیتر مارسدن، پیشین، ص ۵۳.

جهاد جنگیدم. فقط به من فرصت بده تا اینجا را ترک کنم. هر دستوری که به من بدهی اجرا می‌کنم! او التماس کرد. با این حرف‌ها ما را فریب داد و فرار کرد.^۱ وقتی ایست‌های بازرسی یاقوت، پیر محمد و ... از سرنوشت داراخان خبردار شدند، آن‌ها نیز بدون مقاومت پست‌های خود را رها نموده و گریختند.^۲

طالبان دومین عملیات نظامی خود را که گسترده‌تر و سخت‌تر بود، به قصد تصرف ولسوالی اسپین بولدک آغاز کردند. با این همه، اما این گروه تا پیش از داخل شدن به کابل در سپتامبر ۱۹۹۶ مدعی بودند که قصد حکومت کردن بر افغانستان را ندارند و برای اطمینان دادن به جامعه بین‌المللی در این مورد، در همان آغاز کار، هیئت دوفره‌های را به اروپا و آمریکا فرستادند که عبارت بودند از ملا محمد غوث که بعداً وزیر امور خارجهی طالبان شد و شیرمحمد عباس استانکزی که پس از فتح کابل به معاونت وزارت امور خارجه منصوب گردید و در رژیم کنونی طالبان نیز معاون سیاسی امیرخان متقی، وزیر خارجهی امارت است. این دو نفر در غرب با شخصیت‌های سیاسی آن کشورها و نیز با مهاجرین افغان به گفتگو نشستند و در هر جا تلاش کردند تا این نکته را به مخاطبان خود تفهیم کنند که طالبان قصد ساختن دولت در افغانستان را ندارند، بلکه می‌خواهند گروه‌های جنگ‌طلب را خلع سلاح نموده، زمینه را برای ایجاد یک دولت فراگیر که نماینده‌ی اکثریت ملت باشد، مساعد سازند. حتی آن‌ها چنین وانمود می‌کردند که اگر مردم ظاهرشاه را دوباره به عنوان رهبر انتخاب کنند نیز، مانعی از سوی طالبان وجود نخواهد داشت.^۳

با این وجود، اما طالبان پس از تصرف کابل، رفته‌رفته به فکر تشکیل امارت اسلامی افتادند. در این کار، تشویق و اطمینان دیوبندی‌های وابسته به جمعیت علمای اسلام و همچنین دولت پاکستان نقش اساسی داشت. هیئتی از جمعیت علمای اسلام پاکستان که به عنوان استاد، مورد احترام طالبان بودند، قبلاً با ملا عمر، رهبر طالبان در قندهار دیدار کرده و او را به تأسیس امارت اسلامی تشویق و تحریک نموده بودند.

1. Zaef, Ibid, p. 68.

2. .ibid.

۳. وحید مزده، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، صص ۳۷، ۳۸.

حربهای که بعدها نیز آی.اس.آی در مقاطع مهم و حساس، سعی در استفاده از آن نمود.^۱ سمیع الحق، رئیس مدرسه‌ی حقانی گفته بود:

«پیش از سال ۱۹۹۴ میلادی ملا عمر را نمیشناختم، چون او در پاکستان درس نخوانده است. اما اطرافیان وی طلاب مدرسه‌ی حقانی بودند و بارها به دیدنم آمده و بحث میکردند که چه باید کرد. من آنان را نصیحت میکردم که حزب تشکیل ندهند، چون آی.اس.آی هنوز سعی میکرد احزاب مجاهدین را علیه یکدیگر تحریک کند تا آن‌ها را در چند دستگی نگه دارد. به طلاب افغان پیشنهاد کردم یک جنبش طلبگی به راه اندازند. هنگامی که جنبش طالبان شکل گرفت، من به آی.اس.آی گفتم که بگذارید طلبه‌ها افغانستان را تسخیر کنند».^۲

پس از شکلگیری جنبش طالبان، سمیع الحق دائماً با ملا عمر در تماس بود و در مناسبات و امور بین‌المللی و تصمیم‌گیریهای مربوط به شریعت همواره او را کمک میکرد. سمیع الحق در سازمان‌دهی طلاب پاکستانی برای شرکت در جنگ افغانستان نقش مهمی داشت. در پی شکست طالبان در مزار شریف در سال ۱۹۹۷، سمیع الحق پیام تلفنی ملا عمر را برای درخواست کمک دریافت کرد و پس از دریافت این پیام، مدرسه‌اش را تعطیل کرد و تمام طلبه‌هایش را به جبهه‌های جنگ طالبان فرستاد. همچنین پس از حمله طالبان به مزار شریف در سال ۱۹۹۸ نشستی بین رهبران طالبان و مسئولین ۱۲ مدرسه در شمال غرب پاکستان برگزار کرد تا برای تقویت ارتش طالبان تدابیری سنجیده شود. در این نشست مشترک، مسئولین مدارس پذیرفتند که مدرسه‌ها را به مدت یک ماه تعطیل کنند. آنان پس از تعطیلی مدارس، حدود ۸۰۰۰ تن از طلاب را به افغانستان اعزام کردند.^۳

ملا محمد غوث، نخستین وزیر امور خارجه طالبان، چندی پس از رسیدن طالبان به کابل در ملاقات با معاون سازمان کنفرانس اسلامی، وقتی مسئله‌ی نقض تعهدهای قبلی به وسیله طالبان مطرح شد، در پاسخ گفت: «ما چگونه میتوانستیم حکومت را به دیگران بسپاریم، درحالی که از زمان آغاز تحریک طالبان تا فتح کابل، چهار هزار طالب به شهادت رسید هاند؟».^۴

۱. وحید مزده، پیشین، صص ۳۹-۴۰. ۲. طالبان: اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید، ص ۱۴۸.

۳. همان، ص ۱۴۹. ۴. وحید مزده، پیشین، ص ۴۰.

گفتار سوم: از فروپاشی تا بازسازی

طالبان از زمانی که در دهه‌ی هفتاد شمسی قدرت را به دست گرفتند در طول نزدیک به شش سال حکومت داری تلاش کردند تا حکومتی بنیادگرا بر اساس قرائت افراطی خود از اسلام در افغانستان تأسیس کنند. در تاریخ ۱۸ شهریور ۱۳۸۰ شمسی / ۹ سپتامبر ۲۰۰۱، احمدشاه مسعود، طراح عملیات نظامی ضد طالبان و مغز متفکر سیاسی ائتلاف شمال توسط دو تروریست حرفه‌ای عضو القاعده که در قالب خبرنگار با وی مصاحبه می‌کردند، ترور شد. آن‌ها بمب را درون دوربین جاسازی کرده بودند. ترور مسعود این تصور را در میان طالبان به وجود آورد که گویا به پیروزی نهایی نزدیک می‌شوند. ملافاضل مظلوم، معاون وزیر دفاع وقت طالبان خود را برای تسخیر صفحات شمال و تسلط بر کل کشور آماده می‌کرد. از این رو، در آستانه‌ی چشیدن طعم شیرین حکومت داری و در شرایطی که رهبران طالب خود را در یک قدمی پیروزی نهایی می‌دیدند و برای برگزاری جشن ترور احمدشاه مسعود و شکست اتحاد شمال و پیروزی امارت آماده می‌شدند، حمله به برج‌های دوقلو در نیویورک در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، اوضاع را تغییر داد و زمامداری را به کام طالبان تلخ کرد.

۱. شکست و فروپاشی

ایالات متحده به بهانه‌ی اینکه رژیم طالبان به اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده - که آمریکایی‌ها وی را عامل اصلی انفجار برج‌های دوقلو می‌دانستند - پناه داده، به افغانستان لشکرکشی نمود و رژیم طالبان را به عنوان نیروی پیش‌مرگ القاعده و با هدف برجیدن القاعده از روی زمین، سرنگون کرد. هدفی که هرگز به آن دست نیافت. با اینکه آمریکایی‌ها در دوم می ۲۰۱۱، بن لادن

را در ویلایی در ابیت آباد پاکستان به قتل رساندند، همچنان سایه‌ی وحشت القاعده بر آسمان سیاست آمریکا و غرب سنگینی می‌کند. شرارد کوپر کولز، سفیر وقت انگلیس در کابل می‌نویسد: «کشتن اسامه بن لادن در دوم می ۲۰۱۱ توسط نیروهای ویژه آمریکایی همه چیز را تغییر داد و هیچ چیز را تغییر نداد. از طرفی، به شکار انسانی که حدود یک دهه از جنگ آمریکا گریخته بود و باعث حمله به دو کشور مسلمان و اشغال آن‌ها و تحمیل هزینه‌ای معادل دو هزار میلیارد دلار به آمریکا شده بود، پایان داد. این اتفاق، ماهیت دوگانه روابط پاکستان با آمریکا، با تروریسم و با حقیقت را نشان داد. [از طرفی] مرگ بن لادن به قول ریچارد هالبروک اثبات کرد که جنگ در افغانستان تا چه حد، جنگ بر ضد دشمنی است که به اشتباه دشمن فرض شده و در کشوری به اشتباه مورد هدف، بوده است و البته مرگ بن لادن فرصتی برای موفقیت اوباما در انتخابات ۲۰۱۲ شد و بهانه‌ای که او نیاز داشت تا با تکیه بر آن سریع‌تر از ژنرال‌ها، مردان آمریکایی را به خانه برگرداند. از همه مهم‌تر مرهمی شد برای التیام زخم‌های یازده سپتامبر و شروعی برای یک رابطه تازه بین آمریکا و اسلام»^۱.

این درحالی است که در میان هوایماریان ۱۱ سپتامبر نه طالبان - و نه حتی هیچ تبعه‌ی افغانستان - وجود نداشت. طالبان هیچ نقشی در سازمان دهی و اجرای این حمله نداشتند و شاید حتی هیچ اطلاع قبلی از نقشه‌ی حمله‌ی ۱۱ سپتامبر نداشتند. طالبان به‌طور مشخص در «جبهه جهانی اسلامی برای جهاد علیه یهودیان و صلیبی‌ها» که در فوریه ۱۹۹۸ با گروه‌هایی از بنگلادش، مصر و پاکستان تأسیس شد، غایب بودند. حملات تروریستی اوت ۱۹۹۸ علیه سفارتخانه‌های ایالات متحده در شرق آفریقا به طالبان نشان داد که القاعده قصد دارد و می‌تواند اهداف ایالات متحده را هدف قرار دهد، اما طالبان مانند دیگران قادر به تصور ۱۱ سپتامبر نبودند. تنها خطای طالبان پناه دادن به اسامه بن لادن در افغانستان بود. با این وجود، اما ملا محمد عمر رهبر طالبان و داماد بن لادن، چندین بار تلاش کرد بن لادن را مهار کند. وی از عربستان سعودی خواست تا با میانجی‌گری به اسامه بن لادن گوشزد کند درحالی که مهمان طالبان است از فعالیت‌های خارج از کشور خودداری کند.^۲

۱. شرارد کوپر کولز، نامه‌هایی از کابل: پشت پرده لشکرکشی غرب به افغانستان ص ۲۹۲.

2. Thomas Ruttig, "have the Taliban changed?", CTC Centinel (Combatting Terrorism Center), March. 2021. volume 14. Issue 3, p. 4.

ایالات متحده برای حفظ آبروی خود و توجیه اشغالگری در افغانستان، مبارزه با طالبان و شکست این گروه برای استقرار یک نظام جمهوری، کثرت‌گرا، با احترام به حقوق بشر و از نظر اقتصادی پایدار را بهانه کرد. از این رو، موشک‌های آمریکایی خطوط مقدم طالبان در شمال را در هم شکستند و پایگاه‌های نظامی این گروه را با خاک یکسان کردند. نیروهای طالبان مجبور بودند سنگرها و پناهگاه‌های امن خود را ترک کنند و به منازل و ساختمان‌های مسکونی در شهر بگریزند. این تلاش‌های طالبان اما برای مصون ماندن از حملات موشک‌های آمریکایی بی‌فایده بود؛ زیرا آمریکایی‌ها به وسیله‌ی تلفن‌های ماهواره‌ای مجهز به GPS^۱ به راحتی موقعیت و مخفیگاه نیروهای طالبان را ردیابی نموده و به نیروهای موشکی و جنگنده‌ی خود اطلاع می‌دادند. شکست طالبان در شمال حتمی بود و ابتدا شهر مزار شریف در تاریخ ۹ نوامبر ۲۰۰۱ به دست نیروهای ائتلاف و آمریکا افتاد. دو روز بعد تالقان و بامیان نیز از زیر سلطه‌ی طالبان خارج شد و روز بعد (۱۲ نوامبر ۲۰۰۱) نیز شهر هرات در غرب افغانستان از کنترل طالبان خارج شد و به تسخیر نیروهای خارجی درآمد.

بر اثر بمباران سنگین و شلیک پی‌درپی موشک‌های آمریکایی، افراد ملافاضل ناگزیر به سمت قندوز عقب‌نشینی کردند. ولی در آنجا توسط نیروهای ائتلاف شمال محاصره شدند. بقیه‌ی نیروهای طالبان در قندهار و کابل مستقر بودند و هیچ امکانی برای تجدید آرایش جنگی و ارتباط با محاصره‌شدگان قندوز نداشتند.

ترکیب جنگجویان طالبان را در این برهه عمدتاً پشتون‌تبارهای افغانستان و پاکستان و جهادی‌های خارجی عضو القاعده معروف به افغان‌العرب تشکیل می‌دادند. در میان محاصره‌شدگان طالبان در قندوز، صدها جنگجوی پاکستانی که اکثریت آن‌ها از اعضای استخبارات پاکستان (ISI) بودند، حضور داشتند که با مأموریت مشاوره و آموزش نظامی به افراد بومی طالبان، مخفیانه به سازمان دهی جنگی طالبان کمک می‌کردند.^۲

دومینوی شکست و فروپاشی امارت طالبان در شمال، با سرعت برق‌آسایی به تمام

۱. Global Positioning System. (سامانه‌ی موقعیت‌یابی جهانی)

۲. کارلوتا گال، فتح‌نامه کابل: اسرار پنهان جنگ بی‌پایان، ص ۴۰.

کشور سرایت کرد. نیروهای طالبان در کابل از تاریکی نیمه‌های شب ۱۳ نوامبر ۲۰۰۱ استفاده نموده و کابل را تخلیه کردند؛ و به سمت جنوب و شهر قندهار و بعد به سمت مرز اسپین بولدک و پاکستان گریختند. فردای آن شب، نیروهای ائتلاف شمال پس از یک درگیری کوتاه و آسان، شهر کابل را به تصرف خود درآوردند. در همان روز، شهر استراتژیک جلال‌آباد در شرق افغانستان نیز از وجود طالبان تصفیه شد.

از زمانی که خطوط مقدم طالبان درهم شکسته شد، ژنرال پرویز مشرف، رئیس‌جمهور وقت پاکستان، دست‌کم سه بار با ژنرال عبدالرشید دوستم تماس گرفته و از او خواسته بود که با میانجی‌گری خود، طالبان محاصره‌شده در قندوز را که بسیاری از نیروهای استخبارات پاکستان نیز در میان آن‌ها بودند، نجات دهد. از آنجایی که دیگر رهبران ائتلاف شمال همگی از دیرباز علیه سلطه‌ی پاکستان بر کشورشان جنگیده و شعار داده بودند، برای پرویز مشرف، مناسب‌ترین گزینه جهت پادرمیانی، ژنرال دوستم بود. افزون بر این، تجربه‌ی تاریخی نشان داده بود که در میان رهبران ضد طالبان، دوستم تنها کسی است که جرئت و شجاعت خیانت‌های بزرگی در این مقیاس را دارد. چنانکه پیش‌تر یادآور شدیم، در یکی از تماس‌های تلفنی، پرویز مشرف به دوستم گفته بود که درصدد جبران خطای پشتیبانی و حمایت از طالبان است.^۱

۲. بازسازی و احیاء

هارولد مک‌میلان، یکی از نخست‌وزیران تاریخ بریتانیا به‌درستی گفته بود: «قانون اول سیاست این است؛ به افغانستان حمله نکن».^۲ اگر برای انگلیسی‌ها افغانستان «گورستان امپراتوری‌ها» لقب گرفته بود، برای آمریکایی‌ها به «گورستان استراتژی‌ها» تبدیل شد. طالبان که پس از فروپاشی رژیم آن‌ها در پاییز ۲۰۰۱ شکست خورده تلقی می‌شدند، در اواخر همان سال به اجلاس بن دعوت نشدند. تلاش‌ها برای مشارکت دادن اعضای منزوی و منفرد آن‌ها در پروسه‌ی نهادسازی که پس‌از آن انجام شد؛ برای نمونه در لویه‌جرگه‌ی اضطراری ۲۰۰۲، موفقیت‌آمیز نبود. فرصت دیگر زمانی از بین رفت که چند تن

۲. نامه‌هایی از کابل، ص ۲۶.

۱. فتح‌نامه‌ی کابل، ص ۴۲.

از شخصیت‌های برجسته‌ی سابق از جمله وکیل احمد متوکل، وزیر امور خارجه‌ی پیشین طالبان، به افغانستان بازگشتند و تلاش کردند در چارچوب نظام سیاسی جدید عمل کنند. باین حال، حامد کرزی، رئیس‌جمهور وقت و سران ایالات متحده به آن‌ها اجازه ندادند که به‌طور رسمی یک حزب میانه‌رو ایجاد کنند^۱ که از گروه طالبان نمایندگی کند. برخی از اعضای طالبان که برای نمایندگی در مجلس آماده شدند نیز ناکام ماندند و شماری از آن‌ها بعداً به شورای عالی صلح کرزی پیوستند.

طالبان بازگشت نظامی خود را از مناطق غبارآلود و پرهرج‌ومرج افغانستان آغاز کردند که در آنجا گروه‌های مختلف طالبان پس از شکست در سال ۲۰۰۱ که به پناهگاه‌های امن در پاکستان گریخته بودند و جان سالم به‌در بردند، دوباره گرد هم جمع شدند. احیای آن‌ها با فساد گسترده در دولت جدید، آزار و شکنجه‌ی گسترده‌ی جوامع پشتون - به دلیل مواضع واقعی یا ادعایی این جوامع مبنی بر طرفداری از طالبان - توسط نیروهای ارتش و پلیس دولت افغانستان و نیروهای تحت حمایت ایالات متحده و حذف سیاسی بسیاری از آن‌ها از صحنه‌ی قدرت، مورد حمایت و اقبال و پشتیبانی پشتون‌ها در سطوح استانی، ملی و منطقه‌ای قرار گرفت.^۲ این امر مانع ایجاد یک اداره‌ی مؤثر در مناطق تحت تأثیر طالبان توسط دولت شد و کل جوامع را به آغوش طالبان سوق داد.^۳

در ژوئن ۲۰۰۳، ملا عمر یک شورای رهبری جدید از طالبان تشکیل داد تا همه‌ی گروه‌های طالبان جدید را دوباره زیر یک چتر جمع کند.^۴ از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۶، طالبان در نیمه‌ی جنوبی افغانستان خود را به نیرویی تبدیل کرد که حکومت و نیروهای غرب

1. Thomas Ruttig, "Outside, Inside: Afghanistan's paradoxical political party system (2001-16)," AAN (Afghanistan Analysts Network), May 6, 2018, p. 33.

2. Martine van Bijlert, "Unruly Commanders and Violent Power Struggles: Taliban Networks in Uruzgan" in Antonio Giustozzi ed., *Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field* (London: Hurst, 2009), p. 160.

3. "Paying for the Taliban's Crimes: Abuses Against Ethnic Pashtuns in Northern Afghanistan," Human Rights Watch, April 9, 2002.

4. Borhan Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taliban," AAN, November 24, 2015.

باید دوباره روی آن حساب جدی باز می‌کرد. از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۰، آن‌ها به شمال گسترش یافتند و نفوذ خود را در مناطقی که هرگز قوی نبودند، توسعه دادند و همچنین نفوذ خود را در میان رهبران مذهبی و مبارزان غیر پشتون ایجاد کردند.^۱

با افزایش قدرت طالبان، برای سال‌ها ایالات متحده به تلاش برای شکست نظامی آن‌ها به جای پایان دادن به شورش از طریق مذاکره ادامه داد. زمانی که افزایش نیروهای باراک اوباما در سال‌های ۲۰۰۹-۲۰۱۱ نتوانست طالبان را به پای میز مذاکره بکشاند، ایالات متحده در این رویکرد نظامی خود تجدید نظر کرد.^۲ با این وجود، اما قدرت‌گیری فزاینده‌ی طالبان راه را برای گفتگوها و کنار آمدن آمریکا با طالبان هموار کرد و منجر به شکل‌گیری نخستین سری گفتگوها (که بعداً به نام «دوحه‌ی ۱» نامیده شد) از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴ و تأسیس دفتر سیاسی طالبان در دوحه‌ی قطر شد.

زمانی که مذاکرات مستقیم «دوحه‌ی ۲» بین ایالات متحده و طالبان در سال ۲۰۱۸ آغاز شد، طالبان عملاً از نظر دیپلماتیک به عنوان یک طرف کلیدی در مناقشه پذیرفته شده بودند. این امر به ضرر دولت افغانستان تمام شد؛ زیرا طالبان بر این مسئله پافشاری می‌کردند که مذاکرات مستقیم دولت افغانستان و طالبان نمی‌تواند پیش از توافقنامه‌ی دوجانبه‌ی امضا شده توسط ایالات متحده و طالبان در مورد خروج نیروهای آمریکایی انجام شود.

برخلاف ادعای آمریکا و غرب، مذاکرات و توافق دوحه‌ی ۲ در سال ۲۰۱۸، نتیجه‌ی فشار ایالات متحده بر طالبان نبود، بلکه به دلیل لبریز شدن کاسه‌ی صبر ترامپ و هراس بنیادین رهبران و مردم آمریکا از چیزی بود که آن را گرفتار شدن در «جنگ بی پایان» نامیده بودند.^۳

طالبان در طول تجدید حیات و به‌ویژه گسترش آن‌ها در مناطق غیر پشتون‌نشین، به شکل فزاینده‌ای ثابت کردند که یک سازمان آموزش‌پذیر هستند. خودآگاهی در جنبش آن‌ها افزایش یافت و آشکارا دریافتند که این سیاست‌های سرکوبگرانه و خشونت

1. Antonio Giustozzi and Christoph Reuter, "The Insurgents of the Afghan North," AAN, May 5, 2011.

2. Thomas Ruttig, "have the Taliban changed?", p. 5.

3. "President Donald J. Trump's State of the Union Address," The White House, February 5, 2019.

بنیاد خودشان بود که منجر به انزوای جهانی و همچنین مخالفت بسیاری از افغان‌ها با آنان شده است. این خودآگاهی نه تنها منجر به نرم شدن، میانه‌روی و انعطاف تاکتیکی موقتی در گفتار و شیوه‌ی بیان آن‌ها شد، بلکه به انعطاف تاکتیکی و موقتی در برخی سیاست‌های آن‌ها نیز منجر شد. برای نمونه؛ تغییر قابل توجهی در لحن طالبان در بیان راهبرد «سیاست خارجی» احساس می‌شود. پیش از آن پیام‌های رهبران طالبان به مردم افغانستان و مجاهدین این جنبش و کشورهای همسایه این بود که باید به‌طور مشترک با ایالات متحده در منطقه مقابله کنند.^۱ اما در سپتامبر ۲۰۰۹، طالبان برای نخستین بار تأکید کرد که «امارت اسلامی خواهان روابط خوب و مثبت با همه‌ی همسایگان بر اساس احترام متقابل و همکاری متقابل و توسعه‌ی اقتصادی است و به همه‌ی کشورهای همسایه و جهان اطمینان داد که امارت طالبان را گسترش نخواهد داد و برای دولت‌های همسایه و جهان هیچ تهدیدی ایجاد نخواهد کرد».^۲

گرچه تغییر لحن رهبران طالب صرفاً تاکتیکی سیاسی و دیپلماتیک بود و پس از قدرت‌گیری در بیش از دو سال و نیم میان حرف و عملشان تفاوت بسیار و راه‌درازی وجود دارد. با این وجود، اما آمریکا و غرب در نهایت ناگزیر به بازسازی و احیای دوباره و به قدرت رساندن این گروه شدند.

۱.۲. عوامل تجدید حیات طالبان

عوامل قدرت‌گیری دوباره و تجدید حیات طالبان را می‌توان از دو بعد بیرونی و درونی مورد تحلیل و بررسی قرار داد. ابتدا به توضیح عوامل درونی شکست جمهوری اسلامی و بازگشت دوباره‌ی طالبان می‌پردازیم و پس از آن عوامل بیرونی بازسازی این گروه را بر می‌شماریم.

1. archive of Taliban statements, CFR (Council On Foreign Relations): <https://www.cfr.org/taliban/#/>.

2. Thomas Ruttig, "have the Taliban changed?", p. 6; france24, 2009/ 09/ 19. (<https://www.france24.com/en/20090919-taliban-leader-%E2%80%98warns-%E2%80%99-foreign-troops-eid-message->)

۱.۱.۲. عوامل درونی

طالبان، در موج دوم پیکارجویی که تقریباً پیش از تأسیس دفتر سیاسی در قطر آغاز شد، حرکت خود را در سه مرحله سازمان دهی کردند که عبارت‌اند از: پروپاگاندا، رسانه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی، تاکتیک تدافعی و عملیات چریکی و در نهایت راهبرد تهاجمی.

۱.۱.۱.۲. پروپاگاندا، رسانه‌ای علیه نظام جمهوری اسلامی

طالبان در مرحله‌ی نخستِ شورش جدید، موج وسیعی از تبلیغات رسانه‌ای را در مطبوعات و فضای مجازی علیه دیگری (نیروهای خارجی، دولت، احزاب و گروه‌های جهادی و غیر جهادی، جامعه‌ی مدنی، دانشجویان، هنرمندان و طبقات مختلف اجتماع) به راه انداختند؛ زیرا طالبان به خوبی درک کرده بودند که در هر پیکار سیاسی برای کسب قدرت، ابزار نظامی فقط ۲۰٪ نقش دارد و ۸۰٪ موفقیت به تبلیغات وسیع مربوط می‌شود. از این رو، سران طالبان تقریباً پیش از تأسیس دفتر سیاسی در دوحه‌ی قطر با مصاحبه‌ها، بیانیه‌ها و پروپاگاندا به سیاه‌نمایی وضعیت، نارضایتی مطلق از شرایط کشور و تبلیغ علیه آمریکایی‌ها و دولت افغانستان پرداختند و آشکارا حکومت غنی را هم‌دست نیروهای خارجی معرفی کردند. در این مرحله طالبان به موفقیت‌های چشمگیری مانند سر بازگیری گسترده، تجهیز و اكمال نظامی، آموزش نظامی به نیروهای جدید، تغییر افکار عمومی، تغییر نگاه جامعه‌ی جهانی دست یافتند.

۲.۱.۱.۲. تاکتیک تدافعی و عملیات چریکی

طالبان در مرحله‌ی دوم شورش، به خوبی از تاکتیک تدافعی استفاده کردند. در این مرحله به عملیات چریکی گسترده بر ضد نیروهای خارجی، ارتش، شخصیت‌های سیاسی و دینی و دیگر گروه‌های غیر خودی اقدام نمودند که در بسیاری نقاط کشور به موفقیت‌های چشمگیر دست یافتند. ترورهای زنجیره‌ای رجال سیاسی، عالمان دینی و امامان جمعه و جماعت بخشی از این موفقیت‌هاست.

۳.۱. راهبرد تهاجمی

طالبان در مرحله‌ی سوم شورش، از راهبرد تهاجمی استفاده نموده و دست به تهاجم گسترده علیه ارتش و نیروهای خارجی زدند. سقوط پی‌درپی ولسوالی‌ها و تسخیر جغرافیای بیشتر در نواحی مختلف، تداوم راهبرد تهاجمی طالبان بود. کشاندن آمریکایی‌ها به میز مذاکره، امضای توافق نامه با آن‌ها و وادار نمودن ناتو به خروج از افغانستان از بزرگ‌ترین دست‌آوردهای دیپلماتیک طالبان بود که بر اثر کاربست راهبرد تهاجمی به آن دست یافتند.

پس از توافق نامه‌ی آمریکا با طالبان، حکومت اشرف غنی در برابر تهاجم طالبان سه گزینه پیش رو داشت: نخست جنگ سخت و رویارویی نظامی با طالبان. اما چنانکه شاهد بودیم حکومت در اجرای این گزینه به چند دلیل ناکام ماند؛ اول اینکه آهنگ خروج پرشتاب نیروهای خارجی عملاً شک سنگینی به ارتش و نیروهای نظامی وارد کرد، به‌گونه‌ای که اراده‌ی معنوی و روانی برای مقابله با طالبان از بین رفت. دودگر اینکه اختلافات عمیق در سطح رهبران سیاسی بر سر مسائل سیاسی و قومی مانند واگذاری وزارت دفاع و وزارت داخله به این یا آن شخص از این یا آن قوم، عملاً فرماندهان عالی‌رتبه‌ی ارتش را دچار تزلزل و تشمت نمود. افزون بر این، غیبت طولانی وزیر دفاع در شرایط شدید جنگی عملاً از وزارت دفاع وجودی نمادین ساخت. در نتیجه، حکومت اشرف غنی در جنگ سخت از طالبان شکست خورد.

گزینه‌ی دوم اشرف غنی، ورود به عرصه‌ی عمومی و غیرنظامی و کاربست تاکتیک «توده محوری»^۱ بود. حکومت غنی در این مرحله تلاش کرد تا شورش طالبان را از طریق مقاومت توده‌ها و نیروهای مردمی؛ یعنی به اصطلاح فرایند ملت‌سازی دروغین و کسب اعتماد مردمی برای مبارزه با طالبان، خنثی کند. اما چنانکه شاهد بودیم، حکومت در کاربست این گزینه ناکام ماند. تردیدی نیست که نقش دولت-ملت در فرایند مبارزه با شورش‌ها بسیار اساسی است. اما باید توجه داشت که زیربنای اساسی همکاری دولت-ملت، کسب مشروعیت سیاسی است که منجر به حمایت توده‌ها از نظام سیاسی می‌شود. بنابراین، مهم‌ترین دلیل ناکامی اشرف غنی در کاربست راهبرد «توده

1. Population-centric.

محوری»، عدم شکل‌گیری دولت-ملت در افغانستان بود. افزون بر این، غیبت هویت ملی در عرصه‌ی سیاسی به معنای عدم وجود مشروعیت سیاسی حاکمان است. برخی از ویژگی‌های مهم دولت برای اثبات مشروعیت سیاسی خود، تأمین امنیت، کسب منافع ملی کشور، مبارزه با فساد، انگیزه و برنامه برای توسعه و نوسازی است که نه در دولت اشرف غنی و نه دولت‌های پیشین نشانی از آن دیده نمی‌شد.

گزینه‌ی سوم، کاربست تاکتیک «نخبه محوری»^۱ بود. پس از شکست دو گزینه‌ی پیشین، حکومت غنی به این نتیجه رسید که در جنگ علیه طالبان باید محوریت را به رهبران احزاب و گروه‌های جهادی و نخبگان سیاسی بدهد. سازوکار تاکتیک نخبه محوری به این شکل بود که پس از رایزنی‌های حکومت با نخبگان و رهبران سیاسی، نخبگان سیاسی با استفاده از جایگاه سیاسی اجتماعی خود به تهییج منابع انسانی و روحیات و احساسات مردم علیه طالبان پرداختند. حکومت غنی بسیار تلاش کرد تا رهبران سیاسی را قانع کند که به صف‌آرایی مردم علیه طالبان بپردازند. برای نمونه؛ تماس‌های تلفنی پیاپی و دیدار غنی با اسماعیل خان را که به بسیج مردمی علیه طالبان در هرات منجر شد، می‌توان در چارچوب تاکتیک «نخبه محوری» تحلیل نمود. افزون بر این، تحریک احساسات مردم توسط کسانی مانند عباس ابراهیم‌زاده و احمد مسعود نیز در همین چارچوب قابل ارزیابی است. با این وجود، اما کاربست تاکتیک نخبه محوری نیز با شکست مواجه شد؛ زیرا بنای اعتماد مردم به رهبران سیاسی مدت‌ها بود که فرو ریخته و تجربه‌ی تلخ و کارنامه‌ی سیاه رهبران هیچ نقطه‌ی سفیدی را برای اتکا و اعتماد مردم به آن‌ها باقی نگذاشته بود. تاریخ سیاسی افغانستان به روشنی نشان داده است که اکثریت رهبران احزاب و گروه‌های سیاسی و نخبگان غالباً منافع شخصی و فاسد خود را بر منافع ملی مقدم دانسته‌اند.

۲.۱.۲. عوامل بیرونی

به اعتراف سیاستمداران غربی احیای طالبان و فروپاشی نظام جمهوری اسلامی و شکست آمریکا و ناکامی غرب در دولت‌سازی در افغانستان به دلیل غیبت سه نیروی کلیدی در این

1. Elite-centric.

پروسه بود: نه دولت افغانستان در هیچ‌یک از سطوح ولایتی، ملی و منطقه‌ای؛ نه جامعه‌ی جهانی چه در چارچوب نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان (آیساف) تحت هدایت ناتو و چه از طریق سازمان ملل و اتحادیه‌ی اروپا؛ و نه همسایگان افغانستان که هرکدام باید به سهم خود در ایجاد امنیت و ثبات بیشتر در افغانستان همکاری می‌کردند، در این پروسه حضور نداشتند.^۱ از این رو، غیبت این عناصر در فرایند دولت‌سازی و ثبات در نظام جمهوری اسلامی، به فرایند بازسازی و احیای طالبان سرعت بخشید.

۱.۲.۱.۲. نحوه‌ی مواجهه‌ی آمریکا با طالبان

یکی از مهم‌ترین عوامل بیرونی بازسازی و احیای طالبان نحوه‌ی مواجهه‌ی ایالات متحده و غرب با گروه طالبان است. در میان تحلیل‌گران غربی در رابطه با عملکرد ایالات متحده در افغانستان و مقابله با طالبان دیدگاه‌های متفاوتی مطرح شده است. برخی از پژوهشگران غربی که از دکتترین مداخله‌ی حداکثری جانبداری می‌کنند، استدلال کرده‌اند که نیروهای ایالات متحده و ناتو به اندازه‌ی کافی پیشروی نکردند، درحالی‌که به گمان این گروه برای دستیابی به یک افغانستان باثبات و دموکراتیک مداخله‌ی حداکثری ضروری بود.^۲ واقعیت‌های موجود اما ناموجه بودن این دیدگاه را تأیید می‌کنند. از سال ۲۰۱۰ که ژنرال دیوید پترائوس جانشین مک کریستال به‌عنوان فرمانده‌ی نیروهای آیساف شد، آمریکا و آیساف از تمام توان خود استفاده کردند. بر اساس گزارش مطبوعات آمریکایی، درحالی‌که ژنرال مک کریستال از اعمال فشار و خشونت حداکثری منع شده بود، ژنرال پترائوس مجاز به کاربست خشونت حداکثری در مواجهه با طالبان بود. پترائوس تغییرات زیادی در شمار حملات نیروهای ویژه به فرماندهان طالبان ایجاد کرده بود. همچنین، برنامه‌ی ایجاد شبه‌نظامیان محلی در مبارزه با طالبان ابتکار عمل او بود؛ و مهم‌تر از همه اینکه برای مبارزه با طالبان بودجه‌ی بسیار بیشتری را جلب نمود و دلارهای

۱. نامه‌هایی از کابل، ص ۳۸.

2. Vanda Felbab Brown, "Aspiration and ambivalence Strategies and realities of counterinsurgency and state building in Afghanistan, Washington D.C: Brookings Institution Press, November 12, 2012; Seth G. Jonse, "In the graveyard of empires: America's war in Afghanistan," April 12, 2009.

زیادتری را به بدنه‌ی آیساف تزریق کرد.^۱ با این وجود، اما راهبرد مداخله و فشار حداکثری و تاکتیک‌های نظامی ژنرال دیوید پترائوس نه تنها به بهتر شدن وضعیت حکومت کمکی نکرد، بلکه بیشتر به سود مافیای مواد مخدر تمام شد که هدف اصلی طالبان پس از به قدرت رسیدن در دهه‌ی هفتاد شمسی بود. طالبان به خوبی درک کرده بودند که آنچه می‌تواند آسیب جدی و درازمدت به دولت بزند، ترور و انتحار و انفجار نه بلکه تداوم جنگ است و از این رو، با به درازا کشاندن جنگ، ارتش و نیروهای ناتو و آمریکا را وادار به واکنش‌های غیرمعقول و نامتجانس کردند.

در مقابل، شماری دیگر از پژوهشگران غربی که عمدتاً طرفدار مداخله‌ی حداقلی هستند، نسبت به تأثیرات ویرانگر مداخله‌ی خارجی و نادیده گرفتن اقدامات محلی و آداب و رسوم بومی هشدار داده و از مداخله‌ی هرچه کمتر حمایت کرده‌اند.^۲ گروهی نیز نوک پیکان انتقاد را به سوی بنیادهای نظری و سرشت دکترین ضدشورش ایالات متحده نشانه رفته و سیاستمداران آمریکایی را به تجدیدنظر در نحوه‌ی مداخله فرامی‌خواندند.^۳ به هر ترتیب، تلاش‌های فریبنده‌ی ایالات متحده و غرب برای دولت‌سازی اساساً یک جانبه بود و نیروهای مداخله‌گر، مردم افغانستان را صرفاً به مثابه‌ی دریافت‌کنندگان و مصرف‌کنندگان کالای دموکراسی تلقی می‌کردند و هرگز به نیروهای مخالف پشت‌صحنه توجه نداشتند. از همین رو، آمریکا به مثابه‌ی مداخله‌گر بزرگ و دیگر شرکای مداخله‌گرش هنجارهای سنتی و فرهنگی افغانستان را به سود مداخله‌گری‌ها و انتظارات و تحمیلات غربی کنار زدند.

۱. نامه‌هایی از کابل، ص ۲۸۸.

2. Astri Suhrke, "When more is less: The international project in Afghanistan," New York: Columbia University Press, 2011; Anand Gopal, "No good men among the living: America, the Taliban, and the war through Afghan eyes," New York: Metropolitan Books, Henry Holt and Company, 2015.

3. Michael Fitzsimmons, "Hard hearts and open minds? governance, identity and the intellectual foundations of counterinsurgency strategy. *Journal of Strategic Studies*, June 2008, Volume 31, Issue 3, p 339; Robert Egnell, "Winnin hearts and minds? A critical analysis of counter-insurgency operations in Afghanistan," *Civil Wars*, September 2010, Volume 12, Issue 3, p. 285.

۲.۲.۱.۲. چرخه‌ی اشتباهات آمریکا و ناتو

سرشت سیاست امپریالیستی غربی‌ها، به‌ویژه انگلیس و آمریکا نشان داده که هرگاه از سوی یک دشمن بیرونی مورد تهدید قرار می‌گیرند معمولاً به یکی از سه روش واکنش نشان می‌دهند: یا لشکرکشی تنبیهی انجام می‌دهند و افراد متجاوز را در کوتاه‌ترین زمان ممکن مجازات نموده و از آن منطقه بیرون می‌کنند؛ یا حکومتی دست‌نشانده در آن منطقه تعیین می‌کنند؛ و یا در بدترین وضعیت، آن جغرافیا را به قلمرو خود ضمیمه می‌کنند.^۱

برای آمریکا، حادثه‌ی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ همان تهدید خارجی بود، افغانستان نیز جغرافیای دردسرساز و القاعده و طالبان نیز مسئول تجاوز بودند که باید به هر ترتیبی از آن‌ها انتقام می‌گرفت. اشتباه بزرگ آمریکا لشکرکشی تنبیهی به افغانستان و اشتباه بزرگ‌تر او تلاش برای ایجاد یک حکومت دست‌نشانده، با استفاده از اختیارات چندملیتی ناکارآمد بود.

مجموعه‌ی انباشته‌ای از اشتباهات ریزودرشت توسط آمریکا و ناتو ادامه‌ی حضور ایالات متحده را در افغانستان به تیر برقی تبدیل کرده بود که گروه طالبان هر لحظه قصد انفجار و متلاشی نمودن آن را داشتند. آمریکا بدون یک ایده‌ی واقعی و عملی به افغانستان لشکرکشی نمود و از این‌رو همواره اهداف و راهبردهای خود را تغییر داد؛ سوء تشخیص و سوء مدیریت عمده‌ی ماهیت چالش‌ها؛ عدم همسویی بین دستورات سیاسی و نظامی؛ فاصله و شکاف عمیق میان انگیزه‌ها و منابع؛ انتخاب متحدان ضعیف محلی؛ عدم تمایل به مشارکت دادن کشورهای همسایه در پروژه‌های خیالی دولت‌سازی و مواردی از این دست اشتباهات کلانی بودند که از یکسو به بازسازی و احیای طالبان انجامیدند و از دیگر سو شکست مفتضحانه را بر آمریکایی‌ها تحمیل نمودند و آن‌ها را وادار به خروج غیرمسئولانه از افغانستان کردند.

به یاد داشته باشیم که تمام این اشتباهات ریشه در رهبری ضعیف سیاسی آمریکا دارد. در سال ۲۰۰۱، ایالات متحده به بهانه‌ی یک مأموریت ضد تروریسم، به شکلی شتاب‌زده خاک افغانستان را اشغال کرد، درحالی‌که براساس تحلیل برخی از متحدان غربی، اقدامات شتاب‌زده درست نبود و آمریکا باید صبر می‌کرد. بر اساس اظهارات سفیر وقت انگلیس در کابل، در اکتبر ۲۰۰۱ میلادی طالبان نشست بزرگی در قندهار

۱. نامه‌هایی از کابل، ص ۲۹۰.

ترتیب داده بودند که موضوع نشست، بررسی و تصمیم‌گیری درباره‌ی درخواست آمریکا مبنی بر تحویل اسامه بن‌لادن، رهبر القاعده و دیگر کسانی که در حادثه‌ی یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دست داشتند، به دولت آمریکا بود. در آن جلسه برخی از اعضای حاضر پیشنهاد داده بودند که باید عرب‌ها و دیگر نیروهای خارجی القاعده را که از مهمان‌نوازی و پناه دادن طالبان سوءاستفاده کرده و از خاک افغانستان حملات یازده سپتامبر را طراحی و برنامه‌ریزی کرده بودند، هرچه سریع‌تر از کشور بیرون کرد.^۱

با این وجود، اما دولت آمریکا شتابان افغانستان را اشغال کرد، با طالبان وارد جنگ شد و با خودفریبی، طالبان را زمانی که از مرز اسپین بولدک به پاکستان فرار کرده بودند، شکست خورده تلقی کرد و به برگزاری جشن و پای‌کوبی مشغول شد. درحالی‌که این تصور آمریکا اشتباه بود و آمریکایی‌ها در سال ۲۰۰۳ از عراق پرت شدند و سپس به یک مبارزه‌ی ضد تروریستی فزاینده کشیده شدند؛ یعنی مبارزه با شورش دوباره‌ی طالبان که نشانه‌های بازگشت مجدد آن‌ها را نمایان می‌ساخت. یک ژنرال آمریکایی به نام داگ لوت به خوبی گفته است: «ایالات متحده در یک جنگ ۲۰ ساله شرکت نکرد، جنگی یک‌ساله انجام داد، ولی ۲۰ برابر».^۲ حرف او تا اندازه‌ای مطابق با واقعیت است، زیرا ایالات متحده عملیات نظامی خود را در سال ۲۰۱۴ به پایان رسانده بود و آن را با یک مأموریت محدود (مشاوره و کمک) جایگزین کرد. درحالی‌که ۲۳۵۲ سرباز آمریکایی بین سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۴ کشته شدند، شمار جان‌باختگان آمریکایی در شش سال بعد ۹۶ نفر بود. مخارج سالانه با کاهش حضور آن حدود ۴۵ میلیارد دلار بود که بخش کوچکی از بودجه دفاعی ۷۰۰ میلیارد دلاری آن است.^۳

۳.۲. ناکامی آمریکا در توقف حمایت پاکستان از طالبان

ایالات متحده هرگز در ایجاد حکومت‌داری خوب در افغانستان یا متقاعد کردن پاکستان به توقف حمایت چندجانبه خود از طالبان موفق نبود. بدون حذف پناهگاه‌های طالبان

۱. نامه‌هایی از کابل، ص ۲۹۱.

2. Rakesh Sood, "The Return of the Islamic Emirate", ORF (Observer Research Foundation), 2021/08/21.

3. ibid.

در پاکستان، ایالات متحده در بن‌بستی گرفتار شد که به تضاد میان آرمان و عمل او انجامید و ادامه‌ی حضورش را دشوار کرد؛ زیرا نارضایتی عمومی در داخل افغانستان و انتقادهای منطقه‌ای را به همراه داشت.

چنانکه پیش‌ت یادآور شدیم، یکی از اهداف مهم اسلام‌آباد در زمان بی‌نظیر بوتو و بعدها پرویز مشرف، تحقق آرزوی دیرینه‌ی سیاست‌مداران پاکستان؛ یعنی یکپارچگی و اتحاد پشتون‌ها در دو سوی خط دیورند و پایان دادن به اختلافات مرزی و به رسمیت شناخته شدن خط دیورند توسط دولت افغانستان بود. از همین رو، حکومت پرویز مشرف از حمله و اقدام علیه شورشیان و جنگجویان مسلح که پیوند نزدیکی با قبایل پشتون در آن سوی مرز دیورند داشتند، خودداری می‌کرد؛ زیرا این اقدام باعث تزلزل و فروپاشی اقتدار دولت وی می‌شد. بنابراین، حفظ و بقای عناصر طالبان اولویت بالایی برای سازمان اطلاعات پاکستان تلقی می‌شد و علت آن را می‌توان در تقابل با هند دید؛ زیرا یک حکومت متعهد و وابسته به افغانستان برای مقابله با تهدید هند ضروری بود.

بنابراین، پاکستان برای تعادل بین درخواست‌های آمریکا برای از بین بردن طالبان و میل خود برای بقای طالبان، بازی دوگانه‌ای را انجام داد. در این سال‌ها آمریکا به همراه پاکستان عملیات و اقدامات زیادی برای نابودی تروریست‌ها انجام دادند. اما سرویس‌های اطلاعاتی پاکستان همیشه برای رهایی و مصون ماندن تروریست‌ها، به شکل مخفیانه آن‌ها را از طرح و برنامه‌ی حملات مطلع می‌کردند. سرانجام، با بمباران سربازان پاکستانی توسط آمریکایی‌ها در مرز افغانستان که تصادفی عنوان شده بود، همکاری مقام‌های پاکستانی با آمریکا در مبارزه با تروریسم به شدت کم‌رنگ شد.

۴.۲. توافقی دوحه

سقوط جمهوری اسلامی و بازگشت طالبان به قدرت در افغانستان زمانی اجتناب‌ناپذیر شد که در ماه فوریه‌ی سال ۲۰۲۰، زلمی خلیل زاد سفیر ایالات متحده‌ی آمریکا با ملا برادر، معاون رهبر طالبان در دوحه‌ی قطر توافقنامه‌ای را امضا کرد که در آن متعهد به عقب‌نشینی ایالات متحده شد. درحالی‌که خلیل زاد توافق را برای دولت ترامپ ارائه کرد، اعلام جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا در ۱۴ آوریل ۲۰۲۱ مبنی بر اینکه ایالات متحده قبل

از سالگرد ۱۱ سپتامبر خارج خواهد شد، خروج بدون قید و شرط را مجدداً تأیید کرد. ایالات متحده امیدوار بود که بین خروج خود و فروپاشی نهایی حکومت جمهوری اسلامی در کابل یک فاصله‌ی زمانی مناسب وجود داشته باشد، اما زمانی که طالبان پیروزی را احساس کردند، با شتابی مضاعف وارد عمل شدند. با وجود واکنش شدید داخلی به عقب‌نشینی آشفته، بایدن مدعی شد که تصمیم او درست بوده است. راهبرد پاکستان با افتتاح دفتر دوحه در سال ۲۰۱۳ نتیجه داد و روند مشروعیت بخشیدن به طالبان را آغاز کرد، چیزی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ فاقد آن بود. تغییر معادلات قدرت، روسیه و چین را نسبت به حضور ایالات متحده در حیاط خلوت خود محتاط‌تر و انتقادی‌تر کرد. افزون بر این، ایالات متحده حتی ارتش و نیروهای امنیتی افغانستان را که ۲۰ سال صرف ساخت و ایجاد آن‌ها نمود و چیزی حدود ۸۸ میلیارد دلار برایش هزینه دربر داشت، از بین برد. مذاکرات به رهبری ایالات متحده با طالبان یک فاجعه‌ی استراتژیک بود که نه تنها به طالبان برنامه و تاریخ معینی برای عقب‌نشینی داد، بلکه در واقع نیروهای نظامی و ارتش ایالات متحده را بسیار پیش‌تر از پایان ضرب‌الاجل، محدود کرد. با از بین رفتن حمایت‌های هوایی و لجستیکی از سوی شرکای بین‌المللی، ارتش افغانستان امتیازات خود را از دست داد و عملاً به گمارفتن طالبان یک سال قبل از آخرین حمله‌ی خود توانسته بودند کم‌وبیش آزادانه در سراسر کشور حرکت کنند و عملاً به آن‌ها فضا را داد تا با پاسگاه‌های محلی معامله کنند و برای لحظه‌ی عقب‌نشینی آماده شوند. این امر، همراه با مشکلات روزافزون دولت افغانستان برای تأمین مهمات، تدارکات و خوراک و معیشت سربازان خود، روحیه‌ی ارتش را روزبه‌روز تضعیف می‌کرد. به هر ترتیب، مجموعه‌ی عوامل درونی و بیرونی پیش‌گفته دست به دست هم دادند و بازسازی و قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان را رقم زدند. احیای طالبان اما به معنای توقف چرخه‌ی فروپاشی و بازسازی در افغانستان نیست و همچنان می‌توان از چرخش قدرت و راه افتادن چرخه‌ی فروپاشی و بازسازی سخن گفت. از این رو، در فصل‌های پیش‌رو به بررسی و تبیین عوامل و زمینه‌هایی می‌پردازیم که احتمالاً می‌توانند بار دیگر امارت طالبان را به فروپاشی نزدیک کنند.

فصل دوم

بحران مشروعیت

مقدمه

مشروعیت سیاسی برای دولت‌ها به اندازه‌ای حیاتی است که احتمالاً پنج سال اول رژیم طالبان را از جنبه‌ای باید تلاش برای کسب مشروعیت و به رسمیت شناخته شدن دانست. مشروعیت سیاسی تنها معیاری است که به درستی می‌تواند قدرت اجباری و اقتدار سیاسی را توجیه کند. اینکه آیا یک نهاد سیاسی مانند دولت، مشروع است و آیا شهروندان تعهدات سیاسی در قبال آن دارند یا خیر، به این بستگی دارد که آیا قدرت سیاسی اجباری که دولت اعمال می‌کند موجه است یا خیر. بنابراین، بحران مشروعیت دقیقاً زمانی به وجود می‌آید که حاکمان از توجیه قدرت سیاسی اجباری خود ناتوان باشند و به جای اقناع شهروندان، به تحمیل ایدئولوژی انحصاری خود به مثابه‌ی عنصر مشروعیت بخش قدرت سیاسی بپردازند. یافته‌ها نشان می‌دهند که امارت طالبان در شرایط بحران مشروعیت قرار دارد و فصل حاضر عهده‌دار بررسی و تبیین این مسئله است.

گفتار اول: مفهوم مشروعیت

در چه شرایطی افراد خاصی یک رابطه‌ی قدرت را حق می‌دانند؟ چنین پرسشی در حقیقت پرسش از مشروعیت حکومت است. مشروعیت سیاسی اساساً به این موضوع مربوط می‌شود که چرا یک دولت حق دارد قوانینی را با اجبار تحمیل و اجرا کند و چرا افراد ملزم به رعایت آن قوانین هستند. مشروعیت بنیان حکمرانی است و به نسبتی دوسویه اشاره دارد: یکی ایجاد و توجیه حق فرمانروایی برای حاکمان و دیگری شناسایی و پذیرش این حق از سوی مردم. ماکس وبر معتقد است «هر قدرتی آشکارا نیاز به توجیه خود دارد».^۱ مفهوم مشروعیت دارای سه عنصر قانونی بودن، توجیه پذیری و رضایت است. قانونی بودن به این معنی است که قدرت باید بر قواعد مشخصی تکیه کند، هم به لحاظ اکتساب و دست‌یابی و هم از نظر اعمال و تطبیق آن. این قوانین ممکن است نانوشته باشند، به عنوان کنوانسیون‌های غیررسمی و در مورد افغانستان لوی جرگه، یا ممکن است در قوانین یا قضاوت‌های قانونی رسمیت یافته باشند.^۲ توجیه‌پذیری نشان می‌دهد که این قوانین باید از نظر اعتقادات و باورهای حاکمان قابل توجیه باشند. عنصر توجیه‌پذیری به دو عنصر مهم دیگر بازمی‌گردد: نخست، منبعی که یک قاعده از آن برگرفته شده است باید معتبر تلقی شود. چنین منبعی ممکن است خارج از رابطه‌ی قدرت باشد مانند اراده‌ی الهی، قوانین علم، یا درون رابطه‌ی قدرت باشد مانند قدرت

۱. ماکس وبر، اقتصاد و جامعه، ص ۲۱۴.

2. David Beetham, "Max Weber and the legitimacy of the modern state," *Journal of Analyse & Kritik*, May 12, 2016, Volume 13, Issue 1, p. 41.

کاربزماتیکی رهبر، یا به گذشته‌ی جامعه (سنت) متوسل شود یا منبع قدرت را در زمان حال ارجاع دهد (حاکمیت مردمی)؛ و دودیدگر، منافع عمومی؛ به این معنا که قوانین باید در راستای خدمات‌رسانی به مردم وضع شوند. رضایت هم به این معناست که رابطه‌ی قدرت باید توسط زبردستان از طریق اقدامات عمومی مانند همایش‌ها و نکوداشت‌هایی برای تقدیر از خدمات دولتی یا همسویی و حمایت از مصوبات دولت و... تأیید شود. چنین اقداماتی از این نظر مهم هستند که موافق و مؤید مشروعیت قدرت حاکمان‌اند، نه به این دلیل که شواهدی در مورد اعتقادات مردم ارائه می‌دهند.^۱ به عبارت دیگر، هرگاه مردم دست به اقدامات عمومی می‌زنند که رضایت خود را به حکومتشان نشان می‌دهد، بدون توجه به دلایل ذهنی آن‌ها، به حکومت مشروعیت می‌بخشد.

به لحاظ سنتی، از تأسیس پادشاهی احمدشاه ابدالی/دژانی در ۱۷۴۷م/۱۱۲۶ش تا پیش از به قدرت رسیدن دوباره‌ی طالبان در سال ۱۴۰۰ش/۲۰۲۱م چهار منبع مشروعیت‌ساز در تاریخ افغانستان وجود داشته است که عبارت‌اند از: (۱) سلطنت؛ (۲) قومیت؛ (۳) مذهب/ایدئولوژی اسلامی؛ (۴) مردم. این منابع مشروعیت بر اساس الگوهای فرهنگی-تاریخی در افغانستان شکل گرفته‌اند که عبارت‌اند از: الگوی باستان‌گرایی، مذهب‌گرایی و غرب‌گرایی. طرفداران پادشاهی و سلطنت با ارجاع به تاریخ باستانی افغانستان معتقدند که بهترین نوع نظام سیاسی در افغانستان حکومت پادشاهی و سلطنت است. اسلام‌گرایان ادعا می‌کنند که به دلیل اینکه مردم افغانستان مسلمان هستند، حکومتی که در این سرزمین استقرار می‌یابد باید اسلامی باشد و مذهب را بر زندگی مردم مسلط کند. طرفداران حکومت‌های انتخابی و دموکراسی ادعا می‌کنند که به شکل تاریخی بهترین نوع حکومت، حکومت انتخابی و دموکراسی است؛ زیرا به گمان این گروه، مردم در دموکراسی‌ها بیشترین نقش را در سیاست، فرهنگ و اقتصاد دارند.

با کودتای ۲۶ سرطان (تیر) ۱۳۵۲ که توسط محمد داوود انجام شد نخستین منبع مشروعیت سیاسی افغانستان یعنی سلطنت فروریخت و با کودتای ۷ ثور

1. Ibid, p. 42.

(اردیبهشت) ۱۳۵۷ که با حمایت کمونیسم بین‌المللی و مشخصاً شوروی سابق انجام شد شیرازه‌ی سومین منبع مشروعیت سیاسی یعنی مذهب و ایدئولوژی اسلامی از هم فروپاشید.

منبع سلطنت که به شکلی نمادین از طریق «لوی جرگه» مشروعیت سیاسی خود را بازمی‌یافت، فاقد جامعیت لازم بود؛ زیرا لوی جرگه اساساً یک پدیده‌ی منحصر و مرتبط با اقوام پشتون بوده و در میان سایر اقوام افغانستان وجود نداشته است. عنصر قومیت نیز، بخش عظیمی از جامعه افغانستان را به حاشیه رانده و نوعی مشارکت زدایی و سرخوردگی و نارضایتی را فراهم آورده است. به گفته‌ی الیور روآ اساساً «دولت افغانستان در سده‌ی هجدهم با تبلور یک کنفدراسیون قبیله‌ای در یک رژیم سلطنتی موروثی تشکیل شد.»^۱ تفسیر انحصاری از اسلام بر اساس فقه حنفی، مهم‌ترین منبع مشروعیت ساز یعنی «اسلام» را نیز در افغانستان با ناکارآمدی و عدم ظرفیت لازم برای جلب نظر و رضایت بخش بزرگی از شهروندان (شیعیان) روبرو ساخته است.

در سراسر چند سده از پادشاهی احمدشاه ابدالی تا امارت طالبان، قدرت به عنوان یک امتیاز قومی و در میان یک قوم خاص به شکل سلسله‌ای در نظر گرفته می‌شد^۲ که مردم افغانستان عمدتاً هیچ نقشی به جز سرسپردگی و فرمان برداری از حاکمان نداشتند. در این بستر، تنها چیزی که «حکام و جانشینان آن‌ها برای دستیابی به آن نیاز داشتند، بازگرداندن نظم عمومی و شاید سرکوب یک یا دو شورش بود».^۳ قواعد قدرت با جنگ اول انگلیس و افغانستان (۱۸۳۹-۱۸۴۲) تغییر کرد؛ زمانی که بریتانیا توسط یک قیام مردمی از کشور رانده شد و قدرت جمعیت را به اثبات رساند. در نتیجه، حاکمان افغانستان درصدد برآمدند که خواسته‌های خود را بیش از حکومت موروثی و قدرت نظامی، بر روی هنجارهای عمومی و جمعی مردم استوار کنند. از این رو، حاکمان به‌طور فزاینده‌ای به اسلام و سنت قانونی آن استناد کردند. یکی از نخستین اقداماتی که هر حاکم جدید

۱. الیور روآ، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ص ۲۹.

2. Thomas Jefferson Barfield, *Afghanistan: A cultural and political history*, p. 5.

3. *ibid*, p. 72.

مسلمان انجام می‌داد، الزام خطبا و منبریان و علما به خواندن خطبه به نام سلطان در نماز جمعه بود.^۱

در دوره‌ی جدید و پس از شکست طالبان و تأسیس نظام جمهوری اسلامی، اما منابع و معیارهای مشروعیت دگرگون شد و آنچه به حکومت مشروعیت می‌بخشید الگوی مردمی مشروعیت بود که ریشه در هنجارهای ایدئولوژی لیبرالیسم داشت؛ نظامی به ظاهر انتخابی که در آن حاکمان از طریق انتخابات و با رأی مستقیم مردم به قدرت دست می‌یابند. با تجدید حیات طالبان، اما شیرازه‌ی منبع مشروعیت مردمی از هم پاشید و نظام جمهوری اسلامی جای خود را به امارت طالبانی داد.

1. *ibid*, p. 73.

گفتار دوم: بنیان‌های مشروعیت حکومت از نظر طالبان

در سال ۱۳۷۳ش/۱۹۹۶م، تنها چند ماه قبل از تسلط طالبان بر حکومت مرکزی، هنگامی که ملا عمر در شهر قندهار باردا و خرقره‌ای بر تن، پا به پشت بام مسجد خرقره‌ی شریف در شهر قندهار گذاشت و خود را به عنوان «امیرالمؤمنین»^۱ معرفی کرد، با اعطای این عنوان به خود، به دنبال مشروعیت بخشی به امارت طالبان بود.^۲

تفسیر طالبان از مشروعیت سیاسی حکومت اسلامی و به ویژه امارت طالبانی، در نهایت به روش خلفای راشدین ارجاع داده می‌شود. نظریه پردازان طالبان با الهام از آراء شاه ولی‌الله دهلوی الگوهای مشروعیت حکمرانی را منحصر در روش‌هایی می‌دانند که خلفای راشدین آن را به کار بستند. عبدالحکیم حقانی، ایدئولوگ طالبان در دوره‌ی جدید می‌گوید: «وقتی به نصوص کتاب و سنت مراجعه می‌کنیم هیچ نص آشکاری دال بر تعیین روش مشخصی برای تثبیت مشروعیت خلافت و شیوه‌ی حکمرانی نمی‌یابیم، به جز نصوص عامی که مربوط به تولیت و ولایت است. بنابراین چاره‌ای نداریم جز اینکه در توجیه مشروعیت الگوهای خلافت به روش‌های خلفای راشدین استناد کنیم».^۳

بنابراین، مبانی مشروعیت حکومت و الگوهای شرعی امارت طالبان را می‌توان در چهار الگوی تاریخی صورت‌بندی نمود که عبارت‌اند از: (۱) بیعت اهل حل و عقد؛ (۲)

1. Kareem Kamel, Understanding taliban resurgence. Ethno-symbolism and revolutionary mobilization, Studies in Ethnicity and Nationalism, April, 2015, p77.

2. Jon Armajani, Modern Islamist movements, p. 202.

۳. عبدالحکیم حقانی، الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۵۹.

استخلاف یا انتصاب؛ (۳) شورا؛ (۴) استیلا یا زور و غلبه. هرچند توضیح خواهیم داد که طالبان گرچه به لحاظ تئوریک از هر چهار الگو بحث می‌کنند، به لحاظ عملی اما نحوه‌ی به قدرت رسیدن آن‌ها از راه جنگ و شورش و شیوه‌ی اعمال قدرت این گروه نشان داده است که تنها به منطق جنگ و الگوی غلبه و زور و استیلا باور دارند.

شایان یادآوری است که برخی از بزرگان اهل سنت مانند ماوردی تنها بیعت اهل حل و عقد و استخلاف^۱ را منشأ مشروعیت حکومت می‌دانند، شورا را به نظریه‌ی استخلاف ارجاع می‌دهند و استیلا را صرفاً در حوزه‌ی حاکمان محلی که با زور و غلبه بخشی از جغرافیای تحت کنترل خلافت را تصرف نموده و پس از استیلا، خلیفه به آن‌ها اجازه‌ی حکمرانی می‌دهد، موجه می‌داند نه در مسئله‌ی خلافت.^۲

۱. بیعت اهل حل و عقد

نخستین مبنای مشروعیت حکومت از نظر طالبان بیعت اهل حل و عقد است. به لحاظ تاریخی، این الگو ریشه در بیعت با ابوبکر و انتخاب وی به عنوان خلیفه‌ی اول دارد. اهل حل و عقد یعنی خبرگان علما، قاضیان، أمرا، والیان، متخصصان و اعیان جامعه‌ی اسلامی که مردم و حکومت به آن‌ها دسترسی داشته باشند.

عبدالحکیم حقانی، تحت تأثیر دیدگاه شاه ولی‌الله دهلوی^۳ در توجیه سقیفه و الگوی بیعت ابوبکر، ادعا می‌کند که بیعت با ابوبکر در دو مرحله انجام شد؛ نخست بیعت خصوصی اهل حل و عقد و دوم بیعت عمومی مردم در مسجد. از نظر حقانی بیعت اول (حل و عقد) به معنای بیعت انعقاد امامت بود و بیعت دوم (بیعت عمومی) به معنای بیعت اطاعت و فرمان برداری مردم از خلیفه.^۴

طالبان ادعا می‌کنند که در امارت نخست، اهل حل و عقد با ملا عمر بیعت کردند و به رهبری او و امارت طالبان مشروعیت بخشیدند و هم در امارت کنونی، اهل حل و عقد

۱. ابوالحسن ماوردی، آیین شهریاری (ترجمه الاحکام السلطانیه)، ص ۲۵.

۲. آیین شهریاری، ص ۷۷.

۳. شاه ولی‌الله دهلوی، ازاله الخفاء عن خلفه الخلفاء، ج ۱، ص ۵.

۴. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۶۱.

با ملامت الله آخوندزاده بیعت کردند و مشروعیت امیری وی و امارت طالبان را تضمین کردند. از نظر آن‌ها امارت نخست طالبان به دلیل اینکه امیر المؤمنین ملا عمر توسط بیعت شماری از عالمان انتخاب شد، حکومتی بر اساس شرع بود و گرچه پس از تهاجم آمریکا این حکومت از اعمال اقتدار بازماند، ولی همچنان از مشروعیت اسلامی برخوردار بود و اکنون امارت دوم، تداوم همان مشروعیت دینی و اسلامی است. در مقابل، از نظر طالبان حکومت جمهوری اسلامی و قانون اساسی موجود در آن، نامشروع بود. طالبان در ۱۲ مارس ۲۰۲۰ در مورد بیعت اهل حل و عقد به عنوان مبنای شرعی امارت و نامشروع بودن جمهوری اسلامی توجیه و تفسیری این چنینی ارائه کردند:

«قبل از حمله آمریکا، در افغانستان یک نظام شرعی و یک امیر مشروع دینی وجود داشت که با بیعت ۱۵۰۰ تن از علمای اسلام، امارت را اعلام کرده بود. متعاقباً کافران مستکبر جهان به رهبری آمریکایی‌ها با کمک تعدادی از افغان‌های نالایق ما به افغانستان حمله کردند و با این کار حکومت امارت اسلامی به عقب رانده شد. اما از منظر شرع، امیر شرعی در اثر تهاجم، عزل شرعی تلقی نمی‌شود... بر اساس اصول شرع، حاکم مشروع پس از اشغال آمریکا بر سر جای خود باقی ماند و امارت همچنان ادامه دارد.»^۱

بیعت شکلی از قرارداد و معاهده است که دوسویه بودن ویژگی ذاتی آن است. به عبارت دیگر بیعت عقدی است بین حاکم و مردم که به موجب آن حاکم اسلامی باید بر اساس اصول اسلامی و انسانی به مدیریت کشور بپردازد. به لحاظ فقهی، حقوقی و اخلاقی، در همه‌ی معاهدات و قراردادها رضایت قلبی و درونی طرفین معاهده شرط است، بنابراین به لحاظ کیفی، در صورتی که برخی از اهل حل و عقد اساساً به این معاهده رضایت نداشته باشند و با اجبار و اکراه و از روی ترس تن به بیعت داده باشند، آیا چنین بیعتی مشروعیت دارد و چنین معاهده‌ای الزام‌آور است؟ ماوردی معتقد است که بیعت اهل حل و عقد باید از روی اختیار باشد.^۲ بنابراین، بیعت اجباری و از سر تهدید و ترس مشروع نیست و نمی‌تواند به قدرت حاکم مشروعیت ببخشد. یافته‌ها اما نشان می‌دهد

1. Clark B. Lombardi and Andrew F. March, Taliban Views on Legitimate Islamic Governance, p. 7.

۲. ابوالحسن ماوردی، آیین شهبازی، ترجمه الاحکام السلطانیه، ص ۲۵.

که طالبان برخی از عالمان تسنن و تشیع را وادار به پذیرش امارت نموده و بسیاری نیز از روی تهدید و ترس مجبور به همراهی با امارت شده‌اند.

افزون بر این، به لحاظ کمیت و شمار اهل حل و عقد، آیا باید همه‌ی خبرگان و متخصصان اسلامی با امارت بیعت کنند؟ به عبارت دیگر آیا باید برای مشروعیت قدرت خلیفه یا امیر، اجماع اهل حل و عقد حاصل شود یا نه؟ حقانی به پیروی از دهلوی نظریه‌ی اجماع اهل حل و عقد را لازم نمی‌داند و معتقد است که مشروعیت بیعت اهل حل و عقد مشروط به حضور همه‌ی خبرگان نیست.^۱

با این وجود، اما در صورت بندی ماوردی به نظریه‌ای برمی‌خوریم که آشکارا دیدگاه طالبان را نقض می‌کند. بر اساس این دیدگاه، امارت امیر و خلافت خلیفه زمانی مشروعیت دارد که اجماع و اتفاق همه‌ی اهل حل و عقد و خبرگان همه‌ی شهرها حاصل شده باشد.^۲

نظریه‌ی کیفی (شمار اهل حل و عقد) شاید در نگاه اول کمی ساده‌انگارانه به نظر برسد، ولی در واقع نظریه‌ای پیامدگرایانه و معطوف به برآیند و نتایج سیاسی و حقوقی بیعت است. این نظریه آشکارا هشدار می‌دهد که اگر همه یا اکثریت خبرگان با خلافت و رهبری یک شخص یا امارت یک گروه موافق نباشند، ممکن است جنگ داخلی و یا در بهترین حالت، اختلافات جدی و بحران مشروعیت را به دنبال داشته باشد. ابن تیمیه گرچه قائل به اجماع اهل حل و عقد نیست، ولی معتقد است که برای مشروعیت قدرت امیر، بیعت و موافقت اکثریت مطلق اهل حل و عقد و جمهور نخبگان و اعیان جامعه لازم و ضروری است.^۳

پرسش از کمیت اهل حل و عقد، پرسشی صرفاً نظری و تاریخی نیست، بلکه در دوران معاصر منشأ بروز اختلاف در میان طالبان شده است. اساساً یکی از دلایل مهم بروز اختلاف در صف طالبان پس از مرگ ملا عمر و به رهبری رسیدن ملا اختر منصور این بود که در مورد رهبری او با همه‌ی خبرگان طالبان مشورت صورت نگرفته است.^۴

۱. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۶۱. ۲. آیین شهرداری [الاحکام السلطانیه]، ص ۲۵.

۳. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۱، ص ۵۳۰.

4. Saleem Mehsud, "Kunduz Breakthrough Bolsters Mullah Mansoor as Taliban Leader," p. 30.

پس از اعلام خبر رهبری اختر منصور، سه تن از خبرگان و اعضای فعال بالاترین نهاد تصمیم‌گیری یعنی شورای رهبری به نام‌های ملا حسن رحمانی، ملا عبدالرزاق و ملا محمد رسول، آشکارا مخالفت خود را با جانشینی اختر منصور اعلام کردند. مهم‌ترین اعتراض‌های آن‌ها عبارت از این بود که: (۱) در مورد رهبری اختر منصور با بسیاری از شخصیت‌های مهم گروه و اعضای ارشد شورای عالی رهبری مشورت نشده و بیعت آن‌ها را به همراه نداشته است؛ (۲) در مورد جانشینی، بسیار پرشتاب و عجولانه تصمیم گرفته شده و منصور روند جانشینی را مهندسی و دست‌کاری کرده است.^۱ در حال حاضر نیز در افغانستان بسیاری از علما و خبرگان اسلامی که در افغانستان، پاکستان یا ایران حضور دارند برای بیعت با هبت‌الله و مشروعیت امارت از آن‌ها دعوت نشده است و این امر آشکارا مشروعیت امارت را به چالش می‌کشد.

افزون بر این، تفسیر طالبان از نظریه‌ی بیعت اهل حل و عقد، خواسته یا خواسته به الگوهای نخبه سالارانه نزدیک می‌شود. نخبه سالاری یعنی تأثیر و نقش بیشینه‌ی نخبگان در شکل‌دهی و تأثیرگذاری بر سیاست و قدرت. حکومت نخبه سالار یعنی حکومتی که در آن گروهی کوچک، خودخواه و قدرتمند و تشنه‌ی قدرت، منابع ثروت و قدرت و تصمیم‌گیری را در یک جامعه کنترل نموده و توده‌ها را بدون نفوذ سیاسی قابل توجه رها می‌کنند.

اگر برفرض، بزرگان طالبان به لحاظ تئوریک قائل به نخبه‌گرایی نباشند، به لحاظ عملی اما امارت طالبان با تسخیر تمام فضاها‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی کشور، دست‌کم تداعی‌گر برخی از ویژگی‌های حکومت نخبه سالار است. تلاش برای حفظ قدرت، ابتناء بر زور و تقلب صریح یا ضمنی و جلوگیری از ورود دیگران به صفوف خود، از ویژگی‌های مشترک حکومت‌های نخبه سالار و امارت طالبان است. باین همه، اما تفاوت‌های این دو بسیار مهم و بنیادی است. درحالی‌که در کشورهای صنعتی نخبه سالاری برآیند شایسته سالاری و فن سالاری است، اعضای بدنه‌ی رهبری

1. Borhan Osman, :, (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/toward-fragmentation-mapping-the-post-omar-talebans/>).

طالبان اما بدون شایستگی و توانایی به مقام سروری و سالاری رسیده‌اند و بدون تسلط بر تکنولوژی، صرفاً به خاطر باور عمیق به ایدئولوژی افراطی توانسته‌اند جایگاه نخبگانی در قدرت را اشغال کنند. اعضای طالبان از رأس هرم قدرت تا قاعده‌ی آن فاقد ویژگی‌های نخبگانی مانند تخصص فنی در سیاست، مدیریت، اقتصاد و فرهنگ هستند. این گروه به جای انعطاف در برابر تکنولوژی، به کرنش و ستایش ایدئولوژی افراطی خود مشغول‌اند.

۲. استخلاف

نظریه‌ی «استخلاف» یا «انتصاب» الگویی رایج در تاریخ سیاسی اسلام است که نخستین بار در انتصاب عمر از سوی ابوبکر بروز یافت. به لحاظ سیاسی و حقوقی، استخلاف به این معنا است که تعیین خلیفه‌ی بعدی حق انحصاری خلیفه‌ی فعلی است و او خود را نسبت به تعیین سرنوشت امت اسلامی مُحق می‌انگارد. تشیع بر این باور است که پیامبر اسلام (ص) علی (ع) را به جانشینی خود برگزیده است.^۱ علمای اهل سنت اما ادعا می‌کنند که پیامبر اسلام (ص) پس از رحلت خود هیچ‌کسی را به جانشینی خود تعیین نکرده و ترجیح داده است که مردم، خودشان در مورد رهبری آینده تصمیم بگیرند.^۲ اگر این ادعای تسنن درست باشد که پیامبر اسلام (ص) پس از خود کسی را به جانشینی انتصاب نکرد و امر حکومت و سیاست را به امت واگذار نمود، در این صورت «استخلاف» نظریه‌ای خودانکارگر است؛ زیرا اولاً در برابر این ادعا که پیامبر اسلام پس از رحلت خود ترجیح داد امر سیاست و رهبری امت را به خودشان واگذارد، می‌توان استدلال کرد که در این صورت استخلاف و جانشینی الگوی غیر مشروع و مخالف با سیره‌ی پیامبر اسلام است. افزون بر این، به لحاظ تاریخی استخلاف و انتصاب نخستین الگویی است

۱. برای نمونه؛ ر. ک: السقیفه و الفدک، احمد بن عبدالعزیز جوهری بصری؛ اعتقادات الامامیه، شیخ صدوق؛ اثبات الوصیه، ابوالحسن مسعودی؛ الامامه و السیاسه، ابن قتیبه دینوری؛ الذخیره فی علم الکلام، شریف مرتضی؛ الشافی فی الامامه، سید مرتضی، الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، علامه عبدالحسین امینی.

۲. برای نمونه؛ ر. ک: الاقتصاد فی الاعتقاد، ابو حامد غزالی، منهاج السنه النبویه و نیز السیاسته الشرعیه فی اصلاح الراعی و الرعیه، ابن تیمیه؛ ازاله الخفاء عن خلفه الخلفاء، شاه ولی الله دهلوی.

که آشکارا الگوی بیعت اهل حل و عقد را نقض می‌کند. بنابراین، استخلاف را باید الگوی غیر مشروع به شمار آورد. بنا بر استدلال تسنن، پیامبر به دلیل یک ترجیح، از انتخاب و انتصاب جانشین خودداری کرد؛ آن ترجیح عبارت بود از اینکه مردم خود درباره‌ی رهبری تصمیم بگیرند؛ در الگوی استخلاف اما عملاً این ترجیح نادیده گرفته می‌شود و جانشین انتخاب می‌گردد. بنابراین، نظریه‌ی استخلاف با چالش‌هایی از این دست مواجه است.

به نظر می‌رسد که برای گذار از این چالش‌ها و برون‌رفت از بن‌بست مشروعیت سیاسی در حکومت اسلامی، عالمان اهل سنت و به‌ویژه طالبان، به ادعاهای خود پایبند باشند و در گام نخست به ترجیح پیامبر اسلام (ص) توجه کنند و اجازه دهند امت اسلامی خود درباره‌ی آینده‌ی سیاسی و انتخاب حاکمان تصمیم بگیرد. دودگر اینکه رخدادهای تاریخی را برکنده از بستر و زمینه و زمانه‌ی آن‌ها تفسیر نکرده و این تفسیر را بر جامعه و مسلمانان امروز تحمیل نکنند. بزرگان ما در صدر اسلام بنا به اقتضای شرایط و زمینه‌ها و هنجارهای اسلامی - عربی حاکم در آن دوره سرنوشت سیاسی خود را رقم زدند و ما امروز باید بر اساس اقتضائات و شرایط موجود در مورد امر سیاسی تصمیم بگیریم. تطور و دگرگونی الگوهای مشروعیت خلافت در صدر اسلام آشکارا این دیدگاه را تأیید می‌کند؛ خلیفه‌ی اول از راه بیعت اهل حل و عقد، خلیفه‌ی دوم از طریق استخلاف و انتصاب، خلیفه‌ی سوم به وسیله‌ی شورای شش نفره و خلیفه‌ی چهارم توسط بیعت عمومی و فراگیر به خلافت رسیدند. اگر این گفته‌ی محققان اهل سنت را بپذیریم که «در انتخاب ابوبکر خلیفه‌ی اول، ترکیبی از هنجارهای عربی و مفاهیم اسلامی نقش داشتند»، مفهومش این است که شکل خلافت و حکومت اسلامی امری تاریخی و متحول است و امروز نیز می‌توان با ترکیب آموزه‌های اسلامی و هنجارهای بنیادین انسانی، نظام سیاسی منطبق با ارزش‌های اساسی اسلامی و هنجارها و اقتضائات جامعه‌ی امروز پدید آورد. به بیانی دیگر، می‌توان در سیاست اسلامی اقتدار و اطاعت را با انتخاب و مسئولیت تلفیق کرد و نظم سیاسی فراگیری را پی ریخت؛ زیرا اساساً دولت اسلامی اصول ثابت دینی و شکل‌های متنوع و متحول تاریخی دارد.

۳. شورا

سومین مبنای گروه طالبان برای مشروعیت حکومت، نظریه‌ی «شورا» است. این نظریه نیز مانند نظریه‌های بیعت اهل حل و عقد و استخلاف، ریشه در واقعیت‌های سیاسی صدر اسلام دارد. پیشینه‌ی الگوی شورا در تاریخ اسلام به تعیین شورای شش نفره^۱ از سوی عمر، خلیفه‌ی دوم برای انتخاب جانشین وی بازمی‌گردد.

خنجی معتقد است که شورا همانند الگوی استخلاف است با این تفاوت که در استخلاف یک نفر به شکل مستقیم از سوی خلیفه‌ی وقت به عنوان خلیفه‌ی بعدی تعیین می‌شود ولی در شورا، خلیفه‌ی بعدی معین نیست^۲ و دو یا چند نفر که توسط خلیفه‌ی وقت تعیین می‌گردند باید از میان خود، یک نفر را به عنوان خلیفه انتخاب کنند. بنابراین، بنیان حقوقی و شرعی نظریه‌ی شورا؛ یعنی این فرض که تعیین خلیفه‌ی بعدی حق انحصاری خلیفه‌ی فعلی است و او خود را نسبت به تعیین سرنوشت امت اسلامی مُحق می‌انگارد، در دل نظریه‌ی استخلاف نیز وجود دارد. از این رو، می‌توان گفت در صدر اسلام شورا در نهایت مشروعیت خود را از خلیفه می‌گرفت.

عبدالحکیم حقانی هنگامی که به الگوی شورا می‌رسد تنها به ادعای ماوردی مبنی بر اینکه شورای شش نفره مسئله‌ای اجماعی است،^۳ اکتفا می‌کند. شاید این گزیده‌نگاری و گذر پرشتاب حقانی از نظریه‌ی شورا، با ماهیت ضدمشورتی امارت طالبان و ترس از لوازم نظری و عملی این نظریه در سیاست و حکمرانی ارتباط داشته باشد. در دوران جدید، نظریه‌ی شورا دچار تحول مفهومی و مصداقی شده و با الگوهای انتخابی و دموکراتیک مقایسه می‌شود؛ به گونه‌ای که به سختی می‌توان رد پای شورای شش نفره‌ی صدر اسلام را در آن پی جست. در حقیقت، در دوره‌ی معاصر در میان عالمان و اندیشمندان مسلمان شورا به مثابه‌ی بخشی از سازوکار دموکراتیک و در ذیل گفتمان دموکراسی مورد بازکاوی قرار می‌گیرد. از همین رو، در پیوستار تاریخی، الگوی شورا به سود دیگر نظریه‌های مشروعیت اهل سنت به حاشیه رانده شده است. طالبان به عنوان نمونه‌ای معاصر

۱. اعضای این شورا عبارت بودند از: حضرت علی، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن عوف.

۲. فضل الله بن روزبهان خنجی، سلوک الملوک، ص ۸۱.

۳. الاماره الاسلامیه و نظامها، صص ۶۹، ۷۰؛ به نقل از ماوردی، الاحکام السلطانیه، ص ۳۰.

و عینی، از نظریه‌ی شورا تنها در حد یک شعار اسلامی استفاده می‌کند و در عرصه‌ی سیاست عملی هرگز به شورا تن نداده و به لوازم آن پایبند نیست.

سکوت معنادار حقانی در مورد زوایا و لایه‌های مختلف نظریه‌ی شورا، اما زمانی پرسش برانگیزتر می‌شود که وی هرگز برای توجیه مشروعیت الگوی شورا به سراغ آیات قرآن نمی‌رود. حال آنکه منبع اصلی و مرجع اساسی نظریه‌ی شورا خود قرآن است. مبانی شورا دقیقاً پیش از آنکه دموکراسی مدرن شکل بگیرد و توسعه یابد، سده‌ها پیش‌تر در قرآن بازتاب یافته بود. در تفکر بسیاری از اندیشمندان مسلمان معاصر، حکومت شورایی نمونه‌ی ایده‌آل حکومت اسلامی است. اساساً مباحث سیاسی در جوامع اسلامی درباره‌ی نظام سیاسی مطلوب اسلامی بر تفسیر و کاربرد اصل شورا یا مشورت و انطباق آن با دموکراسی متمرکز است. علمایی که درباره‌ی شورا بحث می‌کنند، عمدتاً به دو آیه از قرآن استناد می‌کنند: یکی آیه‌ی «و امرهم شوری بینهم»^۱ و کسانی که امور خود را بر اساس مشورت پیش می‌برند؛^۲ و دودگر آیه‌ی «و شاورهم فی الامر»^۳ در مسائل مربوط به جنگ با آن‌ها مشورت کن».

بااین وجود، عبدالحکیم حقانی، نظام سیاسی انتخابی معاصر و نمایندگی مبتنی بر شورا را حکومتی می‌داند که هیچ دلیل شرعی برای مشروعیت آن وجود ندارد و در میان امت اسلامی شناخته شده نیست.^۴ حقانی در حالی چنین دیدگاه‌هایی را مطرح می‌کند که بسیاری از عالمان مسلمان برای مشروعیت حکومت انتخابی و نمایندگی مبتنی بر شورا به آیات یادشده از قرآن کریم استناد می‌کنند. افزون بر این، همین اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی حکومت انتخابی و نمایندگی وجود دارد و حاکمان از طریق آراء مردم انتخاب می‌شوند. جمهوری اندونزی نمونه‌ی سنی و جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ی شیعی حکومت‌های انتخابی هستند.

وی در نقد و رد نظام انتخابی و دموکراسی می‌گوید سیستم انتخابی و دموکراتیک تعصبات قومی، حزبی و زبانی را به دنبال دارد و انسان‌ها را به سمت قبیله‌گرایی پیش

۲. آل عمران: ۱۵۹.

۱. شوری: ۳۸.

۳. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۷۴.

می‌برد.^۱ واقعیت‌های موجود اما نشان می‌دهد که اتفاقاً چنین اشکالی بیش و پیش از آنکه بر سیستم انتخابی وارد باشد، دامن امارت طالبان را آلوده ساخته است. ترکیب کابینه‌ی کنونی طالبان که اکثریت مطلق آن از قوم پشتون است و تنها سه نفر غیرپشتون در آن حضور دارند آشکارا بر پشتون‌گرایی طالبان دلالت دارد. فارسی‌ستیزی امارت نیز نشان از تعصبات زبانی طالبان است.

برخی از اسلام‌گرایان معاصر این دیدگاه را مطرح می‌کنند که اصل شورا یک وظیفه‌ی اسلامی است و هنگامی که به درستی اجرا شود، تمام شایستگی‌ها و ویژگی‌های مثبت دموکراسی را در بردارد و درعین حال هیچ‌یک از کاستی‌ها و معایب آن، نظام سیاسی اسلامی را تهدید نمی‌کند. به باور این گروه، توسل به آموزه‌ی شورا برای گریز از خودکامگی و وضعیت بحران مشروعیت کنونی که ویژگی بسیاری از جوامع اسلامی است، امری ضروری و حیاتی است.

ریشه‌ی دیدگاه اسلام‌گرایان مصری و اخوانی‌ها به ایده‌ی سید جمال‌الدین افغانی و شاگردان او مانند محمد عبده و عبدالرحمن کواکبی بازمی‌گردد. برای نخستین بار سید جمال این ایده را مطرح کرد که اصل شورا ریشه‌ی خودکامگی و استبداد را می‌خشکاند و روحیه‌ی خودکامگی را نابود می‌کند.^۲ پس از وی، کواکبی با نگارش کتاب «طبیاع الاستبداد و مصارع الاستبعاد»^۳ ایده‌ی استاد خود را تقویت کرد. محمد عبده، دیگر شاگرد سید جمال نیز تأکید کرد که تأسیس شورا و عمل بر طبق مشورت یک تکلیف

۱. همان‌جا.

۲. برای آگاهی از استدلال سید جمال‌الدین به سود حکومت نمایندگی مبتنی بر شورا، ک: الاعمال الکامله، تحقیق محمد عماره، مصر: دارالشروق، ۲۰۰۶. (این کتاب در اصل خاطرات سید جمال‌الدین الحسینی‌الافغانی است که به قلم عبده نگاشته شده است)

۳. «طبیاع الاستبداد کواکبی توسط عبدالحسین میرزای قاجار به فارسی ترجمه شده و از سوی دو انتشارات متفاوت انتشار یافته است که علاقه‌مندان می‌توانند به آنها مراجعه کنند. نخستین اثر با عنوان «طبیاع الاستبداد یا سرشتهای خودکامگی»، ترجمه‌ی عبدالحسین میرزای قاجار و با تصحیح محمد جواد صاحبی، ۱۳۷۸، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه‌ی علمیه‌ی قم. دیگری با عنوان «طبیعت الاستبداد» به کوشش غلامرضا امامی، با دو مقدمه‌ی بسیار سودمند از شادروان آیت‌الله سید محمود طالقانی و زنده یاد دکتر حمید عنایت، تهران: علم.

اسلامی است نه تقلید از بیگانگان. وی خاطر نشان کرد که هرچند در قرآن و سنت و شریعت اسلامی در مورد سازوکار تأسیس شورا و چگونگی اجرای آن نص و تصریح روشنی وجود ندارد، باین وجود اما آیات قرآن در مورد اصل تأسیس و اجرای آن، تصریح دارد.^۱ در حقیقت هدف سید جمال و شاگردان او و دیگر اسلام‌گرایان میانه‌رو این بود که ثابت کنند برخی از اندیشه‌ها و نهاد‌های غربی در اصل، اسلامی هستند؛ یعنی نمونه‌های آن را می‌توان در قرآن و سنت یافت که یکی از آن‌ها «شورا» است.

هرچند شورا به مثابه‌ی اصلی اسلامی و دموکراسی به مثابه‌ی روشی غربی، تفاوت‌هایی باهم دارند و از دو فرهنگ متمایز نمایندگی می‌کنند. باین وجود، اما از این تفاوت نمی‌توان نتیجه گرفت که سیاست اسلامی در سرشت خود فرهنگی ضد مشورتی و ضد نمایندگی است. فهمی هویدی به درستی یادآور می‌شود که: «اسلام دو بار مورد ظلم قرار می‌گیرد؛ یکی آنگاه که با دموکراسی همسان انگاشته می‌شود؛ و دیگر هنگامی که ضد دموکراسی تلقی می‌شود... هم مقایسه‌ی این دو خطاست و هم ادعای منافات و تضاد آن‌ها اشتباه... این دوگانگی باید در چارچوب تنوع و تمایز فهمیده شود، نه تضاد و تنافر».^۲

به احتمال زیاد، اگر دموکراسی را به مثابه‌ی یک روش در نظر بگیریم، نه هدف و محتوا، در این صورت کاربست برخی از سازوکارهای آن در نظام اسلامی امتناعی ندارد. همان‌گونه که شورا در اسلام ناظر به روش و فرم است، نه هدف و محتوا. باین همه، حتی اگر شورا به مثابه‌ی یک اصل اسلامی بر دموکراسی ترجیح داده شده و بر اجرای آن از سوی مردم تأکید شود، باز هم در سرشت خود تهدیدی جدی برای رژیم‌های استبدادی و تمامیت خواه است. از این رو، هرگونه فریاد مشورت و حکومت مبتنی بر شورا به اتهام غرب‌گرایی، از سوی رژیم خاموش می‌گردد. به لحاظ تفویک نیز، درحالی که عمل به اصل شورا در آیات قرآن و سیره تأکید شده و در تاریخ اسلام نیز نمونه دارد، مخالفان شورا برای توجیه مخالفت خود با حکومت شورایی همواره به ابهام مفهومی و مصداقی شورا، عدم

۱. ر. ک: تفسیر القرآن الحکیم (المنار)، ذیل آیه‌ی ۱۵۹ آل عمران و آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی شورا.

۲. فهمی هویدی، الاسلام و الیدمقراطیه، المستقبل العربی، شماره ۱۶۶، سال ۱۵، (دسامبر ۱۹۹۲)، ص ۴.

تصریح الزامی یا ارشادی بودن آن، نامعین بودن محدوده و دایره‌ی شمول و شمار اعضای شورا و مواردی از این دست استدلال می‌کنند. در حالی که چنین مسائلی مربوط به ویژگی سیالیت تاریخ و زمان است و باید پاسخی متناسب با مقتضیات هر دوره به آن‌ها داده شود.

بنابراین، به نظر می‌رسد که راه‌حل عقلانی این است که عالمان و فقهای مسلمان به جای حذف اصل صورت مسئله (شورا)، به دنبال راه‌حل و پاسخ به مسئله برآیند؛ زیرا ابهام و پرسش پیرامون یک اصل (شورا)، هرگز دلیل موجهی برای نادیده گرفتن و کنار گذاشتن آن اصل (شورا) نیست.

۴. استیلا

وایسین الگوی که حقانی به نمایندگی از گروه طالبان به عنوان مبنای مشروعیت امارت و خلافت برمی‌شمارد، الگوی استیلا یا غلبه است. خاستگاه نظریه‌ی استیلا به دوران بنی امیه و به ویژه حکومت معاویه بازمی‌گردد.

دیدگاه طالبان درباره‌ی نظریه‌ی استیلا و تفسیر و توجیه این گروه از دست‌یابی به قدرت سیاسی، همچون الگوهای بیعت، استخلاف و شورا، تحت تأثیر آراء شاه ولی‌الله دهلوی است. به باور دهلوی حکومت بالغلبه و استیلا و کسب قدرت از طریق زور و جنگ و شورش در شرایطی مشروعیت می‌یابد که امیر یا خلیفه از دنیا برود و برای خود جانشینی تعیین نکند و شخصی بدون تمسک به الگوهای سه‌گانه (بیعت، استخلاف و شورا)، از طریق زور و غلبه و به راه انداختن جنگ و یا تألیف قلوب، بر مسلمانان استیلا یابد و حاکم مسلمین گردد.^۱

دهلوی الگوی استیلا را به دو قسم تقسیم می‌کند: «قسم اول آنست که خلیفه [جدید] همه‌ی شرایط و ویژگی‌های خلافت را داشته باشد و بدون ارتکاب محرمات و خونریزی، مدعیان خلافت و طرف‌های درگیر در قدرت را از ادعای خلافت منصرف کند و مردم را به صلح دعوت نموده و شرایط را مدیریت نموده و قدرت را به دست گیرد؛ مانند خلافت

۱. ازاله الخفاء، ج ۱، ص ۵.

معاویه.^۱ این قسم از استیلا موجه و مشروع است و مردم باید از خلیفه فرمان برداری کنند. قسم دوم آنست که [حاکم جدید] واجد همه‌ی شرایط خلافت نباشد و از طریق جنگ و کشتار و خونریزی و انجام محرمات، طرف‌های منازعه در قدرت را ساکت نموده و صلح را بر جامعه حاکم کند. خلافت این شخص مشروع نیست و خود نیز عاصی است، باین وجود اما واجب است مردم در آن دسته از احکام که موافق شرع هستند، از او پیروی کنند و چون عمّال و کارگزاران چنین خلیفه‌ای از ثروتمندان و مالداران زکات بگیرند و جوب زکات از ذمه‌ی مالکان ساقط می‌گردد. همچنین اگر قاضی او حکم کند، حکم او نافذ گردد و در رکاب چنین خلیفه‌ای جهاد علیه دشمنان جایز است.^۲

تفسیر دهلوی از الگوی تغلب، برای افراط‌گرایان نمونه‌ای آرمانی است که به سادگی می‌تواند مورد سوء استفاده‌ی آن‌ها قرار گیرد و راه را برای توجیه هرگونه شورش و جنگ علیه حکومت‌های قانونی و مشروع مانند جمهوری اسلامی هموار کند. گروه طالبان که در هر دو دوره‌ی امارت خود از راه شورش و جنگ، قدرت را به دست گرفته است، در توجیه مشروعیت الگوی استیلا و غلبه، پیوسته به دیدگاه دهلوی ارجاع می‌دهد^۳ و با پیروی از صورت‌بندی نظریه‌ی تغلب در دستگاه فکری وی، هرگونه پرسش از مشروعیت امارت طالبان را غیر مشروع می‌انگارد. حقانی با مرزبندی میان دو مفهوم «فسق» و «کفر»، جهاد علیه نیروهای خارجی را توجیه می‌کند و به پیروی از دهلوی شورش و جنگ علیه حاکمان فاسق را جایز نمی‌داند، ولی فتوا به وجوب جنگ علیه کافران می‌دهد.^۴

بر اساس تفسیر طالبان از شریعت اسلامی، نخستین امارت هرگز مغلوب نشد، بلکه متوقف شد. از این رو، بر اساس برداشت آن‌ها از شریعت، تنها نتیجه‌ی عادلانه و مشروع اسلامی، ورود به جنگ و مبارزه‌ی مسلحانه و تنها وسیله برای احیای یک نظام اسلامی واقعی، برقراری مجدد امارت اول طالبان از راه جنگ و غلبه است. بنابراین، طالبان بر اساس مبنای مشروعیت تغلب و استیلا در حقیقت امارت اول خود را از راه غلبه و جنگ

۱. این دیدگاه دهلوی نه تنها از سوی تشیع مردود است، بلکه چنانکه یادآور شدیم، ابوحنیفه اساساً مشروعیت نظریه‌ی استیلا و زور را نمی‌پذیرد. ر. ک: (تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳).

۲. ازاله الخفاء، ج ۱، ص ۶. ۳. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۷۳.

۴. همان، ص ۷۴.

احیا نموده و انحصار قدرت را در اختیار دارند. حقانی و بسیاری دیگر از فقیهان حنفی در حالی از نظریه‌ی استیلا و تغلب دفاع می‌کنند که امام اعظم ابوحنیفه، بنیان‌گذار این مذهب شیوه‌ی به قدرت رسیدن از راه استیلا و زور را نپذیرفته و مشروعیت الگوی تغلب را آشکارا پس می‌زند.^۱

به نظر می‌رسد که طالبان در دام تعارض نظریه و عمل گرفتار شده‌اند؛ زیرا از یکسو به لحاظ مبانی نظری معتقدند که شورش و جنگ علیه فاسق و فاسد جایز نیست، ولی از دیگر سو، به لحاظ عملی در دوره‌ی نخست، علیه مجاهدین و رهبران مسلمانی شورش کردند که بنا بر ادعای طالبان فاسد و فاسق بودند و جامعه را به فساد کشیدند. در دوره‌ی جدید نیز، گرچه در آغاز مدعی بودند که شورش و جهاد آن‌ها علیه نیروهای خارجی است، ولی عملاً با دولت جمهوری اسلامی وارد جنگ شدند. چنین تعارضاتی ما را به این نتیجه می‌رساند که نظریه‌ی استیلا و تغلب در سرشت خود پارادوکسیکال و «خودانکارگر» است.

شاید بتوان گفت از میان چهار مبنای مشروعیت سیاسی امارت (بیعت، استخلاف، شورا و استیلا)، تغلب و استیلا تنها مبنایی است که طالبان شدیداً به آن باور دارد و تنها الگویی است که به خوبی می‌تواند نظام امارت طالبان را که در سرشت خود رژیم‌ی تغلب‌بنیاد است و با شورش و جنگ پدید آمده، توجیه و تفسیر کند.

۱. تفتازانی، شرح المقاصد، ج ۵، ص ۲۳۳.

گفتار سوم: الگوهای نظری و عملی مشروعیت‌زدا در امارت طالبان

رهبران طالبان از زمان بازگشت به قدرت در ۲۴ مرداد (اسد) ۱۴۰۰/۱۵ اوت ۲۰۲۱ هنوز چشم‌انداز روشنی از چگونگی برنامه‌ریزی برای ساختار دولت افغانستان بیان نکرده‌اند و عملاً بر اساس قانونی نانوشته حکمرانی می‌کنند. تاکنون از «قانون اساسی» امارت خبری نیست و کشور بر اساس خواست امیر «هیت‌الله» و معاونان و مفتی‌های کویته اداره می‌شود. آن‌ها به صورت کلی گفته‌اند که جنگ و مبارزه‌ی مسلحانه را باهدف خروج نیروهای بین‌المللی و ایجاد یک نظام اسلامی واقعی آغاز نموده‌اند. طالبان این دو هدف را جدایی‌ناپذیر و غیرقابل مذاکره می‌بینند. به جای حکومت قانون، رژیم طالبان در مدت بیش از دو سال از قدرت‌گیری دوباره همواره الگوهای را به کار بسته و از اصولی پیروی نموده که نه تنها موجب کسب مشروعیت آن‌ها نمی‌شوند، بلکه اگر بفرض محال، مشروعیت نیم‌بندی هم برای خود اندوخته بودند، با چنین الگوهایی از آن‌ها سلب مشروعیت می‌شود. در حال حاضر، تمام الگوهای کنونی حکمرانی طالبان مشروعیت‌زدا هستند و به شدت از رژیم طالبان مشروعیت‌زدایی می‌کنند. این الگوهای حکمرانی حاکی از شکاف گسترده میان «امر واقع» و «ارزش» یا ایدئولوژی و واقعیت است. طالبان برای تحمیل ارزش‌های خودساخته و ایدئولوژی خودبنیاد، همواره میان این ارزش و واقعیت ملموس اجتماعی شکاف ایجاد کرده‌اند. در این گفتار به بررسی و تبیین الگوهای حکمرانی مشروعیت‌زدا در امارت طالبان می‌پردازیم.

۱. تمامیت‌خواهی

تمامیت‌خواهی یا توتالیتریسم نوعی حکومت است که در آن همه‌ی گروه‌ها، نهادها و

احزاب و ایدئولوژی‌های سیاسی و دینی غیرهمسو با ایدئولوژی و اهداف قدرت حاکم، به شکل عمومی تحریم می‌شوند و تمام فعالیت آن‌ها مطلقاً ممنوع می‌گردد. جوهره و بنیاد هستی‌شناختی توتالیتریسم را بنیتو موسولینی، دیکتاتور ایتالیا اینگونه توصیف کرد: «همه در داخل دولت، هیچ‌کس خارج از دولت، هیچ‌کس علیه دولت»^۱.

در نظام سیاسی توتالیتر حاکمان تلاش می‌کنند تا همه‌ی جنبه‌های زندگی عمومی و خصوصی مردم را به نفع دولت، از طریق اجبار، ارباب و سرکوب کنترل کنند. دولت‌های توتالیتر معمولاً توسط مستبدان یا دیکتاتورهایی اداره می‌شوند که خواستار وفاداری بی‌چون و چرا هستند و افکار عمومی را از طریق تبلیغات دیکته شده در رسانه‌های تحت کنترل دولت هدایت و کنترل می‌کنند. تحت یک رژیم توتالیتر و تمامیت خواه، همه‌ی شهروندان تابع اقتدار مطلق دولت هستند و ملت عملاً هیچ اقتداری ندارد. از این رو، توتالیتریسم را باید افراطی‌ترین شکل اقتدارگرایی نامید. رژیم‌های توتالیتر نوعاً حقوق اولیه‌ی بشر را نقض می‌کنند و آزادی‌های مشترک سیاسی، مذهبی و فرهنگی را به منظور حفظ و تداوم کنترل کامل بر شهروندان، انکار می‌کنند.

در رژیم توتالیتر همه‌ی شهروندان ملزم به پذیرش، وفاداری و خدمت به یک ایدئولوژی آخرالزمانی هستند که به نظم قدیمی، مخوف و فاسد اختصاص دارد تا به یک جامعه‌ی صالح و همدیگرپذیر. افزون بر این، در رژیم توتالیتر مردم به مثابه‌ی خدمتگزاران و ارادتمندان دولت هستند، نه اینکه دولت خدمتگزار ملت باشد.

رهبران اقتدارگرا در رژیم‌های توتالیتر در عمل و کمابیش برای حفظ قدرت خود تنها به بخش کوچکی از جامعه نظیر جمعی از فرماندهان نظامی، مدیران عالی‌رتبه و همچنین قوم و قبیله و بستگان خود متکی هستند تا از حضور رهبران در قدرت حمایت کنند. از آنجاکه رهبران اقتدارگرا برای ماندن در قدرت تنها به حمایت جمع کوچکی از افراد جامعه نیاز دارند، به راحتی و گشاده‌دستی می‌توانند به آن‌ها باج دهند و در مقابل، آن جمع کوچک نیز به واسطه‌ی مزایا و ثروتی که از این طریق به دست می‌آورند هیچ‌گاه حاضر نمی‌شوند رهبر اقتدارگرای آن‌ها از حکومت خلع شود؛ چون در آن صورت آن‌ها نیز

1. <https://www.britannica.com/question/What-is-totalitarianism>.

از مزایا محروم می‌شوند. به همین جهت شهروندان را به شدیدترین وجه ممکن سرکوب، مطبوعات آزاد را ساکت و معترضان را بشدت تنبیه می‌کنند. آن‌ها با انواع شکنجه، قتل و آزار و اذیت تلاش می‌کنند رئیس همواره در جایگاه ریاست باقی بماند و این روند تا زمانی که حق حساب آن‌ها از سوی امیر پرداخت شود ادامه خواهد داشت.

کارل فردریش تمامیت‌خواهی یا توتالیتاریسم را پدیده‌ای می‌داند که شش ویژگی خاص مرتبط به هم دارد: (۱) گروه توده‌ای واحدی که معمولاً توسط یک رهبر کاریزماتیک هدایت می‌شود؛ (۲) ایدئولوژی رسمی واحد؛ (۳) کنترل یک گروه یا حزب بر اقتصاد؛ (۴) کنترل گروه بر تسلیحات؛ (۵) ارتباطات توده‌ای؛ (۶) نظام امنیتی - پلیسی و تروریستی^۱. تمامیت‌خواهی همواره با قهر، زور، اجبار، سرکوب و خشونت همراه است و حکومت‌های توتالیتار شدیداً تمایل به کنترل هرچه بیشتر فعالیت‌های انسانی دارند. ویژگی‌های اصلی نظام توتالیتار که در امارت طالبان نیز به خوبی نمایان است عبارت‌اند از:

۱.۱. وفاداری ایدئولوژیک و پایبندی به هدف واحد

وفاداری ایدئولوژیک یعنی وفاداری به یک باور خاص، حتی در شرایطی که شواهدی بر نادرستی آن باور وجود دارد و به وضوح نشان می‌دهد که افراد یک جامعه بار سنگین مدلی ناموجه از ایدئولوژی را تحمل می‌کنند. در رژیم‌های توتالیتار هرگونه به‌روزرسانی یا به‌روز شدن، نقد منصفانه و عقلانی و پرسش‌گری در مورد هر یک از برنامه‌ها، سیاست‌ها، عملکردها و باورهای نظام معادل خیانت به مطلق ایدئولوژی و رهبران و اعضای گروه حاکم تلقی می‌شود. بنابراین، شخص وفادار ایدئولوژیک، وابستگی عاطفی شدیدی به مجموعه‌ای از باورها پیدا می‌کند که نه اجازه‌ی شناخت و معرفت عقلانی درباره‌ی آن‌ها دارد و نه قادر است از آن‌ها عبور کند.

وفاداری ایدئولوژیک در رأس مطالبات رهبران طالبان از ملا عمر و ملا اختر منصور تا هبت‌الله آخوندزاده، رهبر کنونی این گروه قرار دارد. رهبران امارت همواره وفاداری را بر توانایی و ایدئولوژی را بر تکنولوژی ترجیح داده و از تمام توان خود برای دستیابی به

۱. هربرت اسپيرو و دیگران، دربارهٔ توتالیتاریسم، ص ۲.

هدف واحد استفاده کرده‌اند. چینش اعضای کابینه‌ی کنونی، اعضای شوراهای ولایتی و ولسوالی‌ها، والی‌ها و معاونان و ... به خوبی نقش وفاداری ایدئولوژیک در تقسیم مقامات و پست‌های اداری و سهم شدن در قدرت امارت را نشان می‌دهد.

۲.۱. کاربرد گسترده‌ی خشونت

استفاده‌ی گسترده از خشونت سازمان یافته توسط نیروهای نظامی و شبه نظامی یکی دیگر از ویژگی‌های نظام‌های توتالیتر است. از دید رهبران توتالیتر، اعمال خشونت نظامی و پلیسی در مقیاس وسیع امری ضروری است و از این جهت استفاده از آن برای رسیدن به هدف اساسی نظام، مجاز شمرده می‌شود.^۱

آمارها نشان می‌دهد که در طول بیش از دو سال از زمان قدرت‌گیری مجدد طالبان، خشونت سازمان یافته به شکل فزاینده‌ای از سوی نیروهای این گروه اعمال می‌شود. در ۱۷ اوت ۲۰۲۱، دو روز پس از تسخیر دوباره‌ی قدرت، طالبان یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند و وعده‌ی عفو مقامات سابق دولت، احترام به حقوق زنان و آزادی مطبوعات را دادند.^۲ اکنون با گذشت بیش از دو سال، نه تنها طالبان به هیچ‌یک از این وعده‌ها عمل نکرده، بلکه کمپین خشونت و سرکوب به راه انداخته است. از زمان تسلط دوباره، طالبان مقامات سابق دولتی و امنیتی را هدف قرار داده، در مناطقی که گروه‌های ضد طالبان ظهور کرده‌اند، مجازات دسته جمعی را اجرا کرده و محدودیت‌های اجتماعی فوق محافظه کارانه - به ویژه بر زنان و خبرنگاران - با هدف کنترل بر اوضاع اعمال کرده‌اند. بین سقوط کابل در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ تا ۳۰ جون ۲۰۲۳ بیش از ۱۰۰۰ مورد خشونت علیه غیرنظامیان توسط طالبان ثبت شده است که ۶۲ درصد از کل حملات به غیرنظامیان در کشور صورت گرفته است.^۳ به طور خاص، هدف قرار دادن مقامات دولتی و امنیتی سابق و همچنین خشونت علیه غیرنظامیان در شمال شرق کشور، جایی که گروه‌های مسلح ضد

۱. درباره توتالیترایسم، ص ۱۰.

2. <https://www.aljazeera.com/news/2021/8/17/transcript-of-talibans-first-press-conference-in-kabul>.

3. <https://acleddata.com/knowledge-base/acledd-methodology-and-coding-decisions-around-political-violence-and-demonstrations-in-afghanistan>.

طالبان در آن فعال بوده‌اند، به شدت ادامه دارد. علیرغم اعلام فرمان عفو مقامات سابق دولتی و امنیتی، رهبری ارشد طالبان به این تعهد خود عمل نکرد. درحالی‌که در ابتدا وقوع قتل‌های انتقام‌جویانه را انکار می‌کرد،^۱ درنهایت وزیر داخله‌ی طالبان به نقض فرمان عفو در سال ۲۰۲۲ اعتراف کرد.^۲

بر اساس گزارش اخیر (آبان ۱۴۰۲/اکتبر ۲۰۲۳) دفتر نمایندگی سازمان ملل متحد (یوناما) در افغانستان، بیش از ۸۰۰ مورد کشتار فراقانونی و همچنین شکنجه، بدرفتاری، توقیف خودسرانه و ناپدید سازی^۳ افراد دولت پیشین (اعم از نیروهای اداری و امنیتی و دفاعی) یا کسانی که ممکن است با این افراد در ارتباط بودند، در فاصله‌ی زمانی میان ۱۵ اوت ۲۰۲۱ و ۳۰ ژانویه ۲۰۲۳ صورت گرفته است.^۴ در نزدیک به دو سال پس از تسلط دوباره‌ی طالبان، بسیاری از مقامات سابق همچنان بازداشت، ناپدید و یا بر اثر شکنجه کشته می‌شوند. در برخی موارد خانواده‌ها تنها زمانی از سرنوشت اعضای خانواده خود مطلع می‌شوند که چند روز پس از بازداشت، اجساد آن‌ها را تحویل می‌گیرند. در بسیاری از حملاتی که توسط مهاجمان ناشناس انجام شده است، منابع محلی یا خانواده‌های قربانیان، طالبان را مسئول قتل‌ها دانسته و در دست داشتن حملات متهم کرده‌اند.^۴

بدون شک، هدف طالبان از قتل و کشتار و بازداشت مقامات دولتی و امنیتی سابق، جلوگیری از بسیج مجدد آن‌ها در جبهات مخالفان مسلح است. هرچند ممکن است بسیاری از مقامات سابق هیچ‌گونه تهدیدی برای امارت نباشند، با این وجود اما طالبان از این تهدید به عنوان بهانه‌ای برای تعقیب و تنبیه و بازداشت و کشتار اعضای سابق دولت و نیروهای امنیتی استفاده می‌کند. شمار قابل توجهی از حملات ثبت شده به مقامات سابق و نیروهای امنیتی را نمی‌توان با هیچ تلاشی برای بسیج مجدد در جبهه‌ی مخالف امارت مرتبط دانست. برای نمونه، شماری از اعضای سابق نیروهای دفاعی امنیتی که با

1. <https://www.bbc.com/news/world-asia-59536522>.

2. <https://www.independentpersian.com/node/234866>.

3. https://unama.unmissions.org/sites/default/files/human_rights_situation_in_afghanistan_jul-sep_2023_-_dari.pdf, p. 4.

4. <https://8am.media/taliban-killed-a-former-soldier-and-a-taxi-driver-in-laghman>.

ثبت نام در صفوف طالبان برای تضمین امنیت خود می‌خواستند نشان دهند که هیچ تهدیدی برای امارت ندارند، در مواردی بازداشت و کشته شده‌اند.^۱

۳.۱. حذف و سرکوب رسانه‌ها و احزاب

یکی دیگر از نمودهای عینی رژیم‌های توتالیتر خفه نمودن صدای رسانه‌ها و جامعه‌ی مدنی و حذف و سرکوب سازمان‌ها، انجمن‌ها و احزاب و گروه‌هایی است که با هدف اصلی رژیم هماهنگ نیستند. حکومت‌های توتالیتر رسانه‌های جمعی را در تمام سطوح سیاست، هنر، ادبیات و فرهنگ کنترل می‌کنند. این کنترل، رژیم را قادر می‌سازد تا به آسودگی به پروپاگانداي خود ادامه دهد و روان مردم را به شکلی درگیر کند که توان درک و تحلیل وضعیت اجتماعی و سیاسی را از دست بدهند و همیشه تصور کنند که در بهترین وضعیت سیاسی - اجتماعی و مطلوب‌ترین شرایط اقتصادی زندگی می‌کنند.

در بیش از دو سال گذشته، طالبان محدودیت‌های فزاینده‌ای را بر زنان اعمال کرده است که مانع از مشارکت فعال آن‌ها در جامعه می‌شود. رژیم در ابتدا دختران را از رفتن به مدرسه فراتر از کلاس ششم منع کرد^۲ و بعداً در دسامبر ۲۰۲۲، زنان از تحصیل در دانشگاه منع شدند.^۳ ممنوعیت تحصیل دختران در دوره‌ی متوسطه و محدودیت‌های شکننده بر حضور اجتماعی و اشتغال زنان، این طبقه‌ی مهم اجتماعی را به شدت تحت فشار قرار داده است. در مقابل، اما زنان به مثابه‌ی نیمی از پیکره‌ی جامعه با دست‌های خالی و از راه برگزاری تظاهرات به سیاست‌های زن‌ستیزانه‌ی طالبان و محدودیت‌های روزافزونی که امارت بر سر راه آن‌ها قرار داده، پاسخ می‌دهند. از همین رو، تظاهرات زنان در سال ۲۰۲۲ در مقایسه با سال ۲۰۲۱ تقریباً دو برابر شده است.

بدون شک ممنوعیت و محدودیت‌های پیاپی بر حضور اجتماعی زنان کار گروه‌های

1. <https://www.voanews.com/a/taliban-committing-revenge-killings-against-former-afghan-security-forces/6333137.html>.

2. <https://abcnews.go.com/International/afghans-advocates-speak-after-taliban-bans-women-working/story?id=97334121>.

3. <https://www.bbc.com/news/world-asia-64045497>.

کمک‌رسانی را تضعیف می‌کند، زیرا زنان در اجرای برنامه‌های کمکی نقش اساسی دارند. از همین رو، سازمان‌های غیردولتی در کشور با مقامات طالبان ملاقات کردند تا آن‌ها را متقاعد کنند که در این ممنوعیت تجدیدنظر کنند.^۱ مقامات طالبان اما به جای بازنگری در سیاست‌های زن‌ستیزانه، یک گام فراتر رفتند و در آوریل ۲۰۲۳، زنان را از همکاری با سازمان ملل منع کردند.^۲

در کنار خشونت علیه زنان و سایر غیرنظامیان، طالبان محدودیت‌های شدیدی بر رسانه‌ها، خبرگزاری‌ها و روزنامه‌ها وضع کرده‌اند. از این رو، شناخت میزان محدود شدن اطلاعات در بجنوب‌های سرکوب مداوم روزنامه‌نگاران بسیار مهم است. سازمان‌های رسانه‌ای مجبور شده‌اند با سانسور و سرکوب طالبان، از جمله تهدید به دستگیری خودسرانه دست و پنجه نرم کنند.^۳ محیط رسانه‌ای در افغانستان پس از تسلط طالبان، با بسته شدن ۵۰ درصد رسانه‌ها، به طرز چشمگیری تغییر کرده است. رسانه‌هایی مانند هشت صبح و رسانه‌ی زاویه و برخی از خبرنگاران پیشکسوت در پست‌های کلیدی مجبور به استعفا یا ترک کشور شده‌اند.^۴

در دوران طالبان، خبرنگاران با تهدیدهای فیزیکی متعددی نیز مواجه شده‌اند. بین سقوط کابل در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ تا ژوئن ۲۰۲۳ برخی رسانه‌ها بیش از ۷۰ رویداد خشونت‌بار را که خبرنگاران و کارمندان رسانه‌ها را هدف قرار داده، به ثبت رسانیده‌اند^۵ که دست‌کم در ۸۳ درصد از این رویدادها طالبان دست داشته‌اند. برای نمونه؛ در رویدادی خشونت‌بار، یک خبرنگار آژانس خبری پژواک که معاون استانی انجمن خبرنگاران مستقل افغانستان نیز بود، پس از دستگیری استخبارات طالبان در ۱۴ ژوئن ۲۰۲۲، چندین ماه شکنجه شد.

1. <https://www.bbc.com/news/world-asia-64387391>.

2. <https://apnews.com/article/afghanistan-taliban-ngo-rifle-harassment-women-b7e14fd135717eeb-36d37287cdb655f2>.

3. <https://www.theguardian.com/global-development/2023/may/04/we-cant-remain-silent-journalists-refuse-to-give-up-despite-taliban-terror>.

4. https://cpj.org/wp-content/uploads/2022/08/CPJ_Afghanistans_Media_Crisis_Report_2022.pdf

5. <https://8am.media/eng/mohammadi-detainee-journalist-being-tortured-daily-by-taliban/>

وی که پیش تر نیز از سوی طالبان تهدید شده بود، پس از ماه‌ها زندان و شکنجه آزاد شد. با این حال، اما مقامات طالبان هیچ دلیل و مدرکی برای بازداشت چندماهه‌ی او ارائه نکردند.^۱

هرچند سرکوب مداوم و حملات خشونت‌بار طالبان علیه غیرنظامیان و رسانه‌های خبری و روزنامه‌نگاران به معنای جلوگیری طالبان از نشت و انتشار خبر خشونت و سرکوب آن‌ها به بیرون است. با این وجود، اما بسیاری از روزنامه‌نگاران همچنان متعهد به تهیه‌ی گزارش و منعکس کردن اطلاعات در مورد سرکوب غیرنظامیان توسط طالبان به بیرون از مرزهای افغانستان هستند.

در عین حالی که مقامات دولتی و امنیتی سابق، زندانیان، زنان و روزنامه‌نگاران از جمله هدفمندترین گروه‌های غیرنظامی هستند که توسط طالبان مورد سرکوب و خشونت قرار می‌گیرند، بسیاری از غیرنظامیان در افغانستان روزانه با خشونت و سرکوب طالبان روبرو هستند. هدف قرار دادن غیرنظامیان توسط طالبان به معنای شکست کلی امارت در تضمین مدیریت کارآمد و امنیت و ثبات است. افزون بر این، خشونت و سرکوب طالبان زمینه را برای قرار گرفتن جوامع غیرنظامی در معرض تهدیدهایی از سوی گروه‌های دیگر، به‌ویژه داعش فراهم کرده است. بر اساس گزارش‌ها، از زمان قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان در ۲۴ مرداد (اسد) ۱۴۰۰/۱۵ اوت ۲۰۲۱، بیش از ۶۶۰ مورد، غیرنظامیان توسط بازیگرانی غیر از رژیم طالبان هدف قرار گرفته‌اند.^۲ به لحاظ درجه‌بندی، پس از طالبان، داعش مسئول دومین سطح خشونت علیه غیرنظامیان از زمان تسخیر دوباره‌ی کابل توسط طالبان است. تهدیدی که داعش در افغانستان ایجاد کرده، به‌ویژه با توجه به مرگبار بودن حملات آن‌ها، باعث نگرانی فزاینده در میان شهروندان شده است.

با هدف قرار دادن پی‌درپی، داعش و دیگر بازیگران مسلح مخالف رژیم طالبان، امنیت غیرنظامیان را به خطر می‌اندازد و بی‌ثباتی پایدار در افغانستان را تشدید

1. <https://afjc.media/english/news/kabul-region/kapisa/afjc-welcomes-the-release-of-journalist-abdulhannan-mohammadi-in-kapisa-province>

2. <https://www.reuters.com/world/asia-pacific/over-1000-afghan-civilians-killed-blasts-violence-since-august-2021-un-2023-06-27/>

می‌کنند. اعمال محدودیت‌های فوق‌محافظه‌کارانه از سوی طالبان بر زنان نیز همچنان به تضعیف ثبات رژیم طالبان کمک می‌کند؛ زیرا این محدودیت‌ها نیمی از پیکره‌ی اجتماع را از مشارکت کامل در جامعه بازمی‌دارد. از این رو، مشارکت اجتماعی جای خود را به مقاومت و نافرمانی مدنی می‌دهد؛ گرچه اغلب با سرکوب خشونت‌آمیز از سوی طالبان مواجه می‌شود. برای نمونه؛ در ماه جولای ۲۰۲۳، اعتراض زنان به تعطیلی و مسدود شدن سالن‌های زیبایی با خشونت سرکوب شد.^۱ در اوایل ماه می ۲۰۲۳، نشست دوروزه‌ی سازمان ملل متحد در قطر در مورد افغانستان با اعتراض زنان افغان که نگران مشروعیت بخشیدن به رژیم طالبان بودند، مواجه شد. نماینده‌ی سازمان ملل در امور افغانستان اخیراً اعلام کرد تا زمانی که محدودیت‌های موجود بر زنان و دختران وجود داشته باشد، غیرممکن است که طالبان توسط جامعه‌ی جهانی به رسمیت شناخته شود.^۲

به‌طور کلی، تهدیدهای گسترده‌ی طالبان علیه غیرنظامیان در نهایت بستری را فراهم می‌کند که دیگر گروه‌های مسلح مانند داعش نیز بی‌ثباتی را در افغانستان افزایش دهند.

۲. فوق‌محافظه‌کاری

به لحاظ تاریخی «محافظه‌کاری» دکترینی سیاسی است که بر حفظ و ارزش نهادها و شیوه‌های سنتی تاریخی تأکید دارد و یک نوع ترجیح برای میراث تاریخی قائل است. ممکن است گاهی این ترجیح عقلانی باشد و یا احساسی؛ پشتمانی آن تعقل باشد یا تعصب. فوق‌محافظه‌کاری اما به معنای «حفظ و یا دست‌نخورده نگه داشتن امور» است.^۳ فوق‌محافظه‌کاری غالباً در برابر هرگونه وسوسه‌ی تغییر (مثبت یا منفی) جامعه و سیاست مقاومت می‌کند.

فوق‌محافظه‌کاری امارت طالبان دو ویژگی عمده دارد: یکی بدبینی مفرط نسبت به

1. <https://apnews.com/article/afghanistan-taliban-women-salon-ban-protest-e48fda5b222e5ac51ed-8b29768339a5e>

2. <https://www.aljazeera.com/news/2023/6/22/afghan-women-ban-makes-taliban-recognition-near-impossible-un>

۳. اندرو وینست، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ص ۸۷.

سرشت انسان‌ها؛ به این معنا که طالبان معتقدند جامعه‌ی انسانی همواره مملو از شر است، انسان‌ها به شکل طبیعی مستعد انجام شرارت و جرم و گناه هستند و اگر به حال خود رها شوند و زور و خشونت‌ی از بالا بر آن‌ها تحمیل نشود، هرگز دست از شرارت و ارتکاب گناه برنمی‌دارند. ویژگی دوم بی‌زاری از استدلال و تفکر و انزجار از نظریه‌پردازی درباره‌ی مدیریت سیاسی و اقتصادی جامعه است. آن‌ها ادعا می‌کنند که تلاش‌های اندیشمندان، سیاست‌مداران، اقتصاددانان، فیلسوفان و ... برای برنامه‌ریزی نسبت به مدیریت جامعه، با استفاده از اصول و قواعدی که از عقل و دانش و تجربه‌های بشری سرچشمه می‌گیرند، همگی ناموجه‌اند و به فاجعه ختم می‌شوند. از این رو، طالبان فوق‌محافظة‌کار به شکل غریزی سنت‌های مملوس تاریخی گذشته (پشتونوالی) را پذیرفته و سفت‌وسخت به آن می‌چسبند. به باور آن‌ها وقتی در جامعه‌ای سنت‌های تاریخی و کهن‌الگوها و هنجارهای قدیمی وجود دارند بهترین راه این است که بر اساس این الگوهای سنتی تاریخی زندگی خود را سامان بخشیم، نه اینکه نهادهای جدیدی را بر روی نهادهای کهن بنا کنیم.

عبدالحکیم حقانی ادعا می‌کند که اسلام همه چیز را در اختیار ما قرار داده است؛ بنابراین تنها وظیفه و تکلیف ما این است که بدون مراجعه به دیگر منابع مانند عقل، دانش و تجربه‌ی بشری و بدون هرگونه کاستن و یا افزودن، صرفاً مطابق آن عمل کنیم. «اسلام دین کامل و عقیده‌ی تام است و هیچ نوع نیازی دینی و دنیایی انسان نیست مگر اینکه دین اسلام درباره‌ی آن به روشن‌ترین و کامل‌ترین شیوه توضیح داده است».^۱ وی برای توجیه این ادعای خود به آیه‌ی «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ...»^۲ استناد می‌کند. از نظر حقانی، منظور از کمال اسلام در این آیه کمال تا روز قیامت است؛ زیرا ادیان الهی گذشته صرفاً در زمان خود و تا وقتی معین و موقت کامل بودند، ولی دین اسلام تا روز قیامت کامل و خودبسند است. بنابراین، با تغییر زمانه هیچ تغییر و تبدلی در اصول آن رخ نخواهد داد و تضمین‌کننده و پاس‌خوگی تمام حوائج دنیوی و اخروی بشر تا روز قیامت خواهد بود.^۳

۱. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۲۳.

۲. مائده: ۳.

۳. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۲۳.

بر اساس مبنای جامعیت و کمال‌گرایی، طالبان با هرگونه برنامه‌ریزی، مدیریت منابع و نوآوری در اقتصاد، سیاست، فرهنگ و سنت اسلامی تحت عنوان «بدعت»، مبارزه می‌کنند. از نظر این گروه بدعت و نوآوری ریشه در پیروی از هواهای نفسانی و دوری جستن از شریعت دارد. ایجاد و ابداع هر چیزی غیر از آنچه که پیامبر به آن عمل و سفارش نموده (مالم یأت به الرسول)، بر اساس نص آیه‌ی «فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضل ممن اتبع هویه بغیر هدی من الله»،^۱ پیروی از هوی و هوس و مخالفت آشکار با شریعت است.^۲ حقانی با استناد به آیه‌ی «و ما کان لمومن ولا مؤمنه اذا قضی الله و رسوله امران یكون لهم الخیره من امرهم»^۳، معتقد است هر کسی که غیر از آن چیزی را که خدا و رسول انتخاب و اختیار کرده، ابداع کند گمراه است و ایمان بر قلبش راه نیافته است.^۴

به لحاظ منطقی نه هرگونه نوآوری مخالف دین است و نه تمام نوآوری‌های بشر سازگار با دین؛ از این رو بسیاری از عالمان مسلمان، به ویژه فقهای مسلمان برای پاسخ دین اسلام به تطورات زندگی و پرهیز از گرفتار شدن در دام بدعت، اصل اجتهاد را پایه‌ریزی کردند. طالبان، اما بدعت را در مقابل سنت قرار داده و هرگونه نوآوری را با نام و عنوان انحرافی «بدعت» در اسلام رد می‌کند و معتقد به اجرای دقیق و مطلق شریعت اسلامی است. از نظر این گروه، نوآوری و بدعت مطلقاً حرام است و اساساً در شریعت اسلامی بدعت حسنه و سیئه یا حمیده و مذمومه وجود ندارد. آن‌ها در توجیه و تعلیل این دیدگاه غیرمنعطف خود، دقیقاً به روایتی از پیامبر اسلام استناد می‌کنند که چنین است: «کُلُّ بدعه ضلاله؛ هر بدعتی گمراهی است». بنابراین، از منظر طالبان هرگونه بدعت و نوآوری باید ناپود شود و بجای آن سنتی از سنت‌های فراموش‌شده‌ی اسلام احیا گردد.^۵

منابع دوره‌ی نخست امارت طالبان نیز بر خودبستگی مفرط تأکید دارند؛ برای نمونه یکی از نویسندگان طلوع افغان می‌گوید: «قرآن یک قانون و یک نظام رفتاری کامل برای

۱. قصص/ ۵۰. ۲. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۲۵.

۳. احزاب/ ۳۶. ۴. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۲۶.

۵. الاماره الاسلامیه و نظامها، ص ۲۷.

یک جامعه اسلامی است. تمام دستورالعمل‌های لازم برای مدیریت یک جامعه را ارائه می‌دهد.^۱ مفهوم چنین جملاتی این است که برای مدیریت جامعه نیاز به استدلال، تعقل و دانش و تجربه‌ی بشری نیست و تنها با مراجعه به قرآن می‌توان کشور را مدیریت کرد.

در اینکه اسلام دینی جامع است و جامعیت آن مطلق است هیچ تردیدی وجود ندارد؛ اما جامعیت مطلق به این معناست که اسلام تا قیامت پاسخگوی هرگونه پرسشی درباره‌ی هدایت و رستگاری انسان‌هاست. دین اسلام افزون بر رستگاری و هدایت اخروی، برای رستگاری و هدایت دنیوی انسان‌ها نیز برنامه دارد. با این همه، جامعیت مطلق اسلام به معنای تعطیل نمودن عقلانیت، دانش، تخصص و تجربه نیست. اساساً هدف دین هدایت و رستگاری دنیا و آخرت انسان است نه تصمیم‌گیری، تعقل، کشف و تجربه به جای انسان. به بیانی دیگر، هدف این جهانی دین نه خلق پدیده‌ها است، نه کشف پدیده‌ها و نه تجزیه و تحلیل و آزمایش پدیده‌ها، بلکه هدف دین، بررسی و تبیین نسبت پدیده‌ها با هدایت و رستگاری انسان است. برای نمونه؛ دین اسلام چگونگی تولید شراب و مسکرات را بررسی نمی‌کند، از ترکیبات شیمیایی و انواع آن سخن نمی‌گوید، بلکه به بررسی نسبت مسکرات با هدایت و رستگاری انسان می‌پردازد و پس از روشن شدن زیان‌های آن برای عقلانیت و معنویت و رستگاری، حکم به تحریم آن می‌دهد. رسالت دین انکار عقلانیت و فرار دادن وحی به جای عقل و علم و دانش بشری نیست، بلکه پرتو افکندن به مسیر دانش و عقلانیت بشری و تضمین هدایت و رستگاری و امنیت معنوی دو جهان است. بنابراین، دین و عقل و دانش و تجربه‌ی بشری با هم تعامل و دیالوگ دارند، نه تقابل و تضاد.

به نظر می‌رسد که خودپسنجی و بدعت‌ستیزی طالبان بیش از آنکه مبنایی دینی داشته باشد، انگیزه‌ای سیاسی دارد؛ زیرا نوآوری در سرشت خود راه را برای ورود روایت‌های جدید به عرصه‌ی سیاسی و فرهنگی می‌گشاید و انحصار مرجعیت دینی طالبان را زیر پرسش برده و گفتمان طالبان‌پسند را تضعیف می‌کند.

۱. طلوع افغان، ش ۲۸، ۴/۱۲/۱۳۷۴.

۳. قانون ستیزی

به باور رهبران طالبان حکومت قانون اساسی پس از سال ۲۰۰۱ تاکنون اساساً به دلیل نحوه‌ی به وجود آمدن آن و به دلیل اینکه به اندازه‌ی کافی اسلامی نبوده، نامشروع است. در بیانیه‌ای که هیئت سیاسی طالبان در سال ۲۰۱۵ در کنفرانس بین‌المللی تحقیقاتی پاگواش در قطر ایراد کردند، از فواید و ضرورت تدوین قانون اساسی سخن گفتند:

«در دنیای کنونی، هر دولت و حکومتی برای تحکیم امور داخلی و خارجی خود از یک قانون اساسی روشن و جامع برخوردار است تا سبک زندگی مترقی و مرفهی در اختیار مردم قرار گیرد و هر فردی بتواند در چارچوب آن، وظیفه خود را تشخیص دهد. قانون اساسی نیاز اجتناب‌ناپذیر هر کشوری است، زیرا بدون داشتن قانون اساسی، هم پیشرفت دولت و هم رفاه مردم می‌تواند با موانع و پیچیدگی‌های گوناگونی روبرو شود. از طریق قانون اساسی، حقوق مدنی و سیاسی هر فرد و جامعه افغانستان اداره می‌شود. حقوق عادلانه بی‌طرفانه و بدون تبعیض را برای همه ملت‌های برادر افغانستان فراهم و تضمین خواهد کرد. پیکربندی حقوق و وظایف بین دولت و شهروندان را روشن خواهد کرد. توازن و تقسیم قدرت میان سه رکن اصلی دولت (قوی مقننه، مجریه، قضائیه) را تشریح خواهد کرد. شکل، ساختار و قدرت را مشخص می‌کند. در مجموع، از حمایت توده‌های افغان و جامعه جهانی در مورد سیاست‌های داخلی و خارجی افغانستان برخوردار خواهد شد.»^۱

در آستانه‌ی به ثمر نشستن مذاکرات صلح با آمریکا، سراج‌الدین حقانی در مقاله‌ای که در نیویورک تایمز منتشر کرد آشکارا اظهار نمود که: «ما متعهد هستیم که با سایر احزاب به شیوه‌ای مشورتی و با احترام واقعی کار کنیم تا در مورد یک سیستم سیاسی جدید و فراگیر توافق کنیم که در آن صدای هر افغان منعکس شود و هیچ افغانی احساس نکند که در آن طرد شده است ...»^۲ همچنین چندی پیش از قدرت‌گیری مجدد، طالبان در مقالات و نوشته‌های خود همواره بر تشکیل حکومتی اسلامی تأکید می‌کردند که بر

1. <https://jihadology.net/2015/05/05/new-release-from-the-islamic-emirate-of-afghanistan-full-text-of-statement-delivered-by-the-delegation-of-the-political-office-in-the-international-pug-wash-research-conference/>

2. Sirajuddin Haqqani, "What We, the Taliban, Want", The New York Times, Feb 20, 2020.

مبنای قانون باشد و همه‌ی اقشار ملت در آن سهیم باشند.^۱ با این وجود اما تاکنون هیچ متنی دال بر قانون اساسی و هیچ نشانه‌ای از حکومت فراگیر دیده نمی‌شود. طالبان مخالفت خود با قانون اساسی جمهوری اسلامی را به شکل آشکار این‌گونه بیان کرده‌اند:

«قانون اساسی کنونی افغانستان قابل اعتماد نیست، زیرا از غرب تقلید می‌کند و زیر سایه بمب افکن‌های بی ۵۲ متجاوزان خارجی تدوین شده است. مطالب آن مبهم و ناسازگار است که بر توده‌های مسلمان افغانستان تحمیل می‌گردد».^۲

بر اساس دیدگاه یکی از نویسندگان طالبان که در مقاله‌ای در سال ۲۰۱۸ منتشر شده است، قانون اساسی ۲۰۰۴ م/۱۳۸۲ ش دارای چند کاستی عمده و بسیار زیان‌بار است؛ یکم، این قانون اساسی توسط غربی‌ها بر مردم افغانستان تحمیل شده است؛ دوم، فقط اسماً نام شریعت اسلامی در آن گنجانده شده و به لحاظ محتوایی تقریباً از قوانین اسلامی تهی است؛ سوم، اصل بنیادین در شریعت اسلامی که عبارت است از اینکه حاکمیت مطلقاً در انحصار خداوند است، به شکلی بسیار ماهرانه از قانون اساسی حذف گردیده است؛ چهارم، این قانون زمینه‌ای برای پذیرش و نهادینه شدن سکولاریسم است؛ پنجم، حفظ دین و نسل مسلمانان را تهدید می‌کند.^۳

این عضو طالبان معتقد است درحالی‌که حاکمیت خداوند باید رکن اصیل قانون اساسی باشد و تقدم مطلق شرع بر عرف برجسته شود، قضیه برعکس شده و عرف بر شرع تقدم و ارجحیت یافته است. به باور او، از نظر علمای برجسته‌ی اسلام، مبنای اساسی برای اسلامی بودن حکومت این است که احکام خداوند متعال، مشروع و نامشروع را تشخیص دهد و تصمیم بگیرد... اگر محور قانون اساسی این بود که «حکومت خداوند متعال برقرار است و قوانین او اجرا می‌شود»، می‌توان حکومت را اسلامی نامید. اگر مشروع و نامشروع بر اساس نظر و عقل مخلوقات او تعیین شود، حکومت غیراسلامی است.^۴

عدم پذیرش مشروعیت قانون اساسی ۲۰۰۴ م/۱۳۸۲ ش از سوی طالبان قطعی

۱. مجله حقیقت، (نشریه طالبان)، سال هشتم، شماره سوم، حمل/فروردین ۱۴۰۰، ص ۶.

2. <https://jihadology>.

۳. مولوی شمس‌الله سالک، د عاّمه ذهنیت تنویر دروان جهاد دلائل (مقاله پشتو: <https://www.mujali.af/?p=1149>)

۴. همان جا.

است، ولی اینکه مشروعیت رژیم خود را چگونه توجیه می‌کنند غیرقطعی است. آنچه به صورت بسیار مرموز به آن اشاره می‌شود این است که حکومت مشروعیت خود را از شرع می‌گیرد، اما تفسیرهای متفاوتی از شریعت و خوانش‌های متضادی از حکومت بر اساس شرع وجود دارد. عدم تمایل طالبان به ارائه‌ی جزئیات برنامه‌ی حکومت و عمل بر اساس قانون نانوشته، بازتاب‌دهنده‌ی عدم اطمینان آن‌ها به الگوی مشروعیت دوره‌ی نخست امارت است. احتمالاً آن‌ها در حال بحث و گفتگو بر سر این مسئله هستند که چه مقدار از آن الگوی قدیمی را حفظ و تطبیق کنند و چه مقدار باید از آن فاصله بگیرند. احتیاط و وسواس طالبان از آنجا ناشی می‌شود که آن‌ها رژیم قبلی خود را تحقق واقعی ثئوری سیاسی کلاسیک اسلامی تلقی می‌کردند و در مقابل، براین باوراند که قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی حتی حداقل‌های یک نظام اسلامی را بازتاب نداده است.

با این حال، محتوا و مواد قانون اساسی نظام جمهوری اسلامی تمام ادعاهای طالبان را باطل می‌کند؛ زیرا در فصل اول، ماده‌ی اول این قانون تصریح شده که «افغانستان، دولت جمهوری اسلامی، مستقل، واحد و غیرقابل تجزیه می‌باشد».^۱ در ماده‌ی دوم آشکارا بیان شده که «دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است».^۲ و ماده‌ی سوم آن به صراحت می‌گوید: «در افغانستان هیچ قانون نمی‌تواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد».^۳

افزون بر این، ممکن است بپذیریم که اشکالاتی در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود داشته، اما این اصل را نباید از یاد برد که «قانون مدون» هرچند دارای کاستی، بهتر از «قانون نانوشته» و «کاغذ سفید» و وضعیت بی‌قانونی است.

به نظر می‌رسد که قانون ستیزی طالبان ریشه در اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان دارد. در این اصل، حاکمیت ملی آشکارا به مردم واگذار شده است: «حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود

۱. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲، ماده اول. ۲. همان، ماده‌ی دوم.

۳. همان، ماده‌ی سوم.

آن را اعمال می‌کند.»^۱ طالبان ادعا می‌کنند که حاکمیت باید از آن خدا باشد. ولی این چیزی است که همه‌ی مسلمانان قبول دارند و به آن پایبندند؛ بنابراین، پرسش اساسی این است که آیا واقعاً جنگ طالبان، جنگ برای حاکمیت خداست؟ فرض را بر این می‌گذاریم که طالبان دل‌نگران حاکمیت خداوند هستند؛ اما خداوند چگونه می‌تواند حاکمیت و اراده‌ی خود را در جامعه‌ی انسانی اعمال کند؟ تنها راه آن قانون مدون و مکتوب است؛ نه سنت‌های قبیله‌ای و پشتونوالی و یا اراده و سلیقه‌ی شخصی و تحمیل برداشت انحصاری از شریعت بر جامعه. خصلت قانون نانوشته و کاغذ سفید این است که استخراج هرگونه الگوی زمامداری از آن مشروع و استناد هر نوع خودکامگی و خشونت به آن موجه انگاشته می‌شود. قانون مدون و مکتوب اما اساساً برای نابودی چنین ویژگی و از بین بردن هرج و مرج تدوین می‌گردد.

۵. اصالت خشونت و مجازات

به لحاظ رفتاری، الگوی کنونی امارت با الگوی گذشته هیچ تفاوت بنیادین ندارد؛ رژیم گذشته و رژیم کنونی طالبان از اساس رژیمی «خشونت‌بنیاد» است. آنچه در رژیم طالبان اصالت دارد خشونت و مجازات است نه عطف و مدارا.

هنگامی که از خشونت سخن به میان می‌آید غالباً آسیب فیزیکی و کشتار، یگانه پارادایم خشونت انگاشته می‌شود، اما باید توجه داشت که فروکاست خشونت به آسیب فیزیکی، خطایی است که درک و تحلیل ما از دیگر اشکال خشونت را مخدوش می‌کند. خشونت طیف وسیعی از رفتارها را دربر می‌گیرد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از: خشونت مبتنی بر جنسیت، خشونت علیه زنان، خشونت فیزیکی، خشونت فرهنگی، خشونت نمادین، خشونت معرفتی، خشونت روانی، خشونت زبانی و خشونت ساختاری و سیستمی یا خشونت فراقانونی. شایان یادآوری است که رهبران طالبان تمام انواع خشونت را در چارچوب دینی و مذهبی توجیه می‌کنند و معتقدند که رفتارهای خشونت‌بنیاد آن‌ها مشروعیت دینی دارد. بنابراین، در یک جمله می‌توان گفت الگوی خشونت طالبان الگوی دینی است. به باور ما خشونت دینی یعنی رفتاری که دست‌کم سه ویژگی داشته

۱. همان، ماده‌ی چهارم.

باشد: یکم، غیر مشروع باشد نه مشروع؛ دوم، باهدف تحمیل باور دینی به دیگران و یا دفاع از باورهای خود در برابر عقاید دیگری شکل می‌گیرد؛ و سوم، عاملان خشونت برای توجیه رفتار خشونت‌آمیز خود، بدون توجه به سیاق و بستر تاریخی گزاره‌های دینی، مطلقاً به متن مقدس و یا دیگر منابع دینی یا رهبران و شخصیت‌های کاریزماتیک ارجاع می‌دهند. منظور از خشونت در دستگاه طالبان، مشخصاً خشونت غیر مشروع است که در عام‌ترین معنا می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «هرگونه تعرض به زندگی انسانی با قصد آسیب زدن، ویرانی و نابودی عرصه‌های مادی و معنوی حیات افراد بدون خواست و رضایت آن‌ها». در فرایند خشونت غیر مشروع، از طریق مکانیسم تعرض و سرکوب، هدف اساسی که عبارت از تهی ساختن ورطه‌ی زندگی بشری از آرامش و امنیت است، به شکلی کامل و یا نسبی تحقق می‌یابد. در امارت طالبان، اعدام‌های صحرایی و خودسرانه، با اهداف انتقام‌جویانه یا آن‌گونه که طالبان وانمود می‌کنند «سرکوب شورش‌ها» تا هنوز جریان دارد و از سوی مفتی‌ها و رهبران طالبان جواز شرعی دریافت می‌کند. فاجعه‌ی زمانی عمیق‌تر می‌شود که طالبان با سانسور اطلاعات درباره‌ی قربانیان و محو صداها و تجربه‌های آن‌ها از خشونت و شکنجه، به مبشر و مروج بدترین شکل خشونت عریان؛ یعنی کاربست بدترین انواع شکنجه درملاءعام از نزدیک‌ترین منظر و وحشیانه‌ترین سیما تبدیل می‌شوند.

در بخش دیگری از گزارش یوناما به وضعیت وخیم زندانیان در محابس وزارت داخله (کشور) و ریاست عمومی استخبارات طالبان پرداخته شده است. یوناما گفته است که در حاکمیت گروه طالبان حمایت‌های حقوقی و قانونی از زندانیان صورت نمی‌گیرد و از جمله در مواردی مأموران طالبان پس از بازداشت افراد به خانواده‌های آن‌ها اطلاع‌رسانی نمی‌کنند و خانواده‌ها ساعت‌ها یا در برخی موارد روزها به دنبال اعضای خانواده خود می‌گردند تا اینکه از طریق دیگری بازداشت اعضای خانواده‌ی خود آگاه می‌شوند. بدون شک این مسئله امنیت روانی شهروندان را تهدید می‌کند و به نگرانی عمومی دامن می‌زند. بر اساس این گزارش، در بسیاری موارد به خانواده‌های زندانیان وقت ملاقات داده نمی‌شود و زندانیان هنگام حبس به وکیل مدافع و پزشک دسترسی ندارند.^۱

1. ibid.

بر اساس این گزارش، شمار کل زندانیان در زندان‌های طالبان تا اواسط ماه سپتامبر سال جاری (۲۰۲۳) در زندان‌ها به بیش از «۱۷۰۰۰ نفر» رسیده است که در مقایسه با سال گذشته (۲۰۲۲) که این رقم به طور متوسط ده هزار زندانی بود، روندی افزایشی داشته است. به دلیل حجم انبوه زندانیان در زندان‌های طالبان حداقل استانداردهای حقوقی به شمول فراهم بودن غذا و مراقبت‌های بهداشتی نیز رعایت نمی‌شود و زندانیان به بیماری‌های بهداشتی و سوء تغذیه مبتلا شده‌اند. زندانیان محبوس در زندان‌های وزارت‌های داخله (کشور) طالبان و ریاست عمومی استخبارات طالبان، به شکل روزانه شکنجه می‌شوند و رفتار نامناسب علیه آن‌ها ادامه دارد و عاملان این رفتارها به هیچ‌وجه مورد بازخواست قرار نمی‌گیرند و هیچ نظارتی بر رفتار بازجویان وجود ندارد.

اجرای مجازات حکومتی درملاءعام نیز یکی از الگوهای مشروعیت‌زدا است که مشروعیت سیاسی طالبان را با چالش جدی مواجه ساخته است. در دوره‌ی نخست امارت طالبان (۲۰۰۱-۱۹۹۶) مجازات بدنی علنی (مانند شلاق زدن و قطع کردن عضو) و اعدام‌ها توسط مقامات طالبان غالباً در مکان‌های عمومی و با گنجایش زیاد مانند استادیوم‌های ورزشی و چهارراه‌های شهر انجام می‌شد. در آن زمان، از سوی سازمان ملل نگرانی‌هایی در مورد نقض جدی حقوق بشر در اعدام‌ها و مجازات بدنی علنی مطرح شد و حتی بسیاری از عالمان مسلمان اهل سنت نیز رفتار طالبان را در تضاد با آموزه‌های اسلامی عنوان کردند. با این وجود، اما مقامات طالبان در پاسخ به این انتقادات، آشکارا اعلام کردند که چنین مجازات‌ها اصلی‌ترین نیروی بازدارنده برای جنایتکاران و مردم است.^۱ چنین سناریویی دقیقاً پس از قدرت‌یابی مجدد طالبان تکرار شد و مقامات طالبان مجازات علنی و قطع عضو و اعدام درملاءعام را اجرا می‌کنند. دادگاه استیناف طالبان در لوگر روز چهارشنبه دوم آذر (قوس) ۱۴۰۱، ۹ مرد و ۳ زن را به اتهام‌های مختلف در ورزشگاه فوتبال در شهر پل علم، مرکز این ولایت درملاءعام شلاق زد. پس از این رخداد، گل رحمان آخوندزاده، رئیس دادگاه استیناف طالبان در ولایت لوگر در برابر مردم افغانستان و جهان گفت: «خوشحال است که بعد از بیست سال «حدود» دوباره جاری

1. file:///C:/Users/tak/Downloads/hr_brief_on_cpdp_03052023-_english.pdf, p. 4.

می‌شود». ملا نورالدین ترابی^۱، سرپرست وقت اداره تنظیم زندان‌ها، در ۲۳ سپتامبر ۲۰۲۱ در مصاحبه‌ای رسانه‌ای به خبرگزاری آسوشیتدپرس گفت: «بریدن دست برای امنیت بسیار ضروری است»^۲. زیرا به باور او اثر پیشگیرانه دارد.

دادگاه‌های طالبان حکم شلاق درملاءعام علیه متهمان را به سادگی اجرا می‌کنند. برای نمونه؛ در ۱۶ اوت ۲۰۲۳ نوزده نفر (دو زن و ۱۷ مرد) درملاءعام در یک استادیوم ورزشی در ولایت سرپل شلاق زده شدند. در ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۳ در ولایت زابل، ۹ نفر (یک زن و هشت مرد) در یک استادیوم ورزشی درملاءعام شلاق زده شدند.^۳

در گزارش تازه‌ی یوناما همچنین به ادامه‌ی سیاست‌های رژیم طالبان مبنی بر ممنوعیت آموزش، تحصیلات عالی و کار زنان و گزارش‌هایی مبنی بر کشتار برخی از شهروندان شیعه و هزاره‌تبار و تصرف و تخریب زمین‌های مربوط به شیعیان هزاره در ولایت ارزگان و تهدید شهروندان شیعه در جریان ماه محرم نیز اشاره شده است. این سازمان در گزارش خود آورده که در ۲۵ و ۲۶ جولای (ژوئیه) ۲۰۲۳ شش نفر از ساکنان هزاره‌ی ولسوالی ارزگان خاص مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند. همچنین، دست‌کم شش تن از ساکنان هزاره‌تبار ولسوالی ارزگان خاص به دست افراد ناشناس کشته شده‌اند، دست‌کم پنج رویداد از تخریب اموال؛ شامل وسایل نقلیه، خانه‌ها و محصولات کشاورزی متعلق به ساکنان هزاره‌تبار در این ولسوالی رخ داده و دست‌کم دو رویداد از ضرب و شتم این شهروندان توسط افراد ناشناس ثبت شده است.^۴

همچنین یوناما خاطرنشان کرده است که در ۲۵ و ۲۶ جولای در شهر کابل نیروهای امنیتی طالبان عزاداران شیعه را به اتهام اینکه تمهیدات از پیش اعلام‌شده‌ی امنیتی

۱. ملا نورالدین ترابی در رژیم نخست طالبان به وزارت عدلیه منصوب شده بود و در رژیم کنونی طالبان رئیس جمعیت هلال احمر افغانستان است. وی در سال ۲۰۲۱ و زمان مصاحبه با آسوشیتدپرس سرپرست اداره تنظیم امور زندان‌ها بود.

2. file:///C:/Users/tak/Downloads/hr_brief_on_cdpd_03052023-_english.pdf, p. 4.

3. https://unama.unmissions.org/sites/default/files/human_rights_situation_in_afghanistan_jul-sep_2023_-dari.pdf, p. 4.

4. *ibid*, p. 5.

مقامات طالبان را رعایت نکرده‌اند، با شوکر و باتوم مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند. همچنین در ۲۸ جولای سال جاری میلادی (۲۰۲۳) در شهر غزنی، نیروهای طالبان بر جمعیت عزاداران شیعه تیراندازی کردند که در نتیجه‌ی آن چهار نفر از جمله یک کودک و یک زن کشته و شش تن دیگر نیز زخمی شدند.^۱

بر اساس گزارش یوناما، وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان افزون بر محدود کردن فعالیت و حضور اجتماعی زنان، به تحمیل برخی از عقاید خود بر شهروندان پرداخته و نظارت و کنترل بر اندازه‌ی ریش و مدل موی مردان نیز مانند دوران گذشته در برخی ولایات و ولسوالی‌ها صورت می‌گیرد. برای نمونه در ۲۷ جولای ۲۰۲۳، در استان بدخشان در شمال شرق افغانستان، ریاست امر به معروف و نهی از منکر طالبان «هفت» نفر مرد را که ریش‌های خود را تراشیده بودند چندین ساعت بازداشت کردند. این نهاد افزوده که در ۱۰ سپتامبر ۲۰۲۳ افراد طالبان در ولایت فاریاب «۲۹ دانشجو» را که در محفل نامزدی هم‌کلاسی‌شان موسیقی پخش کرده بودند مورد ضرب و شتم قرار دادند، سرهایشان را تراشیدند و ۱۸ ساعت بازداشت کردند و در نهایت رها شدند.^۲

بدون شک چنین رفتارهایی فرایند کسب مشروعیت رژیم طالبان را به تأخیر می‌اندازد و امارت همچنان از عدم مشروعیت رنج خواهد برد. رهبران طالبان از یکسویه دنبال کسب مشروعیت ملی و بین‌المللی و به رسمیت شناخته شدن هستند و از سویی به شکل فزاینده‌ای دست به خشونت عریان می‌زنند.

۶. علم‌ستیزی

در سنت اسلامی تا دوره‌های میانه مسئله‌ی علم و دانش‌اندوزی اهمیت و جایگاه ویژه‌ای نزد عالمان مسلمان داشت. رویارویی با مدرنیسم در دو سده‌ی اخیر باعث شد که برخی از عالمان مسلمان در برابر علوم غربی موضعی ستیزه‌جویانه اتخاذ کنند و آشکارا حدیث صحیح و متواتر نبوی را که فرمود: «طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا و ان الله یحب بغاة

1. ibid.

2. ibid, p. 7.

العلم^۱ نادیده بگیرند. در جهان عرب و کشورهای خلیج فارس بیش از ۵۰ سال است که مسئله‌ی آموزش دختران و زنان و فعالیت اجتماعی این قشر به مثابه‌ی نیمی از پیکره‌ی اجتماع حل شده و واپسین مخالف سرسخت آموزش دختران؛ یعنی عربستان سعودی نیز در نهایت تسلیم شد و تاریخ اسلامی دوباره به روال طبیعی خود بازگشت. جالب است بدانیم زمانی که علمای دینی در کشورهای عربی - اسلامی با تحصیل دختران و گشودن مدارس دختران مخالفت می‌کردند، در سال ۱۲۹۹ شمسی وزارت معارف افغانستان در زمان امان‌الله نخستین مکتب/ مدرسه‌ی دخترانه را به نام مکتب «عصمت» تأسیس کرد. در آن دوره در مکتب عصمت حدود ۴۰ دانش‌آموز درس می‌خواندند و ماهانه ۵۰ روپیه از سوی امان‌الله خان به شاگردان این مکتب تحت عنوان «چادر مکتب» پرداخت می‌شد. یک سال بعد در سال ۱۳۰۰ شمسی مکتب عصمت به یک ساختمان در مجاورت پارک زرنگار کابل انتقال یافت و نام آن نیز به مکتب «مستورات» تغییر داده شد. اسما طرزی، همسر محمود طرزی، معلم و مدیر مکتب مستورات بود و ملکه ثریا، همسر شاه امان‌الله معاونت این مکتب را به عهده داشت. مهم‌تر از آن، دانشگاه کابل نخستین دانشکده‌ی دختران را در سال ۱۳۲۷-۱۳۲۶ شمسی/ ۱۹۴۸ میلادی تأسیس کرده بود.

اکنون اما، با تصاحب قدرت توسط طالبان، حتی نمی‌توان گفت عقبه‌های تاریخ به عقب رفته و جامعه‌ی افغانستان به گذشته بازگشته است، بلکه باید گفت گروه طالبان کشور را در سراشی سقوط قرار داده است. شایان یادآوری است که در زمان امان‌الله نیز تأسیس مدارس دخترانه با مخالفت شدید شماری از ملاهای افراطی مواجه شد و در نتیجه‌ی آن دروازه‌ی مکتب مستورات برای مدتی به روی دانش‌آموزان دختر مسدود ماند. حتی در لویه جرگه‌ی پغمان در سال ۱۳۰۵ شمسی/ ۱۹۲۳ میلادی، ملاهای شدیداً سنتی و فوق‌محافظه‌کار مخالفت خود را با آموزش دختران اظهار کردند و خواستار آموزش دختران در خانه شده بودند. با این وجود، اما در دوران حکومت جمهوری اسلامی کاروان علم و تاریخ دانش و معرفت مسیر طبیعی خود را طی کرد.

۱. تحصیل دانش بر هر مسلمانی واجب است؛ همانا خداوند جویندگان علم را دوست دارد. ر. ک: (سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱؛ محمد بن یزید قزوینی (ابن ماجه)، سنن، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، ج ۱، ص

رهبران طالبان نه در گذشته و نه اکنون نتوانسته‌اند هیچ توجیه و دلیل شرعی و دینی بر ممنوعیت آموزش زنان ارائه کنند. مسئله‌ی ممنوعیت آموزش زنان نه تنها دینی و شرعی نیست، بلکه اساساً در اسلام آموزش و یادگیری و دانش‌اندوزی بر هر زن و مرد مسلمان واجب دانسته شده است. از این رو، به نظر می‌رسد که گروه طالبان از ممنوعیت آموزش دختران استفاده‌ی سیاسی نموده و به مثابه‌ی اهرم فشار بر جامعه‌ی بین‌المللی هرروز محدودیت‌ها بر زنان و دختران را افزایش می‌دهد. حقوق شرعی و طبیعی زنان در افغانستان به عنوان ابزاری برای پیشبرد اهداف سیاسی طالبان در دست این گروه قرار گرفته است. رهبران طالبان گمان می‌کنند که اگر ممنوعیت آموزش دختران را لغو کنند، دیگر هیچ ابزار و اهرم فشاری برای باج‌خواهی از جامعه‌ی جهانی ندارند. از همین رو، روزبه‌روز فشارها و محدودیت‌ها بر زنان و دختران را بیشتر می‌کنند. سخنان ندامحمد ندیم، سرپرست وزارت تحصیلات عالی امارت طالبان در اول خزان/مهر ۱۴۰۲ در نشستی در ولایت جوزجان آشکارترین دلیل بر این مدعاست که طالبان از حقوق زنان و حق آموزش دختران در افغانستان استفاده‌ی ابزاری نموده و به دنبال باج‌خواهی از جامعه‌ی جهانی است. وی در این نشست خطاب به کشورهای غربی می‌گوید:

«چهار راه پیش رو دارید؛ یا مشاور ما شوید و مشورت دهید که به زنان و دختران اجازه تعلیم دهیم یا حاکم ما شوید و در این باره به ما حکم کنید یا نان و امکانات در اختیار ما بگذارید و در مقابل فرمان دهید که مکاتب دخترانه را باز کنیم و یا هم با زور ما را به این کار مجبور کنید. ما نه مشورت غرب را می‌خواهیم، نه آنان حاکم ما هستند، نه ما نان و امکانات می‌دهند و نه از طریق زور می‌توانند مکاتب دخترانه را در افغانستان باز کنند ... خودتان را خسته نکنید، نمی‌توانید به زور مدارس دخترانه را در افغانستان باز کنید.»

در میان طالبان افرادی مانند شیرمحمد عباس استانکزی، معاون سیاسی وزیر خارجه‌ی طالبان خواهان ادامه‌ی تحصیل دختران هستند. استانکزی در نشست روز جهانی گردشگری در سال ۱۴۰۱ در کابل گفته بود یک ملت زمانی می‌تواند پیشرفت کند که تعلیم در آن کشور رشد کند. همچنین استانکزی در مراسم عاشورای ۱۴۰۲ شمسی/ ۱۴۴۵ قمری در منطقه‌ی دشت برچی شهر کابل اظهار داشت: مدارس بدون تبعیض برای تمام مردم افغانستان که حق مسلم و شرعی آن‌هاست بازگشایی خواهد شد. باین وجود،

اما این نکته را نباید از یاد برد که هبت‌الله آخوندزاده نه در مقام فتوا، نه تصمیم‌گیری و نه سیاست‌گذاری هرگز به شخصیت‌های میانه‌روی مثل شیرمحمد عباس استانکزی رجوع نمی‌کند و از آن‌ها مشورت نمی‌گیرد، بلکه به مفتی‌های شورای قندهار و کویت و پیشاور وابسته است. همان‌گونه که در دور نخست رژیم طالبان، مفتی‌های پاکستانی مانند مولوی شیرعلی، مفتی نظام‌الدین شامزی و مولوی عبدالعلی دیوبندی از اعضای اصلی مجلس افتاء طالبان بودند و ملا عمر همواره از فتاوی و دیدگاه‌های آن‌ها استفاده می‌کرد، اکنون نیز آبخور فکری هبت‌الله آخوندزاده، رهبر طالبان تفکر مفتی‌های افراطی پاکستانی و علمای قندهاری تندرو و فوق‌محافظه‌کار متأثر از دیوبندی‌ها است. هبت‌الله برای اینکه رهبری خود را در برابر انتقادات رده‌های درونی میانه‌روی طالبان و همچنین در برابر گروه‌های افراطی تکفیری مانند داعش خراسان تحکیم بخشد، شدیداً به حمایت علمای تندرو در هردو سوی خط دیورند که غالباً از نحل‌های محدثان هستند، نیاز دارد. بنابراین، تصور می‌کند تا زمانی که از حمایت قاطعانه‌ی علمای افراطی برخوردار باشد، هیچ جناحی از درون طالبان نمی‌تواند قدرت او را تهدید کند.

۷. خود برترینی

یکی از الگوهای نظری و عملی که آشکارا از امارت طالبان مشروعیت‌زدایی می‌کند، توهم خود برترینی رهبران و نیروهای امارت است. به لحاظ ریخت‌شناسی، خوی برترینی طالبان را می‌توان در چهار گونه‌ی «قوم برتر»، «فهم برتر»، «تفسیر برتر» و «مذهب برتر» صورت‌بندی کرد. نظریه‌پردازان امارت مانند مولوی حفیظ‌الله حقانی و عبدالحکیم حقانی در آثار خود به شکلی افراطی به ستایش پشتون‌های قندهاری پرداخته و آن‌ها را سزاوار فرمانروایی می‌دانند.^۱ همچنین رهبران امارت معتقدند که برترین فهم را از فرهنگ، تاریخ و مذهب در افغانستان دارند و فهم‌های دیگر را عقیم می‌انگارند. بنابراین، ادعا می‌کنند که تفسیر آن‌ها از اسلام و قرآن و تاریخ برترین تفسیر و مذهب‌شان برترین مذهب

۱. برای آگاهی بیشتر، ک: حفیظ‌الله حقانی، طالبان افغانستان: من حلم المآلی اماره المؤمنین، صص ۵۸-۵۴؛ عبدالحکیم حقانی، الاماره الاسلامیه و نظامها، صص ۴۰-۳۹.

است. از این رو، امارت طالبان تلاش می‌کند تا برترانگاری در حوزه‌های یادشده را با تیغ بران مذهب و شمشیر زهرآگین سیاست بر جامعه تحمیل و تطبیق نموده و سلطه‌ی خود را بر مردم افغانستان تداوم بخشد. فرمان‌های امارت از تمام گروه‌های سیاسی و مذهبی و اقوام مختلف می‌خواهد که تمام اختیارات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی خود را به نیروهای امارت تفویض کنند و همچون تماشاگرانی بی‌خاصیت باشند که از دوردست‌ها، تنها نظاره‌گر خودکامگی هستند. طبیعی است که دیگر اقوام و مذاهب در افغانستان چنین رویکردی به سیاست و قدرت را برنمی‌تابند و در صورت تداوم، با مقاومت شدید مواجه خواهد شد.

فصل سوم

بحران مدیریت اقتصادی

مقدمه

یکی از مؤلفه‌های مهمی که به وسیله‌ی آن می‌توان میزان ثبات و بالندگی یا تضاد و شکنندگی رژیم سیاسی جدید را سنجید تا حد زیادی به مدیریت و توان اقتصادی و آنچه بر سر اقتصاد می‌آورد، بستگی دارد. رژیم جدیدی که قدرت را به دست گرفته است ممکن است منابع اقتصادی مهارشده را آزاد کند؛ می‌تواند اقتصاد نرمال را با برقراری محدودیت‌های شدید بر تجارت مهار کند؛ یا اقتصاد را تا مرز نابودی پیش ببرد؛ و یا هیچ تأثیر مثبت یا منفی بر اقتصاد گذشته نداشته باشد. باین حال، مدیریت اقتصادی موفق تحت هر شرایطی پشتیبان رژیم نوپا است؛ به‌ویژه اگر درآمد کلی افزایش یابد و نرخ بیکاری، فقر و گرسنگی و مرگ و میر کاهش یابد.

در افغانستان اما در کنار چالش‌های قومی و مذهبی، یکی از دلایل اصلی ناامنی و عقب ماندگی نبود اقتصاد متکی به خود است. برای کشوری که حاکمان و رهبران سیاسی آن از زمان احمدشاه درانی تا زمان اشرف غنی همواره وابسته به منابع مالی و اقتصادی کشورهای بیگانه و کمک‌های خارجی و اقتصادهای غیرقانونی بوده است، درآمدهای قانونی سهمی بسیار ناچیز از درآمدهای کشور و بودجه‌ی عملیاتی دولت را تشکیل می‌دهد. احمدشاه درانی برای تأمین معیشت و اقتصاد کشور همواره به هند لشکرکشی می‌کرد و با تاراج اموال هند فرمانروایی خود را تداوم بخشید. بنابراین اقتصاد احمدشاهی، اقتصاد متکی به تهاجم و غارت و در حقیقت متکی به منابع و ذخایر هند بود. از عبدالرحمن، حبیب‌الله تا ظاهر شاه همگی چشم‌به‌راه کمک‌های انگلیس بودند. دولت‌های کمونیستی چه به لحاظ سیاسی و چه اقتصادی، شدیداً خود را

وابسته به کمک‌های روس می‌دانستند. در دوره‌ی جدید نیز حامد کرزی و اشرف غنی همیشه چشم به راه بخشش غرب و به‌ویژه آمریکا بودند. افغانستان مدت‌هاست که از اتکای بیش از حد به توسعه و کمک‌های بشردوستانه خارجی رنج می‌برد، به‌ویژه برای پرداخت هزینه‌های سازمان‌های دولتی که خدمات عمومی حیاتی مانند مراقبت‌های بهداشتی/صحنی، آموزش، انرژی، سرپناه و کمک‌های غذایی را ارائه می‌کنند. جغرافیای منزوی کشور، زیرساخت‌های فرسوده، فقدان ظرفیت فنی بومی و ناامنی فراگیر، همه سرمایه‌گذاران خارجی، به‌جز معدودی از آن‌ها را منصرف کرده است. افغان‌های ثروتمند اغلب پس‌اندازهای خود را به‌جای سرمایه‌گذاری در فرصت‌های توسعه ملی، در حساب‌های بانک‌های خارجی ذخیره کرده‌اند. تولید ناخالص داخلی سرانه افغان‌ها مرتباً در پایین‌ترین رتبه‌بندی‌های بین‌المللی قرار داشته است. در چنین کشوری با چنین پیشینه‌ی زرین اقتصادی، آیا طالبان می‌تواند همچون گذشته با اقتصاد غیرقانونی و بدون کمک‌های مالی کشورهای منطقه و جهان به سلطه‌ی سیاسی خود ادامه دهد؟ در این فصل تلاش می‌کنیم تا به این پرسش پاسخ دهیم.

گفتار اول: تحمیل مالیات‌های غیرعادلانه

بحران اقتصادی امارت طالبان ناشی از ناکارآمدی این رژیم است. کارآمدی رژیم‌های سیاسی بر اساس میزان دستیابی به اهداف کلی حکومت و اجرای کارویژه‌های عمومی به‌ویژه چهار کارکرد بنیادی: (۱) ایجاد همبستگی؛ (۲) حل منازعه و کشاکش؛ (۳) تطبیق با شرایط متحول؛ (۴) دستیابی به آرمان‌ها و اهداف اعلام‌شده، سنجیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین این کارویژه‌ها در دوران مدرن تنظیم زندگی اقتصادی به‌منظور دستیابی به رفاه اجتماعی از طریق تأمین اشتغال، تثبیت نسبی قیمت‌ها، توزیع نسبتاً عادلانه‌ی ثروت و منابع اقتصادی و تأمین رشد اقتصادی نسبی است.^۱

گروه طالبان که با شادمانی مفرط و سرخوشی مضاعف پیروزی در جنگ نظامی را جشن گرفت، اکنون با چالش واقعی اداره‌ی کشور مواجه است. این چالش در هیچ کجا بزرگ‌تر از مدیریت اقتصاد افغانستان نخواهد بود. طالبان در حوزه‌ی اقتصاد هیچ برنامه‌ی مشخص و روشنی ندارد. با این وجود، اما یک اصل در امارت طالبان روشن است: مالیات و جمع‌آوری درآمد؛ این شاید تنها کار مهمی است که طالبان در عرصه‌ی اقتصادی به شکل جدی به آن عمل می‌کند. حکومت جمهوری به بودجه‌ی خارجی وابسته بود و این امر به‌نوبه‌ی خود باعث شد که دولت‌های حامد کرزی و اشرف غنی از نظر مالی از مردم مستقل شوند. در واقع، آن‌ها بیش از آنکه نسبت به شهروندان احساس مسئولیت کنند، در برابر اهداکنندگان خارجی پاسخگو بودند. در مقابل، اما امارت طالبان به جمع‌آوری

۱. حسین بشیریه، گذار به دموکراسی، ص ۶۲.

مالیات از شهروندان شدیداً نیاز دارد. از همین رو، طالبان در طول بیش از دو سال از تصرف مجدد قدرت، به صورت شبانه‌روزی و بی‌وقفه در حال اخذ مالیات از مردم است، بدون اینکه در مقابل آن‌ها پاسخگو باشد.

۱. سیستم مالیاتی طالبان در زمان شورش

پرسش اساسی این است که چرا طالبان در جمع‌آوری مالیات موفق هستند؟ در پاسخ باید گفت طالبان در طول دو دهه‌ی گذشته در کنار انفجار و انتحار، یک سلاح نیرومند دیگر به نام «مالیات» داشت. از سال ۲۰۰۶ تا پیش از اینکه قدرت را در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ دوباره قبضه کند، طالبان در کنار کمک‌های مالی پاکستان، سه منبع درآمد داخلی مهم داشتند که عبارت‌اند از: کمک‌های داوطلبانه، اخاذی و باج‌گیری و تحمیل مالیات که در حقیقت توجیه شرعی اخاذی و باج‌گیری است. کمک‌های داوطلبانه نوعاً از سوی اقوام و دوستان جنگجویان و فرماندهان طالبان و یا کسانی صورت می‌گرفت که به دلیل همدردی یا همبستگی به طالبان کمک مالی می‌کردند. در دوران شورش، بسیاری از اعضای طالبان در مساجد و منبرها به مردم مناطق پشتون‌نشین توصیه می‌کردند که با کمک‌های مالی خود جنگجویان طالب را یاری کنند. از این رو، طالبان توانستند با دادن عنوان مقدس جهاد به شورش خود، مردم را تحریک و تشویق کنند تا در راه خدا به مجاهدین راه خدا کمک مالی کنند. بخش دیگری از کمک‌های داوطلبانه از سوی قاچاقچیان انسان و تریاک یا کسانی که در تجارت مواد مخدر فعالیت می‌کردند، به طالبان داده می‌شد. هدف این گروه در حقیقت حفاظت از منافع اقتصادی خود بود، نه منافع اقتصادی طالبان. با این وجود، اما منافع اقتصادی آن‌ها تنها از طریق باج‌دهی به طالبان تأمین می‌شد؛ به این صورت که قاچاقچیان و تاجران مواد مخدر به طالبان کمک مالی می‌کردند و نیروهای طالب نیز سعی می‌کردند منافع اقتصادی این گروه را به خطر نیندازند. بنابراین، مافیای مواد مخدر مجبور به حمایت مالی از طالبان بودند، زیرا در صورت خودداری از کمک‌های مالی باید منتظر تأثیرات مخرب عدم تمکین، بر تجارت مواد مخدر می‌بودند.

از آنجایی که کمک‌های داوطلبانه فقط بخش کوچکی از بودجه‌ی مورد نیاز گروه را

پوشش می‌داد، طالبان به اخاذی و باج‌گیری و ارباب روی آوردند. این گروه به خوبی دریافتند که عموم مردم جرئت رد اخاذی را ندارند و فقط شمار اندکی از فرماندهان یا راهزنان می‌توانند با آن‌ها مخالفت کنند. باج‌گیری و اخاذی به دو شیوه‌ی تهدید مستقیم کلامی یا کتبی در میان طالبان رایج بود. معمولاً طیف خاصی از افراد یا سازمان‌ها، از جمله شرکت‌ها و بازرگانان خصوصی، سازمان‌های غیردولتی، پیمانکاران (به‌ویژه آن‌هایی که برای دولت جمهوریت یا نیروهای بین‌المللی کار می‌کردند) و مقامات دولتی مورد اخاذی نیروهای طالبان قرار می‌گرفتند. طالبان در مواردی به صورت فردی و خودسرانه به اخاذی دست می‌زدند و در بسیاری از موارد نیز اخاذی آن‌ها فرمانده محور بود و به دستور مقامات ارشد طالبان اقدام به اخاذی می‌کردند. میزان و ماهیت اخاذی طالبان نیز بر اساس زمینه و منطقه متفاوت بود. در مناطق شرقی و جنوب شرقی، اخاذی اغلب به آدم‌ربایی یا فعالیت جنایت‌کارانه مرتبط بود که به دلیل ترس از خشم عمومی، طالبان مستقیماً آن را به عهده نمی‌گرفتند. با این حال، در جنوب، اخاذی مستقیم بیشتر رایج بود؛ احتمالاً به این دلیل که انسجام جامعه در جنوب معمولاً ضعیف‌تر بود و طالبان از واکنش‌ها به اخاذی هراسی نداشتند. افزون بر اینکه، پیش‌ازاین نیز مناطق جنوب در زمان مجاهدین و جنگ‌های داخلی تجربه باج دادن به فرماندهان مجاهدین را تجربه کرده بودند.

در این میان اما شیوه‌ی شرعی اخاذی یا همان مالیات مهم‌ترین منبع درآمد طالبان بود. مدت‌ها پیش از خروج نیروهای آمریکایی، طالبان در دولت در سایه‌ی خود یک سیستم کاملاً دولتی موازی با دولت کرزوی و اشرف غنی برای اخذ مالیات از شهروندان از کالاهای ضروری روزمره مانند مواد غذایی، سیگار و عطر و لوازم آرایشی و بهداشتی و ... ایجاد کرده بود. طالبان از سال ۲۰۰۶ به این سو به جای اینکه مستقیماً از مردم درخواست کمک مالی کنند، به عنوان یک گروه تشنه‌ی قدرت، آشکارا اعلام کرد که غیرنظامیان مجبور به پرداخت پول تحت عنوان مالیات به این گروه هستند. برای نمونه؛ پس از سقوط موسی قلع به دست طالبان در سال ۲۰۰۷، طالبان ساختارهای قضایی و حاکمیت محلی مطابق با ایدئولوژی خود ایجاد کردند و از کسب و کارهای محلی برای تأمین مالی جبهات نظامی خود مالیات می‌گرفتند. آن‌ها کمیسیون‌ی به نام کمیسیون مالی ایجاد کردند که توسط یکی از قدرتمندترین افراد این گروه به نام قوماندان «گل‌آغا» اداره می‌شد که قبلاً یکی

از مشاوران نزدیک ملا عمر بود. کمیسیون مالی دو بخش عمده داشت که عبارت بودند از بخش «زکات و عشر» و بخش «مواد مخدر و گمرکات». در واقع این دو بخش، ستون فقرات و شریان اقتصادی طالبان در زمان شورش بودند. بر اساس گزارش‌ها و تحقیقات میدانی، طالبان در مناطق تحت کنترل خود مانند قندهار، لشکرگاه، قندوز و غزنی از هر ۱۰۰۰ افغانی، ۲۵ افغانی زکات از مردم می‌گرفتند که بر اساس حکم فقهی دو و نیم درصد از درآمد محاسبه می‌شد. همچنین آن‌ها در این مناطق از مردم عشر (یک‌دهم هرگونه تولید یا محصول که به صورت نقدی یا کالا به بازار عرضه می‌شود) دریافت می‌کردند. حتی در بسیاری از موارد طالبان از ساخت‌وسازهای خانه و ساختمان و مراکز بهداشتی، درمانگاه‌ها و کلینیک‌ها و دانشگاه نیز عشر می‌گرفتند.^۲

اتفاق نادر اما این بود که طالبان مالیات بر مالکیت زمین را در چندین ولایت/استان عمدتاً جنوبی وضع کرده بودند. برای نمونه؛ در تابستان ۲۰۰۸، طالبان ۵۰۰۵ روپیه به ازای هر جریب زمین (۲۰۰۰ مترمربع) در سراسر ولسوالی مرجه در ولایت هلمند درخواست کردند. طالبان این مالیات را به دو دلیل توجیه می‌کردند: یکی اینکه پول فرماندهان محلی طالب برای عملیات تمام شده بود؛ دودیکر اینکه در این ولسوالی مردم برای مدتی کمک‌های داوطلبانه‌ی خود به طالبان را قطع کرده بودند. در جنوب، این مالیات‌ها به قدری سودآور بود که طالبان محلی هر زمان که کمبود بودجه داشتند، شروع به گرفتن مالیات از زمین می‌کردند؛ تا جایی که این اقدام طالبان به جنوب شرق و شمال افغانستان نیز تسری یافت، هرچند در این مناطق کمتر موفق به اخذ مالیات از زمین شدند. در جنوب، اما این رویه به شکل جدی ادامه یافت و تا اواسط سال ۲۰۲۰، طالبان با استفاده از تکنیک مشابه، ۲۵۰۰ روپیه به ازای هر جریب در ولسوالی موسی قلعه ولایت هلمند جمع‌آوری کردند.^۳

تفسیر طالبان از مفاهیمی مانند زکات و عشر آشکارا نشان می‌دهد که این گروه برای رسیدن به قدرت و تسخیر جغرافیای بیشتر تا چه اندازه مفاهیم اسلامی را به سود قدرت طلبی خود مصدوره نموده و آیات قرآن را برای کسب منافع بیشتر تفسیر به رأی

1. Ashley Jackson, *Life under the Taliban shadow government*, p. 21.

2. *ibid.*

3. Rahmatullah Amiri and Ashley Jackson, "Taliban Taxation in Afghanistan (2006- 2021)", p. 9.

می‌کردند. بر اساس فقه حنفی، عشر مالیاتی است که بر ماحصل و ثروت نهایی تعلق می‌گیرد، نه بر درآمد صرف. با این حال، اما در نسخه‌ی عشر بنا بر تفسیر طالبان، ظاهراً هم بر درآمد و هم ثروت و برداشت محصولات زراعتی مالیات تعلق می‌گیرد. افزون بر این، در حالی که درآمد حاصل از زکات را باید برای مستمندان و در راه ریشه‌کن نمودن فقر از جامعه‌ی اسلامی مصرف کرد، روایت طالبان از زکات، روایتی جنگ‌افزایی بوده و هست و معمولاً بیشتر درآمد حاصل از زکات را در امور نظامی - امنیتی و جنگ مصرف می‌کند. زکات، در حقیقت نشانه‌ی تداوم ارتباط میان توانگران و نیازمندان جامعه‌ی اسلامی است و درآمد زکات یعنی کمک به خیر عمومی. در حالی که در امارت طالبان، درآمد حاصل از عشر و زکات به مصارف شخصی فرو کاسته می‌شود.

پول جمع‌آوری شده از مالیات اجباری که باید آن را نوع دیگری از اخاذی و باج‌گیری نامید، بخش مهمی از راهبرد نظامی طالبان بود که به آن‌ها این امکان را داد تا با سرعتی برق‌آسا کنترل بخش زیادی از جغرافیای افغانستان را به دست بگیرند و حکومت مرکزی را متلاشی نموده و بار دیگر قدرت را قبضه کنند. طالبان دقیقاً در طول دو دهه از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱ به باج‌گیری و اخاذی تحت عناوینی مانند مالیات، زکات و عشر مشغول بودند؛ اقداماتی که پیش از به قدرت رسیدن طالبان در دهه‌ی هفتاد شمسی جنگ سالاران انجام می‌دادند و طالبان فلسفه‌ی خیزش جنبش خود را مبارزه با اخاذی و باج‌گیری آن‌ها و ریشه‌کن نمودن فساد و راهزنی معرفی می‌کردند.

۲. سیستم مالیاتی کنونی طالبان

طالبان هنگامی که دوباره در سال ۱۴۰۰ شمسی/۲۰۲۱ میلادی قدرت را قبضه کردند، به عنوان باج‌گیران کارکشته و با کوله‌باری از تجربه در امر جمع‌آوری مالیات به میدان آمدند. آن‌ها برای سال‌ها از کشاورزان، مغازه‌داران، شرکت‌ها و سازمان‌های غیردولتی در مناطق تحت کنترل خود مالیات می‌گرفتند و این پول را نه در جهت خدمات عمومی، بلکه در مسیر شورش، ناامنی، جنگ و هرج و مرج به مصرف می‌رساندند. طالبان در تابستان ۱۴۰۰ شمسی/۲۰۲۱، در حالی که روستاها و شهرهای مختلف افغانستان را به تصرف خود درآورده بودند، به سرعت گروه‌هایی را برای جمع‌آوری مالیات سازمان‌دهی

کردند و بلافاصله مالیات بر درآمد و مالیات بر تجارت را بر شهروندان تحمیل کردند. به هر ترتیب، عادت مالیاتی طالبان که در طی دو دهه شورش تقویت شده بود، اکنون برای تأمین بودجه‌ی امارت آن‌ها بسیار حیاتی است.

سیستم مالیاتی در دوره‌ی حکومت جمهوری اسلامی نیز وجود داشت، ولی از طریق سازوکارهای قانونی، هرچند میزان فساد در آن بالا بود. با این وجود، اما سازوکار باج‌گیری و مالیات طالبان بسیار مؤثرتر و کارآمدتر از سیستم مالیاتی حکومت جمهوری اسلامی - که از کمک مالی و تخصص بین‌المللی بهره‌مند بود - عمل نموده است. باج‌گیری طالبان با مالیات جمهوری اسلامی یک تفاوت عمده دارد و آن اینکه اداره‌ی طالبان افزون بر اخذ مالیات ملی - دولتی، عشر (مالیات بر دام و برداشت محصولات کشاورزی) را نیز به‌مثابه‌ی مالیات شرعی بر مردم تحمیل کرده است که توسط وزارت کشاورزی از مردم دریافت می‌شود. افزون بر این، بر اساس برخی گزارش‌ها، طالبان در بسیاری از شهرها مانند کابل و مزار شریف کسبه و مغازه‌داران را مجبور کرده‌اند که «افزون بر پرداخت مالیات جدید، باید بدهی‌های مالیاتی زمان حکومت جمهوری اسلامی را نیز به اداره‌ی طالبان بپردازند».^۱ اداره‌ی بازرسی ویژه‌ی آمریکا برای بازسازی افغانستان (سی‌گار)، در گزارشی برای سنای ایالات متحده نوشته است که طالبان از کمک‌های بشردوستانه دولت‌های جهان که از طریق سازمان ملل متحد ارائه می‌شوند، مالیات می‌گیرند و از این طریق درآمد کسب می‌کنند. هرچند سخنگویان طالبان با رد این گزارش سی‌گار، ادعا کردند که کمک‌های بشردوستانه و سازمان‌های بین‌المللی که برای رسیدگی به نیازمندان در افغانستان فعالیت می‌کنند از پرداخت مالیات معاف‌اند، اما منابعی در افغانستان تأیید می‌کنند که طالبان از تمامی سازمان‌های داخلی و خارجی، افزون بر اخذ مالیات، هزینه‌هایی نیز به بهانه‌ی تأمین امنیت و تمدید ویزای کارمندان خارجی اخذ می‌کنند.^۲ یافته‌ها نشان می‌دهد که گروه طالبان در دوران شورش، فقط از مالیات بر تریاک سالانه

1. Kate Clark, "Taxing the Afghan Nation: What the Taleban's pursuit of domestic revenues means for citizens, the economy and the state", p. 4.

2. <https://www.independentpersian.com/node/304616>.

۴۰ میلیون دلار درآمد داشته است.^۱ این گروه مالیات بر تریاک را در چارچوب مالیات شرعی و تحت عنوان «عشر» (مالیات بر برداشت محصولات کشاورزی و زراعتی؛ چه قانونی مانند گندم و جو و... و چه غیرقانونی مانند تریاک) از مردم دریافت می‌کند. بدون شک، جمع‌آوری این مالیات‌ها نه تنها به توان نظامی طالبان در جنگ کمک کرد، بلکه حکومت جمهوری را نیز تضعیف کرد و فروپاشی آن را شتاب بخشید. در یکی دو سال پیش از قدرت‌گیری دوباره، طالبان به تدریج مالیات گمرکی نسبتاً رسمی را با استفاده از سیستم ایست‌های بازرسی در سراسر جاده‌های اصلی وضع کردند و عملاً در تقابل با سیستم مالیاتی فاسد و رشوه‌محور دولت جمهوری اسلامی، به شیوه‌ی خود و تحت عنوان مالیات اسلامی به باج‌گیری از رانندگان پرداخت‌کننده مالیات دهندگان رسیده‌های رسمی ممه‌ور به مهر امارت طالبان دریافت می‌کردند. بنابراین با تصرف هرچه بیشتر قلمروهای جغرافیایی توسط طالبان، درآمد این گروه شورشی نیز افزایش می‌یافت و تقریباً همه‌ی آن در مسیر جنگ و افزایش توان نظامی به مصرف می‌رسید. افزون بر این، تسخیر گذرگاه‌های مرزی، خزانه‌های طالبان را در حین حرکت به سمت کابل پر نگه داشته بود. اکنون نیز، اگر دستاوردهای ضد اسلامی و ضد حقوق بشری وزارت امر به معروف و نهی از منکر طالبان را نادیده بگیریم، بزرگ‌ترین دستاورد اقتصادی طالبان را باید در بخش جمع‌آوری مالیات و عوارض گمرکی دانست. در طول سال اول قدرت‌گیری طالبان، سازوکار مالیات بر تاکتیک‌های ناپایدار (درخواست پرداخت فوری برای مالیات‌های عقب‌افتاده) متکی بود، اما نشانه‌های بهبود نسبی اقتصادی از بهار ۱۴۰۱ شمسی/۲۰۲۲ به بعد نشان می‌دهد که طالبان ممکن است سطوح درآمدی را حتی زمانی که این ابزارهای فوق‌العاده دیگر قابل دوام نیستند، حفظ کنند. همچنین سخنگویان طالبان ادعا می‌کنند که نشستی و هدررفت و رشوه و فساد در گمرکات را که یکی از مشکلات عمده‌ی رژیم گذشته بود، از بین برده‌اند؛ که البته شاید این ادعای آن‌ها اغراق‌آمیز باشد؛ زیرا یکی از عوامل مهم فساد مالی در حکومت جمهوری اسلامی، سرازیر شدن دلارهای

1. Ashley Jackson, "How the Taliban's more effective and 'fairer' tax system helped it win control of Afghanistan".

آمریکا به افغانستان بود. روند فزاینده‌ی تزریق دلار به افغانستان باعث هدررفت و فساد مالی و ... می‌شد. با به قدرت رسیدن دوباره‌ی طالبان، اما آمریکا و کشورهای غربی تمام کانال‌های انتقال دلار به افغانستان را مسدود کردند؛ بنابراین اکنون با توجه به اینکه تزریق دلار از خارج به زیر صفر رسیده و نقدینگی به شدت کاهش یافته است، به شکل طبیعی شریان‌های اساسی فساد مالی قطع شده و طالبان نمی‌توانند این رخداد را به سود خود مصادره نموده و از موفقیت در ریشه‌کن نمودن فساد مالی سخن بگویند.

از میان درآمدها، مالیات تنها درآمد دولتی است که به شکلی مستقیم و بی‌واسطه بیشترین تأثیر را بر روی مردم دارد. از منظر بسیاری از شهروندان افغانستان، مالیات امارت، مالیات غیرعادلانه است؛ زیرا مردم مالیات را به ازای خدمات عمومی مانند آموزش، مراقبت‌های بهداشتی، جاده‌سازی، توسعه‌ی شهری و روستایی، پشتیبانی از بخش کشاورزی، بهبود کیفیت ادارات و مواردی از این دست به امارت طالبان پرداخت می‌کنند. در عمل اما تنها چیزی که مردم شاهدش هستند انتقال پول از جیب آن‌ها به جیب اداره‌ی طالبان، بدون انجام خدمات عمومی از سوی طالبان است. در عوض، طالبان ترجیح می‌دهند مالیات‌های جمع‌آوری شده از شهروندان را در بخش‌های امنیتی، نظامی و اطلاعاتی به مصرف برسانند که به معنای غارت پول مردم توسط حاکمان، با هدف تثبیت قدرت است.

افزون بر این، اکثریت مردم افغانستان زیر خط فقر زندگی می‌کنند و با این وجود، مالیات اجباری بر آن‌ها تحمیل می‌شود و آن‌ها ناگزیرند مقدار ناچیزی را که از خیریه‌ها دریافت می‌کنند به مأموران امارت بپردازند. مسئله‌ی عدم شفافیت مالی نیز یکی از چالش‌های مهم شهروندان افغانستان است. در اداره‌ی طالبان هیچ‌گونه شفافیت مالی وجود ندارد و مردم اغلب نمی‌دانند که مالیاتی که طالبان از آن‌ها می‌گیرد در کجاها به مصرف می‌رسد و منافع جمعی برآمده از این پول‌ها کجاست؟ شهروندان افغانستان به این نتیجه رسیده‌اند که حاکمان امارت بدون توجه به منافع شهروندی، مالیات‌های سنگین و غیرعادلانه را بر آن‌ها تحمیل می‌کنند. چنین درکی از وضعیت مالی و اقتصادی اداره‌ی طالبان، بدون شک شکاف میان مردم و دولت را بیش از پیش گسترده‌تر و ژرف‌تر نموده و در نهایت صدای نارضایتی عمومی و دشمنی فراگیر علیه طالبان بلند خواهد شد.

به هر ترتیب، طالبان اکنون متوجه شده‌اند که تحمیل مالیات و باج‌گیری در دوران شورش بسیار آسان‌تر از افزایش درآمد به عنوان یک دولت است. پیش از سقوط جمهوری اسلامی در ۲۴ مرداد (اسد)/۱۵ اوت ۲۰۲۱، حدود ۸۰ درصد از بودجه‌ی ملی افغانستان از کمک‌های بین‌المللی تشکیل می‌شد. این پول اکنون تا حد زیادی قطع شده و ذخایر کشور مسدود شده است. بسیار بعید است که طالبان - تا زمانی که به رسمیت شناخته نشده و در انزوای سیاسی بین‌المللی باقی بماند - بتواند درآمد کافی برای جلوگیری از فروپاشی اقتصادی به دست آورد. در شرایطی که ۹۵ درصد مردم افغانستان غذای کافی و مایحتاج ضروری روزانه‌ی خود را ندارند، درآمدهای مالیاتی امارت طالبان روزه‌روز کاهش خواهد یافت؛ زیرا مردم توان پرداخت مالیات را ندارند. افزون بر این، سازمان‌های امدادی و کمک‌رسان نیز از پرداخت کمک‌های مالی به طالبان هراس دارند و تصور می‌کنند که طالبان بودجه‌های دریافتی از بنیادها و سازمان‌های خیریه و امداد رسان را در زمینه‌های امنیتی و نظامی و گسترش تروریسم به مصرف می‌رساند، نه برای مردم عادی و شهروندان فقیر افغانستان. فروپاشی اقتصادی در نهایت به نارضایتی عمومی و شورش دامن خواهد زد و در صورت تداوم، احتمالاً راه برای فروپاشی سیاسی هموار می‌شود.

گفتار دوم: تحریم‌های شکننده

در حال حاضر یکی از مشکلات اقتصادی فراروی طالبان مسئله‌ی تحریم‌هاست. برخی از مقامات ارشد طالبان همچنان تحت تحریم‌های بین‌المللی قرار دارند و این تحریم‌ها از یکسو مانع از تماس‌ها و سفرهای خارجی اعضای طالبان می‌شود و از سوی، بسیاری از کشورها و شرکت‌های خصوصی امنیتی و خدماتی (NGO) را که به دنبال تعامل قانونی با طالبان در افغانستان هستند، از ادامه‌ی همکاری منصرف خواهد کرد. زمانی که طالبان در مرداد (اسد) ۱۴۰۰/ اوت ۲۰۲۱ کنترل افغانستان را به دست گرفتند، تحریم‌های ایالات متحده که از سال ۲۰۰۲ هر شکلی از حمایت از طالبان را به عنوان یک گروه تروریستی جهانی، جرم‌انگاری می‌کرد، ناگهان تبدیل به قانونی شد که حتی می‌توانست مجازات‌هایی برای طالبان به عنوان رهبران یک کشور مستقل اعمال کند.

گرچه عوامل دیگری مانند همه‌گیری کووید ۱۹، خشکسالی و بی‌کفایتی و سوء مدیریت طالبان نیز در به وجود آمدن وضعیت کنونی که شاید بدترین بحران انسانی باشد، نقش داشته‌اند، اما عامل اساسی که باعث فروپاشی اقتصادی و سیاسی در افغانستان شد، گام‌های فوری غرب برای تحریم و اقدامات تنبیهی شدید و سریع دولت آمریکا برای منزوی کردن رژیم طالبان بود. طبیعی است کشورهایی که در طول دو دهه با کمک‌های مالی و پولی، نظامی و... سیاست و اقتصاد افغانستان را به شکل عمیق و گسترده به خود وابسته کرده بودند، با توقف یک باره‌ی کمک‌های خود، کشور را در سرایشی سقوط و فروپاشی بکشاند.

۱. تأثیر تحریم‌ها بر معیشت مردم

با خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، شرکت‌های حقوقی آمریکایی به سرعت به نهاد‌های بین‌المللی در سراسر جهان هشدار دادند که هرگونه معامله‌ی تجاری در افغانستان می‌تواند خطر نقض تحریم‌ها را به همراه داشته باشد.^۱ افزون بر این، هرگونه پرداخت معمول مالیات می‌تواند به عنوان کمک و حمایت از طالبان تلقی شود. شرکت‌های حقوقی آمریکایی، مطالبی را با عنوان «هشدار مشتری»^۲ منتشر کردند که پس از کنترل طالبان بر افغانستان، مؤسسات مالی و شرکت‌های خدمات پولی را ملزم می‌کند تا سیاست‌های مالی و تجاری خود را مورد بازنگری قرار دهند تا اطمینان حاصل کنند که هرگونه معامله با نهادها در افغانستان، اعم از دولتی یا خصوصی، با تحریم‌های ایالات متحده و قوانین ضد تأمین مالی تروریسم مغایرت نداشته باشد.^۳

تحریم‌های ایالات متحده وضعیتی را به وجود آورد که در تاریخ ۱۳ ژانویه ۲۰۲۲، آنتونیو گوتش، دبیر کل سازمان ملل متحد در دیدار مطبوعاتی با خبرنگاران و اصحاب رسانه، نسبت به اینکه میلیون‌ها افغان به دلیل انجماد و سردی دمای هوا و دارایی‌های منجمد در آستانه‌ی مرگ هستند ابراز نگرانی کرده و نسبت به عواقب زیان‌بار آن هشدار داد.^۴ هشدار وی ذهن‌ها را به این مسئله معطوف کرد که گرچه ممکن است با تسلط طالبان بر افغانستان جنگ و ناامنی کاهش یابد، ولی با ورود اقتصاد این کشور در یک ماریپیچ عمیق، شاهد افزایش روزافزون فقر خواهیم بود.

بر اساس پاره‌ای از آمارهای منتشره، در سپتامبر و اکتبر ۲۰۲۱، نزدیک به ۱۹ میلیون نفر در افغانستان سطوح بالایی از ناامنی غذایی حاد را تجربه کردند که تقریباً ۳۰ درصد افزایش نسبت به فصل مشابه در سال گذشته (۱۴٫۵ میلیون نفر) را نشان می‌دهد. عوامل

1. <https://www.lexology.com/library/detail.aspx?g=8722b5dd-85f8-47b9-b735-5737e112a3f3>.

2. Client Alert.

3. https://www.mcgonigle.law/newsitem/pdf/taliban_resurgence_in_afghanistan_raises_sanctions_issues_for_financial_institutions_and_money_transmitters_1072.pdf.

4. <https://www.un.org/sg/en/content/sg/press-encounter/2022-01-13/secretary-generals-press-encounter>.

اصلی ناامنی غذایی حاد شامل خشکسالی و تأثیرات آن بر محصولات کشاورزی و دام، سقوط خدمات عمومی، بحران شدید اقتصادی و افزایش قیمت مواد غذایی است. برآورد کلی این است که ۶٫۸ میلیون نفر در وضعیت اضطراری و ۱۱٫۹ میلیون نفر در بحران برای نجات جان خود، کاهش شکاف غذایی و محافظت از معیشت خود نیاز به اقدام فوری دارند.^۱ افزون بر این، بسیاری از شهروندان افغانستان در چند ماه اخیر شب و روز را بدون درآمد ثابت سپری می‌کنند.

شورای امنیت سازمان ملل در پاسخ به وضعیت اضطراری بشردوستانه، طی قطعنامه ۲۶۱۵ در ۲۲ دسامبر ۲۰۲۱ ایالات متحده و دیگر کشورها، آژانس‌های بین‌المللی و سازمان‌های غیردولتی را توصیه به اجرای معافیت‌های تحریمی کرد. برنامه‌ی توسعه‌ی سازمان ملل متحد (UNDP) یک صندوق امانی ویژه و یک طرح کمک اضطراری ایجاد کرد^۲ تا حداقل درآمد را برای افغان‌های آسیب‌پذیر حفظ کند، سرمایه‌های حیاتی را برای کسب و کارهای کوچک در حال شکست و پرداخت‌های نقدی به کارگران برای کاهش بلایای طبیعی و پروژه‌های زیربنایی کوچک ایجاد کند. بانک جهانی ۲۸۰ میلیون دلار از صندوق امانی خود را که به طرح بازسازی افغانستان مربوط می‌شد، به برنامه‌ی جهانی غذا (WFP) و یونیسف انتقال داد^۳ تا به نیازمندترین افغانستانی‌ها کمک کند. کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان بودجه، غذا و سایر کمک‌های محدودی را به ۴ میلیون آواره و بیجاشدگان در داخل کشور ارائه کرده است.^۴ با این وجود، اما این معافیت‌ها

1. IPC (Integrated Food Security Phase Classification):

https://www.ipcinfo.org/fileadmin/user_upload/ipcinfo/docs/IPC_Afghanistan_AcuteFoodInsec_2021Oct2022Mar_report.pdf.

2. <https://reliefweb.int/report/afghanistan/security-council-resolution-2615-2021-adopted-security-council-its-8941st-meeting>

3. <https://www.undp.org/press-releases/new-un-development-programme-emergency-initiative-support-afghan-people-need>

4. <https://www.worldbank.org/en/news/press-release/2021/12/10/-statement-on-the-decision-of-artf-donors-to-transfer-out-280-million-for-the-humanitarian-response-in-afghanistan>.

5. <https://www.washingtonpost.com/world/2022/01/08/afghanistan-winter-crisis/>.

صرفاً به منظور تأمین نیازهای اساسی مانند غذا، آموزش و مراقبت‌های بهداشتی / صحی، برای جمعیت فقیر و در معرض خطر افغانستان در نظر گرفته شده است. با این همه، اما سرازیر شدن پول به شکل کمک‌های اضطراری به تنهایی نمی‌تواند بحران اقتصادی و سیاسی را به صورت ریشه‌ای حل کند. کمک‌های بشردوستانه اگرچه لازم است، ولی کافی نیست و کارکردی موقتی و تسکین‌دهنده دارد نه خاصیتی درمانگر. هیچ افزایشی در کمک‌های غذایی و پزشکی و درمانی نمی‌تواند آسیب‌های کلان اقتصادی ناشی از افزایش شدید قیمت کالاهای اساسی، سقوط سیستم بانکی، توقف پرداخت حقوق کارمندان غیرنظامی و سایر پیامدهای شدیدی را که در سراسر افغانستان موج می‌زند جبران کند.

۴. تأثیر تحریم‌ها بر سیستم بانکی و سرمایه‌گذاری

بر اثر تحریم‌های بین‌المللی، سیستم بانکی در حال فروپاشی افغانستان برای اقتصاد دلاری این کشور که مبتنی بر پول نقد است ناکارآمد شده است و پس‌انداز بانکی مردم رو به اتمام است. بانک مرکزی برای انجام عملیات خود به شبکه‌ی مالی جهانی متصل نیست و در نقل و انتقال ارز با مشکلات جدی مواجه است. افزون بر این، بحران اقتصادی باعث شده است که تاجران به دیگر کشورها پناهنده شوند؛ زیرا سیستم مالی و بانکی اداره‌ی طالبان قادر به پرداخت وام برای آن‌ها نیست. در شرایط کنونی بسیاری از وام‌دهندگان خارجی به دلیل ترس از نقض مقررات تحریمی، از دادوستد با هر نهاد افغانستانی خودداری می‌کنند. شرکت‌ها و افرادی که تحریم‌های ایالات متحده علیه طالبان را نقض می‌کنند، در معرض جریمه‌های سنگین و مجازات‌های جنایی هستند.^۱ افزون بر این، عدم مشروعیت و عدم به رسمیت شناخته شدن بین‌المللی و انزوای سیاسی این چالش را به وجود آورده است که چه کسی قرار است قراردادهای بزرگ زیرساختی یا معدنی را با دولتی امضا کند که تقریباً هیچ‌کس آن را به شکل قانونی به

1. The Intercept: (<https://theintercept.com/2021/12/28/afghanistan-economy-collapse-us-sanctions/>)

رسمیت نمی‌شناسد؟ حتی در سطح منطقه‌ای، جایی که هیچ دولتی نگرانی‌هایی در مورد تحصیل دختران یا حاکمیت قانون ایجاد نمی‌کند، امارت طالبان نمی‌تواند به رسمیت شناخته شود زیرا از ترکیب عناصر نزدیک به دولت‌های ایران، روسیه، ازبکستان و... در کابینه خودداری می‌کند. اگرچه همه‌ی این دولت‌ها با امارت طالبان تجارت می‌کنند و کمک‌های اندکی ارائه می‌دهند، اما در بلندمدت افغانستان برای بهبود اقتصادی و توسعه به روابط دیپلماتیک و رسمیت یافتن کامل نیاز خواهد داشت.

همچنین اختلافات داخلی در بدنه‌ی طالبان نشان از این دارد که وحدت طالبان تضمین نشده و هر آن ممکن است درگیری‌ها بر سر قدرت آغاز شود. هرچند در ماه‌های اخیر رهبری طیف جنوب و جناح قندهاری قدرت خود را تحکیم نموده، ولی بروز هرج و مرج دور از ذهن نیست و این مسئله باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران احساس خطر نموده و از سرمایه‌گذاری در رژیم امارت اجتناب کنند.

۳. راه برون‌رفت از تحریم‌ها

رژیم طالبان با از دست دادن میلیاردها دلاری که از صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ایالات متحده و اتحادیه اروپا به افغانستان اختصاص یافته بود، آسیب‌پذیرترین و ورشکسته‌ترین اقتصاد منطقه شناخته می‌شود. ذخایر بانک مرکزی این کشور در ایالات متحده که بر اساس برخی گزارش‌ها بیش از ۹ میلیارد دلار و به گفته‌ی شماری از منابع بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار است، توسط دولت ایالات متحده مسدود شده بود و تنها در این اواخر بخشی از آن برای مصارف بشردوستانه آزاد شد. با توجه به مرکزیت دلار آمریکا در اقتصاد بین‌الملل و بلوکه شدن ذخایر افغانستان در بانک‌های ایالات متحده از ۱۵ اوت ۲۰۲۱ بدین سو، ایالات متحده نقش بسیار مهمی می‌تواند در حل بحران انسانی در افغانستان ایفا کند. با این وجود، اما دولت آمریکا به مثابه‌ی اصلی‌ترین عامل به وجود آمدن این وضعیت، بیش از آنکه به فکر حل بحران باشد به انتقام‌جویی می‌اندیشد. گرچه سهم

1. <https://www.vox.com/2022/1/22/22896235/afghanistan-poverty-famine-winter-humanitarian-crisis-sanctions>

2. .The New York Times, 2021/ 8/21.

دولت آمریکا از مجموع کمک‌های اضطراری به افغانستان در سال ۲۰۲۱ نزدیک به ۴۷۴ میلیون دلار گزارش شده است.^۱ ولی نسبت به نقش بزرگی که در فروپاشی و پدید آمدن فاجعه داشته است، این میزان کافی نیست و انتظار می‌رود که اقدامات مؤثر و مداوم متناسب با میزان فاجعه، برای از بین بردن فاجعه انجام دهد. لورل میلر از گروه بین‌المللی بحران در یادداشتی با عنوان «افغانستان در حال فروپاشی است و ایالات متحده به تسریع آن کمک می‌کند» که در تاریخ ۱۱ ژانویه ۲۰۲۲ در نیویورک تایمز انتشار یافت، دولت بایدن را به کم‌کاری و اهمال در وظایف خود و اقدامات نیمه‌تمام متهم کرده و می‌نویسد:

«زمانی که ایالات متحده ... از افغانستان خارج شد، با یک انتخاب حیاتی روبرو شد: اجازه فروپاشی دولتی که عمدتاً توسط کمک‌های خارجی سرپا ننگه داشته شده بود، یا همکاری با طالبان، دشمنان سابق او که در قدرت بودند...»^۲.

در نهایت میلر پیشنهاد می‌دهد که «ایالات متحده باید قرص تلخ همکاری با دولت تحت رهبری طالبان را ببلعد تا از یک کشور شکست خورده در افغانستان جلوگیری کند. زانو زدن به دولت از طریق تحریم‌ها و کمک‌های منجمد، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد که اکنون طالبان در رأس امور قرار دارند، اما تضمین می‌کند که خدمات عمومی عادی سقوط کند، اقتصاد دچار زوال شود و معیشت افغان‌ها حتی بیشتر از این کاهش یابد».^۳

گرچه در ظاهر، دولت آمریکا و متحدانش برای جبران شکست خود و انتقام از طالبان از طریق تحریم امارت به اقدامات تنبیهی روی آورده‌اند، اما همین اکنون پیامدهای آن برای شهروندان افغانستان فاجعه‌بار و غیرقابل تحمل شده است و در آینده نیز رشد و گسترش افراط‌گرایی را در پی خواهد داشت. به نظر می‌رسد که نخستین قربانیان تداوم سنت انتقام‌جویی آمریکا پس از دو دهه هزینه، مردم افغانستان باشند و پس از آن امارت طالبان و در نهایت آمریکا و کشورهای غربی هم‌پیمان ایالات متحده. تجربه‌ی تاریخی

1. <https://www.state.gov/issuance-of-additional-general-licenses-and-guidance-in-support-of-assistance-to-afghanistan/>.

2. Laurel Miller, "Afghanistan Is in Meltdown, and the U.S. Is Helping to Speed It Up," The New York Times, Jan 11, 2022.

3. Laurel Miller, *ibid*.

نشان داده است که دولت‌های ناکام و شکست خورده ظرفیت بالایی برای تولید خشونت دارند و به خوبی می‌توانند زمینه‌ی مناسبی برای رشد و خیزش افراط‌گرایی فراهم کنند. بنابراین، اگر غرب و به‌ویژه دولت آمریکا حاضر به همکاری با طالبان نشوند، تهدیدهای ناشی از بحران انسانی و طغیان مجدد افراط‌گرایی و تروریسم، رژیم طالبان را به سراشیبی سقوط نزدیک خواهد کرد.

تنها راه برون‌رفت طالبان از تحریم‌ها، همکاری جامعه‌ی بین‌المللی و کشورهای غربی با امارت است. با این حال، غربی‌ها همکاری و رفع تحریم‌ها را مشروط به شروطی بسیار اساسی کرده‌اند که شاید طالبان از عملی ساختن آن‌ها ناتوان باشند. از نظر دولت‌های غربی، طالبان نباید گمان کنند اکنون که به لحاظ نظامی پیروز میدان شده‌اند باید بر سر مواضع متعصبانه و غیرمنعطف خود استوار بایستند و منتظر رفع تحریم‌ها از سوی آمریکا و غرب باشند. طالبان باید برای رفع تحریم، در معیارهای خود بازنگری اساسی کنند و سیاست‌های سرکوبگرانه‌ی داخلی را کنار بگذارند. طالبان باید حتی الامکان به خواسته‌های غرب در مسئله‌ی مبارزه با تروریسم، حقوق بشر و مسائل زنان تمکین کنند. این گروه به‌ویژه باید در مسئله‌ی تحصیل دختران و زنان سیاست روادارانه در پیش بگیرد و با گروه‌های تروریستی مانند القاعده و تحریک طالبان پاکستان همکاری خود را قطع کند.

با این همه، اما عملی ساختن این شروط از سوی طالبان بسیار دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ زیرا در بدنه‌ی رهبری طالبان هیچ اراده‌ای برای تغییر وجود ندارد و تمام تلاش خود را بر روی تحمیل ایدئولوژی امارت بر جامعه متمرکز نموده‌اند. فشار تحریم‌ها نمی‌تواند ممکن است طالبان را به‌طور بنیادی متحول نکند، اما بدون شک این تحریم‌ها رژیم طالبان را در لاک انزوای سیاسی بین‌المللی فرو خواهد برد. انزوای بین‌المللی امارت طالبان در درازمدت مشکلات و بحران اقتصادی را تشدید نموده و باعث هرج و مرج می‌شود و در نتیجه ممکن است فاجعه‌ی انسانی به اوج خود برسد، شورش و افراط‌گرایی رشد نموده و رژیم طالبان دچار خودویرانگری بزرگ شود.

گفتار سوم: فرار متخصصان

در دوره‌ی حکومت انتقالی و برقراری جمهوری در افغانستان بسیاری از مهاجران دوباره به کشور بازگشتند. بسیاری از این افراد در دوران مهاجرت دارای تحصیلات عالی و مهارت و تخصص شده و با دست پر به کشور بازگشته بودند و در پروژه‌ی بازسازی نقش آفرینی می‌کردند. در مقابل، اما نیروهای طالبان در بیش از دو دهه تنها در زمینه‌ی جنگ و انتحار و امر به معروف و نهی از منکر آن‌هم از آخرین مرحله (توسل به زور و خشونت) تخصص یافته بودند. به جرئت می‌توان گفت به لحاظ تخصص و مهارت فنی و مدیریت تأسیسات دولتی، نیروهای طالب کنونی هیچ فرقی با گذشته ندارند؛ زیرا حلقه‌ی اصلی علمای پیرامون رهبری، همگی نیروهایی فوق‌محافظه‌کار هستند و این امر در درازمدت، پیامدهای ضد توسعه‌ای را در افغانستان به دنبال دارد که ممانعت از نقش اجتماعی زنان و تحریم تحصیل دختران یکی از بارزترین نمونه‌هاست. علمای فوق‌محافظه‌کار معمولاً تحصیلات کمی غیر از تحصیلات مذهبی دارند و این ویژگی تقریباً در مورد همه‌ی رهبران ارشد طالبان صدق می‌کند. در مقایسه با یک سیاست‌مدار متوسط/متوسط در غرب، یا کشورهای منطقه، توانایی آن‌ها برای درک هر موضوع فنی در امور کشور بسیار محدود است. به نظر می‌رسد که آن‌ها شدیداً به مشاورانی که از میان مقامات دولت پیشین انتخاب شده‌اند، متکی هستند.

در دوره‌ی اول امارت، در یک حرکت غافلگیرکننده از سوی ملا عمر، ملا محمد عباس آخوند که تا روز قبل آرزو داشت شیخ‌الحديث شود و شب‌ها خواب آن را می‌دید و نهایت توانایی او جنگ و رزم و سلاح به دوش گرفتن در حزب حرکت انقلاب اسلامی

مولوی محمد نبی بود، ناگهان به عنوان وزیر صحت عامه (بهداشت) منصوب شد. همچنین ملا شیرعلی حنیفی، یک طلبه‌ی متوسط که حتی تحصیلات دینی خود را به تمام نرسانیده بود، به دستور ملا عمر رئیس صحت عامه (خدمات بهداشتی) جلال‌آباد شد؛ اداره‌ای که در آن حدود ۴۵۰ نفر پزشک عمومی و متخصص و ۷۵۰ نفر کارکنان پرستاری، خدماتی و تجهیزاتی دوره‌دیده مشغول به کار بودند. پیش از آن نیز ملا شیرعلی به دستور ملا عمر به عنوان جانشین شهردار هرات منصوب شده بود.

بنابراین، در امارت طالبان میان انتصاب و تخصص هیچ نسبتی وجود ندارد و از آنجایی که مشروعیت انتصابات دایرمدار فرمان امیر است، هیچ بعید نیست که شخصی که امروز سخنگوی امیر است، فردا به عنوان وزیر بهداشت (صحت عامه) منصوب شود و کسی که دیروز وزیر دفاع بوده، امروز به عنوان وزیر مالیه (اقتصاد و دارایی) مقرر گردد. چنین انتصابات بی‌اساسی در مورد کسانی که حتی با مفهوم شهر بیگانه هستند و تاکنون به عنوان وزیر وزارتخانه یا رئیس یک اداره و نهاد، حتی با ابتدایی‌ترین وسایل ضروری اداره مانند میز و صندلی کنار نیامده و آن‌ها را «مصدق کفر می‌دانستند»، شاید برای ناظران امری غریب باشد، ولی برای طالبان نه تنها عجیب و غریب نیست، بلکه با هاله‌ای از تقدس و تجلیل نیز همراه است.

ریشه‌ی انتصابات این‌چنینی به ایدئولوژی و باور مسلط در بدنه‌ی رهبری طالبان بازمی‌گردد؛ از نظر رهبران طالبان، «وفاداری» و «اطاعت» بر «توانایی» و «لیاقت» مقدم است و «ایدئولوژی» بر «تکنولوژی» ارجحیت دارد. از این رو، در امارت طالبان پاداش وفاداری همواره بیش از پاداش توانایی بوده و ایدئولوژی به نابودی تکنولوژی کمر بسته است. اصولاً در گفتمان طالبانیسم، شخصیت‌ها و شبکه‌های کلیدی درون‌گروهی بر نهادها و ساختارهایی که این شخصیت‌ها و شبکه‌ها در درون آن نقش بازی می‌کنند، برتری دارد. مولوی نیک محمد، مسئول امر به معروف و نهی از منکر طالبان در جلال‌آباد، در دوره‌ی نخست امارت، به روشنی از این‌گونه انتصابات رمزگشایی کرده و می‌گوید:

«امیرالمؤمنین، معتقد است هر مسئولیتی را که به آن‌ها محول شود می‌توانند انجام

دهند چون آگاهی‌شان به علوم شرعی برای آن‌ها پس‌زمینه و بستری فراهم کرده که می‌توانند مرز کار درست از غلط را در تمام حوزه‌های انسانی تشخیص دهند»^۱.

از نظر نیک محمد، در صدر اسلام نیز والیان بر اساس اطمینان به تقوا و احتیاطشان در امور حلال و حرام انتخاب می‌شدند نه بنا به تخصص و توانایی در آن مسئولیت^۲. باین وجود، اما چنین نگاهی به انتصابات و پست‌های حکومتی، در سرشت خود مصداق کار غلط و نادرست و برخلاف عقل سلیم، عرف و شرع و سیره‌ی پیامبر اسلام است. به لحاظ شرعی، آنچه برای ما الزام‌آور است پایبندی به اصول و ارزش‌های اساسی اسلامی در صدر اسلام است و شکل دولت اسلامی صدر اسلام برای ما الزام‌آور نیست؛ برای نمونه می‌توان دولتی تأسیس کرد که به لحاظ فرم و شکل، جمهوری و به لحاظ مبانی، اصول و محتوا اسلامی باشد مانند نظام جمهوری اسلامی پیشین در افغانستان یا نمونه‌های جمهوری در کشورهایمانند ایران و اندونزی.

افزون بر این، اولاً در صدر اسلام و حکومت پیامبر نیز انتصابات دایم‌دار توانمندی افراد در مسئولیت‌های واگذار شده بود. ثانیاً درست و غلط در امور کشورداری غیر از شایست و ناشایست در امور فردی است. فرض می‌گیریم که یک طلبه‌ی علوم دینی متوسطه که هنوز بر مبانی فقهی، کلامی و اخلاقی و حدیثی مسلط نیست بتواند در حوزه‌ی بینافردی شایست و ناشایست را تشخیص دهد، اما در حوزه‌ی مدیریت سیاسی، اقتصادی و ... چنین باوری آشکارا از مصادیق کار غلط و ناشایست و ناموجه است؛ بگذریم از اینکه بسیاری از سران طالبان حتی در حوزه‌ی بینافردی نیز فاقد شایستگی‌های اولیه و ضروری هستند و حداقل بایسته‌های اخلاقی را رعایت نمی‌کنند و مرتکب اعمال ناشایست می‌شوند. این مسئله به‌ویژه در مورد وزارت داخله و وزارت امر به معروف و نهی از منکر، به‌مثابه‌ی دستگاه‌های اجرایی که بی‌وقفه و شبانه‌روزی بر جان و مال و آبرو و ناموس مردم مسلط هستند، به‌درستی صدق می‌کند.

ثانیاً، به‌طور کلی، تقرر منهای تخصص در رژیم طالبان یک قاعده‌ی عمومی است

۱. ر. ک: فهمی هویدی، طالبان: سپاهیان خدا در نبردی اشتباهی، ص ۶۶.

۲. همان، ص ۶۷.

و چه در گذشته و چه اکنون رهبران امارت تصمیم گرفته‌اند که در تمام وزارتخانه‌ها، ولایات، ولسوالی‌ها، ادارات، دانشگاه‌ها، مکاتب و مؤسسات و دوایر حکومتی، نیروهای ملا و مولوی بدون تخصص را منصوب کنند. همان‌گونه که در دهه‌ی هفتاد شمسی تمام وزرا، والیان و ... از اعضای طالبان بودند، اکنون نیز در هر مکانی که عنوان اداره‌ی امارت بر آن صدق می‌کند، بدون استثنا یا ملا، یا مولوی یا یکی از نیروهای طالب در آن گماشته شده است.

به هر ترتیب، تسلط ناگهانی طالبان بر نهادهای دولتی کنونی، یک بحران حکومت داری ملی ایجاد کرد که سبب شد بسیاری از مهاجرانی که در دوره‌ی جمهوری به کشور بازگشته بودند، به شمول باتجربه‌ترین کارمندان افغانستان و نیروهای متخصص از ترس این گروه، دوباره به مهاجرت و پناهندگی ناخواسته و تحمیلی به کشورهای دیگر تن بدهند و دوباره زندگی را از صفر شروع کنند.

پیش از تسلط دوباره‌ی طالبان، دانشگاه میدلسکس^۱ بریتانیا با ۱۹۶ شهروند افغانستانی که در دهه‌ی ۱۹۹۰ به عنوان پناهنده گریخته بودند و در دو دهه‌ی گذشته به کشور بازگشته بودند گفتگویی انجام داد. بر اساس این تحقیق میدانی، دو دلیل اصلی آن‌ها برای بازگشت به کشور بهبود وضعیت سیاسی و دلایل خانوادگی بود. این تحقیق نشان داد که ۵۶٫۶ درصد از پناهندگان در ابتدا به پاکستان، ایران یا هند مهاجرت کرده‌اند و ۳۲ درصد آن‌ها قبل از بازگشت به کشورشان به اروپا، آمریکای شمالی یا استرالیا نقل مکان نموده‌اند. از مجموع این افراد ۱۵٫۳ درصد در بخش آموزش و پرورش و آموزش عالی مشغول به کار بودند و ۱۴٫۳ درصد نیز در بخش تجارت و مهارت. حدود نیمی از مردان (۴۹٫۶ درصد) و زنان (۴۷٫۷ درصد) به تیم تحقیقاتی گفته‌اند که در صورت بازگشت طالبان احتمالاً دوباره مهاجرت خواهند کرد.^۲

اکنون به نظر می‌رسد که فرضیه و آمارهای احتمالی این تحقیق درست از آب درآمده و بسیاری از نیروهای متخصص از کشور خارج شده‌اند. گرچه آمارها در خصوص فرار

1. Middlesex University

2. <https://www.thenationalnews.com/world/asia/2021/07/26/afghanistan-to-suffer-brain-drain-if-taliban-return-to-power-as-migrants-leave-once-more/>.

مغزها به دلیل اینکه پروسه‌ی خروج و مهاجرت ادامه دارد، باید به روز شود، ولی بر اساس برخی گزارش‌ها از میان بیش از ۱۲۰,۰۰۰ نفری که توسط آمریکا از افغانستان به مقصد کشورهای غربی انتقال یافتند، اکثریت آن‌ها متخصصان واجد شرایط از کارمندان ملکی بانک‌ها، شرکت‌های خصوصی و دولتی و نمایندگان هستند.^۱

به نظر می‌رسد که خروج پرشتاب متخصصان و نیروهای کارآمد توسط آمریکا، بخشی از روند انتقام‌گیری ایالات متحده و غرب از طالبان است. طالبان که متوجه این انتقام‌گیری شده بودند، سریعاً به روند انتقال متخصصان واکنش نشان دادند؛ برای نمونه ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان در یک کنفرانس مطبوعاتی در کابل گفت: «ما از آن‌ها (آمریکا) می‌خواهیم که این روند را متوقف کنند. این کشور به تخصص آن‌ها نیاز دارد. آن‌ها نباید به کشورهای دیگر برده شوند». با این وجود، اما هنگامی که کشورها دچار بحران انتقال قدرت و جنگ و درگیری می‌شوند، شمار نیروی متخصص و نخبه و فن‌سالار که در لیست پناه‌جویان قرار می‌گیرد بسیار زیاد می‌شود.

طالبان در زمینه‌ی تکنولوژی و نظام بوروکراسی با مشکل جدی مواجه شده‌اند و هیچ تجربه یا ظرفیت فنی برای ارائه یا حتی حفظ سایر خدمات موجود مانند تحویل برق یا آب‌رسانی و دیگر امور زیرساختی کشور ندارد، چه رسد به مقابله با مسائل پیچیده مانند تعیین سیاست‌های کلان اقتصادی یا رسیدگی به خشکسالی و مواردی از این دست. برای حفظ ارائه‌ی خدمات و دست‌کم از بین بردن چالش‌های سیاست‌های سطح بالاتر، به متخصصان و کمک‌های کشورهای خارجی، هم مشاوره‌ای و هم ارضی، مانند سازمان‌های غیردولتی بشردوستانه نیاز جدی وجود دارد. در چنین شرایطی، اگر رژیم طالبان همچنان بر تصفیه، پاکسازی و انتقام متمرکز باشد که گزارش‌هایی ناراحت‌کننده در این مورد به چشم می‌خورد،^۲ فرار متخصصان افزایش خواهد یافت.

خالی شدن ادارات و نهادها از نیروی بامهارت و متخصص باعث شد که طالبان به سرعت مالاها و طلبه‌های علوم دینی و مبارزان سابق را جایگزین آن‌ها کنند که بسیاری

1. The Economic Times: (<https://economictimes.indiatimes.com/news/international/world-news/afghanistan-brain-drain-complicates-taliban-rule-experts/articleshow/85871093.cms>)

2. The New York Times, 2021/ 8/ 19

از آن‌ها پس از سال‌ها تبعید از پاکستان بازگشته‌اند و شماری نیز از مناطق روستایی و فاقد دانش هستند. باین وجود، اما از یاد نباید برد که وفاداری ایدئولوژیک و مهارت‌های رزمی آن‌ها، هرگز نمی‌تواند فقدان خدمات عمومی قبلی و مهارت‌های فنی غیرنظامی را جبران کند و این امر کارآیی آن‌ها را به‌عنوان اشخاصی که با نظم بوروکراتیک آشنایی ندارند، کاهش داده است.

در شرایط کنونی، طالبان برای راه‌اندازی دوباره‌ی چرخه‌ی خدمات عمومی و دولتی نیاز به حداقل نیروی متخصص در بخش‌های گوناگون و کمک‌های بین‌المللی دارد. در چنین وضعیتی، جمهوری اسلامی ایران، چین و روسیه در چانه‌زنی تکنیکی و اقتصادی خود، ممکن است در بهترین حالت از مشتری سیاسی و اقتصادی خود (طالبان) حمایت و محافظت کنند. آن‌ها به‌جای تأکید بر حقوق بشر، حقوق زنان و کثرت‌گرایی سیاسی، مزایای اقتصادی و منافع ضد تروریسم خود را دنبال خواهند کرد. باین وجود، اما اگر نشأت و گسترش تروریسم از افغانستان به این کشورها گسترده باشد، به احتمال زیاد ایران، چین و روسیه در همکاری‌های تکنیکی و اقتصادی و مناسبات سیاسی خود با طالبان تجدیدنظر خواهند کرد. افزون بر این، اگر طالبان مسئله‌ی کثرت‌گرایی سیاسی و حکومت فراگیر را جدی نگیرند، در تعامل خود با این کشورها دچار مشکل خواهند شد. برای نمونه؛ در سپتامبر ۲۰۲۱، سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه‌ی روسیه تأکید کرد که رژیم طالبان در بازتاب دادن کثرت‌گرایی سیاسی و تحقق اراده‌ی کل جامعه افغانستان شکست خورده است.^۱ مقامات جمهوری اسلامی ایران، به‌رغم تمایل خود برای افزایش تعاملات تکنیکی و اقتصادی با افغانستان، از به حاشیه رانده شدن جامعه‌ی شیعه در ساختار قدرت طالبان، ناخرسند هستند و از آینده‌ی تقابل قدرت طالبان با جامعه‌ی شیعه نگران‌اند.

در این میان، تنها گزینه‌ی پیش روی طالبان، جذب نیروی متخصص و حمایت‌های تکنیکی از پاکستان است. گرچه حجم تجارت و واردات پاکستان به افغانستان بالا

1. <https://www.reuters.com/world/europe/russias-lavrov-says-taliban-recognition-not-table-2021-09-25/>

است، ولی پاکستان با وجود اینکه به طالبان تعهد همکاری و حمایت در خصوص فروپاشی نظام گذشته و تخریب کشور را سپرده بود، ممکن است در زمینه‌ی تکنولوژیکی و نیروی متخصص، حاضر به همکاری با طالبان نباشد. در دوره‌ی نخست امارت، پاکستان یکی از کشورهایی بود که در سال ۱۹۹۶ رژیم طالبان را به رسمیت شناخت. وضعیت کنونی، اما کاملاً متفاوت است؛ زیرا حکومت پاکستان با اقتصاد متزلزل و تورم بی سابقه دست به‌گریبان است. افزون بر این، پاکستان شدیداً به کمک‌های ارائه‌شده توسط دولت‌ها و مؤسسات مالی بین‌المللی وابسته است.^۱ در قلمرو سیاسی داخلی نیز احزاب پاکستان مواضع ناهمساز نسبت به همکاری با طالبان دارند. در حالی که گروه‌های اسلامی تندرو مانند تحریک طالبان پاکستان (TTP) و جمعیت العلمای پاکستان و ... حمایت حداکثری خود را از طالبان نشان داده‌اند، احزاب سکولار از رفتار طالبان با زنان و اقلیت‌ها ابراز نارضایتی می‌کنند. افزون بر این‌ها، سیاست خارجی امارت طالبان با دولت پاکستان دچار تنش اساسی شده است که در فصل مربوط به بحران انزوای بین‌المللی به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت.

1. Deutsche - Welle, 22 October 2021, <https://www.dw.com>.

فصل چهارم

بحران انسجام درون گروهی

مقدمه

بحران انسجام درون‌گروهی و پدید آمدن اختلاف و چندپارچگی در بدنه‌ی رهبری طالبان یکی دیگر از عناصر مهم تضعیف و تهدید امارت است. پافشاری برخی از اعضای رده‌بالای طالبان برای تحکیم انسجام و تداوم اقتدار سیاسی و ایدئولوژیکی طالبان به دلیل ترس آن‌ها از رخنه نمودن اختلافات در بدنه‌ی رهبری طالبان و بازگشت دوباره‌ی آن‌ها به دوران پرتنش و نزاع آلود رهبری ملا اختر منصور، رهبر پیشین طالبان است. تأکید طالبان بر اقتدار انحصاری و همچنین توجه شدید به هرگونه تهدید بالقوه برای انسجام سازمانی آن‌ها، ریشه در هراس طالبان از تشتت و فروپاشی انسجام دارد. این تأکید بر وحدت درون‌گروهی می‌تواند به مثابه‌ی معیاری مفید برای ناظران عمل کند: هرگونه فشار خارجی یا انتخاب سیاستی که به انسجام طالبان آسیب برساند و باعث به وجود آمدن چندپارچه‌گی در صف این گروه شود، از نظر رهبری طالبان «خط قرمز» است.

موفقیت طالبان به عنوان یک گروه به قدرت رسیده تا حد زیادی بر توانایی آن در حفظ انسجام داخلی - به رغم تلاش‌های غرب برای تکه‌تکه کردن این گروه - استوار است. اما چالش این گروه برای حفظ انسجام در میان جناح‌های مختلف، اکنون که در قدرت است، بسیار دشوارتر است.

گفتار اول: پیشینه‌ی اختلاف

گروه طالبان که زمانی به دلیل انسجام سیاسی خود شهرت داشت تا مدت‌ها پس از مرگ ملا عمر، نخستین رهبر این گروه، یکی از بارزترین تمایزات خود با دیگر گروه‌ها و احزاب سیاسی فعال در طول دهه‌های جنگ در افغانستان را وحدت و انسجام داخلی در میان رده‌های بالای رهبری طالبان می‌دانست و آشکارا به آن افتخار می‌کرد. با اینکه طالبان گروهی بودند که از دل جنگ و آشوب سر برآوردند، ولی با این وجود همواره تلاش کردند تا آسیبی به انسجام و وحدت آن‌ها وارد نشود. جنبش طالبان در طول نزدیک به سه دهه از عمر خود، دوران پرتلاطم بسیاری را پشت سر گذاشت ولی رهبران آن همواره تلاش کردند تا اختلافات را در پس نقاب همدلی پنهان کنند و در ظاهر کنار هم باشند و از یکدیگر حمایت صوری کنند. ضرب‌آهنگ اختلاف به شکلی بسیار کند و آرام از ۲۰۱۲ آغاز شده بود. در این سال، تحلیلگران شاهد بروز شکاف‌های سیاسی و عقیدتی جدی در میان رهبری ارشد طالبان بودند که شامل برکناری فرماندهان نافرمان یا مخالف و بی‌توجهی به دستورات مافوق توسط برخی از فرماندهان میدانی بود. این تحولات تا حدی، از یک بحث سیاسی داخلی بین آن دسته از گروه‌های طالبان که از مشارکت در گفتگوی صلح با ایالات متحده حمایت می‌کردند و آن‌هایی که مخالف روند صلح از راه مذاکره با آمریکایی‌ها بودند، سر برآورد.^۱ با این وجود، اما اختلافات آن‌گونه نبود که به چندپارگی و درگیری کشیده شود.

1. Matthew Dupee, "Red on Red: Analyzing Afghanistan's Intra-Insurgency Violence," CTC Sentinel, January 2018, Volume 11, Issue 1. P. 26.

ظهور اختلافات به شکل علنی با افول ملا عمر آغاز شد و شیرازه‌ی انسجام طالبان را از هم پاشید. افشای یک راز بزرگ در جولای ۲۰۱۵ مبنی بر اینکه رهبر طالبان، ملا محمد عمر، نزدیک به دو سال است که مرده است و برخی از رهبران ارشد طالبان از نزدیک از این راز محافظت کرده‌اند، رهبری ارشد جنبش طالبان و شورای عالی رهبری را درهم شکست. یک روز پس از تأیید مرگ ملا عمر توسط طالبان، آن‌ها اعلام کردند که ملا اختر منصور که پیش از این معاون ملا عمر بود، اکنون به رهبری برگزیده شده است. اختر منصور که در زمان جانشینی ۴۷ سال داشت، دست‌کم در ۵ سال آخر رهبری ملا عمر عملاً کنترل طالبان را در دست داشت و ملا عمر بیشتر به عنوان یک رهبر نمادین و متحد‌کننده ایفای نقش می‌نمود.^۱

پس از اعلام خبر رهبری ملا اختر منصور، سه عضو فعال و با سابقه‌ی بالاترین نهاد تصمیم‌گیری یعنی شورای رهبری به نام‌های ملا حسن رحمانی، ملا عبدالرزاق و ملا محمد رسول، آشکارا مخالفت خود را با جانشینی اختر منصور اعلام کردند. آن‌ها رهبر جدید را متهم کردند که روند جانشینی و بیعت را در شورای رهبری به گونه‌ای مهندسی نموده است که در نهایت به انتخاب خودش بینجامد.^۲ از آن زمان، گروه‌های رقیب طالبان در جنگ علنی شرکت کردند که منجر به دست‌کم ۶۰ درگیری بین تابستان ۲۰۱۵ تا دسامبر ۲۰۱۷ شد.^۳ در این درگیری‌ها صدها شورشی وابسته به طالبان و گروه‌های انشعابی رقیب طالبان کشته شدند.

اختر منصور تا سال ۲۰۱۳، یعنی پیش از اعلام خبر مرگ ملا عمر، شماری از مخالفان سیاسی خود را به حاشیه رانده بود و همچنان تلاش می‌کرد دیگر مخالفان را نیز از میدان بیرون کند. حذف رقیبان، اما بعدها برای منصور دردسرساز شد. زمانی که وی در ۳۱ ژوئیه ۲۰۱۵ به عنوان جانشین ملا عمر معرفی شد، همه‌ی کسانی که توسط وی کنار زده شده بودند، ادعای رهبری او را به چالش کشیدند. افزون بر این، رایزنی‌ها در مورد اینکه

1. Saleem Mehsud, "Kunduz Breakthrough Bolsters Mullah Mansoor as Taliban Leader," CTC Sentinel, October 2015. Volume 8, Issue 10, p. 30.

2. Borhan Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban", AAN, November 24, 2015.

3. Matthew Dupee, *ibid*, p. 26.

چه کسی باید جانشین ملا عمر شود، سریع و با حلقه‌ی محدود و نه کاملاً از میان همه‌ی نمایندگان رهبران انجام شد^۱ و این مسئله نیز او را در برابر مخالفت آسیب‌پذیرتر کرد. اصلی‌ترین انتقاداتها و اعتراض‌های رحمانی، عبدالرزاق و ملا رسول به جانشینی اختر منصور این بود که او مرگ ملا عمر را در سال ۲۰۱۳ کتمان کرده و دستوراتی را به نام وی صادر کرده است؛^۲ در مورد رهبری اختر منصور با بسیاری از شخصیت‌های مهم گروه و اعضای ارشد شورای عالی رهبری مشورت نشده است؛ در مورد جانشینی بسیار پرشتاب و عجولانه تصمیم گرفته شده است و منصور روند جانشینی را مهندسی و دست‌کاری کرده است؛^۳ بیش از حد به سرویس استخبارات پاکستان (ISI) نزدیک است؛ بسیار آماده است تا با دولت افغانستان برای صلح وارد گفتگو شود؛^۴ و در نهایت اختر منصور به خویشاوندی و قبیله‌گرایی و دادن امتیاز و قدرت بیشتر به همتایان خود از قوم اسحاق‌زی متهم شد.^۵ خطرناک‌ترین انتقاد که از سوی «شورای عالی امارت اسلامی افغانستان» به رهبری ملا محمد رسول وارد شد، این بود که ملا عمر توسط اختر منصور ترور شده است؛ اتهامی که از سوی ملا یعقوب، پسر ملا عمر و عبدالمنان هوتک، برادر ملا عمر رد شد و آن‌ها اصرار داشتند که رهبر طالبان به مرگ طبیعی مرده است.^۶ این دو شخصیت که در ابتدا از مخالفان سرسخت رهبری اختر منصور بودند، با میانجی‌گری گروهی متشکل از نزدیک به ۲۰۰ نفر از رهبران مذهبی و بزرگان قومی از پیشاور پاکستان^۷ که برخی از اعضای بلند رتبه‌ی طالبان در آن مستقر هستند، به اختلافات خود با اختر منصور پایان دادند و رهبری او را پذیرفتند. به نظر می‌رسد که مرگ ملا عمر سیمای پدیده‌ای را که قبلاً به مثابه‌ی یک جنگ

1. Osman, Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban.

2. Saleem Mehsud, *ibid*.

3. Osman, "Toward Fragmentation ? Mapping the post-Omar Taleban

4. Mehsud, *ibid*

5. Michael Semple, "Rhetoric, Ideology and Organizational Structure of the Taliban Movement," U.S. Institute of Peace, December 2014.

6. Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban

7. Mujib Mashal, "New Taliban Leader Faces Discord as a Top Official Quits," New York Times: <https://www.nytimes.com/2015/08/05/world/asia/taliban-leader.html>.

قدرت بود و توسط ملا عمر بر چهره‌ی آن نقاب زده شده بود، از نزدیک‌ترین منظر نمایان ساخت. گرچه این جنگ قدرت تا پیش از مرگ ملا عمر بیشتر از دید عموم دور مانده بود، ولی برای خودی‌ها شناخته شده بود.

انتقاد مخالفان اختر منصور، اما با آغاز روند برکناری‌ها و عزل و نصب‌ها شدیدتر شد. مخالفان، او را متهم می‌کردند که رهبران طالبان مانند آغا جان معتصم، عبدالروف خادم و عبدالقیوم ذاکر را به عنوان بخشی از تلاش‌هایش برای ایجاد جنبشی مطلقاً مطیع و سرسپرده‌ی او، به طور ناعادلانه برکنار یا تنزل مقام کرده است. آغا جان معتصم در جمع‌آوری کمک‌های مالی برای راه‌اندازی دوباره‌ی شورش طالبان در سال‌های اولیه‌ی آن (۲۰۰۳-۲۰۰۷) نقش داشت و تا سال ۲۰۰۸ به عنوان رئیس کمیسیون مهم مالی باقی ماند. در زمان امارت نخست، وزیر مالیه (دارایی) و بسیار نزدیک به ملا عمر بود. او در سال ۲۰۰۹ مجبور به کناره‌گیری از گروه شد و از یک سوء قصد در کراچی در سال ۲۰۱۱ جان سالم به در برد. تصمیم اخراج معتصم توسط ملا عبدالغنی برادر گرفته شد. او ظاهراً پس از متهم شدن به اختلاس وجوه اهدایی برکنار شد. با این حال، منتقدان، اختر منصور را متهم می‌کنند که در تصمیم‌گیری برای اخراج معتصم نقش داشته است.^۱

عبدالقیوم ذاکر و ملا رثوف خادم به ترتیب رئیس و معاون کمیسیون نظامی طالبان، دو فرمانده‌ی مهم نظامی در گروه طالبان به شمار می‌رفتند. آن‌ها از اواخر سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۲ نیروهای طالبان را در جریان افزایش نیروهای ایالات متحده رهبری کردند. عبدالقیوم ذاکر توسط اختر منصور از مقامش برکنار شد و در بهار ۲۰۱۴ یک فرد وفادارتر به نام سردار ابراهیم جایگزین او شد. ملا رثوف خادم نیز عملاً به عنوان یک نافرمان سرنگون شد. پس از برکناری این فرماندهان که بازوی نظامی گروه طالبان بودند، اختر منصور در وضعیتی آشفته قرار گرفت و ناگزیر برای تقویت نیروی نظامی خود دست به دامان گروه حقانی شد و با کمک دولت و استخبارات پاکستان آن‌ها را با خود همراه کرد.

برخلاف ذاکر که نافرمانی‌اش بیشتر جنبه‌ی نظامی داشت، ظاهراً نافرمانی ملا رثوف ابعاد ایدئولوژیک داشت و به خاطر ترویج سلفی‌گری افراطی در میان طالبان و مردم پشتون

1. Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban

جنوبی از مقام خود برکنار شد. ملا خادم نخستین فرماندهی شورشی شناخته شده‌ای بود که به دولت اسلامی شاخه‌ی خراسان (داعش) پناه برد و معاون امیر خراسان شد^۱ و نخستین هسته‌ی این سازمان را در هلمند راه‌اندازی کرد. او تقریباً بلافاصله پس از این اقدامش، توسط حمله‌ی هواپیمای بدون سرنشین در اوایل فوریه ۲۰۱۵ به قتل رسید.^۲

در میان مخالفان، تنها کسی که با داعیه‌ی رهبری، مخالفت خود را تا مرز اعلام یک گروه جدید جدا شده از گروه اختر منصور پیش برد، ملا محمد رسول بود که البته او هم نتوانست اکثریت را با خود همراه کند. ملا محمد رسول یکی از دوستان صمیمی ملا عمر بود که از زمان جهاد ضد شوروی در دهه‌ی ۱۹۸۰ با او آشنا شد و در زمان رژیم گذشته‌ی طالبان والی نیمروز شد. در اوایل نوامبر ۲۰۱۵، محمد رسول در میان جمعیتی از جنگجویان و ساکنان محلی در ولسوالی بکواه فراه جدایی خود از اختر منصور را اعلام نمود و جناح خود را - که طالبان واقعی می‌دانست - به نام «شورای عالی امارت اسلامی افغانستان» راه‌اندازی کرد. در نتیجه‌ی مخالفت‌های محمد رسول، منصور دادالله فرماندهی نظامی طالبان و عبدالمنان نیازی والی کابل در امارت نخست که در ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۰ در منطقه‌ی میرداود شهر هرات بر اثر حمله‌ی مسلحانه کشته شد، به او پیوستند. ملا منصور دادالله معروف به بخت محمد با پایگاه قدرت خود در میان قبیله‌ی پشتون کاکر در زابل، به عنوان معاون اول نظامی ملا رسول منصوب شد. او قدرتمندترین فرماندهی گروه انشعابی طالبان بود که در ۱۲ نوامبر ۲۰۱۵ در جریان حمله به مخالفان در زابل توسط جنگجویان اختر منصور کشته شد.

منصور دادالله برادر کوچک‌تر ملا دادالله، فرماندهی خشن خط مقدم طالبان در دوران اول حکومت آن‌ها بود. ملا دادالله از طریق بیانیه‌های ژورنالیستی، رادیویی و تلویزیونی حضور خود را در رسانه‌ها تشدید می‌کرد و حتی گاهی با تلفن همراه خود با خبرنگاران تماس می‌گرفت تا در مورد حملات طالبان و تهدیدات جدید علیه نیروهای افغان به آن‌ها اطلاعات بدهد.^۳ اختلاف منصور دادالله با اختر منصور زمانی علنی شد که برادرش ملا دادالله در سال

1. Andrew Mines, Amira Jadoon, Abdul Sayed, "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

2. Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban

۳. ولید نور، «افغانستان بعد ملا دادالله: هل ینعم» «الناتو» بالأمان؟! مجله الصمود، السنه الاولى، العدد الحادی عشر، جمادی الثاني ۱۴۲۸ هجری، صص ۵، ۶. (نشریه عربی طالبان)

۲۰۰۷ در یک حمله‌ی هوایی ائتلاف به رهبری ایالات متحده و نیروهای افغان در هلمند کشته شد^۱ و منصور دادالله کنترل شبکه‌ی برادر بزرگش را به دست گرفت. ملا عمر پس از مرگ ملا دادالله بیانیه‌ای حماسی صادر کرد که بخشی از آن چنین بود:

«... با دل‌های راضی که به سرنوشتی که خداوند متعال تعیین کرده است و با جان‌هایی که در برابر قضای او تسلیم شده و حکم او را پذیرفته‌اند، خود و تمام امت اسلامی را در پرتو از دست دادن یکی از شیران تسلیم می‌گوییم. یکی از فرماندهان امت و از نمادهای جهاد، برادر فرمانده ملا دادالله و برادران قهرمانش. آن‌ها در روز شنبه ۱۴۲۸/۴/۲۲ هجری قمری/۲۰۰۷/۵/۱۴ میلادی در ولسوالی نهری سراج ولایت معروف هلمند توسط خداوند متعال مفتخر به شهادت در رویارویی با کفار شدند و نیروهای صلیبی را شکست دادند. خداوند متعال آن‌ها را با سایر اصحاب و پیامبران و شهدا و خیرین در بهشت خود پذیرا باشد ... برادران مسلمان ما! برادر شهید و فرمانده ملا دادالله اولین کسی نیست که در این راه مبارک کشته می‌شود و آخرین نفری نیست که خود را فدای این امر می‌کند. [از مؤمنان مردانی هستند که به عهده‌ی که با خدا بستند وفادارند. پس از آنان کسی است که به عهد خود وفا کرد و از آنان کسی است که هنوز منتظر است و هیچ تغییری نکرده است. آری، قوماندان ملا دادالله از قهرمانان، سربازان و فرماندهان اسلام بود و او - رحمه الله - مورد علاقه دوستان و مورد احترام دشمنان بود. زندگی خود را سرفراز و سربلند و معصوم در برابر کفار و مهربان با مؤمنان گذراند. خداوند روح او و همه کسانی را که در راه او اسلحه حمل کردند، بیامرزد. او قبل از تربیت نسل و تربیت تیپ‌های فداکاری، قهرمانی و غیرت کشته نشد. سخنان سخت‌گیرانه او هنوز در گوش آن‌ها طنین‌انداز است و به قلب آن‌ها غذا می‌دهد و آن‌ها را تشویق می‌کند و مواضع شجاعانه او درسی قوی جهادی خواهد بود که قهرمانان و مردان رازنده می‌کند. شهادت او - روحش را رحمت کند - تأثیری بر روند نبرد جاری علیه صلیبیون و یاران شکست‌خورده آن‌ها در افغانستان نخواهد داشت. به خواست خدا بیشتر باعث تشدید آن می‌شود و خون پاک او به خواست خدا به جنگ جاودانه بین بندگان خدا و جنود شیطان دامن می‌زند ...»^۲.

1. Thomas Ruttig, "The Mulla Dadullah Front: A search for clues". AAN, May 22, 2012.

۲. الصمود، السنه الاولى، العدد الحادی عشر، جمادی الثاني ۱۴۲۸، ص ۲.

با این وجود، اما منصور دادالله بلافاصله پس از این بیانیه، هم ملا اختر منصور را که معاون دوم ملا عمر بود و هم عبدالغنی برادر را که معاون اول ملا عمر بود، متهم به توطئه و دست داشتن در قتل برادرش کرد. منصور دادالله متعاقباً توسط ملا عمر در یک پیام صوتی در اواخر سال ۲۰۰۷، پس از اینکه متهم به کشتن وحشیانه‌ی دو جنگجوی کهنه‌کار طالبان شده بود که به جاسوسی از برادرش متهم شده بودند، از گروه طالبان طرد شد.^۱

منصور دادالله در ابتدا از ملا یعقوب، پسر ملا عمر به عنوان جانشین حمایت کرده بود، اما پس از آن که یعقوب به همراه عمویش ملا منان حمایت خود را از اختر منصور اعلام کردند،^۲ ایده‌ی جانشینی پسر به جای پدر به کلی منسوخ شد. منصور دادالله در سال ۲۰۰۸ توسط دولت پاکستان بازداشت و در سپتامبر ۲۰۱۳ آزاد شد و در اوایل سال ۲۰۱۵ برای احیای بخشی از شبکه‌ی برادرش ملا دادالله به زابل بازگشت.^۳

عبدالمنان نیازی، یک ملای اچکزایی بود که در ولسوالی پشتون زرغون هرات زاده شد و مقرر فعالیت‌های سیاسی اش در ولسوالی گلران هرات بود. نیازی که از اعضای ارشد شورای رهبری طالبان بود، آشکارا با جانشینی ملا اختر منصور مخالفت کرد. دلیل مخالفت او این بود که پیش از اینکه ملا اختر منصور به جانشینی برسد، به او اطلاع نداده بودند. از همین رو، وی در جمع برخی از عالمان حنفی و شماری از طالبان جدا شده گفت:

«کسانی که ملا منصور را به عنوان جانشین ملا عمر انتخاب کردند، از رویه‌ی درست پیروی نکردند. بر اساس احکام و مبانی اسلامی، زمانی که رهبر از دنیا می‌رود، اعضای شورا فراخوانده می‌شوند و تک به تک در جریان قرار می‌گیرند، سپس رهبر آینده تعیین می‌شود».^۴

رهبری اختر منصور تنها ریزش در اردوگاه نظامیان را در پی نداشت، بلکه اردوگاه سیاسی و دستگاه دیپلماسی طالبان را نیز دچار ریزش و مخالفت کرد و برخی از اعضای

1. Thomas Ruttig, "The Mulla Dadullah Front: A search for clues". AAN, May 22, 2012.

2. Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban.

3. Kate Clarc, Borhan Osman, "The Murder of Swedish Journalist Nils Horner: an assessment of the Fedai Mahaz claim", AAN, March 19, 2014.

4. Afghan Biographise 2021/ 10/ 24. (http://www.afghan-bios.info/index.php?option=com_afghanbios&id=3374&task=view&total=3230&start=1888&Itemid=2)

ارشد کمیسیون سیاسی طالبان نیز در اعتراض به رهبری ملا اختر منصور یا نحوه‌ی جانشینی او، از سمت خود (امانه از جنبش طالبان) استعفا دادند. طیب آغا، رئیس کمیسیون سیاسی طالبان، نخستین کسی بود که در ۳ اوت ۲۰۱۵ از سمت خود استعفا داد.^۱ وی برای استعفای خود دو دلیل عمده داشت: یکی اینکه معتقد بود انتصاب و جانشینی اختر منصور در خارج از افغانستان انجام شده است، دودگر اینکه می‌گفت ملا اختر منصور مرگ ملا عمر را پنهان کرده است. او در نامه‌ی استعفای خود هر دو اقدام را «اشتباهات تاریخی» توصیف کرد.^۲ طیب آغا در این نامه با مقایسه‌ی شیوه‌ی انتصاب اختر منصور با انتخاب رهبران کمونیست افغانستان در مسکو یا رهبران احزاب و جناح‌های جهادی در پاکستان در طول جنگ خونین داخلی، گفت که چنین انتصاب‌هایی در خارج از کشور عواقب شدیدی داشته است. او گفته بود که از آغاز سال مرگ ملا عمر که بنا بر گزارش‌ها در آوریل ۲۰۱۳ است، هیچ پیام صوتی از ملا عمر دریافت نکرده است. در عوض، دستورالعمل‌های کتبی بدون امضا دریافت می‌کرد و برای رفع نگرانی مردم، از مافوق‌های خود پیام صوتی درخواست می‌کرده است.^۳

افراد اختر منصور تلاش زیادی کردند تا طیب آغا را دوباره به مقامش بازگردانند، اما پس از ماه‌ها، تلاش‌های آن‌ها بی‌نتیجه ماند و طیب آغا حاضر به بازگشت مجدد نشد. در نتیجه، طالبان شیرمحمد عباس استانکزی را که در دوره‌ی نخست امارت طالبان به عنوان معاون امور خارجه و معاون وزیر صحت (بهداشت) فعالیت می‌کرد و یکی از فعال‌ترین اعضای این دفتر سیاسی بود، به عنوان رئیس دفتر سیاسی طالبان تعیین کردند. در پی استعفای طیب آغا، دو نفر دیگر به نام‌های نیک محمد و عزیز رحمان، از اعضای مؤسس کمیسیون سیاسی طالبان که در تسهیل افتتاح دفتر سیاسی طالبان در قطر نقش اساسی داشتند، نیز از سمت‌های خود استعفا دادند.^۴

1. New York Times: <https://www.nytimes.com/2015/08/05/world/asia/taliban-leader.html>.

2. Anand Gopal, "The Taleban in Qatar (1): Head of office Tayyeb Agha", AAN, Jun 23, 2013.

3. New York Times: <https://www.nytimes.com/2015/08/05/world/asia/taliban-leader.html>

4. Cate Clark, "The Opening of the Taleban Office in Qatar: A propaganda coup and an angry government", AAN, Jun 19, 2013.

گفتار دوم: ریشه‌های اختلافات کنونی

طالبان بر سر پیروزی و قبضه‌ی قدرت اتفاق داشتند، ولی عمر اتحاد برای پیروزی بسیار کوتاه بود و پس از شکست دشمن مشترک اختلاف و نزاع اجتناب‌ناپذیر شد. جنبش‌های ستیزه‌جو وقتی به قدرت می‌رسند این‌گونه است: تا لحظه‌ی پیروزی و شکست دشمن آن‌ها یک بلوک متحد را تشکیل می‌دهند و با اتحاد دشمن، اختلافات داخلی نادیده گرفته می‌شود. پس از پیروزی اما لحظه‌ای فرامی‌رسد که آن‌ها قدرت را به دست می‌گیرند و عامل انسجام به یک باره ناپدید می‌شود، شیرازه‌ی اتحاد از هم فرومی‌پاشد و نیروی گریز از مرکز شروع به مخالفت می‌کند. اختلافات کنونی در بدنه‌ی اصلی طالبان آشکارا نشان داد که این گروه نیز از این قاعده مستثنا نیستند؛ زیرا بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت، میان این گروه درگیری جدی رخ داده است. مشروعیت داخلی عامل مهمی در زمان تشکیل دولت موقت توسط طالبان بود. این جنبش از نظر جامعه‌شناختی کمتر از قبل همگن است و بیشترین اختلافات بین طالبان قندهاری (گروه اصلی) و گروه حقانی (جنبش مستقل از زمان جنگ سرد) است. این دو جناح مخالف در ارگ کابل باهم نزاع کردند. دلیل آن اختلاف بر سر این بود که چه کسی در جنگ و شورش و پیروزی سهم بیشتری داشته است و اکنون کدام گروه باید سهم بیشتری از قدرت داشته باشد.

فرایند جانشینی هبت‌الله به جای اختر منصور چالش‌های جانشینی نخست را نداشت؛ زیرا پس از اینکه نیروی هوایی آمریکا اختر منصور را در بلوچستان پاکستان هدف قرار داد، خبر کشته شدنش رسانه‌ای شد. تردید در تداوم انسجام و گمانه‌ها درباره‌ی وجود اختلاف در میان سران طالبان با غیبت نسبتاً طولانی عبدالغنی برادر، معاون نخست‌وزیر

ملا محمد حسن آخوند و پنهان شدن از دید عموم آغاز شد. ظاهر شدن مجدد او در دید عموم از طریق یک ویدیو بود که در آن از روی یک متن از پیش آماده شده خطاب به عموم می‌گفت «غیبت او به دلیل مسافرت بوده و طالبان بیش از افراد یک خانواده باهم همدردی و شفقت و صمیمیت دارند»^۱. گرچه ملا برادر از ارگ به قندهار رفته بود، اما این یک مسافرت عادی نبود بلکه در پی گفتگوهای لفظی با جناح حقانی ارگ را به مقصد قندهار ترک کرد. در حال حاضر شکاف بین ملا عبدالغنی برادر که قرارداد صلح با ترامپ را پی‌ریزی و امضا کرد و سراج‌الدین حقانی که حملات انتحاری را وارد میدان جنگ افغانستان کرد، در حال افزایش است. ریشه‌ی این اختلافات اما به سه مسئله‌ی اساسی بازمی‌گردد: یکی اختلاف آن‌ها در مواجهه با غرب؛ دوم جنگ قدرت؛ و مورد سوم شکاف‌های ایدئولوژیک که نسبت به دو مسئله‌ی دیگر شدت کمتری دارد.

۱. رویکرد به غرب

سیمای ظاهری این اختلاف به تمایلات غرب‌گرایانه‌ی تیم برادر و گرایش‌های غرب‌ستیزانه‌ی جناح حقانی بازمی‌گردد. تیم عبدالغنی برادر خواهان روابط با غرب و به‌ویژه آمریکا در چارچوب قوانین اسلام است و جناح حقانی این تمایل را برنمی‌تابد. مخالفت سراج‌الدین حقانی با غرب ریشه‌ای تاریخی دارد و به خصوصت شدید آمریکا با وی بازمی‌گردد. پلیس فدرال آمریکا (اف بی آی) حقانی را به‌عنوان یک ابرتروریسم بین‌المللی معرفی کرد و برای دستگیری او جایزه‌ی ۱۰ میلیون دلاری تعیین نمود. رحمت‌الله نبیل، رئیس پیشین امنیت ملی افغانستان گفته بود ملا برادر که اکنون معاون موقت نخست‌وزیر ملا محمد حسن آخوند است، به‌عنوان «مرد آمریکا» شناخته می‌شود، درحالی‌که حقانی، سرپرست وزارت کشور، نمایانگر سرسخت‌ترین چهره‌ی ضد غربی این گروه است که برای پاکستان جذابیت دارد.^۲ به شکل سنتی ارتش و استخبارات پاکستان همواره تلاش کرده است تا از گروه‌های افراطی‌تر حمایت کند و جناح حقانی مرزهای افراط‌گرایی را درنور دیده است. ملا برادر

1. <https://www.aljazeera.com/news/2021/9/23/how-deep-are-divisions-among-the-taliban>

2. Lynne O'Donnell, Taliban Splintered by Internal Divisions, External Spoilers, foreign policy, November 12, 2021.

به دلیل اینکه مدت ۸ سال از ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸ توسط استخبارات پاکستان زندانی بود و به پیشنهاد آمریکا برای پیشبرد مذاکرات دوحه‌ی قطر آزاد شد، نسبت به پاکستان کینه‌ای دیرینه دارد. بنابراین، طبیعی است که برای استخبارات پاکستان چندان قابل اعتماد نباشد و در چنین شرایطی تنهاگزینه‌ی پیش روی پاکستان تعامل و حمایت از جناح حقانی است. بقا و قدرت‌گیری عناصر به شدت افراطی در رژیم طالبان برای آی‌اس‌آی و جناح‌های ارتش پاکستان از اولویت بالایی برخوردار است؛ زیرا هم می‌تواند تهدیدی برای جناح میانه در درون طالبان، در صورت نافرمانی از پاکستان باشد و هم یک دولت افراط‌گرای حامی پاکستان در افغانستان برای مبارزه با تهدید هند ضروری است. شبکه‌ی حقانی پشت دو حمله‌ی تروریستی به سفارت هند در کابل در سال ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ بوده است^۱ و از همین رو، دولت هند مدعی است که شبکه‌ی حقانی توسط آی‌اس‌آی، برای تهدید منافع هند در افغانستان مورد حمایت و استفاده قرار می‌گیرد.^۲

افزون بر این، پاکستان از ساختار قومی طالبان پشتون استفاده می‌کند تا در صورتی که یکی از رهبران طالبان از دستورات پاکستان سرپیچی کرد، توسط شاخه‌ی دیگر این گروه مورد تهدید قرار گیرد. انتقادهای عباس استانکزی، معاون وزیر داخله‌ی طالبان از فرمان پوشش اجباری زنان و منع از ادامه‌ی تحصیل دختران را نیز باید به آن افزود. طبیعی است که در این شرایط پرتنش و اختلاف آلود، داعش در حال جذب نیروهای ناامید از جهت‌گیری سیاسی طالبان است. در بحبوحه‌ی جنگ قدرت داخلی در رأس طالبان و تلاش برای عضوگیری از دولت اسلامی، نشانه‌هایی از اتحاد گروه‌های جهادی کوچک‌تر با حمایت و پشتیبانی (ISI) آشکار شده است و عناصر ناراضی حتی از افراطی‌ترین جناح‌های کنونی را جذب می‌کند. برای نمونه؛ ائتلاف دعوت اسلامی که توسط استخبارات پاکستان تمویل می‌شود، بر اساس سندی که برای دولت قبلی افغانستان تهیه شده بود، در اوایل سال ۲۰۲۰ باهدف تضمین پیروزی طالبان تشکیل شد.

1. https://www.dni.gov/nctc/groups/haqqani_network.html.

2. <https://www.outlookindia.com/website/story/world-news-hibitullah-akhundzada-to-mullah-baradar-heres-the-whos-who-in-the-taliban-leadership/392096>.

ولی اکنون، پس از به قدرت رسیدن طالبان، هدفش بی‌ثبات کردن رژیم طالبان از طریق تقویت افراط‌گرایی در سراسر افغانستان است.^۱

۲. جنگ قدرت

یکی از پرسش‌های مهم در مورد جناح‌های مختلف طالبان این است که واقعاً کدام جناح قدرت بیشتری دارد؟ درک درست‌گستره‌ی قدرت در میان طالبان امری دشوار است؛ زیرا از آغاز قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان تقسیم و موازنه‌ی قدرت در حال تغییر است. باین همه، اما یک مسئله تقریباً آشکار است؛ جنگ قدرت میان شورای کویته به رهبری ملا عبدالغنی برادر و شورای پیشاور به زعامت سراج‌الدین حقانی به شدت جریان دارد. در حال حاضر، به لحاظ جناحی وزارتخانه‌ها میان دو جناح شورای کویته و شورای پیشاور تقسیم شده است، ولی ظاهراً جناح حقانی از این تقسیم ناراضی است.

اختلاف دیدگاه حقانی و ملا عبدالغنی برادر نسبت به ارتباط با غرب امری ظاهری است، باطن اختلافات اما توافق ناخوشایند تقسیم قدرت است که جناح حقانی از آن خشنود نیست. این گروه که به مثابه‌ی هوش نظامی طالبان و نیروی تسخیرگر بخش‌های تسخیرناپذیر شناخته می‌شد، اکنون ادعا می‌کند که دوران استراحت فرارسیده و سراج‌الدین حقانی باید در کاخ صدارت تکیه زند و یا دست‌کم وزارت دفاع را نیز به تسخیر خود درآورد. گرچه در حال حاضر این گروه دو وزارتخانه‌ی داخله و وزارت پناهندگان را اشغال کرده‌اند، از نظر آن‌ها اما موازنه‌ی دقیق قدرت و تخصیص اختیارات حکومتی به درستی رعایت نشده و پست‌های کنونی در برابر ۲۰ سال جنگ طاقت‌فرسا که این گروه انجام داده بسیار ناچیز است و تخصیص اختیارات حکومتی به این گروه باید فراتر از این‌ها باشد. اگر جایگاه سیاسی کنونی سراج‌الدین حقانی را با دوران اختر منصور هم مقایسه کنیم، از نظر حقانی‌ها وی دچار تنزل رتبه شده است، زیرا اختر منصور او را در پست معاونت خود منصوب کرده بود تا هم در جریان فعالیت‌ها و دادوستدهای وی قرار گیرد و هم اندکی از نافرمانی او بکاهد. بنابراین، آنچه می‌توانست آن‌ها را قانع کند، مقام صدارت بود.

1. Lynne O'Donnell, ibid.

حقانی‌ها که قبلاً هم در زمان جلال‌الدین، بنیان‌گذار شبکه، زور بازوی خود را به مجاهدین و طالبان نشان داده بودند، پیش از انتخاب هبت‌الله آخوندزاده به عنوان رهبر، به ملا برادر پیام داده بودند که با کارت‌های خود برای تحکیم قدرت در درون طالبان بازی خواهند کرد. بنابراین، ممکن است خواست صدارت از سوی حقانی‌ها بر اساس معاملات و توافقات آن‌ها قبل از تصرف کابل باشد؛ معاملاتی که پست‌های سیاسی، خطوط قومی، قبیله‌ای و سیاسی را مشخص کرده بود. اکنون که آن مذاکرات قدرت به شکل درست تطبیق نمی‌شود، طالبان را به دو جناح مخالف تقسیم کرده است. افزون بر این، برخی از اعضای ارشد شبکه‌ی حقانی مانند سعیدالله جان، یحیی حقانی، محمد عمر زدران، قاری عبدالرئوف و ابراهیم حقانی نیز که داعیه‌ی سهم‌خواهی داشتند، اکنون هیچ پست عالی به آن‌ها داده نشده است.

در حال حاضر، سراج‌الدین حقانی وزارت داخله را در اختیار دارد که به او قدرت کنترل کل دستگاه امنیت داخلی افغانستان را می‌دهد. گم‌کردن وی در جایگاه وزارت کشور پس از سال‌ها حملات خشونت‌بار شبکه‌ی او به مردم و نیروهای نظامی دولت پیشین، نشان از یک تغییر نقش بزرگ دارد. کسی که مهم‌ترین عامل ناامنی در کابل و دیگر کلان‌شهرهای افغانستان بود، اکنون مسئول تأمین امنیت کشور است و باید با تهدید داعش خراسان، چالش‌های بی‌شمار ناشی از شکاف‌های عمیق قومی در افغانستان و همچنین جرم و جنایات مقابله کند. در کنار سراج‌الدین، عموی او خلیل حقانی در پست وزارت مهاجرین و پناهندگان منصوب شده است.

گرچه پافشاری حقانی‌ها بر تسخیر مقام صدارت نتیجه نداد، ولی توانستند ولایت‌های بیشتری را در قبضه‌ی خود بگیرند. گماشته شدن ۱۳ والی که با شبکه‌ی حقانی مرتبط است فرصت خوبی برای تسلط این گروه بر معادن افغانستان داده است. اگر حقانی‌ها کنترل بیشتری بر بخش معدن داشته باشند، به شکل بالقوه می‌توانند بر اداره‌ی طالبان تأثیرات بیشتری بگذارند. با این همه، اما در دست گرفتن پست وزارت دفاع تاکنون یکی از ایده‌آل‌های گروه حقانی است. در حال حاضر سراج‌الدین حقانی و محمد یعقوب، پسر ملا عمر و وزیر دفاع کنونی طالبان که پشتیبانی خود را از شورای قندهار و امیر هبت‌الله آخوندزاده می‌گیرد، برای نفوذ در جنبش طالبان شدیداً باهم رقابت می‌کنند. برای نمونه؛ هنگامی که رئیس امنیت طالبان در پنجشیر در یک ویدیوی آنلاین وفاداری خود را به

سراج‌الدین حقانی اعلام کرد و از نیروهای طالبان تحت فرماندهی ملا یعقوب انتقاد کرد، والی طالبان وابسته به ملا یعقوب در پنجشیر این فرمانده امنیتی را از مقامش برکنار کرد.^۱ به دنبال آن نیروهای طالبان اندکی بعد، نیروهای وابسته به رئیس سابق امنیت پنجشیر را بازداشت کردند که نشان‌دهنده تداوم تنش‌ها بین فرماندهان رقیب است.

به هر ترتیب، این اختلافات از کاخ‌های قدرت به خیابان‌ها درز کرده و ممکن است سربازان پیاده‌ی طالبان را به آغوش داعش سوق دهد، کنترل طالبان بر افغانستان را به چالش بکشد و ثبات کشور و صلح بالقوه‌ی منطقه‌ای را به خطر اندازد و در نهایت امارت طالبان را یک گام به سرایشی سقوط نزدیک کند.

به‌طور کلی، در نحوه‌ی اجرای قدرت و سیاست‌های طالبان تفاوت‌هایی وجود دارد (مثلاً تفاوت در نگرش در مورد حضور دختران جوان در مدرسه) و در عمل این اقلیت طالبان هستند که سیاست‌های کلیدی را تعریف می‌کنند.

اگرچه طالبان در زمان اختر منصور موفق شدند از تقسیم شدن گروه به دو یا چند جناح بزرگ رقیب و متخاصم پیشگیری کنند و از تهدیدات چندپارگی جان سالم به در ببرند، ولی این بار ممکن است شیرازه‌ی اتحاد از هم فرو پاشد. در دوران گذار از ملا عمر به اختر منصور چند عامل عمده باعث شد که بدنه‌ی اصلی طالبان تداوم یابد: یکم؛ جناح‌های گروه مخالف از رهبران پراکنده تشکیل شده بودند که هیچ فردی در میان آن‌ها به آن اندازه‌ی قدرتمند نبود که بتواند یک گروه انشعابی جدید از طالبان تشکیل دهد که اکثریت را به گرد خود جمع نموده و از امارت اسلامی نمایندگی کند. جناح حقانی اما به دلیل اینکه سرسپردگی کامل به سراج‌الدین حقانی دارد تهدیدی بزرگ به شمار می‌آید. دوم؛ در دوره‌ی گذشته منابع مالی و پشتوانه‌ی اقتصادی گروه مخالف تأمین نمی‌شد؛ زیرا عربستان و پاکستان که به‌مثابه‌ی خط انتقال منابع مالی به طالبان عمل می‌کردند، تنها به جناح اختر منصور اعتماد داشتند. اکنون اما قضیه برعکس است و نه ملا برادر به پاکستان آن اعتماد لازم را دارد و نه پاکستان به جناح برادر، بلکه بیشتر توجهات و حمایت‌ها به سمت جناح حقانی است. سوم؛ مخالفان گذشته در مناطق پشتون‌نشین

1. Peter Mills, Taliban struggles to contain afghan national resistance front.

پشتوانه‌ی مردمی لازم را نداشتند، ولی جناح حقانی در این مناطق دارای پشتوانه است. چهارم؛ گروه مخالف گذشته به اندازه‌ی کافی از قدرت و توان و تاکتیک‌های نظامی برخوردار نبودند، ولی جناح حقانی در پیوستار تاریخی به خوبی نشان داده است که از توان نظامی بالایی برخوردار است و همواره تلاش کرده تا این قدرت را با تسخیر جغرافیای نظامی به رخ دیگران بکشد. پنجم؛ گروه مخالف گذشته بر سر مسئله‌ی جانشینی باهم اختلاف پیدا کردند و هر یک از این جناح‌ها درباره‌ی اینکه چه کسی و چگونه باید رهبر شود، مواضع متفاوتی اتخاذ کردند، اختلاف حقانی‌ها اما بر سر رهبری نیست، بلکه به دنبال تسخیر بالاترین پست اجرایی هستند. افزون بر این، گروه مخالف گذشته چنانکه اشاره شد، در مورد مسائل مهمی مانند پایان دادن به یک توافق سیاسی احتمالی تا مدت‌ها با هیئت رهبری و ملاختر منصور به نتیجه نرسیده بودند؛ برخی از آن‌ها طرفدار حل و فصل سیاسی بودند و برخی با آن مخالفت می‌کردند. برخی مخالف حضور دفتر سیاسی در قطر بودند و برخی دیگر از آن به عنوان کانال کلیدی حمایت می‌کردند.

به هر ترتیب، تحت فشار اختلافات داخلی بین جناح ملا برادر و حقانی، ممکن است شیرازه‌ی انسجام و اتحادی که طالبان را در افغانستان به پیروزی رساند، از هم بپاشد و این مسئله در آینده می‌تواند بقای این گروه را تهدید کند.

تنش‌های درون‌گروهی دیگری نیز وجود دارند که دست‌کم در برخی موارد به خشونت انجامیده است. برای نمونه؛ در قندهار، قوم اچکزی که ژنرال عبدالرازق، رئیس پلیس سابق قندهار که توسط طالبان در اکتبر ۲۰۱۸ ترور شد، متعلق به آن است، اکنون هدف انتقام‌جویی خشونت‌آمیز نورزی‌ها و سایر قبایل قرار گرفته است. نورزی‌ها معتقدند که قوم اچکزی در زمانی که عبدالرازق ریاست پلیس و ریاست امنیت در قندهار را به عهده داشت، به آن‌ها بسیار ظلم کرده و اکنون زمان انتقام‌جویی از اچکزی فرارسیده است.

در مواردی دیگر، دو فرماندهی محلی طالبان در بدخشان و لوگر علیه تمایل رهبری متمرکز برای به دست گرفتن کنترل عملیات معادن قیام کردند. این درگیری‌ها زمانی آغاز شد که این دو فرمانده از پرداخت تعرفه‌های معادن به قدرت مرکزی طالبان خودداری کردند.

به هر ترتیب، جنگ قدرت داخلی در درون طالبان، تصور این گروه را از خود به عنوان یک موجودیت منسجم به چالش کشیده است.

۳. شکاف‌های ایدئولوژیک

هنوز اجماعی حول ایدئولوژی رژیم جدید شکل نگرفته است. رهبران جنوب که توسط گروهی از علمای تندرو و فوق محافظه‌کار (متکلمان و محدثان) حمایت می‌شوند، تلاش می‌کنند تا رویکردی عمدتاً فراق محافظه‌کارانه را با الهام از فرقه‌گرایی به سبک دیوبندیسیم پاکستانی مطرح کنند، اما در درون طالبان گروه‌های بزرگی وجود دارند که تحت تأثیر اخوان المسلمین، تصوف و حتی برخی از اعضای سلفی مذهب اهل سنت و جماعت هستند. جناح ملابردار هرگز یک جریان متمایز از نظر ایدئولوژیک را در میان خود بر نمی‌تابد. از این رو، شاید اجازه ندهد شکاف‌های ایدئولوژیک برجسته شود. با این حال، سیاست‌های کلیدی در حوزه‌ی فرهنگ و مذهب توسط گروه اقلیت میانه‌رو مانند عباس استانکزی تعریف می‌شود، ولی دیگر حلقه‌های طالبان تلاش می‌کنند تا به شکل صوری و نمادین خود را با این سیاست‌ها همسو نشان دهند. ممکن است در رده‌ی بالای طالبان افراد دیگری مانند استانکزی باشند که با سیاست‌های دینی و فرهنگی طالبان موافق نباشند، ولی محافظه‌کاری و ترس از گرفتار شدن به سرنوشت کسانی مانند معتصم آغا جان، طیب آغا، عبدالسلام ضعیف، مولوی متوکل و ... مانع از ابراز دیدگاه‌های اختلافی به شکل تند شده است.

افزون بر این، طالبان تاکنون جناح‌بندی‌های مذهبی-کلامی و سیاسی خود را از بین نبرده و هنوز در حال تطبیق ساختار «حزبی» خود با نیازهای ناشی از بازگشت به قدرت هستند. ساختار قدیمی مبتنی بر شوراهای محلی، توسط شبکه‌هایی از علما جایگزین شوراهای ولایتی (استانی) و ولسوالی‌ها (شهرستان‌ها) در زمان جمهوری اسلامی شده و نام آن را نیز شوراهای علمای استانی گذارده‌اند. در این شوراهای، علما و طالبان استانی گرد هم می‌آیند و وظیفه دارند تا به عنوان زنجیره‌ی انتقال بین رهبری و جوامع محلی عمل کنند. برای نمونه؛ آن‌ها موظف به گزارش عملکرد ادارات استانی و منطقه‌ای هستند. آیا این شوراهای می‌توانند با ناکارآمدی‌های دولت افغانستان مبارزه کنند و «نبض کشور» را در اختیار رهبری قرار دهند؟ هرگونه پاسخ قطعی به این پرسش زود هنگام است.

فصل پنجم

بحران انزوای بین‌المللی

راهبرد «کاغذ سفید» در سیاست خارجی منطقه‌ای

مقدمه

در اواخر ژانویه ۲۰۲۱، در خلال آرامش مذاکرات صلح در دوحه، هیئت‌های بلندپایه‌ی طالبان در تهران، مسکو و دیگر پایتخت‌های جهان پذیرایی شدند. در یک دهه‌ی گذشته، این گروه از سیاست خارجی مبتنی بر واگرایی و تقابل به سیاست بی‌طرفی و تعامل تغییر موضع داده و از موقعیت عدم رابطه با اکثر کشورهای جهان به شرایط استقبال در شماری از پایتخت‌ها، به‌ویژه در همسایگی وسیع‌تر افغانستان رسیده است. با این وجود، اما طالبان هیچ‌گاه به اندازه‌ی امروز منزوی نبوده و از عدم مشروعیت سیاسی و عدم رسمیت یافتن بین‌المللی رنج نبرده است. در امارت اول، دست‌کم کشورهایی مانند پاکستان، عربستان سعودی و امارات متحده‌ی عربی رژیم طالبان را به رسمیت شناختند. اکنون اما هیچ‌کشوری طالبان را به رسمیت نشناخته و روابط آن با برخی کشورها فقط در سطح کنسولی صورت می‌گیرد. از این رو، طالبان به شکل پیوسته و منظم برای گسترش روابط خود، کاهش اتکای خود به پاکستان و به رسمیت شناخته شدن در سطح بین‌المللی تلاش می‌کند. هبت الله آخوندزاده، رهبر طالبان در آستانه‌ی عید فطر از جامعه‌ی جهانی خواست که این گروه را به رسمیت بشناسند.^۱ با این وجود، اما دیدگاه طالبان در مورد جهت‌گیری سیاست خارجی کاملاً مدون نیست. در این فصل، در خلال دو گفتار به بحران انزوای بین‌المللی و راهبرد «کاغذ سفید» طالبان در سیاست خارجی ناکارآمد منطقه‌ای برای فرار از انزوای منطقه‌ای می‌پردازیم.

1. <https://www.aljazeera.com/news/2022/4/29/taliban-supreme-leader-urges-world-to-recognise-islamic>.

گفتار اول: انزوای بین‌المللی

پس از تصرف دوباره‌ی قدرت توسط طالبان در ۲۴ مرداد (اسد) ۱۴۰۰/۱۵ اوت ۲۰۲۱، جامعه‌ی جهانی و کشورهای منطقه با این پرسش اساسی مواجه شدند که در مقابل طالبان چه سیاستی را باید در پیش بگیرند. در پاسخ به این پرسش سه گزینه‌ی اساسی پیش روی کشورهای منطقه و جهان قرار داشت: سیاست تعامل با طالبان، راهبرد منزوی کردن رژیم، یا مخالفت با طالبان از طریق حذف آن‌ها از قدرت.

به نظر می‌رسد که دست‌کم در دو سال گذشته، جامعه‌ی جهانی در برابر امارت طالبان از راهبرد انزوای سیاسی استفاده کرده است. مطالبات پیوسته‌ی طالبان و رفتار مقامات ارشد این گروه مبنی بر به رسمیت شناخته شدن از سوی جامعه‌ی بین‌الملل نیز مؤید این دیدگاه است. ملا هبت‌الله آخوندزاده رهبر منزوی طالبان در ژوئن ۲۰۲۳ با محمد بن عبدالرحمن آل ثانی، نخست‌وزیر قطر در افغانستان دیداری محرمانه داشته است. به نظر می‌رسد که این نخستین دیدار ملا هبت‌الله با یک مقام خارجی از زمان به دست گرفتن قدرت توسط طالبان در سال ۲۰۲۱ باشد. گرچه محتوای این نشست به رسانه‌ها درز نکرده است، ولی یک چیز مسلم است و آن اینکه رهبری طالبان پس از چشیدن طعم تلخ انزوای بین‌المللی دست به دامان مقامات قطر و پاکستان شده است.

امیرخان متقی، سرپرست وزارت خارجه با لفاظی دیپلماتیک و امیدواری مفرط به نیروهای طالبان گفته است که جهان در نهایت مجبور خواهد شد رژیم طالبان را به رسمیت بشناسد. برخی دیگر از مقامات طالبان ادعا می‌کنند که بیش از ۱۴ سفارت‌خانه افغانستان در خارج و شماری از کنسولگری‌ها تحت امر آنهاست. در حال حاضر

نمایندگی‌های سیاسی و سفارت‌خانه‌های ۱۶ کشور در افغانستان تحت اداره‌ی طالبان، همچون گذشته به فعالیت خود ادامه می‌دهند. با این همه، اما طالبان در تمام این نمایندگی‌ها و سفارت‌خانه‌های کشورهای خارجی به صورت شبانه‌روزی در تلاش برای برون‌رفت از بن‌بست انزوای بین‌المللی هستند.

۱. مفهوم انزوای بین‌المللی

به‌طور کلی مناسبات یک کشور با دولت‌های دیگر را در سه سطح می‌توان صورت‌بندی نمود: دولت منزوی، دولت تابع و دولت تعاملی. اغلب دولت‌های مستقر در خاورمیانه به لحاظ اجتماعی و مناسبات آن‌ها با جامعه، دولت منزوی هستند. برخی از این دولت‌ها فاقد هویت اجتماعی هستند، از این رو در انزوای کامل سیاسی اجتماعی فعالیت می‌کنند. انزوای سیاسی اجتماعی یعنی میان دولت و جامعه ارتباط شبکه‌ای وجود ندارد و این دو با یکدیگر هیچ‌گونه تعامل ندارند. در این نوع حکومت‌ها تنها سلطه و اقتدار مطلق حاکمان، جامعه را وادار به حرکت می‌کند و تنها صدای فرمانروایان شنیده می‌شود. دولت‌هایی که در انزوای مطلق اجتماعی قرار دارند هرگز از ظرفیت موجود در جامعه و نیروهای مستقر استفاده نمی‌کنند. عربستان سعودی نمونه‌ی برجسته‌ی دولتی است که در انزوای کامل سیاسی اجتماعی فرو رفته است. برخی از دولت‌ها اما افزون بر انزوای سیاسی اجتماعی، در لاک انزوای بین‌المللی فرو رفته‌اند و فاقد هویت سیاسی ملی و بین‌المللی هستند؛ مانند رژیم طالبان.

برجسته‌ترین ویژگی دولت‌های منزوی این است که همواره ماهیت رخنه‌ناپذیر خود را به نمایش می‌گذارند. رخنه‌ناپذیری باعث تجدید حیات دولت‌های ناکارآمد می‌شود. این بدان معناست که دولت‌های منزوی و ناکارآمد در انجام چهار وظیفه‌ی اصلی ناتوان هستند؛ دولت‌های منزوی قادر نیستند وظیفه‌ی کسب ثروت، توزیع ثروت، ساماندهی به مناسبات اجتماعی و برقراری نظم را در شکل مطلوب و مؤثر آن انجام دهند.^۱ با توجه

۱. حسین دهشیار، «دولت در خاورمیانه عربی: رخنه‌ناپذیری نظام سیاسی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، دوره ۱۷، ش ۲، تیر ۱۳۸۹، ص ۱۶۳.

به صورت بندی سه‌گانه‌ی دولت منزوی، تابع و تعاملی، به تعریف انزوای بین‌المللی می‌پردازیم.

برای درک بهتر مفهوم انزوا، در ابتدا باید تعریفی از مفهوم شناسایی ارائه کرد. شناسایی عبارت است از عملی که به موجب آن، سازمان ملل یا دولت‌های مستقر، وجود یک جامعه‌ی سیاسی و مستقل را که قادر به رعایت حقوق بین‌الملل است در سرزمین معینی تأیید می‌کند و اراده‌ی خود را مبنی بر شناسایی آن، به عنوان عضو جامعه‌ی بین‌المللی اعلام می‌کنند. در یک دسته بندی کلان، شناسایی و به رسمیت شناختن را می‌توان در سه سطح صورت بندی نمود: (۱) شناسایی کشور؛ به این معنا که دولت‌های جهان و سازمان ملل تأیید می‌کنند که وضعیت حقوقی بین‌المللی یک هویت جغرافیایی به‌گونه‌ای است که می‌تواند به عنوان یک کشور به رسمیت شناخته شود؛ (۲) شناسایی ارضی؛ به این معناست که جامعه‌ی بین‌الملل به لحاظ حقوقی و سیاسی موجودیت و قدرت و اختیارات یک کشور را در چارچوب مرزهای سرزمینی خاصی تأیید می‌کند. شناسایی ارضی به‌ویژه هنگامی که اختلافات ارضی و مرزی میان دو کشور پدید می‌آید بسیار کارساز خواهد بود. (۳) شناسایی دولتی؛ به این معناست که سازمان ملل و جامعه‌ی جهانی تأیید می‌کنند یک رژیم سیاسی از این ظرفیت حقوقی برخوردار است تا بتواند به نیابت از یک کشور سخن گفته و عمل کند.

کشورهای مستقل دارای حق حاکمیت مساوی هستند، از این رو برای آنکه کشوری دارای حق حاکمیت مستقل بوده و از چنین حقی در صحنه‌ی بین‌المللی برخوردار باشد باید مورد شناسایی جامعه‌ی بین‌المللی و یا دست کم، یک کشور که مهم‌ترین آن‌ها همسایگان هستند، قرار بگیرد. شاید بتوان گفت شناسایی نخستین گام ضروری برای تحقق هویت حقوقی است. شناسایی کشورها اولاً و بالذات یک عمل سیاسی است، نه حقوقی. ولی دارای آثار و تبعات حقوقی است. از همین رو، هیچ کشور و دولتی وظیفه ندارد که کشور دیگر و یا حکومت دیگر را به رسمیت بشناسد مگر اینکه منافع کشور شناسنده ایجاب نماید و از طرفی هیچ کشور و رژیمی محق نیست که مورد شناسایی قرار بگیرد و آن را از دیگران مطالبه نماید. اگر کشوری علیرغم اینکه واجد تمامی خصوصیات توصیف شده در روابط بین‌المللی و یا آراء دیوان بین‌المللی دادگستری

«قلمرو - جمعیت - حکومت و حاکمیت» باشد، چنانچه دست کم مورد شناسایی یک کشور قرار نگیرد نمی تواند به عنوان سوژه‌ی حقوق بین‌المللی قرار گیرد. چنانکه کشور یک میلیارد و چهارصد میلیونی جمهوری خلق چین سالیان دراز مورد شناسایی شمار زیادی از کشورها قرار نگرفت. از نظر حقوقی عضویت در سازمان ملل متحد نیز نمی تواند تکلیفی برای سایرین جهت به رسمیت شناختن آن ایجاد کند؛ چنانکه اسرائیل ده‌ها سال است که عضو سازمان ملل است ولی با این وجود، هنوز شمار زیادی از کشورها آن را به رسمیت نمی‌شناسند.^۱

با توجه به مفهوم شناسایی، انزوای بین‌المللی به معنای «محدود کردن تعامل دولت‌ها و جامعه‌ی بین‌الملل با یک کشور و عدم به رسمیت شناختن آن به عنوان یک دولت است». در واقع، انزوای بین‌المللی مجازاتی است که جامعه‌ی بین‌المللی یا گروه بزرگ یا قدرتمندی از کشورهای جهان یا سازمان ملل متحد علیه یک رژیم یا گروهی از مردم اعمال می‌کند. شایان یادآوری است که انزوای بین‌المللی با دکترین انزواگرایی تفاوت ماهوی دارد. انزواگرایی دکترینی ارادی و اختیاری و به معنای پرهیز از مداخله در مسائل داخلی کشورها و خودداری از ورود به نزاع‌ها و مخاصمات بین‌المللی است. در حالی که انزوای بین‌المللی، راهبرد تحمیلی دولت‌های جهان علیه یک دولت است. انزواگرایی ایستاری از موضع قدرت و اقتدار و انزوای بین‌المللی وضعیت استیصال و تحمیل و اجبار است.

عدم شناسایی لزوماً به معنای رد و حذف مطلق تعاملات نیست. از همین رو، بر اساس پژوهش انستیتوی مطالعات واشنگتن برای خاورمیانه، طالبان در دو سال گذشته، با ۷۲ کشور بیش از ۹۴۴ بار دیدار داشته است. ترکیه، چین، ایران، قطر، پاکستان و ازبکستان به ترتیب بیش‌ترین دیدار و تماس را با طالبان داشته‌اند. در حال حاضر، گرچه کشورهایی مانند چین، روسیه، ایران و پاکستان رژیم طالبان را به رسمیت نشناخته‌اند، ولی روابط آن‌ها با طالبان پایرجا است. راهبرد انزوا هرگونه ردپای رسمیت سیاسی در افغانستان را که می‌تواند به عنوان مشروعیت بخشیدن به رژیم طالبان تلقی شود، محو

۱. فروزان لطفی، «مفهوم شناسایی دولت‌ها و حکومت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل»، ص ۵۵۱.

می‌کند. اما این به معنای عدم شناسایی کشور افغانستان نیست، بلکه صرفاً عدم شناسایی دولتی است و امارت طالبان را از رسمیت می‌اندازد.

ادبیات انزواگاهی ادبیات زور است و گاهی ابزاری برای مقابله با زور. جامعه‌ی جهانی بر این باور است که طالبان رژیم سرکش، زورگو و ناکام است و سیاست‌های خودشان افغانستان را به جزیره‌ای منزوی در خاورمیانه تبدیل کرده است. از این رو، می‌توان گفت در حال حاضر جامعه‌ی جهانی از راهبرد انزوا به مثابه‌ی ابزاری برای مقابله با زورگویی طالبان استفاده می‌کند.

پرسش اساسی این است که در چه شرایطی دولت‌ها می‌توانند علیه یک رژیم از راهبرد انزوا استفاده کنند؟ در پاسخ باید گفت دولت‌ها در صورتی می‌توانند یک رژیم را منزوی کنند که حاکمان آن از راهبرد «بازیگر منفرد» استفاده کنند و به هنجارها و قوانین و اصول اساسی بین‌المللی پایبند نباشند. زیر پا گذاشتن اصول و قوانین بین‌المللی در حقیقت به معنای به رسمیت نشناختن دولت‌های جهان است. از این رو، کمترین اقدام جامعه‌ی بین‌الملل علیه چنین رژیمی کاربرد راهبرد انزوا و عدم به رسمیت شناختن آن است. یک رژیم نوپدید تنها در صورتی می‌تواند از جامعه‌ی جهانی مطالبه‌ی به رسمیت شناختن کند که در گام نخست، خودش جامعه‌ی جهانی و اصول و قوانین عام آن را به رسمیت بشناسد و به لوازم آن پایبند باشد. بنابراین، در شرایطی که امارت طالبان نه تنها هنجارهای بین‌المللی و اصول حاکم بر دولت‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد، بلکه آن‌ها را در تضاد با هنجارها و ایدئولوژی خود می‌پندارد، ناگزیر باید در پیله‌ی تنگ و تاریک تفرد فرو رود و انزوای بین‌المللی خودخواسته و زیان‌های جبران‌ناپذیر آن را تحمل کند.

۲. شروط جامعه‌ی جهانی برای خروج طالبان از انزوا

سازمان ملل و دولت‌های غربی شروطی را برای خارج کردن رژیم طالبان از انزوای بین‌المللی تعیین کرده‌اند که شاید هیچ‌یک از آن‌ها در ادراه‌ی طالبان عملی نشود و در نهایت بنای امارت طالبان بر اثر فشار انزوای جهانی روزبه‌روز شکننده‌تر شود.

نخستین شرط این است که افغانستان نباید پناهگاه القاعده و پایگاهی برای صدور تروریسم به کشورهای دیگر باشد. این شرط اما آشکارا از سوی طالبان نقض شده

است. سراج‌الدین حقانی، وزیر کشور (داخله) طالبان، ایمن الظواهری رهبر القاعده را مدت‌ها در ساختمانی در کابل پناه داده بود و سرانجام در مرداد ۱۴۰۱/ژوئیه‌ی ۲۰۲۲ توسط موشک‌های هلفایر که از هواپیمای بدون سرنشین آمریکایی‌ها شلیک شده بود، به قتل رسید. اگرچه مقامات طالبان از سر استیصال و نگرانی از تبعات این رخداد، حضور ایمن الظواهری در افغانستان را رد کردند و ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان کشته شدن وی را «سناریو و پروژوی ساختگی آمریکایی‌ها» عنوان کرد.^۲ با این وجود، اما پناه دادن به ایمن الظواهری، یکی از عوامل تشدید راهبرد انزوای سیاسی غرب بود و به دنبال آن تحریم‌ها علیه رژیم طالبان را تشدید کرد.

افشای این راز بزرگ که طالبان به یک طراح اصلی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که آمریکا برای سر او ۲۵ میلیون دلار جایزه تعیین کرده بود، در قلب پایتخت افغانستان پناه داده، از روی سیمای واقعی رژیم طالبان پرده برداشت و نشان داد که طالبان از زمان تشکیل نخستین امارت خود در سال ۱۳۷۳ شمسی؛ زمانی که رادیکالیسم و فوق‌محافظه‌کاری و رابطه‌ی آن‌ها با القاعده افغانستان را به یک کشور منحوس و منزوی تبدیل کرده بود تا سال ۱۴۰۰ شمسی/۲۰۲۱ میلادی که دوباره در افغانستان قدرت را تصاحب کردند، هیچ‌گونه اصلاحات و بازنگری اساسی در رویکرد آن‌ها به مسئله‌ی تروریسم و القاعده صورت نگرفته است. طالبان بار دیگر در همان مسیر انحرافی گام برمی‌دارند و مقامات دولت‌های غربی به این نتیجه رسیده‌اند که امارت طالبان هرگز نباید در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شود.

دومین شرط جامعه‌ی بین‌الملل برای توقف راهبرد انزوا، احترام به حقوق بشر به ویژه حقوق زنان است. طالبان اما در بیش از دو سالی که از حکومت‌داری مجدد آن‌ها بر افغانستان می‌گذرد آشکارا نشان داده‌اند که اساساً حقوق بشر و حقوق زنان را نه تنها در چارچوب هنجارهای بین‌المللی قبول ندارند، بلکه اجماع اسلامی در این مورد را نیز نادیده می‌گیرند. به طور کلی، نگاه طالبان به مقوله‌ی حقوق بشر از بنیاد با نگاه جهانی و

1. <https://parsi.euronews.com/2022/08/02/the-killing-of-al-qaedas-zawahiri-how-it-happened>.

2. <https://tolonews.com/fa/afghanistan-181961>

رویکرد اسلامی متفاوت و متعارض است. درحالی‌که بنا به نقل محدثان اهل سنت، عمر خلیفه‌ی دوم در زمان خلافت خود یک زن به نام «شفا» را به عنوان مسئول امور حسبه در یکی از بازارهای مدینه منصوب کرده بود،^۱ طالبان حتی به زنان اجازه نمی‌دهند که بدون محارم خود از خانه بیرون شوند.

یکی دیگر از شروط جامعه‌ی بین‌المللی برای خروج رژیم طالبان از انزوا عبارت است از حاکمیت قانون و آزادی رسانه‌ها. بااین‌وجود، اما قاعده‌ی بازی امارت بر اساس قانون نانوشته است.^۲ افزون بر این، محیط رسانه‌ای در افغانستان پس از تسلط طالبان، با بسته شدن بیش از ۵۰ درصد رسانه‌ها، به طرز چشمگیری تغییر کرده و اکثریت روزنامه‌نگاران و خبرنگاران ناگزیر خاک افغانستان را ترک کرده‌اند.

واپسین شرط جامعه‌ی بین‌المللی برای خارج کردن رژیم طالبان از کنج انزوا، ایجاد حکومت فراگیر و انتقالی از طریق مذاکرات میان گروه‌ها و احزاب سیاسی و اقوام مختلف در افغانستان است. تشکیل حکومت فراگیر یکی از شروطی است که به جرئت می‌توان گفت در امارت طالبان هرگز عملی نخواهد شد. در حال حاضر کابینه‌ی طالبان همگی از اعضای اصلی و شخصیت‌های مهم این گروه هستند و در میان آن‌ها حتی یک نفر غیر طالب را نمی‌توان از دیگر جناح‌ها و گروه‌های سیاسی یافت. پس از تشکیل کابینه‌ی جدید، مقامات طالبان اعلام کردند که کابینه‌ی آن‌ها موقت است و تا چندین ماه به اداره‌ی خود عنوان حکومت سرپرست دادند و با لفاظی‌های دیپلماتیک وعده دادند که از دیگر جناح‌های سیاسی نیز در کابینه استفاده خواهند کرد. بااین‌وجود، اما پس از سپری شدن بیش از دو سال از حکومت جدید، هیچ تغییری در دیدگاه سیاسی آن‌ها مشاهده نمی‌شود و نه تنها از دیگر احزاب سیاسی برای سهم شدن در قدرت دعوت نکرده‌اند، بلکه اساساً هیچ گروه دیگری را به رسمیت نمی‌شناسند و فعالیت سیاسی و فرهنگی آنها مطلقاً ممنوع شده است. به لحاظ قومی نیز، اکثریت مطلق اعضای کابینه‌ی طالبان به قوم پشتون تعلق دارند و در میان آن‌ها تنها مولوی عبدالسلام حنفی به عنوان

۱. عبدالکریم زیدان، المفصل فی أحكام المرأة والبيت المسلم فی الشریعة الإسلامية. بیروت: مؤسسة الرسالة. ص ۲۳۰.

۲. در فصل دوم این اثر درباره‌ی قانون‌گریزی و قانون‌ستیزی طالبان به تفصیل سخن گفته شده است.

معاون دوم نخست‌وزیر، از چهره‌های شاخص قوم ازبک و قاری دین محمد حنیف، وزیر اقتصاد و قاری فصیح‌الدین، فرماندهی ارتش طالبان از قوم تاجیک حضور دارند. از نگاه درون‌جناحی وزارت خانه‌ها میان دو جناح شورای کویته تحت رهبری ملا عبدالغنی برادر و شورای پیشاور به ریاست سراج‌الدین حقانی تقسیم شده است. بنابراین، قدرت همچنان به شکل مطلق در انحصار دو جناح طالبان است و تنها اعمال قدرت و تحمیل سلطه‌ی طالبان فراگیر شده است.

۳. پیامدهای انزوای بین‌المللی

به لحاظ سیاسی و امنیتی، تداوم انزوای امارت طالبان پیامدهای ویرانگری دارد که در درازمدت باعث تضعیف قدرت امارت، افزایش ناامنی و انفجارها و حملات انتحاری می‌شود. چنین رخدادهایی بدون شک باعث بی‌ثباتی قدرت امارت می‌شود و زمینه را برای رشد و گسترش جزیره‌های کوچک قدرت در ولایات فراهم می‌کند.

به لحاظ معیشت و اقتصاد، شاهد رشد فزاینده‌ی نرخ بیکاری و ضعف روزافزون سیستم اقتصادی هستیم. کمک‌های بشردوستانه‌ی کشورها به شکل مستقیم به دست مردم افغانستان نمی‌رسد و اقدامات بشردوستانه باید به میانجی سازمان‌های بین‌المللی صورت بگیرد. افزون بر این، کمک‌ها صرفاً باید در قالب کمک‌های غیرنقدی باشد؛ زیرا احتمال آن می‌رود که کمک‌های نقدی به دست مردم نرسد و مقامات حکومتی در مسیر اهداف خود به مصرف برسانند.

به لحاظ علمی و فرهنگی، دانشگاه‌ها و مدارس خصوصی تعطیل می‌شوند. دانشگاه‌ها و مدارس دولتی نیز به دلیل اینکه انگیزه و اشتیاق جوانان برای ادامه‌ی تحصیل فروکش می‌کند، با ریزش جدی نیروی انسانی و محصل مواجه خواهند شد.

گفتار دوم: راهبرد کاغذ سفید طالبان

از منظر دانش سیاست و روابط بین‌الملل، وجود یک راهبرد مدون در سیاست خارجی فعال و کارآمد و روابط بین‌المللی متعادل، یکی از پایه‌های اساسی ثبات سیاسی و امنیت پایدار در یک کشور است که می‌تواند از انزوای دولت‌ها پیشگیری کند. در امارت طالبان، اما فقدان چنین راهبرد مدون باعث پرتاب شدن افغانستان به جزیره‌ای منزوی شده است و اداره‌ی طالبان به شدت تلاش می‌کند تا از این انزوای بین‌المللی فرار کند؛ ولی تاکنون موفق نبوده است. از این رو رهایی از انزوای منطقه‌ای را آغاز کرده و با چین، روسیه، پاکستان و ایران وارد تعاملات گسترده شده است. این کشورها گرچه با امارت ارتباط دارند، ولی در حال آزمودن عیار قدرت طالبان هستند و می‌خواهند مطمئن شوند که آیا طالبان قادر به حفظ قدرت هست و حکومت این گروه دوام می‌آورد یا قدرت آن‌ها در حال تضعیف بوده و به سمت فروپاشی پیش می‌رود.

ریشه‌ی عدم اطمینان چین، روسیه و ایران، دستگاه دیپلماسی ناکارآمد و ویران طالبان است. رژیم طالبان مانند دیگر حوزه‌ها، در سیاست خارجی با کشورهای منطقه همواره از راهبرد «کاغذ سفید» و «قانون نانوشته» پیروی کرده است. این گروه در دوره‌ی امارت اول، از ظرفیت سیاست خارجی معیوب و محدودی برخوردار بود. نخستین نشانه‌ی سیاست خارجی معیوب آنان در به شهادت رساندن یک روزنامه‌نگار و هشت دیپلمات جمهوری اسلامی ایران در کنسولگری این کشور در مزار شریف^۱ و بیرون کشیدن دکتر نجیب، رئیس‌جمهور پیشین افغانستان از دفتر سازمان ملل متحد در کابل و اعدام او نمایان شد. رخدادهای

1. <https://www.hrw.org/legacy/reports98/afghan/Afrepor0.htm>.

خونینی از این دست نشان داد که سران طالبان درک درستی از مناسبات دیپلماتیک و نمایندگی‌های سیاسی کشورها ندارند. گرچه این موضوع در آن زمان واکنش‌های شدید بین‌المللی را برانگیخت. اما به دلیل اینکه رهبری گروه درک درستی از مناسبات بین‌المللی نداشت و به جای تجهیز دیپلمات‌های خود به زبان گفتگو، بر عمل‌گرایی خشونت‌آمیز تأکید می‌کرد، واکنش‌های بین‌المللی چندان کارساز نبود. سرانجام شورای امنیت سازمان ملل متحد در اواخر سال ۱۹۹۹ تحریم‌هایی را علیه طالبان اعمال کرد که عملاً روابط این گروه با جهان را بسیار محدود کرد. این تحریم‌ها به دلیل تخلفات رژیم طالبان در سه بخش تولید مواد مخدر، نقض حقوق بشر و ترورهای فراملی وضع شده بود.

۱. روابط طالبان با چین

مناسبات چین با افغانستان از زمان حکومت جمهوری اسلامی تاکنون دو مرحله‌ی اساسی داشته است. دور نخست، پس از ریاست جمهوری حامد کرزی آغاز گردید و در قالب پروژه‌های اقتصادی ادامه یافت. در دوره‌ی اشرف غنی اما اندکی از رونق گرمی این روابط کاسته شد. یکی از عوامل مهم سردی این روابط عدم تمکین بیجینگ به خواسته‌های سیاسی کابل بود. از اواخر دوران کرزی حکومت کابل در تلاش بود تا به شکلی مقامات چینی را متقاعد سازد که در روابط میان افغانستان و پاکستان، به سود افغانستان مداخله‌ی سیاسی کنند، اما حکومت کابل نتوانست در این راستا موفق گردد. پس از تشکیل حکومت وحدت ملی نیز، کابل بارها خواست تا از طریق اهرم حکومت چین بر پاکستان فشار آورد تا در سیاست خارجی خود نسبت به افغانستان بازنگری کند، اما این نیت مقامات کابل تحقق نیافت؛ زیرا چین گرچه با افغانستان به مثابه‌ی کشوری هم‌مرز، مناسبات بدی نداشته است، ولی با پاکستان روابط دیرینه‌ی راهبردی دارد. افزون بر این، اشرف غنی بارها خواسته بود با کمک بیجینگ مذاکرات صلح را آغاز کند، اما این درخواست‌ها نتیجه‌ای معکوس داد و در نهایت مقامات چینی بدون در نظر داشت دغدغه‌های سیاسی کابل، میزبانی رهبران طالبان را پذیرفت.^۱ دور دوم مناسبات چین

1. <https://www.reuters.com/article/us-afghanistan-taliban-china/afghanistans-taliban-meets-chinese-government-in-beijing-idUSKBN1W70I3>.

و افغانستان پس از اوج‌گیری حملات طالبان آغاز گردید که هرروز بر شتاب و شدت آن افزوده می‌شد. در این مرحله، چین بیش از آنکه تمایل به گفتگو با حکومت اشرف غنی داشته باشد، به دنبال گسترش مناسبات با طالبان بود. طالبان نیز با روی گشاده از این اراده‌ی چین استقبال نموده‌اند. سهیل شاهین، سخنگوی دفتر سیاسی طالبان از حکومت کمونیستی چین به مثابه‌ی دوست امارت طالبان یاد کرد و وعده داد که امارت از حضور چین در بازسازی افغانستان استقبال خواهد کرد.^۱

پس از قدرت‌گیری مجدد طالبان، مناسبات چین با آن‌ها بسیار گرم و پررنگ شده است. چین پیش‌قراول تعامل با طالبان و نخستین کنشگر منطقه‌ای است که از طالبان به گرمی استقبال کرده است. در ۲۵ مارس ۲۰۲۱، وانگ یی، وزیر امور خارجه‌ی چین در سفر خود به جنوب آسیا که شامل توقف در هند و پاکستان بود، یک سفر غیرمنتظره به افغانستان داشت. او در جولای ۲۰۲۱ میزبان طالبان بود و این گروه را «نیروی محوری» نامید.^۲ امیرخان متقی، سرپرست وزارت خارجه‌ی طالبان، به وانگ یی گفت این مهم‌ترین هیئت بلندپایه‌ی پذیرفته‌شده توسط دولت طالبان است و افغانستان آماده است تا در همکاری‌های «کمربند و جاده» مشارکت فعال داشته باشد و همکاری‌های تجاری و سرمایه‌گذاری با چین را تقویت کند. متقی همچنین به وانگ اطمینان داد که افغانستان از بهبود بیشتر محیط امنیتی خود، تثبیت و کنترل اوضاع و تضمین امنیت نهادها و کارکنان خارجی در افغانستان اطمینان دارد.^۳ به دنبال آن یکن ۳۱ میلیون دلار کمک بشردوستانه به افغانستان ارائه کرد.^۴

مقامات چین، به رسمیت شناختن امارت طالبان و کمک به بازسازی افغانستان را مشروط به پرهیز طالبان از حمایت از تروریسم منطقه‌ای و اجازه دادن به سرمایه‌گذاران

1. <https://www.nbcnews.com/news/world/china-taliban-rule-afghanistan-brings-both-opportunity-risk-n1278553>.

2. <https://www.thehindu.com/news/international/taliban-leader-meets-chinese-fm-assures-not-to-allow-terrorist-forces-to-operate-from-afghanistan/article35582147.ece>

3. https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjb_663304/wjbz_663308/activities_663312/202203/t20220325_10655541.html

4. The New York times, 9 September, 2021.

چینی برای سود بردن از منابع طبیعی افغانستان کرده‌اند. چین سفارت خود در کابل را برای حفظ ارتباط نزدیک با رهبران این گروه حفظ کرده است. پکن همچنین از طالبان دعوت کرد تا نماینده‌ای را به سومین نشست وزیران امور خارجه در میان کشورهای همسایه‌ی افغانستان که در ۳۱ مارس در شهر تونشی برگزار شد، اعزام کند.^۱

با این حال، چین نیز به شدت از محدودیت‌های راهبردی در افغانستان آگاه است. در حالی که پکن تمایل طولانی مدت برای الحاق افغانستان به طرح کمربند و جاده‌ی چین و کسب درآمد از ثروت معادن دست‌نخورده‌ی افغانستان را ابراز کرده است،^۲ رهبر چین خطرهای امنیتی را که یک شریک غیرقابل پیش‌بینی می‌تواند در مرز واخان، در آسیای مرکزی افزایش دهد و در سین کیانگ ایجاد کند، درک می‌کند. از همین رو، نهادهای تجاری چین همچنان از گسترش سرمایه‌گذاری‌های موجود یا ایجاد سرمایه‌گذاری‌های جدید خودداری می‌کنند. پروژه‌های بزرگ اقتصادی چین، مانند پروژه‌های مربوط به معدن مس عینک و ذخایر نفت و گاز آمودریا، به دلایل مختلف اقتصادی، زیست‌محیطی و مقرراتی در معرض خطر قرار دارند.^۳ اگرچه چین در امتداد کریدور واخان که شمال شرق افغانستان را به سین کیانگ غربی متصل می‌کند با افغانستان مرز مشترک دارد، مقامات پکن این مجرا را تا حد زیادی برای ترانزیت افراد یا کالا غیرقابل نفوذ کرده‌اند. پروژه‌های ابتکاری کمربند و جاده‌ی چین نیز قلمرو افغانستان را دور می‌زند. در حوزه‌ی امنیتی، سیاست‌گذاران چینی نگران این هستند که چگونه پیروزی طالبان ممکن است بی‌ثباتی را در کشورهای همسایه‌ی چین و افغانستان؛ مانند پاکستان یا جمهوری‌های آسیای مرکزی افزایش دهد. شمار اتباع چینی و سرمایه‌گذاری در این ایالت‌ها بسیار بیشتر از خود افغانستان است. حملات اخیر به کارگران چینی در پاکستان حساسیت چین را در مورد حملات تروریستی علیه اتباع چینی در پاکستان افزایش داده است.

1. http://us.china-embassy.gov.cn/eng/zgyw/202203/t20220331_10658230.htm.

2. <https://www.bloomberg.com/news/articles/2021-08-24/china-s-eyes-1-trillion-of-minerals-with-risky-bet-on-taliban>.

3. The Wall Street Journal: <https://www.wsj.com/articles/china-pursues-afghanistans-mineral-wealth-after-u-s-exit-11647172801>.

بنابراین، مقامات چینی از طالبان می‌خواهند از منافع، اتباع و سرمایه‌گذاری‌های چین در کشورهای همسایه و همچنین افغانستان محافظت کنند. تداوم روابط چین و طالبان به اتخاذ سیاست بی‌طرفی طالبان در مقابل مسلمانان اویغور و همچنین تضمین امنیت پروژه‌های اقتصادی چین در افغانستان گره خورده است. به یاد داشته باشیم که طالبان در گذشته شدیداً از مسلمانان اویغور حمایت می‌کردند و حتی زمینه‌ی پیوستن آن‌ها به صف طالبان را فراهم نموده بودند. در اواخر، اما با چراغ سبز بیجینگ به طالبان، این گروه حمایت از اویغورها در سین‌کیانگ را متوقف نمود و به دولت چین تضمین داد که موضع اویغورها را به رسمیت نمی‌شناسد و در امور سیاسی و داخلی چین دخالت نخواهد کرد. از همین جهت مورد نکوهش داعش خراسان قرار گرفت.

چین در حال حاضر از به رسمیت شناختن دیپلماتیک خودداری کرده است، ولی در تلاش برای تقویت نوعی دیگر از به رسمیت شناختن است. بر اساس برخی گزارش‌ها، مقامات چین به طالبان قول داده‌اند که تجهیزات نظارتی را در اختیار این گروه قرار دهند تا به شکلی مؤثرتر بتوانند مسلمانان اویغور را کنترل کنند.^۱

۱.۱. منافع چین در افغانستان

هنگامی که نیروهای غربی خاک افغانستان را ترک کردند، بسیاری تصور می‌کردند که همسایه‌ی طماع و حریص آن (چین)، از مزایای اقتصادی تغییر حکومت در کابل بهره خواهد برد. این فرضیه در نیمه اول سال ۱۴۰۲ با انبوهی از جلسات تجاری در سطح بالا و برخی از قراردادهای بالقوه مهم بین شرکت‌های چینی و امارت طالبان، از جمله در پروژه‌های معدنی، تقویت شد. سرمایه‌گذاری عمده ممکن است به نفع افغان‌ها باشد و احتمالاً با توجه به وضعیت شکننده اقتصاد افغانستان، پایه‌های اقتصادی امن‌تر و باثبات‌تری را برای امارت فراهم کند. با این وجود، اما در عمل مشارکت چین در افغانستان هنوز در مراحل اولیه و آزمایشی است. این موضوع طرح یک پرسش دیرینه را به میان

1. <https://foreignpolicy.com/2022/03/31/taliban-china-afghanistan-relations-investment-recognition/>.

می‌آورد که آیا چین واقعاً دنبال اهداف اقتصادی در افغانستان است یا فقط از آن‌ها به عنوان اهرمی برای قناعت دادن امارت طالبان استفاده می‌کند تا در قبال نگرانی‌های امنیتی با آن کشور همکاری کند؟

به طور کلی چین در روابط با طالبان به دنبال تحقق دو هدف کوتاه‌مدت و بلندمدت است که هر کدام به شکلی اساسی منافع امنیتی، اقتصادی و سیاسی چین در منطقه و جهان را تأمین می‌کند.

۱.۱.۱.۱. منافع و اهداف کوتاه‌مدت

برخی از اهداف کوتاه‌مدت که چین در روابط با طالبان به دنبال آن است عبارت‌اند از: کنترل وضعیت هرج‌ومرج و ناامنی به وجود آمده که ناشی از انتقال قدرت سیاسی در افغانستان است؛ پیشگیری از گسترش و انتقال این هرج‌ومرج به مرزهای چین؛ مهار ایده‌ی جدایی‌طلبی در شهرهای مرزی چین با افغانستان؛ مبارزه با تروریسم و افراط‌گرایی (القاعده و داعش)؛ گسترش روابط دیپلماتیک با کشورهای آسیای میانه و دستیابی به منافع اقتصادی پس از برقراری مناسبات نزدیک با این کشورها.

۲.۱.۱. منافع و اهداف بلندمدت

اهداف بلندمدت چین از ارتباط با طالبان عبارت‌اند از خنثی‌سازی سیاست‌های غرب در افغانستان؛ خلع نشان از هند به مثابه‌ی شریک استراتژیک افغانستان؛ توسعه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی.

۱.۲.۱.۱. خنثی‌سازی سیاست‌های غرب

یکی از اهداف بلندمدت و راهبردی چین خنثی نمودن سیاست‌های آمریکا و کشورهای غربی در افغانستان است که نهایتاً با خروج آمریکا و ناتو از افغانستان تا اندازه‌ای در این زمینه موفق شدند. به دلیل دیپلماسی و سیاست چندجانبه‌ی چین، بیجینگ از سال ۲۰۱۴ بدین سو سیاست همدلی با غرب و حمایت از نیروهای ناتو در افغانستان را متوقف نمود و به جای آن نگاه خود را بیشتر به دولت افغانستان و گروه طالبان معطوف نمود. از

همین رو، دولت آمریکا و دیگر کشورهای غربی همواره از گسترش نفوذ چین در افغانستان و برقراری مناسبات با طالبان دچار هراس بوده و ابراز نگرانی می‌کردند.

۲.۲.۱.۱. خلع نشان از هند

دومین هدف بلندمدت چین از ایجاد ارتباط با طالبان خلع نشان از هند به مثابه‌ی شریک استراتژیک افغانستان و تضعیف مناسبات این دو کشور است. از سال‌ها پیش بدین سو نگاه چین به هند به مثابه‌ی یک رقیب منطقه‌ای است که سعی در گسترش روابط استراتژیک خود با افغانستان دارد. حکومت چین اما تلاش می‌کند تا این مناسبات را خدشه‌دار سازد. یکی از اهرم‌های چین علیه سیاست خارجی و اقتصادی هند در افغانستان، دولت پاکستان است. همان‌گونه که هند شریک استراتژیک افغانستان و رقیب استراتژیک چین است، پاکستان شریک استراتژیک چین و رقیب استراتژیک هند و کشور هند و حکومت پیشین افغانستان بود. از این رو، چین تلاش می‌کرد به میانجی پاکستان، حضور هند در افغانستان را تهدید کند. برقراری روابط دیپلماتیک با طالبان و میزبانی از این گروه بهترین گزینه برای عملی‌سازی این تهدید به شمار می‌رفت.

۳.۲.۱.۱. توسعه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی

سومین هدف بلندمدت چین از برقراری ارتباط با امارت طالبان، توسعه‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی است. بیجینگ برای گسترش نفوذ خود در منطقه و جهان چشم‌انداز کلانی را ترسیم نموده است که یکی از مهم‌ترین پایه‌های تحقق این چشم‌انداز، ابتکار «کمربند و جاده» و کریدور اقتصادی چین و پاکستان، از سوی این کشور است. این طرح به منظور سرمایه‌گذاری کلان در زیربنای اقتصادی بیش از ۶۰ کشور جهان و توسعه‌ی دو مسیر تجاری کمربند اقتصادی راه ابریشم و راه ابریشم دریایی ارائه شده است. هدف چین از ابتکار کمربند و جاده و کریدور اقتصادی، اتصال آسیای مرکزی و پاکستان و افغانستان به خاورمیانه، آفریقا و اروپا است. بنابراین، هرگونه ناامنی در منطقه، تهدیدی برای خنثی‌سازی این ابتکار به شمار می‌رود. از این رو، بیجینگ با اشتیاق مضاعف به استقبال گروه طالبان رفت و با میلی شدید از این گروه میزبانی کرد و با دادن امتیازهای

بسیار کلان و حمایت‌های مالی از این گروه، در نهایت تلاش کرد تا مناسبات خود با این گروه را تقویت کند. اکنون که طالبان به قدرت رسیده‌اند، زمینه‌های دیپلماسی فعال و روابط حسنه با این گروه پیشاپیش فراهم گردیده است.

اگر چین به مثابه‌ی یک کشور کمونیستی، تمایل شدید به ارتباط دیرینه با طالبان دارد به دلیل سیاست چندجانبه‌گرایی و منافع سیاسی و اقتصادی این کشور است؛ اما طالبان با چه ملاک و معیاری حاضر به ارتباط با دولتی می‌شوند که بر اساس ایدئولوژی طالبان، دولتی کافر است.

پس از حملات یازده سپتامبر و در پی آن حمله‌ی آمریکا به افغانستان، چین و پاکستان تنها کشورهایی بودند که روابط خود با طالبان را حفظ کردند و دولت چین یکی از تمویل‌کنندگان نظامی و مالی گروه طالبان بود که با پرداخت پول و اسلحه، این گروه را حمایت می‌کرد. بیشتر حمایت‌های مالی چین به خاطر ترس از خنثی‌سازی پروژه‌های اقتصادی و زیرساختی این کشور در افغانستان بود. از این رو، مجبور به پرداخت مبالغ زیادی به طالبان برای صرف نظر از تخریب این پروژه‌ها بودند. در مقابل حمایت‌های مالی چین، طالبان نیز به دولت چین تعهد سپرده بود که از حمله و تخریب پروژه‌های اقتصادی و عمرانی چین در افغانستان خودداری می‌کند. این مناسبات و معاهدات که پیش از این به خواست هردو طرف چینی و طالبان به شکل محرمانه و پنهانی صورت می‌گرفت، در نهایت آشکار شد و هردو طرف علناً تمایل خود به ارتباط و گفتگو را اظهار کردند، گو اینکه در سال‌های گذشته باهم ارتباط و گفتگو نداشته‌اند. افزون بر این، پس از حمله‌ی آمریکا و ناتو به افغانستان و شکست طالبان، این گروه در انزوای سیاسی و بین‌المللی قرار گرفته بود. اکنون که طالبان قدرت را در اختیار دارد، چین یکی از مهم‌ترین کشورهای منطقه است که در شرایط وخیم اقتصادی، به دلیل ترس از دست دادن منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت خود، به حمایت‌های مالی از طالبان می‌پردازد.

با این همه، اما طالبان تاکنون بر اساس راهبرد «کاغذ سفید» با چین وارد تعامل شده است و هیچ چشم‌انداز روشنی در سیاست خارجی خود ندارد. افزون بر این، امارت طالبان به دلیل عدم آگاهی و تخصص لازم در حوزه‌ی اقتصاد، همواره تلاش می‌کند تا به هر مسئله‌ی اقتصادی از پس عینک تعصبات ایدئولوژیک نگاه کند و این کار پایان‌زیانباری برای کشور دارد.

۲. روابط طالبان با پاکستان

عمران خان، نخست‌وزیر معزول پاکستان، پس از به قدرت رسیدن دوباره طالبان، در مصاحبه‌ای با سی‌ان‌ان گفته بود: «جهان نیز در نهایت مجبور خواهد شد به دلیل نبود جایگزین دوم یا بهتر، با طالبان تعامل کند؛ بنابراین تنها جایگزینی که در حال حاضر داریم این است که با آن‌ها کار کنیم و آن‌ها را برای آنچه جهان می‌خواهد تشویق کنیم: دولت فراگیر، حقوق بشر و حقوق زنان».^۱ فیض حمید، رئیس پیشین استخبارات پاکستان نیز وقتی سه هفته پس از قدرت‌گیری طالبان به کابل رفت و ظاهراً کابینه را منصوب کرد، با خوش‌بینی تمام گفت: «همه چیز خوب خواهد شد».^۲ در آن زمان، بسیاری از اعضای ارتش و سرویس‌های امنیتی پاکستان این خوش‌بینی مفروط را داشتند؛ زیرا دولت پیشین افغانستان که توسط طالبان سرنگون شد، با پاکستان در تضاد بود و به جای آن با هند همدلی نشان می‌داد. در مقابل، رژیم جدید طالبان دوستان قدیمی سرویس‌های امنیتی پاکستان بود. از این رو، خوش‌بینی مقامات پاکستان نسبت به طالبان بیهوده نبود.

عمران خان اما به مثابه‌ی نخستین حامی افراطی طالبان، به نخستین قربانی حمایت از طالبان تبدیل شده است و به صورت کلی مناسبات طالبان با پاکستان در آستانه‌ی بحران قرار دارد. طالبان از زمان به قدرت رسیدن، از سیاست‌های پاکستان (حامی اصلی خود) سرپیچی کرده است. بنابراین، خوش‌بینی و سرخوشی مفروط مقامات پاکستان نسبت به قدرت‌گیری طالبان در حال فروکش است. دولت پاکستان امیدوار بود که یک رژیم دوست و یانیروی نیابتی در افغانستان نگرانی‌هایش را در مورد تحریک طالبان پاکستان کاهش خواهد داد، اما به نظر می‌رسد که نتیجه‌ای برخلاف آن حاصل شده است.

گرچه تنش میان طالبان و پاکستان در ظاهر ریشه‌ای اقتصادی داشت و به دو برابر کردن قیمت پایین زغال سنگ به پاکستان بازمی‌گشت. ولی پشت پرده مسائل دیگری وجود داشت که رسانه‌ای نمی‌شد. اختلاف از آنجا آغاز شد که پیش از آنکه طالبان دولت

1. <https://edition.cnn.com/2021/09/15/asia/imran-khan-pakistan-afghanistan-intl-hnk/index.html>.

2. <https://www.economist.com/asia/2022/04/30/pakistan-is-losing-patience-with-the-taliban>

موقت خود را اعلام کند، به پاکستان اطمینان داده بود که نمایندگان زیادی از جناح‌های مورد حمایت پاکستان مانند حقانی در دولت حضور داشته باشند. اما زمانی که لیست کابینه‌ی طالبان اعلام شد اسلام‌آباد از آن راضی نبود.

تغییر موضع طالبان، اما پس از حملات هوایی ارتش پاکستان به افغانستان در ماه آوریل ۲۰۲۲ که کشته و زخمی شدن شماری از غیرنظامیان را در پی داشت، تشدید شد. در پی این حملات به روستاهای استان‌های مرزی کنر و خوست افغانستان، ۴۵ نفر جان باختند.^۱ این حملات هوایی به تلافی حملات تحریک طالبان پاکستان به نیروهای ارتش این کشور صورت گرفت. در ۱۴ آوریل ۲۰۲۲، دست‌کم ۷ سرباز پاکستانی در یک حمله‌ی برون مرزی در وزیرستان شمالی جان خود را از دست دادند. به دنبال آن در ۲۳ آوریل سه سرباز پاکستانی در حمله‌ای از داخل خاک افغانستان کشته شدند. این آخرین مورد از یک سری حملات تروریستی فرامرزی بود که در اواخر آوریل ۲۰۲۲ رخ داد. در پی آن حمله، پاکستان حملات تلافی جویانه‌ای را در استان‌های کنر و خوست افغانستان انجام داد و مخفیگاه‌های تحریک طالبان پاکستان را هدف قرار داد. پاکستان علناً انجام این حملات را تأیید نکرد، اما در اقدامی نادر که حاکی از تشدید تنش‌ها بین دو کشور بود، امیرخان متقی، سرپرست وزارت خارجه طالبان، سفیر پاکستان در کابل را احضار کرد و به او گفته شد که ارتش پاکستان نباید در خاک افغانستان حملات هوایی انجام دهد. همچنین ملا یعقوب، سرپرست وزارت دفاع طالبان تهدید کرد که در صورت تکرار حملات، امارت طالبان به اقدام متقابل دست خواهد زد.^۲

به دنبال آن، در اسلام‌آباد، وزارت خارجه‌ی آمریکا شدیدترین بیانیه را صادر کرد و استفاده از خاک افغانستان علیه پاکستان را محکوم کرد.^۳ در آن زمان، مقامات پاکستانی مدعی بودند که حملات تروریستی توسط شبه نظامیان تحریک طالبان پاکستان که در

1. <https://www.nytimes.com/2022/04/30/world/asia/pakistan-airstrikes-afghanistan-taliban.html>

2. <https://www.reuters.com/world/asia-pacific/afghan-defence-minister-says-will-not-tolerate-invasions-2022-04-24/>

3. <https://tribune.com.pk/story/2354062/ties-between-pakistan-and-afghan-taliban-on-the-edge>

داخل خاک افغانستان پنهان شده بودند، طراحی شده است.^۱ گرچه دولت پاکستان به انجام حملات هوایی اعتراف نکرده است، اما از تحمل طالبان در برابر طالبان پاکستانی که از پناهگاه‌های امن در داخل افغانستان به مناطق مرزی پاکستان حمله کرده بودند، خشمگین شدند.

نمونه‌ی دیگر از اختلافات طالبان با پاکستان به حصارکشی در نوار مرزی توسط پاکستان مربوط می‌شود. رهبران طالبان همان موضع قاطعانه‌ی دولت‌های قبلی افغانستان را در برابر تلاش‌های پاکستان برای ایجاد حصار در امتداد خط دیورند اتخاذ کرده‌اند که اسلام‌آباد آن را مرز رسمی افغانستان و پاکستان می‌داند. طالبان اصرار دارند که مرز ۲۶۰۰ کیلومتری باید برای تردد برون مرزی قبایل پشتون واقع در دو طرف مرز باز باشد. مقامات پاکستانی، اما افزون بر مشروعیت بخشیدن به ادعاهای ارضی خود، می‌خواهند موانعی را در برابر نفوذ شبه‌نظامیان تحریک طالبان پاکستان که از پناهگاه‌ها در افغانستان برای حمایت از عملیات تروریستی در پاکستان استفاده می‌کنند، ایجاد کنند.

پناه دادن و حمایت امارت طالبان از تحریک طالبان پاکستان ممکن است بازتاب‌دهنده‌ی عصبانیت از شکست اسلام‌آباد در به رسمیت شناختن دولت طالبان، علیرغم انجام این کار در دهه‌ی ۱۹۹۰ و همچنین ابتکارات فرماندهان مرزی محلی باشد. طالبان تلاش چندانی برای پنهان کردن حمایت خود از تحریک طالبان پاکستان در افغانستان انجام نداده است؛ اما منطق حمایت آن‌ها نامشخص است.

برخی استدلال می‌کنند که طالبان پاکستان به دلیل همسویی ایدئولوژیک با امارت، در پی آغاز یک پروژه‌ی جهادی شبیه به طالبان افغانستان در پاکستان، باهدف تسخیر قدرت مرکزی و اجرای شریعت از طریق زور و اجبار در این کشور هستند.^۲ بیعت نورولی محسود، امیر تحریک طالبان پاکستان با هبت الله آخوندزاده، رهبر امارت طالبان^۳ دست‌کم نشان از همسویی ایدئولوژیک آن‌ها در دو سوی خط دیورند دارد. افزون بر این،

1. New York Times, 2022/02/22/.

2. Asfandyar Mir, "Pakistan's Twin Taliban Problem," USIP, May 4, 2022.

3. Thomas Joscelyn, "Pakistani Taliban's emir renews allegiance to Afghan Taliban," Long War Journal, August 19, 2021.

طالبان و تحریک طالبان پاکستان پیوندهای مشترکی با القاعده داشته‌اند. برخی از سران طالبان مانند حقانی‌ها نیز پیوندهای خویشاوندی با سران تحریک طالبان پاکستان دارند.^۱ ظاهراً این پیوندهای قوی در زمان جنگ بین خانواده‌ی حقانی و برخی سران تحریک طالبان پاکستان به وجود آمده است.^۲

طی دهه‌ی گذشته، ارتش پاکستان به تدریج تحریک طالبان را تضعیف و سرکوب نموده بود. اما به نظر می‌رسد که پیروزی طالبان در افغانستان باعث تقویت این افراد مسلح شده است؛ به‌گونه‌ای که بعید نیست به دنبال الگوبرداری از طالبان افغانستان برای بازتولید نمونه‌ای مشابه در پاکستان باشند.

گرچه خوش‌بینی مفرط دولت پاکستان نسبت به طالبان و امید به کنترل تحریک طالبان توسط امارت تقریباً به یأس تبدیل شده است، با این وجود اما هیچ نشانه و تمایلی مبنی بر تقابل پاکستان با امارت طالبان وجود ندارد. از همین رو، مقامات پاکستان در اواخر سال ۲۰۲۲ از طالبان افغانستان خواستند تا در منازعات میان تحریک طالبان و دولت پاکستان، میانجی‌گری کند. طالبان نیز در کابل میزبان گفتگوهای صلح میان این دو گروه بودند و این مذاکرات تقریباً ثمربخش بود و منجر به آتش‌بس یک ماهه شد.

پاکستان به چند دلیل نمی‌تواند سیاست تقابل با طالبان را در پیش بگیرد: یکم؛ ارتباط با این گروه به اسلام‌آباد اهرم فشاری برای چین می‌دهد که از پاکستان انتظار دارد منافع چین را در افغانستان پیش ببرد. دوم؛ از آنجایی که پاکستان به لحاظ جبر ایدئولوژیکی طالبان را به مثابه‌ی امن‌ترین و قابل‌اعتمادترین نیروی ضد نفوذ هند در افغانستان و منطقه می‌داند، فروپاشی روابط می‌تواند به هند فرصتی برای بازسازی حضور خود در این کشور بدهد. سوم؛ تقابل با طالبان و قطع ارتباط با امارت، خشونت‌ها و حملات تروریستی تحریک طالبان پاکستان علیه دولت را افزایش خواهد داد. چهارم؛ در میان مقامات پاکستان هیچ اجماعی مبنی بر نیروی سیاسی جایگزین به جای طالبان که بتواند از منافع پاکستان محافظت کند، وجود ندارد.

در مقابل، طالبان نیز در سایه‌ی حمایت از تحریک طالبان پاکستان انگیزه‌ها و

1. The Economist, ibid.

2. Asfandyar Mir, ibid.

اهدافی دارند که عبارت‌اند از: یکم؛ در پایین‌ترین سطح، امارت به تحریک طالبان پاکستان نگاهی کارکردگرایانه و ابزاری دارد و از این گروه به مثابه‌ی اهرم فشار برای چانه‌زنی و امتیازگیری بیشتر از دولت پاکستان استفاده می‌کند. دوم؛ امارت طالبان برای مقابله با تهدید داعش خراسان نیاز به همکاری و پشتیبانی تحریک طالبان پاکستان دارد. سوم؛ در بالاترین سطح، نگاه امارت به تحریک طالبان نگاهی ایدئولوژیک، راهبردی و هم‌ذات‌گرایانه است و خواهان قدرت‌گیری یک بازیگر همسو و همراه در همسایگی خود است تا از آن طریق بر اسلام‌آباد تأثیر بگذارد و سیاست خارجی پاکستان را کنترل کند. با این حال، اگر طالبان در سیاست خارجی خود با پاکستان مشی تعاملی را کنار بگذارد و به حمایت از تحریک طالبان پاکستان ادامه دهد، احتمالاً دولت پاکستان به دنبال اهرم‌های فشار بیشتر علیه طالبان خواهد بود. برخی از این اهرم‌های فشار احتمالی عبارت‌اند از: یکم؛ در پایین‌ترین سطح، دولت پاکستان می‌تواند با تقویت جناح حقانی اختلافات درون‌گروهی طالبان را تشدید کند. دوم؛ احتمال دارد که استخبارات پاکستان با دخالت و نفوذ در سیاست داخلی طالبان، جناح ملا برادر و رهبری آن را که حامی تحریک طالبان پاکستان است به حاشیه ببرد. سوم؛ ممکن است دولت پاکستان خانواده‌های رهبران طالبان را تحت فشار و سرکوب قرار دهد و دارایی‌ها و املاک و اموال رهبر و اعضای ارشد طالبان در پاکستان را ضبط کند. چهارم؛ دولت می‌تواند در درون پاکستان یک گروه از علمای مخالف طالبان تشکیل دهد تا ایدئولوژی و سیاست‌های آن را محکوم کند و یا حتی روحانیون مذهبی پاکستانی را که طالبان به آن‌ها پاسخ می‌دهند و ادا کند که رفتار آن‌ها را محکوم کنند. پنجم؛ دولت پاکستان می‌تواند گذرگاه‌های مرزی خود را ببندد تا طالبان را تحت فشار قرار دهد - که با توجه به درآمدهای محدود آن‌ها، فشار زیادی بر طالبان وارد می‌کند و بحران انسانی کشور را تشدید خواهد کرد.^۱

۳. روابط طالبان با ایران

مناسبات طالبان با ایران از خشونت و تنش‌زایی در امارت اول، به سمت ملایمت و

1. <https://www.usip.org/publications/2022/05/pakistans-twin-taliban-problem>.

تنش‌زدایی در امارت دوم میل نموده است. در دوره اول، سران طالبان جمهوری اسلامی ایران را سرسخت‌ترین مخالف ایدئولوژیک خود می‌دانستند. آن‌ها معتقد بودند که ایران به دنبال گسترش ایدئولوژی شیعی در افغانستان و منطقه است. از چشم رهبران طالبان، جمهوری اسلامی به مثابه‌ی صادرکننده‌ی انقلاب اسلامی در افغانستان تلقی می‌شد؛ برای نمونه ملا محمد عمر، نخستین رهبر طالبان گفته بود:

«مخالفت ایران با طالبان بر اساس یک ایدئولوژی است. ایران می‌خواست ایدئولوژی خود را در خاورمیانه گسترش دهد. وقتی طالبان به صحنه آمدند برای دیگران روشن شد که اسلام واقعی همان چیزی است که طالبان به آن عمل می‌کنند. اما چون هدف ایران به پایان رسیده است تا زمانی که کمرشان مانند روسیه شکسته نشود، دست از مخالفت خود برنمی‌دارند».^۱

در آن دوره، طالبان مقامات جمهوری اسلامی را متهم به دخالت در امور داخلی افغانستان می‌کردند و معتقد بودند که برداشت ایران از مردم افغانستان نادرست بوده است.^۲ به گمان طالبان، ایرانیان همیشه از پشت به افغانستان خنجر زده‌اند. آن‌ها مایلند از طریق اقلیت کوچکی (تشیع) در افغانستان نفوذ خود را حفظ کنند تا در آینده نمایندگان وفاداری در ارگان‌های حکومت و مجلس داشته باشند.^۳

با این وجود، اما اکنون رژیم طالبان با تغییری تاکتیکی، در نگاه خصمانه‌ی خود به ایران بازنگری کرده و روابط ایران با طالبان بیش از حد انتظار بهبود یافته به نظر می‌رسد. اما این تغییر رویه یک شبه شکل نگرفته است بلکه حاصل سال‌ها گفتگو و مذاکره است. نشانه‌های تغییر رویکرد از تنش‌زایی به تنش‌زدایی و از تقابل به تعامل، از سال‌ها پیش آشکار شده بود. در دهه‌ی ۱۹۹۰ طالبان به عنوان نیروی نیابتی عربستان و امارات علیه ایران به نظر می‌آمد. کشتن دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف و درگیری و تنش مرزی با مرزبانان جمهوری اسلامی مؤید این مسئله بود. از همین رو، ایران از اتحاد شمال علیه طالبان حمایت کرد و در سال ۲۰۰۱ با نیروهای آمریکا و ناتو برای شکست طالبان همکاری

۱. طلوع افغان (نشریه طالبان به زبان پشتو)، شماره ۵۵، ۱۳۷۶/۹/۱۹ شمسی.

۲. طلوع افغان، ش ۵۴، ۱۳۷۶/۹/۱۶.

۳. شریعت (نشریه طالبان به زبان پشتو)، شماره ۳۷، سال ۱۳۷۶.

کرد. اما هنگامی که افغانستان تحت اشغال آمریکایی‌ها درآمد، جمهوری اسلامی رویکرد خود را از تقابل به تعامل تغییر داد و دشمن دیروز به دوست بالقوه‌ی امروز تبدیل شد. بنابراین، جمهوری اسلامی به تدریج انتقادات رسمی و حکومتی از گروه طالبان را متوقف کرد و در زمان حضور اشغالگرانه‌ی آمریکا در افغانستان، به حمایت آموزشی و تسلیحاتی طالبان پرداخت تا به نیروهای ائتلاف آمریکا ضربه بزند. افزون بر روابط رسمی ایران با حامد کرزی، رئیس‌جمهور وقت افغانستان، تهران با بازیگران کلیدی طالبان ارتباط برقرار کرد؛ برای نمونه در اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۴/ می ۲۰۱۵، محمد طیب آغا، رئیس دفتر سیاسی آن زمان طالبان در قطر، به تهران سفر کرد و اعتراف کرد که مقامات طالبان چندین بار به ایران سفر کرده‌اند.^۱ حتی مقامات ایرانی از مقاومت طالبان علیه اشغال آمریکا در افغانستان به عنوان مقاومتی شبیه به مقاومت در عراق و یمن یاد می‌کردند.

تا سال ۱۳۹۷ شمسی / ۲۰۱۸ میلادی، مقامات جمهوری اسلامی به شکل علنی از روابط خود با طالبان سخن نمی‌گفتند. هنگامی که اشرف غنی رئیس‌جمهور پیشین فراری افغانستان نقشه راه مذاکرات احتمالی صلح با طالبان را در آبان (عقرب) ۱۳۹۷/ نوامبر ۲۰۱۸ اعلام کرد، زمینه‌ی علنی‌سازی روابط با طالبان برای ایران فراهم شد. از این رو، در ۵ دی ماه (جدی) ۱۳۹۷/ ۲۶ دسامبر ۲۰۱۸، علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی ایران اعلام کرد که با طالبان دیدار کرده است. این نخستین بار بود که جمهوری اسلامی روابط خود با طالبان را علنی کرد و نقطه‌ی عطفی در دیپلماسی بین دو کشور تلقی شد. چهار روز بعد (نهم دی ماه ۱۳۹۷/ ۳۰ دسامبر ۲۰۱۸)، هیئت از طالبان به ایران آمد و این دیدارها در شهر یور و آذر (سنبله و قوس) ۱۳۹۸/ سپتامبر و نوامبر ۲۰۱۹ و بهمن (دلو) ۱۳۹۹ و تیر (سرطان) ۱۴۰۰/ ژانویه و جولای ۲۰۲۱ تکرار شد.^۲ آمریکا ادعا می‌کرد ملا اختر منصور رهبر وقت طالبان را در سال ۱۳۹۵/ ۲۰۱۶ و در جریان سفر بازگشت از ایران به قتل رسانده است. سال ۱۳۹۷/ ۲۰۱۸ هیئت طالبان به صورت علنی در تهران حضور

1. Mushtaq Yusufzai and Fazul Rahim, "Afghan Taliban Delegation Visits Iran to Discuss Regional Issues," NBC News, May 20, 2015, <http://bitly.ws/Cudb>.

2. Garrett Nada, "Iran and the Taliban Takeover," The Iran Primer, August 25, 2021, <http://bitly.ws/Cudh>.

یافت و از مدت‌ها پیش از آن نیز سخن از این می‌رفت که طالبان در ایران چند دفتر و نمایندگی نیمه علنی دارند.

در آن برهه دلایل مختلفی برای پنهان‌کاری ایران در برخورد با طالبان وجود داشت. مهم‌ترین دلیل این بود که نیروهای نظامی آمریکا در سال ۲۰۰۱ افغانستان را اشغال کردند و سپس در سال ۲۰۰۳ به عراق لشکرکشی نموده و عملاً ایران را از شرق و غرب در محاصره قرار دادند. مقامات جمهوری اسلامی ایران معتقد بودند که ارائه‌ی سلاح و آموزش نظامی به طالبان تضمین می‌کند که ایالات متحده در باتلاق جنگ افغانستان فرو رفته و از فکر مداخله‌ی نظامی و امنیتی در ایران صرف‌نظر کند. دلیل دیگر این بود که جمهوری اسلامی می‌خواست در صورت به قدرت رسیدن مجدد طالبان، بر امارت افغانستان نفوذ یابد و از این طریق مناسبات تجاری خود را هرچه بیشتر گسترش دهد و در قراردادهای عمرانی در بین کشورهای منطقه دست بالا داشته باشد. افزون بر این، سایر ذی‌نفعان منطقه مانند چین، پاکستان، ترکیه و عربستان سعودی همگی کانال‌های ارتباطی محرمانه را با طالبان راه‌اندازی کرده بودند و تهران نمی‌توانست به مثابه‌ی نظاره‌گری بی‌طرف و آرام باشد و از رقبای منطقه‌ای خود عقب بماند.

۱.۳. منافع احتمالی ایران از ارتباط با طالبان

از زمان قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان، اختلافات میان جمهوری اسلامی ایران و امارت بر سر برخی مسائل مانند تنش‌های مرزی که از زمان به قدرت رسیدن دوباره‌ی طالبان به ۱۳ مورد رسیده و یا اختلاف بر سر حق آبه هیرمند، مقامات دو طرف را وادار به موضع‌گیری جدی نموده است. با این وجود، اما به نظر می‌رسد که طالبان در مواردی به نحوی بهتر از پیش می‌تواند منافع ایران را تأمین کند. مقامات جمهوری اسلامی تصور می‌کنند که اینک با خروج آمریکا از افغانستان و سقوط دولت جمهوری در کابل، بازی عوض نشده؛ افغانستان برای ایران بسیار مهم است و ایران قصد دارد به صورتی عمل‌گرایانه با طالبان به تعامل ادامه دهد. افغانستان نیازمند دولتی یکپارچه و باثبات است و به گمان سیاستمداران ایرانی به جز طالبان گزینه‌ی دیگری وجود ندارد و از این رو، تعامل با آن برای ایران دارای فواید امنیتی و اقتصادی است.

۱.۱.۳. منافع امنیتی

به لحاظ امنیتی درحالی‌که توجه جهان به‌طور عمده متوجه بازگشت القاعده یا شبکه‌ی حقانی به افغانستان است، نگرانی ایران معطوف به تحرکات داعش است. ایران و طالبان هر دو مخالف موجودیت داعش خراسان در این کشور هستند، زیرا هم تهدیدی برای فروپاشی امارت طالبان و خطری جدی برای شیعیان است و همواره اقلیت شیعه در افغانستان را مورد تهاجم قرار داده است و هم تهدیدی برای ایران به‌شمار می‌رود. دولت پیشین آن‌گونه که باید برای برخورد با گروه‌های شورشی با جمهوری اسلامی همکاری امنیتی نمی‌کرد و این مسئله باعث شده بود که گروه‌های سلفی مانند داعش و جندالله در نوار مرزی غرب نامنی ایجاد کنند. حکومت پیشین چندان بر مرزهای مشترک با ایران کنترل نداشت و عملاً مسئولیت کنترل مرزها به دوش ایران گذاشته شده بود. بنابراین، کنترل و سرکوب این گروه‌ها توسط طالبان، اگر عملی شود، به سود ایران خواهد بود.

همچنین خروج آمریکایی‌ها از افغانستان برای طالبان و ایران به‌مثابه‌ی بزرگ‌ترین دستاورد تلقی می‌شود. طالبان آشکارا ادعا می‌کنند که به‌اشغال پایان دادند و متجاوزان و اشغالگران را از خاک افغانستان بیرون راندند. ایران نیز از اینکه دیگر شاهد حضور نیروهای آمریکایی در مرزهای شرقی خود نخواهد بود، احساس شادمانی دارد. افزون بر این، هم ایران و هم طالبان تحت فشار آمریکا و مشمول تحریم‌های این کشور هستند که باعث می‌شود از یکدیگر حمایت کنند و نشان دهند که می‌توانند بحران‌های انسانی و چالش‌های اقتصادی و درگیری‌های محلی در حال ظهور در دو سوی مرز را کنترل کنند. از سوی دیگر، ایران و افغانستان بیش از ۹۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند و نبود حکومت متمرکز و مشخص در افغانستان پیامدهای فوری برای اقتصاد و امنیت ایران دربر خواهد داشت. بنابراین، ایران با وجود اختلافات اساسی ایدئولوژیکی و مذهبی با طالبان، برای حفظ منافع سیاسی خود، رویکردی عمل‌گرایانه را با طالبان اتخاذ نموده است.

با توجه به اینکه ظاهراً طالبان تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان را ممنوع اعلام کرده‌اند،^۱ ایران در مسئله‌ی قاچاق مواد مخدر با طالبان بهتر کنار خواهد آمد. درحالی‌که

1. <https://www.reuters.com/world/asia-pacific/taliban-bans-drug-cultivation-including-lucrative-opium-2022-04-03/>.

به دلیل عدم همکاری دولت قبلی، قاچاق مواد مخدر به ایران به یک معضل تبدیل شده بود.

۲.۱.۳. منافع اقتصادی

به لحاظ اقتصادی جمهوری اسلامی ایران می‌خواهد از منافع اقتصادی خود در افغانستان محافظت کند. در واکنش به تحریم‌های غرب، ایران منابع تجاری خود را متنوع و بر بازارهای منطقه‌ای توجه فراوان کرده و بر روابط تجاری با افغانستان تأکید زیادی دارد که در سال‌های اخیر بسیار بهبود یافته است. افغانستان یکی از بزرگ‌ترین بازارهای صادرات غیرنفتی ایران است. صادرات ایران به افغانستان شامل برق، مصالح ساختمانی، دارو و گندم می‌شود. حجم صادرات غیرنفتی ایران به افغانستان سالانه بیش از ۲ میلیارد دلار برآورد می‌شود که البته در دوره‌ی طالبان کاهش یافته است. بنابراین، روابط ایران با طالبان، به شرط ثبات افغانستان می‌تواند فرصت‌هایی را برای تجارت فرامرزی ایران که تحریم‌های ایالات متحده را دور می‌زند، فراهم کند.

ایران به میزان بسیار زیادی تلاش نموده تا خود را به اقتصاد افغانستان پیوند دهد و از مسیر هرات، به عنوان راهی پایدار برای تهیه‌ی ارزهای خارجی استفاده کند؛ به‌گونه‌ای که در اوج تحریم‌ها، روزانه تا ۵ میلیون دلار نقداً وارد بازار ارز داخلی ایران می‌شد. افزون بر این افت شدید ارزش ریال در ایران سبب شد کالاهای ایرانی در افغانستان ارزان شده و با اقبال فراوانی مواجه شوند. با روی کار آمدن طالبان این وضعیت به‌کلی دگرگون شده و هرچه بیشتر هم تغییر خواهد کرد.

۱.۱.۴. آسیب‌ها و تهدیدهای تعامل ایران با طالبان

برخلاف خوش‌بینی مفرط، حضور اقتصادی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران به دلیل حضور پررنگ چین و فعالیت چشمگیر روسیه در افغانستان بسیار محدود شده است و زمینه‌ی گسترش نفوذ بازیگران منطقه‌ای معارض با منافع جمهوری اسلامی در افغانستان مانند قطر، اخوان المسلمین مصر، عربستان و پاکستان نیز فراهم گردیده است.

۱.۱.۴. تهدیدهای اقتصادی

در حال حاضر فعالیت شرکت‌های ایرانی در افغانستان بسیار محدود شده و این مسئله در درازمدت به زیان دولت ایران و سرمایه‌گذاران ایرانی خواهد بود. این محدودیت، از یکسوریشه در توافق‌نامه‌ی صلح طالبان با آمریکا دارد و از سوی ناشی از حضور چین و روسیه در افغانستان است. یکی از مواد این توافق‌نامه ضمانت‌ها و سازوکارهای عملی برای پیشگیری از استفاده از خاک افغانستان علیه امنیت آمریکا و متحدانش است. در نتیجه، این ماده به نوبه‌ی خود بر فعالیت‌های اقتصادی ایران در افغانستان، به ویژه شرکت‌های اقتصادی وابسته به قوای نظامی ایران در افغانستان تأثیر منفی گذاشته است.

افزون بر این، چنانکه یادآور شدیم، چین از سال‌های دور با حفظ همکاری‌های اقتصادی توانسته است نقش خود را در سیاست بین‌الملل به خوبی بازی کند. روابط دوجانبه بین چین و افغانستان در سال ۱۹۵۵ برقرار و سپس، در سال ۱۹۶۴ به پیمان اقتصادی و همکاری فنی منجر شد. افغانستان دارای منابع غنی طبیعی بسیاری مانند آهن، مس، سنگ مرمر، زغال سنگ، فلزات گران بها، سنگ‌های قیمتی و هیدروکربن است که برخی از این منابع کشف شده و برخی دیگر به دلیل وضعیت جنگ تاکنون کشف نشده‌اند. بدون شک چین به دنبال فرصتی برای بهره‌برداری حداکثری از این ظرفیت‌های اقتصادی در افغانستان است. افزون بر این، چین برای افزایش فعالیت‌های اقتصادی خود به دنبال اتصال به دیگر مناطق جهان از طریق توسعه‌ی شبکه‌ی راه‌آهن و تقویت زیرساخت‌های جاده‌ای و بندرها برای افزایش تجارت دریایی است. در کنار نگاه اقتصادی نسبت به افغانستان، چین دارای نگاه امنیتی نیز هست و گسترش بی‌ثباتی در افغانستان و تبعات منفی امنیتی آن بر آسیای مرکزی به دغدغه‌های امنیتی چین دامن می‌زند. در این ارتباط، پس از خروج نیروهای ناتو و نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان در سال ۲۰۱۴، چین با ایفای نقش مؤثر خود در ثبات و امنیت افغانستان، جایگاه خود را در این کشور استحکام بخشید. بنابراین، خروج نیروهای آمریکا از افغانستان بر اساس توافق‌نامه‌ی صلح، به گسترش نفوذ اقتصادی و سیاسی چین در افغانستان منجر شده و این موضوع به شکل طبیعی محدودیت‌هایی را برای فعالیت‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی ایران در افغانستان ایجاد کرده است.

حضور و نفوذ بازیگران منطقه‌ای معارض با منافع جمهوری اسلامی ایران نیز یکی از آسیب‌ها و تهدیدهای جدی است. قطر و اخوان المسلمین به دلیل اینکه زمینه‌ی گفتگوهای صلح میان طالبان و آمریکا را فراهم نموده و از این پروژه حمایت مالی کردند، حوزه‌ی نفوذ خود را در افغانستان گسترش داده‌اند.

۲.۱.۴. تهدیدهای امنیتی

اصل بنیادین در سیاست منطقه‌ای این است که «همسایه‌های یک کشور باید احساس امنیت کنند تا خود آن کشور نیز احساس امنیت واقعی داشته باشد». از زمان به قدرت رسیدن دوباره‌ی طالبان، حدود ۱۳ درگیری مرزی میان نیروهای مرزبانی جمهوری اسلامی و امارت طالبان رخ داده است که هرچند هیچ‌کدام وخیم گزارش نشده، ولی نشان از یک تهدید امنیتی مرزی دارند. مرز مشترک ۹۲۱ کیلومتری ایران و افغانستان هم‌اکنون شاهد موج مهاجران افغان، قاچاق گسترده‌ی مواد مخدر و فعالیت تروریستی است و تأمین امنیت این منطقه یکی از اولویت‌های دولت ایران به شمار می‌رود. در سوم اردیبهشت (شور) ۱۴۰۱/۲۳ آوریل ۲۰۲۲، به دلیل اینکه مرزبانان طالبان قصد برافراشتن پرچم خود در نوار مرزی را داشتند با مخالفت نیروهای مرزی ایران مواجه شدند؛ زیرا نیروهای مرزبانی ایران معتقد بودند که طالبان می‌خواستند پرچم خود را درون خاک ایران نصب کنند که به درگیری منجر و گذرگاه مرزی دوغارون-اسلام قلعه بین شمال افغانستان و ایران بسته شد. رسانه‌های ایرانی گزارش دادند که نگهبانان با مرز مشترک ناآشنا هستند؛ ادعایی که توسط مقامات ایرانی نیز تکرار شد و علت این درگیری را بی‌تجربگی و فقدان ظرفیت اجرایی دولت نوپای طالبان دانستند. سعید خطیب زاده، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران گفت: «تکرار این مسائل مایه‌ی نگرانی جدی است».

نگرانی دیگر برای ایران وجود گروه‌های تروریستی در افغانستان مانند داعش و القاعده است. ایدئولوژی داعش شدیداً ضد شیعی و ضد ایران است. آن‌ها بارها جامعه‌ی شیعه و به‌ویژه هزاره‌ها در افغانستان را هدف قرار داده‌اند.^۱ گروه تروریستی داعش، هزاره‌های

۱. حملات زنجیره‌ای داعش به مراکز شیعیان و میزان خسارات ناشی از آن در فصل پایانی به صورت کامل توضیح داده شده است.

افغانستان را به مثابه‌ی گسترش ایدئولوژی شیعی جمهوری اسلامی در افغانستان تلقی می‌کند.

به لحاظ مذهبی خطر گرایش جمعیت اهل سنت ایران، به ویژه سیستان و بلوچستان به داعش وجود دارد. افزون بر اشتراک مذهبی این مناطق با داعش، این اقلیت‌ها اغلب عادات و مناسکی مشابه افغان‌ها و پاکستانی‌ها دارند. از ابتدای مناسبات رسمی ایران با امارت طالبان، تهران همواره نگران بود که داعش از این اختلافات مذهبی و فرهنگی برای جذب افرادی مانند سه اقلیت ایرانی که در ۷ ژوئن ۲۰۱۷ به مجلس ایران حمله کردند و ۱۲ نفر را کشتند، استفاده کند. سرانجام اما حملات تروریستی داعش در خاک ایران این نگرانی‌ها را به واقعیت تبدیل کرد. رخدادهای اخیر مانند حملات تروریستی در حرم شاه چراغ شیراز و برخی تحریک‌های دیگر تروریست‌های داعشی در داخل ایران و در نوار مرزی نشان می‌دهد که در امارت طالبان هیچ اراده‌ای برای پیشگیری از نشت و گسترش تروریسم به مناطق مرزی ایران وجود ندارد و یا در خوش‌بینانه‌ترین تحلیل، نیروهای طالبان توان این کار را ندارند.

جمهوری اسلامی همچنین امیدوار بود که طالبان با رسیدن به قدرت، روابط خود را با القاعده قطع کنند. حمله هواپیمای بدون سرنشین ایالات متحده در جولای ۲۰۲۲ که ایمن الظواهری رهبر القاعده را در قلب کابل کشت، اما نشان داد که طالبان و القاعده هنوز متحد هستند. این امر بی‌اعتمادی ایران به طالبان را بیشتر کرده و آن‌ها را به این پرسش واداشت که آیا دولت افغانستان قادر نیست یا نمی‌خواهد حملات تروریستی را متوقف کند.

جمهوری اسلامی همواره از معضل تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان رنج برده است. بنابراین، رژیم طالبان برای بهبود و اصلاح روابط خود با ایران باید به این دغدغه‌ی ایران توجه کند و از ترانزیت مواد مخدر به مرزهای ایران پیشگیری کند. طالبان، اما به این دغدغه‌ی ایران چندان توجه نکرده و هیچ تضمینی در این زمینه به ایران نداده است؛ زیرا در شرایطی که این گروه با بحران اقتصادی دست و پنجه نرم می‌کند، قاچاق مواد مخدر می‌تواند یکی از گزینه‌های مهم تأمین مالی امارت باشد.

بنابراین، جمهوری اسلامی در تعامل با طالبان باید ملاحظات امنیتی خود را در نظر بگیرد و بهترین روش تعامل با این گروه را برگزیند. روی کار آمدن طالبان برای جمهوری

اسلامی هم فرصت است و هم تهدید؛ از این رو مقامات ایران در مناسبات خود با طالبان نباید صرفاً به دنبال کسب فرصت‌ها باشند بلکه باید تهدیدها را نیز تجزیه و تحلیل نموده و در صورت امکان، آن‌ها را به فرصت تبدیل کنند.

۳.۱.۴. تهدیدهای مذهبی و ایدئولوژیک

به لحاظ مذهبی و ایدئولوژیک نیز طالبان از جمهوری اسلامی خلع نشان نموده و تمام فعالیت‌های آن‌ها را محدود کرده و حرکات شیعی را شدیداً کنترل می‌کند. این نکته را نباید از یاد برد که نظام «امارت امیر» در برابر نظام «ولایت فقیه» و از اساس با آن در تضاد است. از نظر سیاست‌مداران بلندپایه‌ی ایران، اگر دولت تحت رهبری طالبان به دنبال کسب مشروعیت و به رسمیت شناختن است باید در راستای تشکیل حکومت فراگیر گام‌های عملی بردارد و شیعیان را در قدرت سهیم کند؛ امری که اکنون به آرمانی دست‌نیافتنی تبدیل شده و شاید هرگز تحقق نیابد. فتوای جدید طالبان علیه مذهب شیعه مانند تحریم ذبیحه‌ی شیعه برای احناف و الزامی بودن تدریس آموزه‌های حنفی در مناطقی که صرفاً یک دانش‌آموز حنفی مذهب وجود داشته باشد اگرچه ۹۹ درصد دانش‌آموزان مدارس پیرو مذهب شیعه اثناعشری باشند، امتناع امارت از عضویت شیعیان در شوراهای ولایتی (استانی) و شوراهای ولسوالی‌ها (شهرستان) و همچنین تهدید و شکنجه‌ی رهبران شیعه به منظور همراهی با امارت و اجبار آن‌ها به تمجید و تحسین عملکرد طالبان به شکل عمومی و به ویژه با شیعیان و مواردی از این دست، همگی آشکارا نشان می‌دهد که سیاست مذهبی جمهوری اسلامی در افغانستان پساطالبان شکست خورده است. انفجارها و حملات تروریستی داعش به مراکز فرهنگی و مذهبی شیعیان پس از قدرت‌گیری طالبان نیز حاکی از آن است که در بدنه‌ی امارت اراده‌ی قوی برای محافظت از موجودیت شیعیان در برابر داعش وجود ندارد.

۴.۱.۴. تهدیدهای فرهنگی و اجتماعی

رویکرد افراطی قومی و انحصارگرایانه‌ی طالبان به قدرت، برای جمهوری اسلامی به چالشی جدی تبدیل شده است برای نمونه؛ اکثر پست‌های کابینه طالبان توسط پشتون‌ها یا

چهره‌های نزدیک به پاکستان از جمله اعضای شبکه‌ی حقانی، ملا برادر و ملا یعقوب اداره می‌شود. گروه حقانی یک گروه افراطی سنی است که ایدئولوژی آن ریشه در نفرت از شیعیان دارد. آن‌ها ضد ایران هستند و با هر چهره‌ی طرفدار ایران در دولت مخالفت کرده‌اند.

تمدن ستیزی و فارسی‌زدایی یکی دیگر از آسیب‌ها و تهدیدهای جدی طالبان است که حوزه‌ی فارسی‌زبان عموماً و ایران خصوصاً با آن مواجه است. با اینکه جمهوری اسلامی در مدت بیش از دو سال، امتیازهای زیادی به طالبان داده است، اما تاکنون در پیشگیری از سیاست فارسی ستیزی طالبان کامیاب نبوده و همواره با چوب ملامت مداخله‌گری در امور داخلی افغانستان رانده شده است. طالبان با زبان فارسی که فردوسی آن را پس از سده‌ها از زیر آوار و خاکستر جنگ و لشکرکشی بیرون کشید، آشکارا ستیز نموده و نه تنها از تمامی ادارات و لوایح دولتی فارسی‌زدایی می‌کنند، بلکه تمام تابلوهای عمومی مانند نام دانشگاه‌ها و اماکن فرهنگی باید به زبان پشتون باشد. سیاست پان‌پشتونیسیم، ریشه در سه توهم خودبرتربینی در میان طالبان دارد که عبارت‌اند از: توهم قوم برتر، مذهب برتر و فهم برتر از اسلام. طالبان با فارسی‌زدایی عملاً به مبشر قوم‌گرایی و مروج اندیشه‌ی پان‌پشتونیسیم بدل شده است. این گروه با حذف آموزه‌های شیعی از دادگاه‌ها، مکاتب و دانشگاه‌ها و تصفیه‌ی رجال شیعی از ادارات و شوراها آشکارا مدعی است که تنها مذهب برتر، مذهب حنفی با تفسیر آنهاست؛ و با به حاشیه راندن قانون احوال شخصیه‌ی شیعیان، جلوی هرگونه فهم دیگری از مذهب را گرفته و معتقد است که تنها فهم امارت از اسلام مطابق با واقع و فهم‌ها و تفسیرهای دیگر نامشروع است.

۵.۱.۴. چالش حق‌آبه

مسئله‌ی حق‌آبه‌ی ایران از رود هلمند بین تهران و کابل بیش از صد سال قدمت دارد. تاکنون دو کشور توافقنامه‌های زیادی را برای تعیین حق‌آبه‌ی این رودخانه امضا کرده‌اند که آخرین آن مربوط به توافقنامه ۱۹۷۳ بین نخست وزیران دو کشور است که در آن سهم آب ایران ۲۲ مترمکعب در ثانیه تعیین شده بود.^۱ باین حال مقامات

1. Glen Hearn, "The Helmand River and the Afghan-Iranian Treaty of 1973".

افغانستان به بهانه‌ی خشکسالی با استفاده از پمپ‌های موجود در طول رودخانه و ساخت سد کمال خان بر روی رود هلمند، از انتقال این آب به ایران خودداری کردند. اشرف غنی پیش از این گفته بود که در ازای نفت ایران، حق آبه‌ی ایران را آزاد خواهد کرد.

ساخت سد کمال خان یکی از موضوعات مهم مورد مناقشه بین ایران و افغانستان است. کار بر روی این سد در سال ۷۴-۱۳۷۳ ش/۱۹۹۶ آغاز شد، اما ساخت آن به دلیل جنگ در افغانستان و فقدان تخصص فنی به حالت تعلیق درآمد. این پروژه در سال ۱۳۹۲/۲۰۱۴ از سر گرفته شد و سد کمال خان در اسفند ۱۳۹۹/مارس ۲۰۲۱ رسماً افتتاح شد. جمهوری اسلامی ایران در مورد ساخت و بهره‌برداری این سد ابراز نگرانی کرده است، زیرا بیم آن می‌رود که موجودیت این سد باعث قطع یا کاهش چشمگیر تأمین آب در سیستان شود.

هنگامی که ساکنان منطقه‌ی سیستان نسبت به سکوت دولت ایران اعتراض کردند، سید ابراهیم رئیسی در ششم تیر (سرطان) ۱۳۹۱ در پاسخ به اعتراض ساکنان سیستان گفت: «دولت از پیگیری حقوق ملت به هیچ وجه دریغ نخواهد کرد». روز بعد، حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه‌ی ایران در یک گفتگوی تلفنی به امیرخان متقی همتای طالب خود گفت اگر موضوع حق آبه‌ی ایران به سرعت حل نشود بر روی مناسبات تهران و کابل در دیگر حوزه‌ها اثرات منفی خواهد گذاشت. وی تأکید کرد که: «تصمیم کابل برای اجازه دادن به تهران برای استفاده از حق آبه‌اش به عنوان یک شاخص اساسی برای پایبندی دولت افغانستان به تعهداتش تحت قوانین بین‌المللی در قبال جمهوری اسلامی تلقی می‌شود».^۱

طالبان می‌دانند که نقض یا مخالفت علنی این توافقنامه، وجهه‌ی بین‌المللی را که به دنبال آن هستند خدشه دار می‌کند. از همین رو، مقامات طالبان همواره ادعا کرده‌اند که با حقوق آب ایران مخالف نیستند. اختر محمد نصرت، سخنگوی وزارت آب و انرژی

1. "Tehran Asks Taliban to Remove Hurdles to Iran's Water Rights," Tehran Times, July 29, 2022, <http://bitly.ws/Cuy4>.

طالبان می‌گوید: «طبق توافقنامه به ایران حق آب داده شده است، اگر ایران در این زمینه ادعایی دارد باید به طالبان اطلاع دهد»^۱.

به‌طور خلاصه، مقامات ایرانی ممکن است از رژیم طالبان دلسرد شوند، از همین رو سیاست عملی آن‌ها در همکاری با طالبان از خوش‌بینی به سوی احتیاط پیش می‌رود، ولی اگر احتیاط به بدبینی تبدیل شود، ممکن است طالبان نتوانند به‌طور کامل از انزوای منطقه‌ای رها شوند.

افغانستان فرصت‌های سیاسی و اقتصادی جدیدی را برای ایران، به‌ویژه از زمانی که آمریکا تحریم‌های اقتصادی را علیه کابل و تهران اعمال می‌کند، به وجود آورده است. هردو کشور تحریم شده‌گزینه‌های بدیل اندکی برای تجارت دارند. با این همه، اما جمهوری اسلامی نباید به خاطر کسب فرصت‌های بیشتر، از تهدیدهای امنیتی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی طالبان غفلت کند.

۴. روابط طالبان با روسیه

طالبان از آغاز شورش مجدد، به لحاظ مالی و تجهیزات نظامی وابسته به روسیه بوده است. از همین رو، پس از به قدرت رسیدن تلاش کرده‌اند تا موانع را برای بهبود روابط با روسیه از میان بردارند. ذبیح‌الله مجاهد، سخنگوی طالبان گفت «طالبان روسیه را به‌عنوان یک شریک مهم در منطقه می‌بیند و روابط خوب با مسکو را حفظ خواهد کرد»^۲. سیاست روسیه در قبال طالبان، اما ترکیبی از بازدارندگی و دیپلماسی بوده است. دیمیتری ژیرنوف، سفیر روسیه در افغانستان و ضمیر کابلوف، فرستاده‌ی پوتین در افغانستان، پس از تصرف کابل توسط طالبان ابراز خشنودی کردند که طالبان بهترین گزینه‌ی ممکن برای مبارزه علیه داعش خراسان است و کابل در زمان طالبان امن‌تر از گذشته به نظر می‌رسد.^۳ پوتین، اما آشکارا گفته بود که امیدوار است طالبان به شیوه‌ای متمدانه رفتار کنند تا

1. Alireza Gorbani, "Taliban's Foot on Iran's Water Rights", Islamic Society of North America, July 28, 2022, <http://bitly.ws/CxcW>.

2. <https://www.aa.com.tr/en/asia-pacific/china-will-be-our-main-partner-say-taliban/2353877>

3. <https://www.reuters.com/article/us-afghanistan-conflict-russia-idAFKBN2FH2AB>

جامعه‌ی جهانی بتواند روابط دیپلماتیک خود با طالبان را حفظ کند. از نظر او طالبان هر چه زودتر وارد خانواده‌ی افراد متمدن شوند گفتگو و روابط سیاسی با آن‌ها آسان‌تر خواهد شد.^۱

گرچه روسیه در حال حاضر از به رسمیت شناختن این گروه خودداری کرده است، ولی این اظهارات مقامات روسیه بازتاب دهنده‌ی تلاش پنهان روسیه برای تعمیق روابط تثبیت شده‌ی خود با طالبان است. سازگاری روسیه با نظم سیاسی جدید افغانستان نشان دهنده‌ی تأثیر بیش از یک دهه دیپلماسی مخفیانه و عمومی با طالبان است. با این وجود، اما این دیپلماسی ملاحظات جدی روسیه در مورد تحکیم قدرت درازمدت طالبان و تعهد ادعایی برای مبارزه با تروریسم فراملی را تا اندازه‌ای کمرنگ نشان داده است. راهبرد دوگانه و ترکیبی روسیه در قبال افغانستان (دیپلماسی و بازدارندگی) به این کشور اجازه می‌دهد تا روابط صمیمانه‌ی خود را با طالبان حفظ کند و در عین حال نگرانی‌های امنیتی مشروع شرکای آسیای مرکزی خود را کاهش دهد. اتخاذ راهبرد ترکیبی به این دلیل است که مسکو نمی‌خواهد به حامی مستقیم طالبان تبدیل شود، زیرا انجام این کار برخلاف شهرت مسکو به عنوان یک مبارز علیه تروریسم بین‌المللی است و خطر از دست دادن و بیگانه شدن برخی از متحدان آسیای مرکزی را به همراه خواهد داشت. دستور کار روسیه در افغانستان با دستور کار طالبان متفاوت است، به این معنی که تعامل با طالبان برای دستیابی به اهداف روسیه ارجحیت دارد اما ضروری نیست. در نتیجه، علاقه‌ی مسکو به طالبان برای تضمین‌های امنیتی این گروه است، نه به خود این گروه؛ زیرا پیروزی طالبان می‌تواند به راحتی الهام‌بخش ستیزه‌جویان مسلمان برای به دست گرفتن قدرت در سایر کشورهای آسیای مرکزی باشد.

به نظر می‌رسد که طالبان در نهایت به قیمت حفظ ایدئولوژی افراطی خود هیچ تلاشی برای خروج از انزوای بین‌المللی نخواهد کرد.

1. <https://www.themoscowtimes.com/2021/09/03/putin-hopes-afghanistans-taliban-will-be-civilised-a74967>

فصل ششم

ایدئولوژی مقاومت و مخالفت

مقدمه

یکی از بحران‌های اساسی که حکومت‌های توتالیتر و ایدئولوژیک مانند امارت طالبان گرفتار آن می‌شوند، ظهور گروه‌ها و ایدئولوژی‌های مخالف است که در سیمای مقاومت مسلحانه خود را نمایان می‌سازند. واژه‌ی ایدئولوژی معمولاً مقابل کلمه‌ی «معرفت» قرار می‌گیرد و به شکلی متضاد آن دانسته می‌شود. معرفت به معنای باوری است که ظاهراً صحیح، موجه و مطابق با واقع است و از طریق منطق و عقل و یا دانش تجربی قابل توجیه است. ایدئولوژی‌ها نوعاً نظام اعتقادی معطوف به عمل و دارای مجموعه‌ای از اندیشه‌های به هم پیوسته هستند که الهام‌بخش و محرک عمل سیاسی و اجتماعی پیروان خود قرار می‌گیرند. ایدئولوژی به عنوان یک نظام اعتقادی که توسط گروهی از افراد با جاه‌طلبی‌های سیاسی ترویج می‌شود عبارت است از: «مجموعه‌ای از اصول عملی و هنجاربنیاد که ماهیت این اصول عملی بر اساس اصول هنجاری محقق می‌شود». در حقیقت ایدئولوژی تفسیری خاص از جهان و انسان است؛ یعنی مجموعه‌ای از اعتقادات درباره‌ی اینکه مردم باید چگونه رفتار کنند و جامعه چگونه باید سازمان‌دهی شود. مقاومت یعنی اعتراض سیاسی آگاهانه که برای مقابله با یک نظام سیاسی سازمان‌دهی شده است. هرچند در حال حاضر مقاومت بالقوه و غیرمحموس به شکل روزمره در ذهن و روان شهروندان تحت حکومت خودکامه جاری است و همه یا اکثراً در تکاپوی راهی برای رهایی از وضعیت ستمگری و فروپاشی حکومت خودکامه هستند.

با این حال، منظور ما مقاومت علنی و بالفعل، آشکار و مستقیم با نوک هرم قدرت سیاسی است. ایدئولوژی مقاومت نوعاً توسط گروه‌هایی ایجاد می‌شود که در شرایطی قرار دارند که از سوی ایدئولوژی قدرت حاکم و منطق سلطه، شدیداً نفی شده و نادیده گرفته می‌شوند و رژیم حاکم سعی در نابودی آن‌ها دارد.

معمولاً در حکومت‌های جمهوری و دموکراتیک، کنش سیاسی مسالمت‌آمیز بر روایت‌های شورش و خیزش سیاسی غالب است و شهروندان معمولاً از طریق طومارها، تجمعات، راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز، رأی‌گیری اعتراضی، اعتصابات، تحریم‌ها و ... صحنه مرکزی سیاست را تصرف می‌کنند. در حکومت‌های مطلقه و ایدئولوژیک اما همیشه باید منتظر ظهور شورش و خیزش گروه‌های ایدئولوژیک رقیب بود. رقیبان ایدئولوژیک تحت شرایط خاص احتمالاً از اشکال خشونت‌آمیز کنش سیاسی مانند شورش و یا انقلاب استفاده می‌کنند.

طالبان در حال حاضر با دو نوع ایدئولوژی مخالفت و مقاومت مواجه است که هر دو از اساس باهم در تضادند و هیچ نوع قربت و شباهت میان آن‌ها وجود ندارد. این دو ایدئولوژی عبارت‌اند از گروه داعش خراسان و جبهه مقاومت به رهبری احمد مسعود. در حالی که مخالفت داعش با طالبان به دلیل کم‌رنگ شدن راست‌کیشی و افراط‌گرایی در امارت و ارتباط رهبران آن با برخی کشورهای کفر مانند چین و روسیه و ایران است، مخالفت جبهه مقاومت با طالبان به دلیل افراط‌گرایی، خودکامگی و انحصارگرایی قدرت است. جبهه مقاومت به همان میزان که با طالبان اختلاف و تضاد ایدئولوژیک دارد، با داعش خراسان نیز در تضاد است. با این وجود، اما هر دو به مثابه دو ایدئولوژی مخالف طالبان عرض اندام می‌کنند. در گفتار اول به بررسی و تبیین داعش خراسان، زمینه و پیشینه‌ی شکل‌گیری آن در افغانستان و چگونگی تهدید آن برای امارت طالبان می‌پردازیم و در گفتار دوم از جبهه مقاومت سخن خواهیم گفت.

گفتار اول: داعش خراسان

گروه داعش شاخه‌ی خراسان (ISKP) یکی از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های مقاومت و مخالفت با امارت و جدی‌ترین تهدید برای دوام رژیم طالبان است. داعش خراسان شاخه‌های خود را در سراسر آسیای جنوبی گسترش داده است و در حال حاضر، قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان، تجدید حیات داعش خراسان را در افغانستان به امری ضروری بدل کرده است. طبق گزارش سازمان ملل، داعش اکنون تقریباً در تمام استان‌های افغانستان حضور دارد،^۲ و نیروهای طالبان در یک کمپین مرگبار ضد شورش علیه رقبای جهادی خود شرکت می‌کنند.^۳

به دلایل مختلف، از جمله انعطاف‌پذیری، خشونت‌گرایی و جاه‌طلبی‌های منطقه‌ای، داعش خراسان می‌تواند تهدید بزرگی برای طالبان و کشورهای منطقه و جهان باشد.^۴ اگرچه داعش خراسان در افغانستان برای نخستین بار در سال ۲۰۱۵ به عنوان یک تهدید ظاهر شد، اما شهرت جهانی آن با حمله به فرودگاه کابل در هنگام تسلط طالبان

1. Islamic State Khorasan Province.

2. Jonathan Landay, "U.N. envoy says Islamic State now appears present in all Afghan provinces," Reuters, November 17, 2021.

3. Victor Blue, Thomas Gibbons-Neff, and Christina Goldbaum, "ISIS Poses a Growing Threat to New Taliban Government in Afghanistan," New York Times, November 3, 2021.

4. Abdul Sayed and Tore Refslund Hamming, "The Growing Threat of the Islamic State in Afghanistan and South Asia", p. 3.

بر این شهر در اوت ۲۰۲۱ افزایش یافت. این گروه در سال ۲۰۱۹ مجبور شد از کنترل مناطقی که در شمال و شرق افغانستان در اختیار داشت صرف نظر کند. از همین رو تصمیمی استراتژیک گرفت تا بر جنگ شهری تمرکز کند و از آن زمان توانایی خود را برای انجام حملات متعدد، از جمله حمله به فرودگاه کابل نشان داده است. رخداد هولناک انفجار در فرودگاه کابل منجر به طرح پرسش‌هایی مانند ثبات آینده‌ی کشور و توانایی طالبان برای مهار تهدید احیاشده‌ی تروریستی شد^۱ و نگاه‌ها را دوباره بر تهدید داعش متمرکز کرد. با این وجود، اما علائم هشداردهنده از تجدید حیات داعش در افغانستان از سال ۲۰۲۰ نمایان شده بود.^۲

تسلط طالبان بر کابل، همراه با عقب‌نشینی بی‌قید و شرط ایالات متحده و سقوط حکومت جمهوری، فرصت‌های جدیدی را برای داعش خراسان ایجاد کرد تا پس از تحمل سال‌ها تلفات قابل توجه نیروی انسانی و سرزمینی، به مبارزات خشونت‌آمیز خود قدرتی مضاعف ببخشد و در عین حال مشروعیت و کنترل طالبان منزوی بین‌المللی را تضعیف کند.

با توجه به عدم وجود فشار چندجانبه ضد تروریسم، ظرفیت محدود طالبان برای حکومت‌داری و کنترل بر بخش‌های تحت نفوذ داعش و تشدید بحران انسانی مانند گرسنگی و سرما و فقر و بیکاری در افغانستان، داعش خراسان اکنون شاید خود را در راحت‌ترین محیط و امن‌ترین جغرافیایی می‌بیند که برای بازسازی و گسترش نفوذ خود در آن وارد عمل شده است. در حالی که طالبان با قدرت‌های جهانی و مشکلات اقتصادی و سیاسی داخلی دست و پنجه نرم می‌کند، داعش با گروه‌های شبه‌نظامی محلی که به ائتلاف‌های جهادی نیاز دارند وارد گفتگو و تحکیم روابط شده و به شکلی بسیار فرصت‌طلبانه و سودجویانه از گروه‌های شبه‌نظامی محلی و از جوامع ناراضی از رژیم طالبان، عضوگیری می‌کند. در این میان، قدرت‌های منطقه‌ای و به ویژه جمهوری

1. Deepa Shivaram and Sharon Pruitt-Young, "The Attack Outside Kabul Airport Pushes the U.S. Exit into Deeper Disarray," NPR ((National Public Radio), August 26, 2021.

2. Andrew Watkins, "An Assessment of Taliban Rule at Three Months," CTC Sentinel, November 2021, Volume 14, Issue 9, p. 1.

اسلامی ایران نیز ممکن است پیامدهای درگیری فزاینده‌ی داعش با طالبان را متحمل شوند.

۱. زمینه و پیشینه‌ی داعش در افغانستان

سلفی‌گری در افغانستان بی پیشینه نبود و نطفه‌ی آن سال‌ها پیش از داعش، در ولایت کنر بسته شد. در سال ۱۹۹۰م شخصی به نام «جمیل الرحمن» از طریق حزب سیاسی سلفی خود به نام «جماعت الدعوه الی القرآن والسنة» (گروه دعوت به قرآن و سنت) یک دولت اسلامی سلفی کوچک در آنجا تأسیس کرد. این دولت اولیه که ظاهراً آزمایشی و کوتاه‌مدت بود، توجه رهبران و فعالان سلفی در سراسر جهان اسلام را به خود جلب کرد.

مولوی جمیل الرحمان، پیش از تأسیس حزب جدید، عضو شورای اجرایی و شورای مرکزی حزب اسلامی حکمتیار بود، ولی از آن جدا شد. از آنجایی که وی دارای گرایش‌های وهابی بود، پس از جدا شدن از حزب اسلامی حکمتیار شدیداً مورد حمایت و پشتیبانی مالی عربستان سعودی قرار گرفت و نیروهای جدید عرب وهابی سعودی به عنوان بازوهای سیاسی و اقتصادی، او را همراهی کردند. از همین رو، حزب جماعت الدعوه در مدت کوتاهی به لحاظ نیروی انسانی و تجهیزات نظامی به یک حزب قدرتمند و برتر از دیگر احزاب جهادی تبدیل شد؛ به گونه‌ای که به راحتی حزب اسلامی حکمتیار را در کنر سرکوب و از این ولایت پاکسازی نمود. قدرت برتر جمیل الرحمن در ولایت کنر باعث شد که از سوی حکومت موقت مجاهدین در پشاور، به عنوان والی دائمی این ولایت معرفی شود. دیری نپایید که نیروهای حزب اسلامی حکمتیار با پشتیبانی دیگر گروه‌های جهادی به پایگاه‌های نظامی و تبلیغی جمیل الرحمن حمله کردند و اسدآباد، مرکز ولایت کنر و دره‌ی استراتژیک آن را به تصرف خود درآوردند. در نتیجه‌ی این جنگ، مولوی جمیل الرحمن و هم‌قطاران و پیروانش مجبور به فرار شده و در منطقه‌ی «باجور» پاکستان مستقر شدند. سرانجام جمیل الرحمن هنگام نماز جمعه در این منطقه، توسط

1. Kevin Bell, "The first Islamic State: a Look back at the Islamic Emirate of Kunar," CTC, February 2016, Volume 9, Issue 2. P. 9.

یک همکار عرب وهابی خود به نام «عبدالله روحی» به قتل رسید. پس از جمیل الرحمان، مولوی «سمیع الله نجیبی» به عنوان رئیس «جماعت الدعوه الی القرآن و السنه» انتخاب شد و اعلام کرد که گروه یا شخص خاصی را مسئول قتل مولوی جمیل الرحمان نمی‌داند. مولوی سمیع الله نجیبی فرزند نجیب الله، در سال ۱۳۲۳ش/۱۹۴۴ میلادی در روستای «لونک پور» ولسوالی چپرهار ولایت ننگرهار به دنیا آمد و در سال ۱۳۴۴ش/۱۹۶۵ از دارالعلوم راولپندی پاکستان فارغ‌التحصیل شد. وی بعداً تحصیلات خود را در دارالعلوم کابل نیز ادامه داد و پس از فراغت به عنوان استاد در دارالعلوم کابل منصوب شد. مولوی نجیبی در روزهای اول جهاد به پاکستان رفت و به عنوان رئیس مالی جماعت الدعوت الی القرآن و السنه کار می‌کرد تا این‌که بعد از کشته شدن مولوی جمیل الرحمان، مؤسس جماعت، به مقام رهبری این گروه رسید. مولوی نجیبی در دولت ربانی مشاور در امور اسلامی و بعدها وزیر شهدا و معلولین بود.^۱

از این رو می‌توان گفت، حزب جماعت الدعوه الی القرآن و السنه و رهبران مولوی جمیل الرحمن نمونه‌ی سنتی و الگوی ایدئولوژیک و سیاسی مدرن برای داعش خراسان امروزی قرار گرفت. در واقع، برخی از مجاهدین درگیر با سازمان سیاسی جمیل الرحمن بعداً بر بنیان‌گذاران دولت اسلامی خراسان تأثیر گذاشتند^۲ و دست‌کم در یک مورد به طور برجسته به گسترش گروه داعش در افغانستان یاری رساندند.

درک مسیر آینده‌ی داعش، رقابت آن با طالبان و خطرات امنیتی منطقه‌ای که ایجاد می‌کند، مستلزم ردیابی تطبیق راهبردهای خشونت‌آمیز این گروه در دوره‌های مختلف ظهور آن است. ظهور داعش خراسان در افغانستان سه دوره‌ی مهم دارد: دوره‌ی نخست ظهور داعش به سال‌های اولیه‌ی حضور ایالات متحده و درگیری شدید در افغانستان بازمی‌گردد. دوره‌ی دوم مقارن با عملیات نظامی نیروهای ناتو تحت رهبری ایالات متحده در افغانستان است؛ و در نهایت، دوره‌ی کنونی تشدید نبرد با طالبان پس از خروج آمریکا است.

1. <https://www.payam-aftab.com/fa/news/229>.

2. Kevin Bell, The first Islamic State. P. 9.

در سال ۲۰۱۵، درحالی‌که نیروهای ایالات متحده و افغانستان هنوز در حال نبرد با شورشیان طالبان بودند گروه داعش تحت نام دولت اسلامی شاخه‌ی خراسان، با اتخاذ راهبردی که بر همکاری با سازمان‌های شبه‌نظامی فرصت طلب متمرکز بود، شروع به ایجاد فضا و یارگیری به سود خود نمود تا به این شکل خود را از سایر گروه‌های مسلط متمایز کند.^۱

از یک سو، همکاری گروه‌هایی مانند لشکر جهنگوی و جنبش اسلامی ازبکستان، تخصص و دانش جغرافیایی منطقه‌ای را به داعش خراسان منتقل کرد و رقابت برای جذب نیرو را کاهش داد. از سوی دیگر، تمایز از گروه‌های دیگر، به ویژه طالبان افغانستان و لشکر طیبه‌ی پاکستان فرصت‌هایی را برای داعش خراسان ایجاد کرد تا شبه‌نظامیان را متقاعد کند که به دلایل عملی و ایدئولوژیک با دولت اسلامی شاخه‌ی خراسان بیعت کنند. بنابراین، دور از انتظار نیست که داعش خراسان در اوایل سال ۲۰۲۲، تنها سه سال کمتر از پایان یک دهه حضور رسمی در منطقه، خود را به عنوان یک تهدید دائمی برای ثبات افغانستان و همسایگانش نشان داده است.

اعلام رسمی تشکیل داعش خراسان در افغانستان در ژانویه‌ی ۲۰۱۵ از طریق یک ضبط صوتی توسط «طاها فلاحه» باکنیه‌ی ابو محمد العدنانی، سخنگوی وقت دولت اسلامی اعلام شد.^۲ او در سال ۲۰۰۲ توسط بنیان‌گذار داعش، احمد الخلیله معروف به ابو مصعب الزرقاوی در حلب سوریه استخدام شده بود و به‌طور پیوسته از طریق بخش رسانه‌ای داعش پیشرفت می‌کرد. العدنانی استراتژیست ارشد گروه داعش بود که در پایان ماه اوت ۲۰۱۶ در حلب سوریه کشته شد. بر اساس برخی گزارش‌ها او نخستین فرد در

1. Amira Jadoon, Allied and Lethal: Islamic State Khorasan's Network and Organizational Capacity in Afghanistan and Pakistan, CTC (Combating Terrorism Center at west point), December 3, 2018.

2. Andrew Mines, Amira Jadoon, Abdul Sayed, "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan: Tracing the Resurgence of Islamic State Khorasan". CTC Centinel, January 2022, Volume 15, Issue 1. P. 33.

میان مقامات داعش بود که «خلافت اسلامی» را اعلام کرد.^۱ با این حال، تلاش‌ها برای راه‌اندازی یک شبکه‌ی وابسته به داعش مرکزی عراق و شام در کشورهای اسلامی قبل از اعلامیه‌ی العبدنانی انجام شده بود. نخستین موج آرام پیوستن اعضای دیگر گروه‌های افراطی به داعش شامل ۹ عضو سابق القاعده در مارس ۲۰۱۴^۲ و همچنین شش فرمانده تحریک طالبان پاکستان (TTP) بود که در اکتبر ۲۰۱۴ به داعش نوپای خراسان پیوستند.^۳ انتصاب حافظ سعید خان، یکی از فرماندهان سابق تحریک طالبان پاکستان، به سمت رهبری گروه داعش خراسان^۴ در سال ۲۰۱۵ نشانه‌های اولیه‌ی این واقعیت بود که داعش خراسان به شدت از شبه‌نظامیان محلی عضوگیری می‌کند. از زمان ظهور داعش خراسان در سال ۲۰۱۵، فعالیت عملیاتی این گروه تقریباً در تمام استان‌های افغانستان و پاکستان در حال گسترش است. داعش خراسان در سه ماهه‌ی اول سال ۲۰۲۱، از جمله از طریق استخدام اعضای ناراضی طالبان، به تهدیدی بزرگ در افغانستان و منطقه تبدیل شد و به انجام حملات تروریستی در کابل و سایر شهرهای بزرگ ادامه داد. شمار نیروهای گروه اصلی داعش در ولایات کنر و ننگرهار حدود ۱۵۰۰ تا ۲۲۰۰ جنگجو برآورد می‌شود که عمدتاً از اتباع افغانستان و پاکستان هستند. گروه‌های خودمختار کوچک‌تر داعش در بدخشان، قندوز و سرپل اما عمدتاً از قومیت‌های محلی تاجیک و ازبک هستند.^۵ گروه داعش در ولایت بلخ و به ویژه اطراف مزار شریف نیز حضور چشمگیر داشتند که یک هسته‌ی ۴۵۰ نفری آن‌ها توسط طالبان سرکوب شد.^۶

1. CNN, 30/ 8/ 2016: (<https://edition.cnn.com/2016/08/30/world/isis-setbacks-adnani-death-index.html>)

2. Don Rassler, "Situating the Emergence of the Islamic State of Khorasan," CTC Sentinel, March 2015, By a Special Issue, Volume 8, Issue 3. pp. 7-11.

3. Tim Craig and Haq Nawaz Khan, "Pakistani Taliban leaders pledge allegiance to Islamic State," Washington Post, October 14, 2014.

4. "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

5. https://coi.euaa.europa.eu/administration/easo/PLib/2021_09_EASO_COI_Report_Afghanistan_Security_situation_update.pdf.

6. [COI_Report_Afghanistan_Security_situation_update.pdf](https://coi.euaa.europa.eu/administration/easo/PLib/2021_09_EASO_COI_Report_Afghanistan_Security_situation_update.pdf).

در سال ۲۰۱۵ در نقاط دیگر افغانستان، گروه‌های نوپای داعش که بیشتر محصول گروه‌های جدا شده از طالبان یا گروه‌های همسو با طالبان بودند، توسط طالبان و یا حملات هوایی ایالات متحده و مداخلات نیروی زمینی افغانستان مهار شدند.^۱ در ولسوالی‌های جنوبی ننگرهار اما این‌گونه نیست؛ زیرا داعش خراسان از مزایای متعددی برای حمایت از پروژه‌ی ناامن‌سازی سرزمینی برخوردار است. این گروه در اوج حملات و تهدیدات خود، هشت ولسوالی را در سراسر جنوب ننگرهار کنترل می‌کرده است و جمع‌آوری منابع عملیاتی و کارکنان و نیروهای مجرب و فنی در اطراف مقر اصلی گروه در دره‌های ولسوالی اچین در ولایت ننگرهار همچنان ادامه دارد.^۲ طالبان در دوره‌ی شورش، در سال ۲۰۱۶ نیروهای خود را بسیج کرد تا گسترش داعش را در ننگرهار و اطراف آن محدود کند. در حال حاضر، به دلیل تسلط دوباره‌ی طالبان، گروه داعش در این ولایت تحرکات مخفی دارد.

در سال ۲۰۱۶، پس از آنکه اوپاما مجوز حمله به داعش خراسان را به وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) اعطا کرد،^۳ حملات زمینی ایالات متحده و ائتلاف متحد افغانستان با پشتیبانی نیروی هوایی ایالات متحده صدها تن از اعضای درجه‌دو و کادر رهبری داعش را کشته یا اسیر کرد^۴ و دیگر یگان‌های نظامی افغان برای کمک به پاکسازی و حفظ قلمرو بازپس گرفته شده از کنترل داعش وارد میدان شدند.^۵ در ۱۳ آوریل ۲۰۱۷ نیروی هوایی

1. Amira Jadoon and Andrew Mines, "Broken but Not Defeated: An Examination of State-led Operations Against Islamic State Khorasan in Afghanistan and Pakistan (2015-2018), CTC, March 23, 2020.

2. Casey Johnson, "The Rise and Stall of the Islamic State in Afghanistan," USIP (United States Institute of Peace), November 3, 2016.

3. Gordon Lubold, "U.S. Clears Path to Target Islamic State in Afghanistan," Wall Street Journal, January 19, 2016.

4. General John W. Nicholson, "Statement for the Record on the Situation in Afghanistan," Senate Armed Services Committee, February 9, 2017.

5. United Nations Security Council: "Ninth report of the Analytical Support concerning the Taliban and other associated individuals and entities constituting a threat to the peace, stability, and security of Afghanistan," May 30, 2018. (<https://www.un.org/securitycouncil/>)

آمریکا قوی‌ترین بمب غیرهسته‌ای انفجار هوایی را که تاکنون در جنگ از آن استفاده شده بود و مادر همه‌ی بمب‌ها (MOAB) نامیده بودند بر پایگاه نظامی داعش خراسان در ولایت ننگرهار پرتاب کرد. این بمب که نزدیک به ۱۱ تن وزن داشت^۱ مجموعه‌ی تونل‌هایی را که در ورودی دره‌ی مومند در منطقه‌ی اسدخیل ولسوالی اچین ننگرهار، هم‌مرز با مناطق قبایلی پاکستان، به کلی ویران کرد.

از سال ۲۰۱۵ تا ۲۰۱۹، عملیات دولتی بیش از ۱۰۰۰۰ نفر از اعضای وابسته به این گروه در افغانستان و پاکستان، از جمله صدها تن از رهبران سطوح بالا و پایین آن‌ها را دستگیر و یا کشته یا تسلیم اجباری کرد.^۲ با نزدیک شدن به آغاز سال ۲۰۲۲، ذخایر ارضی گروه داعش خراسان در ننگرهار کاهش یافت و نیروهای باقیمانده‌ی این گروه یا به‌طور دسته‌جمعی به دولت قبلی تسلیم شدند، یا به کنر، ولایت شمالی هم‌جوار ننگرهار و یا دیگر مناطق شهری در خود ننگرهار نقل مکان کردند.^۳ با این وجود، از سال ۲۰۱۵ تا نوامبر ۲۰۲۳ عملیات چریکی و حملات انتحاری و انفجاری داعش خراسان در افغانستان گاهی تشدید گردیده و گاهی کاسته شده، گاهی سریع بوده و گاهی کند عمل کرده است.

تا پایان سال ۲۰۱۹، کاهش نیروی انسانی و از دست دادن قلمرو جغرافیایی، قدرت نظامی و ایدئولوژیکی داعش خراسان را به‌طور قابل توجهی تضعیف کرد و آن را مجبور ساخت تا فعالیت‌های خود را عمدتاً در مراکز شهری متمرکز کند. داعش شاخه‌ی خراسان در ماه فوریه و مارس ۲۰۲۰ تمام مواضع نظامی خود را در کنر در نتیجه‌ی حمله‌ای که برای بیش از یک ماه ادامه یافت از دست داد. این حمله عمدتاً توسط طالبان انجام شد، اما امنیت ملی افغانستان نیز از طالبان حمایت لجستیکی کرد و مسیر امن را برای

1. Daniel Byman, "Eighteen Years On: The War on Terror Comes of Age", CTC Sentinel, September 2019. Volume 12, Issue 8. p. 2.

2. Martine van Bijlert, Borhan Osman and Kate Clark, "Mother of All Bombs' Dropped on ISKP: Assessing the aftermath," AAN, April 15, 2017.

3. Amira Jadoon and Andrew Mines, "Taking Aim: Islamic State Khorasan's Leadership Losses," CTC Sentinel, September 2019, Volume 12, Issue 8, p. 14.

4. Borhan Osman, "Bourgeois Jihad: Why Young, Middle-Class Afghans Join the Islamic State," USIP, June 1, 2020.

جنگجویان طالبان به منظور رسیدن به خط مقدم فراهم نمود. در این عملیات، در کنار طالبان نیروهای قیام عمومی محلی نیز در نبرد شرکت کردند و ارتش ایالات متحده با حملات هوایی به آن‌ها کمک کرد.^۱

اگرچه فعالیت عملیاتی گسترده‌تر این گروه در سال ۲۰۱۹ نسبت به سال‌های گذشته به‌طور قابل توجهی کاهش یافت، اما تداوم تعهد آن به انجام حملات متناوب، به‌ویژه در غیاب تلاش‌های چندجانبه‌ی ضد تروریسم، ظرفیت بازسازی و تجدید حیات داعش خراسان در سال ۲۰۲۰ را نشان داد.

عملیات بازسازی و نشانه‌های هشداردهنده‌ی احیای مجدد داعش در اواسط سال ۲۰۲۰، درست هنگامی که ایالات متحده به گفتگوهای صلح با طالبان مشغول بود، آشکار شد. در سال ۲۰۲۰ «شهاب المهاجر» به‌عنوان رهبر جدید داعش شاخه‌ی خراسان تعیین شد. تجمع تحت رهبری جدید برای احیای مجدد این گروه اعتبار و اعتماد زیادی به داعش خراسان بخشید. المهاجر که نام اصلی او «ثناء الله غفاری» است، اهل ولسوالی «شکر دره» در شمال کابل و دارای مدرک لیسانس مهندسی از دانشگاه کابل است.^۲ او تحت تأثیر یکی از اعضای هیئت علمی دانشکده‌ی شرعیات دانشگاه کابل و عالم سلفی مذهب افغان به نام ابو عبیدالله متوکل به ایدئولوژی سلفی در دانشگاه کابل گرایش پیدا کرد.^۳ خانواده‌ی المهاجر به یک حزب بزرگ جهادی افغانستان یعنی حزب اسلامی گلبدین حکمتیار تعلق داشت.^۴ المهاجر از طریق فعالیت‌های حزبی به جنگ جهادی در افغانستان ورود پیدا کرد و بعداً به گروه‌های طالبان وابسته به شبکه‌ی حقانی پیوست.^۵ المهاجر با فرماندهان ارشد شبکه‌ی حقانی، «تاج میر جواد» و «قاری بریالی» که

1. Obaid Ali, Khalid Gharanai, "The demise of ISKP in Kunar", AAN, 2021/ 03/ 03.

2. Sami Yousafzai and Tucker Reals, ISIS-K is trying to undermine Afghanistan's Taliban regime, CBS News, October 8, 2021.

3. Andrew Mines, Amira Jadoon, Abdul Sayed, "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan. Ibid.

4. Abu Saad al-Khurasani, "Khorasan: a graveyard for the crusades and a province of jihadists," al-Azaim Foundation, August 29, 2021.

5. The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

شبکه‌های تروریستی را در پایتخت اداره می‌کردند، ارتباط نزدیک داشت. هنگامی که داعش در افغانستان ظهور کرد، المهاجر وفاداری خود را تغییر داد و در نهایت به مقام معاون رئیس شبکه‌ی کابل داعش ارتقاء یافت. المهاجر پس از انتصاب به عنوان فرماندار جدید داعش در سال ۲۰۲۰ به عنوان یک متخصص جنگ شهری معرفی شد که باهدف قرار دادن دولت افغانستان در مناطق شهری انتقام «شهدای گروهی» را می‌گرفت و همچنین آزادی اعضای زندانی داعش را دنبال می‌کرد.^۱ به گفته‌ی دو مقام ارشد امنیتی دولت سابق افغانستان، المهاجر یک شبکه‌ی اجتماعی گسترده در شهر کابل داشت که به شبکه‌ی استخدام او کمک کرد.^۲ نیروهای استخدامی او نوعاً افراد جوانی از خانواده‌های بانفوذ سیاسی و جنگ سالار بودند که در مواقعی ناآگاهانه فعالیت‌های داعش را تسهیل می‌کردند. چنین شبکه‌های شخصی به المهاجر از لحاظ لجستیکی کمک‌های زیادی کردند؛ مانند دریافت کارت‌های امنیتی خاص و مجوزهای تسلیحاتی از مقامات ارشد دولت افغانستان؛ برای نمونه یکی از کارت‌های صادرشده توسط دفتر معاون اشرف غنی، عبدالرشید دوستم^۳ بود که بر بدنه‌ی دولت اشرف غنی و حزب جنبش اسلامی و دیگر احزاب سیاسی شوک سنگینی وارد کرد. همراه داشتن این کارت به سادگی می‌توانست زمینه‌ی یک عملیات انتحاری یا ترور اشرف غنی و یا دیگر مقامات عالی‌رتبه‌ی نظام پیشین را فراهم کند.

در سخنرانی‌ها، نوشته‌ها و تبلیغات داعش عموماً المهاجر به خاطر سه خوش خدمتی عمده به سازمان، تمجید و تجلیل می‌شود: یکم، زمانی که داعش در تلاش برای بازسازی و بقای پس از شکست‌های سنگین سال ۲۰۱۹ بود، المهاجر به تجدید حیات و بازسازی داعش اعتبار دوباره بخشید. دوم، طراحی نقشه‌ی فرار اسیران داعش از زندان جلال‌آباد در اوت ۲۰۲۰ و راهبرد جدید جنگ اقتصادی داعش، به المهاجر نسبت داده می‌شود. سوم، نقشه‌ی حمله به فرودگاه بین‌المللی کابل در ماه اوت ۲۰۲۱ که توسط عبدالرحمن

1. Abdul Sayed, "Daesh Khorasan: Who is Dr. Shahab Al-Muhajir and has he been chosen as the new head of IS Khorasan?" BBC Urdu, August 21, 2020.

2. The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

3. Yousafzai and Reals, Ibid.

لوگری، یکی از اعضای داعش و تازه آزاد شده از یک زندان فوق امنیتی انجام شد و تلفات زیادی داشت، به المهاجر نسبت داده می‌شود.^۱

اتحاد مجدد، تقویت و تنوع در صفوف یکی از چالش‌های بزرگ المهاجر در رأس سازمانی است که با تلفات ارضی و نیروی انسانی مواجه بوده است. المهاجر برای آغاز راهبرد جدید در جنگ شهری به اتحاد و یکپارچگی مجدد اعضای پراکنده‌ی داعش و تقویت و تنوع در صفوف این گروه نیاز جدی داشت. از این رو، وی برای انجام این کار، داعش را در یک راهبرد سه‌جانبه رهبری کرد: جواز مرخصی برخی از اعضای داعش از زندان را گرفت، با فشار بر دولت اشرف غنی عفو بیش از ۱۴۰۰ نفر از اعضای داعش را که تسلیم دولت شده بودند گرفت^۲ و به تبلیغ و تأسیس یک پایگاه متنوع ستیزه‌جو برای ایجاد شبکه‌ی گسترده‌ی استخدام و جذب نیروهای جدید اقدام کرد.^۳

المهاجر در نخستین ارتباط عمومی خود با اعضای داعش در اوایل ژوئیه‌ی ۲۰۲۰، از اعضای پراکنده خواست تا در راهبرد جدید داعش که عبارت بود از جنگ چریکی و تروریسم شهری، شرکت کنند. همچنین به اعضای گروهی که در زندان‌ها به سر می‌بردند وعده‌ی نجات داده شد. یک ماه بعد، داعش یک حمله‌ی بسیار پیچیده را بر زندان‌های مرکزی ننگرهار در شهر جلال‌آباد انجام داد که منجر به آزادی بیش از ۱۰۰۰ زندانی از جمله ۲۸۰ زندانی داعش شد.^۴ همان‌گونه که پیش‌تر یادآور شدیم، این حمله که نخستین حمله‌ی هماهنگ و سازماندهی شده در نوع خود برای داعش بود، شهرت رو به رشد المهاجر را بسیار تقویت کرد. به همین ترتیب، فرارهای دیگر از زندان که بلافاصله پس از

1. Eric Schmitt, "U.S. Military Focusing on ISIS Cell Behind Attack at Kabul Airport," New York Times, January 1, 2022.

2. United Nations Security Council, "Twenty-sixth report of the Analytical Support and Sanctions Monitoring Team submitted pursuant to resolution 2638 (2017) concerning ISIL (Da'esh), Al-Qaida and associated individuals and entities," July 23, 2020.

3. "Message from Dr Shahab al-Muhajir - the new wali of Khorasan," Black Flags Media Center, July 3, 2021.

4. Sultan Aziz Azzam, Special report on the Islamic State attack on the Nangarhar prison, Black Flags Media Center, August 3, 2021.

فروپاشی دولت جمهوری اسلامی انجام شد، به صدها زندانی آزاد شده اجازه داد تا دوباره به صفوف داعش بپیوندند. بر اساس برآوردهای مختلف، از ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ زندانی داعش در خلال سقوط دولت سابق و پس از آن متواری شدند که شامل رهبران ارشد، فرماندهان و فعالان و مبلغان رسانه‌ای این گروه می‌شد.^۱ برای نمونه؛ اسلم فاروقی از اسلاف المهاجر، ابویزید عبدالقاهر خراسانی، بانفوذترین ایدئولوگ داعش و مؤسس شاخه‌ی دولت اسلامی جامو و کشمیر و عجاز احمد آهنگر^۲ از جمله آزادشدگان بودند.

یکی از جنبه‌های مهم این فرار از زندان، آزادی مبارزان خارجی بود. دولت پیشین افغانستان بیش از ۴۰۰ نفر از اعضای داعش را از ۱۴ کشور که یک روز قبل از تسلط طالبان در جریان فرار از زندان گریختند،^۳ نگهداری می‌کرد. با توجه به اینکه بعید بود این مبارزان به کشورهای خود بازگردند (جایی که احتمالاً تحت پیگرد قانونی قرار خواهند گرفت)، آزادی آن‌ها از زندان احتمالاً به کادرهای اجرایی و عملیاتی داعش کمک‌های شایانی کرده است. همچنین داعش برای جذب کسانی که قبلاً تسلیم دولت شده بودند، سیاست عفو عمومی اعلام کرد^۴ که باعث شد صدها ستیزه‌جوی افراطی به گروه داعش بازگردند.

۲. پیوستن طالبان به داعش

طالبان تاکنون نتوانسته‌اند به فرماندهان کلیدی و سربازان درجه‌دوی خود این اطمینان را بدهند که آن‌ها به اندازه‌ای درآمد دارند که وسوسه نشوند از هم جدا شده و به صف داعش بپیوندند. در واقع، یکی از عناصر کلیدی حمله‌ی رعدآسای طالبان در تابستان امسال، چانه‌زنی آن با شبه‌نظامیان محلی و کارگزاران قدرت ملی بود که به آن‌ها وعده

1. Abdul Sayed, "Opinion: ISIS-K is ready to fight the Taliban."

2. Shishir Gupta, "Kashmiri terrorist got away 25 yers ago, caught with ISKP chief in Afghanistan," Hindustan Times, April 17, 2020.

3. Roshan Noorzai, "Afghanistan to Discuss Fate of Foreign ISk Prisoners with Their Countries," VOA News, May 3, 2021

4. ISK Sharia committee, "Edict on the surrendered people", August 2, 2020

می‌داد که طالبان به آن‌ها اجازه می‌دهد تا حدی به رانت‌های اقتصادی محلی مانند استخراج معادن در بدخشان، قطع درختان در کنر و تولید و قاچاق تریاک ادامه دهند. خروج احتمالی برخی از فرماندهان نظامی محلی طالبان در استان‌های جنوبی و جنوب شرقی مانند لوی پکتیا از گروه طالبان و همچنین ریزش در صفوف نظامی سربازان طالب به دلیل مشکلات معیشتی و اقتصادی، به سادگی می‌تواند رقیب اصلی طالبان یعنی داعش خراسان را که طالبان سال‌ها با آن جنگیده است، تقویت کند. زیرا ظرفیت آن برای جذب منابع مازاد از «دولت اسلامی مرکزی» که تا اوایل ۲۰۲۰ بودجه‌ی آن بین ۱۵۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار برآورد شده بود،^۱ بسیار بالاست. افزون بر این، داعش خراسان برای تأمین منابع مالی خود کاملاً به مرکز وابسته نیست؛ زیرا افزون بر اخذی و باج‌گیری و آدم‌ربایی، از بازارهای سیاه مواد معدنی، الوار و تالک محلی بهره‌برداری می‌کند.

ممکن است داعش در حال حاضر نتواند رژیم طالبان را سرنگون کند، اما می‌تواند به مثابه‌ی یک تهدید جدی، در صورتی که طالبان به خطاهای استراتژیک خود ادامه دهند، با قدرتی مضاعف وارد عمل شود. در حال حاضر، عناصر اصلی داعش خراسان در درون خاک افغانستان فرماندهان سابق طالبان هستند که توسط رهبر قبلی طالبان، ملا اختر محمد منصور (که در سال ۲۰۱۶ توسط ایالات متحده کشته شد) اخراج شدند؛^۲ زیرا این فرماندهان که عموماً از سمت پکتیا و پکتیکا بودند تا حدودی حس استقلال‌طلبی و خودفرمانی داشتند و گاهی با فرامین اختر منصور مخالفت می‌کردند. افزون بر این، آن‌ها بیش از حد خشونت طلب بودند، رادیکال عمل می‌کردند و بر تعصبات قبیله‌ای و فرقه‌ای دامن می‌زدند.

۳. حملات انتحاری

بر اساس گزارش دبیر کل سازمان ملل در تاریخ ۱۵ ژوئن ۲۰۲۱، افزایش حملات بین ۱۲ فوریه تا ۱۵ می ۲۰۲۱ که توسط داعش انجام شده ۸۸ مورد است که در مقایسه با ۱۶ حمله

1. Daniel Byman, *Eighteen Years On: The War on Terror Comes of Age*, CTC Sentinel, September 2019. Volume 12, Issue 8. p. 1

2. Andrew Mines, Amira Jadoon, Abdul Sayed, "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

در مدت مشابه در سال ۲۰۲۰، از جمله حملات هدفمند به غیرنظامیان در مناطق شهری، روندی افزایشی داشته است.^۱ یوناما از ۱ ژانویه تا ۳۰ ژوئن ۲۰۲۱، ۴۳۹ مورد تلفات (۱۲۴ کشته و ۳۱۵ زخمی) بر اثر حملات داعش را ثبت کرد که ۹ درصد از کل تلفات آن دوره به شمار می‌رود.^۲

به طور کلی، از ژوئن ۲۰۲۰، حملات داعش خراسان در افغانستان به طور پیوسته ماه به ماه تا ژوئن ۲۰۲۱ افزایش یافته است. از جمله می‌توان به حمله‌ی هولناک داعش به مکتب دخترانه‌ی «سیدالشهدا» در کابل در ماه می ۲۰۲۱ که منجر به کشته یا زخمی شدن بیش از ۲۰۰ دختر و معلم شد؛ و یا حمله‌ی مرگبار و ویرانگر داعش در ماه اوت ۲۰۲۱ در فرودگاه کابل که منجر به کشته شدن صدها غیرنظامی افغان و ۱۳ نیروی نظامی آمریکایی شد،^۳ اشاره نمود. پس از این حملات خون‌بار، داعش خراسان تاکنون هیچ نشانه‌ای از توقف کارزار خشونت‌آمیز خود نشان نداده است. حملاتی که در اکتبر ۲۰۲۱ هنگام اقامه‌ی نماز جمعه شیعیان در قندوز^۴ و قندهار رخ داد، صدها کشته و زخمی برجای گذاشت.^۵ با این حال، میانگین تلفات نیروهای داعش در هر حمله به شکل چشمگیری کمتر از سال‌های گذشته بوده است.^۶

در مناطقی که در سال‌های اخیر طالبان بر آن حکومت کرده است، ادعای اصلی طالبان برای مشروعیت سیاسی، برخلاف داعش خراسان که مبتنی بر ایدئولوژی است،

1. UN Security Council, Report of the Secretary-General, The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security A/75/926-S/2021/570, 15 June 2021, url, para. 21

2. UNAMA, Afghanistan - Protection of Civilians in Armed Conflict, Midyear Report 2021, July 2021, url, pp. 2-3

3. Abdul Sayed, "Opinion: ISIS-K is ready to fight the Taliban. Here's how the group became a major threat in Afghanistan," Washington Post, August 29, 2021.

4. Thomas Gibbons-Neff and Wali Arian, "ISIS Bomber Kills Dozens at Shiite Mosque in Northern Afghanistan," New York Times, October 8, 2021.

5. Ailsa Chang, Connor Donevan, and Amy Isackson, "A Kandahar mosque attack exposes the Taliban's security challenges," NPR, October 15, 2021.

6. The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan.

بسیار عمل‌گرایانه بوده و بر ایجاد نظم و سرکوب جنایت تمرکز داشته است؛ نظمی بسیار خشونت‌بار و قابل پیش‌بینی. اکنون امارت طالبان اگر نتواند از حملات خونین شهری داعش مانند حمله‌ی انتحاری در ۱۶ حوت ۲۰۲۱ که ۱۳ سرباز آمریکایی و بیش از ۱۶۰ شهروند افغان را کشت، جلوگیری کند، این ادعا تضعیف خواهد شد و در نتیجه کارآمدی امارت زیر پرسش می‌رود و روند کسب مشروعیت سیاسی و مقبولیت مردمی طالبان به تأخیر خواهد افتاد.

در دوران حکومت اشرف غنی، ماهیت راهبرد حملات داعش به شکلی مشروعیت‌زدایی از حکومت غنی بود که به مثابه‌ی مشروعیت‌بخشی به ایدئولوژی طالبان انگاشته می‌شد؛ مواردی مانند عملیات فرار از زندان جلال‌آباد در سال ۲۰۲۰، حمله به اهداف زیرساختی در بهار و تابستان ۲۰۲۱ و به عهده گرفتن مسئولیت حمله به دکل‌های برق و تانکرهای نفت^۱ را می‌توان در همین چارچوب تفسیر نمود. افزون بر این، داعش خراسان راهبرد «جنگ اقتصادی» را که برای به چالش کشیدن دولت سابق و مشروعیت طالبان به عنوان یک دولت طراحی شده بود، پیش برده است. در طول دوره‌ی مذاکرات صلح و گفتگوهای بین‌افغانی، حملات داعش باعث ایجاد هرج‌ومرج گسترده و سردرگمی عمومی در میان نهادهای سیاسی مختلف شد که هدف آن متوقف کردن پیشرفت سیاسی بود.

در دوران پس از تسلط طالبان، اما داعش خراسان ماهیت راهبرد خود را به شکل بنیادین تغییر داده و عملاً بر روی مشروعیت‌زدایی و تضعیف قدرت طالبان تمرکز نموده است. به این ترتیب، مهم‌ترین تغییر در راهبرد حملات داعش در این اواخر، تلاش هماهنگ آن برای بی‌ثبات کردن کنترل ضعیف طالبان بر پایگاه‌های سابق داعش در ولایت ننگرهار است. از اواسط سپتامبر ۲۰۲۱، داعش مسئولیت ۱۲۷ حمله در افغانستان را بر عهده گرفته است که نزدیک به ۱۰۰ مورد از آن‌ها (۷۹ درصد) تنها طالبان را هدف قرار داده‌اند. از این میان حدود ۶۰ درصد از حملات داعش علیه طالبان، فقط در ولایت

1. UN Security Council, Report of the Secretary-General, The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security A/75/926-S/2021/570, 15 June 2021, url, para. 21.

ننگرهار رخ داده‌اند.^۱ گروه داعش افزون بر اینکه پست‌های بازرسی، کاروان‌های امنیتی و کارکنان طالبان را هدف قرار می‌دهد، ترورهای هدفمندی را علیه اعضای دولت سابق، کارکنان رسانه‌ها، فعالان جامعه‌ی مدنی، بزرگان جامعه و صداهای برجسته در جوامع سلفی محلی انجام داده است.^۲ تلاش‌های داعش برای بی‌ثبات کردن قدرت و مدیریت و کنترل طالبان، سرانجام سران امارت را وادار نمود که مقابله و مبارزه‌ی خود با شورشیان را آشکار کند. این تقابل اکنون بیشتر در سرکوب و انتقام‌جویی علیه جمعیت‌های غیرنظامی محلی که به نظر می‌رسد حامی داعش هستند یا بوده‌اند، نمود یافته است.

در دهه‌ی گذشته خطر وجود طالبان در مناطق مهمی که معادن در آنجا وجود داشت، در کنار فساد فراگیر و افسارگسیخته‌ی دولت‌های کرزی و اشرف غنی مانع سرمایه‌گذاری گسترده‌ی چین در افغانستان شد. اکنون نیز درحالی‌که رژیم طالبان شدیداً به پول و ثروت و سرمایه‌گذاری اقتصادی چین در افغانستان نیاز دارد، تداوم خشونت داعش می‌تواند مانع از سرمایه‌گذاری اقتصادی چین در افغانستان شود.

افزون براین، داعش خراسان با حملات پیوسته به اقلیت شیعه در افغانستان دو هدف را دنبال می‌کند: یکی برانگیختن جنگ مذهبی میان سنی و شیعه که به معنای کشاندن پای جمهوری اسلامی ایران نیز به این جنگ است؛ دودپگر مشروعیت‌زدایی سیاسی و بی‌اعتبار ساختن اقتدار مذهبی امارت طالبان. سران کنونی امارت طالبان با محدودیت‌هایی که بر شیعیان اعمال کرده است، عملاً به جنگ مذهبی و اختلاف شیعه و سنی دامن می‌زنند. به رسمیت نشناختن فقه جعفری، فتاوی‌ای اختلاف‌برانگیز مانند حرمت ذبیحه‌ی شیعیان، ممنوعیت تدریس فقه جعفری در دانشگاه‌ها و مدارس و مواردی از این دست به معنای آب در آسیاب داعش انداختن است.

داعش از آغاز قدرت‌گیری دوباره‌ی طالبان در ۱۵ اوت ۲۰۲۱ تا ۸ سپتامبر ۲۰۲۳ به صورت پیوسته مراکز آموزشی، مساجد و بازارها و مناطق پرآزدحام شیعیان را مورد هدف قرار داده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

1. Abdul Sayed, Opinion: ISIS-K is ready to fight the Taliban.

2. Abdul Sayed, The Taliban's Persistent War on Salafists in Afghanistan, Terrorism Monitor (The Jamestown Foundation), September 24, 2021.

- حمله به صفوف نمازگزاران شیعه هنگام اقامه‌ی نماز جمعه در مسجدی در قندوز که منجر به جان باختن ده‌ها تن از نمازگزاران شیعه شد؛^۱
 - حمله‌ی انتحاری به شیعیان در مسجدی در قندهار هنگام ادای نماز جمعه که صدها کشته و زخمی برجای گذاشت؛^۲
 - حمله‌ی خونین داعش در یکم اردیبهشت (ثور) ۱۴۰۱/۲۱ آوریل ۲۰۲۲ به نمازگزاران شیعه در مسجد سه‌دکان مزار شریف که بیش از ۳۰ نفر جان باختند و ۹۰ نفر مجروح شدند؛^۳
 - حمله‌ی انتحاری به مرکز آموزشی «کاج» در دشت برچی در غرب کابل در مهرماه ۱۴۰۱/سپتامبر ۲۰۲۲ که در آن دست‌کم ۲۳ دانش‌آموز کشته و ۳۵ نفر دیگر مجروح شدند؛^۴
 - انفجار در مسجد امام زمان در ناحیه‌ی دوم شهر پل خمیری، مرکز ولایت بغلان در روز جمعه ۲۱ مهر (میزان) ۱۴۰۲/۱۳ اکتبر ۲۰۲۳ که بر اثر آن ۱۷ نفر جان باختند و بیش از ۲۰ نفر مجروح شدند؛
 - انفجار در نزدیکی باشگاه بوکس ملت در منطقه‌ی پل خشک برچی در تاریخ ۴ آبان (عقرب) ۱۴۰۲/۲۶ اکتبر ۲۰۲۳ که دست‌کم ۴ کشته و نزدیک به ۱۰ زخمی بر جای گذاشت؛^۵
 - انفجار بمب در یک اتوبوس مسافربری داخل شهری در منطقه‌ی مهتاب قلعه‌ی برچی در تاریخ ۱۶ آبان ۱۴۰۲/نوامبر ۲۰۲۳ که بر اثر آن ۷ نفر کشته و ۲۰ تن دیگر مجروح شدند.
- حجم گسترده، شدت و تکرار این حملات نشان می‌دهد که طالبان در مهار حملات داعش ناکام بوده و توان پیشگیری و سرکوب این گروه را ندارد. طنز تلخ تاریخ اما این است که

1. Thomas Gibbons-Neff and Wali Arian, "ISIS Bomber Kills Dozens at Shiite Mosque in Northern Afghanistan," *New York Times*, October 8, 2021.

2. Ailsa Chang, Connor Donevan, and Amy Isackson, "A Kandahar mosque attack exposes the Taliban's security challenges," *NPR*, October 15, 2021.

3. <https://www.bbc.com/persian/afghanistan-61174799>

4. <https://www.bbc.com/persian/articles/cx0g3xk18870>

5. <https://www.independentpersian.com/node/366976>

مقامات طالبان از جمله امیرخان متقی سرپرست وزارت خارجه‌ی طالبان مدعی هستند که گروه داعش خراسان را در افغانستان ریشه‌کن کرده‌اند. انفجارها و حملات انتحاری زنجیره‌ای داعش در مناطق مختلف افغانستان اما ادعای طالبان را نقض می‌کند. موج اخیر خشونت داعش آشکارا نشان می‌دهد که این گروه به شدت در حال بازسازی و قدرت‌گیری دوباره برای هدف قرار دادن اقلیت مذهبی شیعه، ترور مقامات طالبان و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی کشور و در نهایت، خلع نشان از ایدئولوژی طالبان و افول اقتدار امارت است.

گرچه طالبان از زمان قدرت‌گیری دوباره در افغانستان، محدودیت‌های سیاسی، مذهبی و اجتماعی زیادی را بر شیعیان اعمال کرده است، از جمله لغو عضویت علمای شیعه از شوراهای علمای ولایات و ولسوالی‌ها و اخراج اعضای شیعه از شوراهای ولایتی و ولسوالی‌ها، لغو فقه جعفری از قوانین رسمی و حذف برنامه درسی فقه جعفری از مدارس و دانشگاه‌ها. با این وجود، اما موضع ضد شیعی داعش از دو جهت می‌تواند برای طالبان تهدیدزا باشد: نخست اینکه خشونت افسارگسیخته‌ی داعش علیه شیعیان، اقتدار امارت را زیر پرسش می‌برد و قدرت رژیم را به خطر می‌اندازد؛ دودیدگر اینکه احتمال دارد جمعیت شیعیان به صورت یکدست و یکصدا به مخالفت با امارت بپردازند و رژیم طالبان را به چالش بکشند که به معنای تأخیر در روند کسب مشروعیت سیاسی امارت است.

افزون بر این، اگر طالبان نتواند حملات داعش را بر شیعیان مهار کند، ممکن است روابط بهبودیافته‌ی آن با جمهوری اسلامی ایران به وخامت بینجامد، زیرا این حملات منجر به نبردهای فرقه‌ای در افغانستان خواهد شد و کنترل این وضعیت برای طالبان بسیار دشوار می‌گردد. جنگ فرقه‌ای در افغانستان خطر انتشار تروریسم و افراط‌گرایی به ایران را بالا می‌برد. از این رو، اگر طالبان از نشت و انتشار تروریسم ضد شیعی (از جناح‌های طالبان، جنگجویان خارجی و داعش خراسان) به جمهوری اسلامی ایران جلوگیری نکند، ایران به سادگی می‌تواند دست به اقدامات تلافی‌جویانه بزند؛ اقداماتی مانند ایجاد مشکل در مسئله‌ی ارسال کالاها و مواد اولیه و ضروری به افغانستان و مواردی از این دست.

۴. مبارزه‌ی ایدئولوژیک

گرچه در این زودی‌ها پیروزی داعش در میدان نبرد نظامی با طالبان بعید به نظر می‌رسد. با این وجود، اما ظرفیت‌های ایدئولوژیکی آن همچنان می‌تواند رژیم طالبان را با چالش‌های جدی مواجه ساخته و دوام امارت را تهدید کند. افغانستان و پاکستان مملو از انواع گروه‌های افراطی و رادیکال هستند و در میان این طیف از افراط‌گرایان، افراد و گروه‌هایی وجود دارند که احساس می‌کنند در فضای موجود گروه‌های افراطی خلأ وجود دارد، چه از نظر خلوص ایدئولوژیک، چه از نظر جذابیت بین‌المللی و یا خشونت‌گرایی. داعش با سرمایه‌گذاری در تبلیغات خود به دنبال دسترسی به این بخش از افراط‌گرایان است. از همین رو، در کنار فعالیت‌های عملیاتی و تلاش‌های جذب نیرو، به شدت بر خروجی تبلیغات و مبارزات ایدئولوژیک خود در افغانستان و پاکستان اولویت داده است.

داعش خراسان از چندین بستر رسانه‌ای در افغانستان برای مبارزه‌ی ایدئولوژیک و گسترش تبلیغات استفاده می‌کند که یکی از مهم‌ترین و محبوب‌ترین این رسانه‌ها رادیو (با توجه به نرخ بالای بی‌سوادی در افغانستان) است. داعش یک ایستگاه رادیویی FM به نام «خلیفه غز» (صدای خلافت) دارد که در سال‌های اخیر در سراسر ولایت ننگرهار و بخش‌هایی از کنر پخش می‌شده است؛ هرچند در حال حاضر اطلاع دقیقی از آن نیست. دومین رسانه‌ی تبلیغاتی داعش شبکه‌های اجتماعی مانند ایکس (تویتر قدیم)، اینستاگرام، تلگرام و به ویژه فیس‌بوک است که در بین شهروندان افغانستان از محبوبیت زیادی برخوردار است. همچنین نیروهای داعش خراسان ده‌ها فیلم تبلیغاتی کوتاه، بروشور و کتاب الکترونیکی منتشر کرده است و به‌طور مؤثر از شبکه‌های اجتماعی برای انتشار بیانیه‌های خود و ارتباط با افراد بالقوه استفاده می‌کند. بنا بر گزارش‌ها محصولات رسانه‌های تصویری داعش بسیار حرفه‌ای و پیچیده هستند و مطالب درونی و پشتوی آن اغلب با زیرنویس عربی و گاهی انگلیسی ارائه می‌شود.^۱

پس از تسلط دوباره‌ی طالبان در ۱۵ اوت ۲۰۲۱، داعش خراسان عملیات رسانه‌ای و

1. Borhan Osman, "ISKP's Battle for Minds: What are its main messages and who do the attract?" AAN, December 12, 2016.

تبلیغاتی خود را زیر نظر بنیاد رسانه‌ای «العظیم» که بازوی رسانه‌ای مرکزی این گروه است، متمرکز کرد. در گزارش سالانه‌ای که در سپتامبر ۲۰۲۲ منتشر شد، العظیم ادعا کرد که در ۱۲ ماه گذشته گروه داعش خراسان ۷۵۰ خروجی صوتی و ۱۰۸ خروجی تصویری داشته و بیش از ۱۷۵ جلد کتاب با عنوان‌های جدید و یا ترجمه‌ی متون اسلامی منتشر کرده است.^۱

در سطح جنگ روایت‌ها، یکی از رسانه‌های نوظهور که داعش خراسان از آن به عنوان ابزاری برای مبارزه‌ی ایدئولوژیک و به چالش کشیدن روایت طالبان از نظام اسلامی استفاده می‌کند مجله‌ی الکترونیکی به نام صدای خراسان (Voice of Khorasan) است که از سال ۲۰۲۲ به صورت آنلاین منتشر می‌شود. داعش در سال ۲۰۲۲ در این مجله‌ی آنلاین انگلیسی نسبت به دور جدیدی از حملات و خشونت‌ها علیه طالبان و اقلیت شیعیان در افغانستان هشدار داده است. در این مجله، گروه داعش با مخاطب قرار دادن مردم جهان، مدعی آغاز عصر جدیدی از جهاد شده است.^۲ در نخستین جلد از مجله‌ی صدای خراسان، داعش آشکارا مبارزه‌ی ایدئولوژیک و تبلیغات ضد طالبانی خود را مستقیماً از طرح پشت جلد آن آغاز کرد که شامل عکس‌هایی از رهبران طالبان در حال معاشرت صمیمانه با مقامات چین، پاکستان و دولت قبلی افغانستان است؛ دولت‌هایی که به صراحت به عنوان دشمن داعش اعلام شده‌اند.

مهم‌تر از همه، اما متن مقاله‌ای در شماره‌ی نخست این مجله است که حاکمان جدید افغانستان (طالبان) را با عنوان «طالبان چه کسانی هستند؟» به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد. این مقاله که شامل عکس‌هایی از دیدار رهبران و نمایندگان طالبان با دیپلمات‌های چینی و آمریکایی و «نمازخواندن طالبان با رئیس‌آی اس‌آی پاکستان» است، از رویکرد کلی داعش نسبت به طالبان رمزگشایی می‌کند. ترکیب عکسی از نیم‌رخ ملا عمر، نخستین رهبر طالبان با نیم‌رخ ملا هبت‌الله آخوندزاده رهبر کنونی این گروه، به این معناست که رهبران طالبان از ملا عمر تا هبت‌الله آخوندزاده یک خط سیر فکری و

1. Abdul Sayed and Tore Refslund Hamming, "The Growing Threat of the Islamic State in Afghanistan and South Asia", p. 11.

2. IS-K. 'Who are the Taliban?' Voice of Khurasan 1, Jumad al Thani, 1443 (Feb. 2022). Al-Azaim Foundation for Media Production.

عملی را دنبال کرده‌اند. از نظر داعش خراسان، طالبان توسط دولت و دستگاه اطلاعاتی پاکستان تحت هدایت سازمان سیا و سعودی‌ها ایجاد شده است.^۱ این مجله همچنین طالبان را به دلیل کتمان و دروغ‌پردازی در مورد مرگ ملا عمر، دست داشتن در صنعت غیرقانونی تریاک و ناسیونالیسم افراطی (پشتون‌پرستی) و قبیله‌گرایی آن که هیچ نسبتی با نظام اسلامی ندارد، ولی در عین حال در میان گروه طالبان پررنگ است، به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد.

در شماره‌های بعدی این مجله، گروه داعش خراسان حملات خود علیه طالبان را جشن گرفته و این گروه را متهم می‌کند که به میانجی‌آمریکایی‌ها در اوت ۲۰۲۱ به قدرت رسیده و توسط آمریکایی‌ها به «مرداب ناپاک دموکراسی» رانده شده است.^۲ داعش تأکید دارد که رهبران طالبان و القاعده، از طریق آی اس آی پاکستان و تحت کنترل ایالات متحده، «معامله‌ی نهایی خیانت» را با آمریکا امضا کردند که مفاد آن عبارت بود از تعطیلی و ممنوعیت جهاد مجاهدان مسلمان در سرزمین خراسان (افغانستان)، اخراج اجباری جهادی‌های مهاجر از افغانستان و مبارزه‌ی طالبان با ایدئولوژی و نیروهای خلافت اسلامی به عنوان نیروی نیابتی ایالات متحده.^۳

در کنار مشروعیت‌زدایی و بی‌اعتبارسازی اقتدار مذهبی طالبان از راه مبارزه‌ی ایدئولوژیک، داعش خراسان به دنبال تضعیف روابط خارجی طالبان با کشورهای منطقه و جهان است. از همین رو، در شماره‌ی پنج مجله‌ی خود در مورد حمله‌ی موشکی ۱۸ آوریل ۲۰۲۲ به ترمز ازبکستان، این گروه اعلام کرد که «چشم‌های طالبان به کشورهای همسایه، ایران، چین، ازبکستان و سایر کشورهای کفر دوخته شده است».^۴

افزون بر این‌ها، گروه داعش خراسان طالبان را به دلیل مدارا با شیعیان و روابط دوستانه با کشور شیعی ایران به باد انتقاد گرفته است. داعش مدعی است که طالبان مستقیماً در کنار آمریکایی‌ها علیه داعش جنگیدند. همچنین داعش همواره گروه طالبان را به دلیل برخورد با بزرگ‌ترین دشمنان اسلام مانند چین، ایران و روسیه و نادیده گرفتن ظلم

1. Voice of Khurasan, Issue 1, January 2022. 2. Ibid, Issue 4, April 2022.

3. ibid, Issue 2, March 2022.

4. ibid, Issue 5. May 2022.

دولت چین بر مسلمانان اویغور و ریشه‌کن کردن و نابودی این اقلیت مسلمان سرزنش کرده است.^۱

به‌طورکلی، داعش خراسان همواره تلاش کرده تا خود را به‌عنوان یک جنبش اسلامی پاک و وارسته معرفی کند که فعالانه با دشمنان ایمانی خود مبارزه می‌کند و طالبان یک سازمان قومی به لحاظ اخلاقی و مذهبی فاسد و مبتنی بر ناسیونالیست پشتون است که نه تنها جهاد با دشمنان اسلام را ممنوع کرده، بلکه با برخی از آن‌ها هم‌پیمان شده است. ایدئولوژی داعش محصول ایجاد گرایش‌های افراطی در طول چند دهه است و ریشه‌های عمیقی در تاریخ معاصر دارد و احتمالاً به این سادگی و به‌زودی از بین نخواهد رفت. این واقعیت که پیام داعش و استفاده‌ی ماهرانه از تبلیغات به میانجی طیف‌های گسترده‌ای از افراط‌گرایان در جهان منعکس می‌شود به این معنی است که تأثیر ایدئولوژیک داعش از موفقیت آن در میدان جنگ بیشتر است. بنابراین، دست برتر ایدئولوژیک داعش آمیخته با تعهد تاکتیکی علیه طالبان می‌تواند برخی از چهره‌های بانفوذ در میان طالبان را با خود همراه کند.

1. Hindustan Times, February 4, 2022.

گفتار دوم: تهدید جبهه‌ی مقاومت

پس از تسلط دوباره‌ی طالبان بر افغانستان، به جز داعش خراسان که ترکیبی از نیروهای بومی و غیربومی است، چندین گروه مخالف مسلح مطلقاً بومی در سراسر کشور ظهور کردند. گروه‌های مسلح ضد طالبان از زمان تسلط طالبان در دست کم ۲۹ ولایت از ۳۴ استان، حملاتی را انجام داده‌اند. بزرگ‌ترین گروه مسلح بومی ضد طالبان، جبهه‌ی مقاومت است که عمدتاً در شمال شرق کشور و در ولایت پنجشیر، بغلان، تخار، بدخشان و اطراف آن فعالیت می‌کند.

۱. ماهیت جبهه‌ی مقاومت

جدی‌ترین حرکت نظامی بومی علیه طالبان، جبهه‌ی مقاومت به رهبری احمد مسعود، فرزند احمدشاه مسعود است. طالبان همواره تلاش می‌کند تا جبهه‌ی مقاومت را حرکتی خارجی و شورشی نامشروع و ضد اسلامی معرفی کند که علیه امارت طالبان خروج کرده است. با این وجود اما احمد مسعود، رهبر جبهه‌ی مقاومت با امتناع از طبقه‌بندی مبارزات این گروه به عنوان جنگ داخلی، آن را در چارچوب «جنگ جهانی علیه تروریسم» صورت‌بندی نمود و عملاً مشروعیت امارت طالبان را به چالش کشید و پس از خروج غیراخلاقی و غیرمسئولانه‌ی نیروهای ناتو و آمریکا از افغانستان، وی خود را واپسین نیروی ضدتروریسم در داخل افغانستان معرفی کرد. نیروهای جبهه‌ی مقاومت که عملاً در پنج ولایت پنجشیر، بغلان، تخار، بدخشان و کاپیسا حضور دارند، هم‌زمان با درگیری مسلحانه با طالبان، برنامه‌های دیگری برای حکومت

پس از طالبان در کابل دارد که باعث نگرانی مضاعف طالبان شده است. هرچند پس از سقوط حکومت اشرف غنی و تسلط دوباره طالبان گروه‌های مسلح دیگری مانند جبهه‌ی آزادی افغانستان، جنبش ملی و آزادی بخش اسلامی افغانستان، گروه‌های کوچک‌تری مانند سربازان هزارستان، سپاه آزادی و... نیز پدید آمدند، ولی به نظر می‌رسد که هیچ‌یک از این گروه‌ها از انسجام درونی و قدرت نظامی جبهه‌ی مقاومت برخوردار نیستند.

هرچند امارت طالبان تلاش می‌کند به هر حرکت اعتراضی مسلحانه با خونسردی واکنش نشان دهد و همواره تهدیدات ناشی از گروه‌های مخالف نظامی را کم‌اهمیت جلوه دهد. با این وجود، اما بر روی جبهه‌ی مقاومت حساب جداگانه باز کرده است. استقرار ۱۰۰۰۰ نیرو در فوریه‌ی ۲۰۲۲ در شمال و اعزام و استقرار بالاترین مقامات نظامی مانند قاری فیض‌الدین، رئیس ستاد نیروهای مسلح و ملا یعقوب، وزیر دفاع طالبان در این منطقه حاکی از ژرفا و گستره‌ی قدرت نظامی جبهه‌ی مقاومت و ظرفیت این جبهه برای تبدیل شدن به یک تهدید جدی برای رژیم طالبان است.

بر اساس گفته‌های احمد مسعود، ماهیت جبهه، ترکیبی از مقاومت سیاسی، نظامی و مدنی در برابر طالبان عنوان شده است.^۱ وی با نقد حاکمیت پشتون‌ها به دلیل انحصار قدرت، بر مشارکت سیاسی و واگذاری قدرت به دیگر اقوام پای می‌فشارد و بر اهمیت اتحاد همه‌ی گروه‌های ضد طالبان علیه دشمن مشترک و دست‌یابی به صلح به مثابه‌ی هدف مشترک تمام مردم افغانستان تأکید می‌کند. با این وجود، اما درحالی‌که طالبان دشمن مشترک همه‌ی گروه‌های مخالف در کشور است، هنوز بر سر یک رویکرد مشترک اختلافاتی وجود دارد، زیرا تجربه‌ی ناامیدکننده‌ی نظام جمهوری اسلامی و همچنین اختلافات از پیش موجود، دستیابی به اجماع را بسیار دشوار کرده است. خواست اولیه‌ی این جبهه شکل‌گیری حکومت فراگیر است،^۲ ولی در صورتی‌که قدرت از انحصار پشتون‌نویس خارج نشود، راه حل نهایی را تشکیل سیستم فدرالیسم می‌داند.

از نظر جبهه‌ی مقاومت، حرکت طالبان بر اساس «ناسیونالیسم قومی» شکل گرفته است

1. <https://www.nationalresistance.org/press-and-media/statements/afghan-institute-for-strategic-studies.html>

2. <https://www.nationalresistance.org/view-points-fa/inclusive-governance-but-how.html>

و رهبران طالبان از اسلام و مذهب حنفی به سود پشتون‌گرایی استفاده می‌کنند.^۱ درحالی‌که اسلام روش شورایی و دموکراتیک را به رسمیت شناخته است، طالبان با انکار نظام‌های انتخابی راه را برای خودکامگی و تمامیت‌خواهی هرچه بیشتر خود هموار می‌کنند.^۲

۲. مبانی و اصول

آن‌گونه که در اصول اساسی و مانیفست جبهه‌ی مقاومت بازتاب یافته است، این گروه ارزش‌ها و اقتضائات دنیای مدرن مانند دموکراسی و پارلمانتاریسم را به رسمیت می‌شناسد و از این جهت، مبانی سیاسی جبهه‌ی مقاومت در تضاد کامل با ایدئولوژی طالبان است. هراندازه که طالبان در کتاب الاماره الاسلامیه و نظامها، نوشته‌ی عبدالحکیم حقانی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دنیای مدرن را انکار و با آن ستیز کرده است،^۳ در شعارهای جبهه‌ی مقاومت این ساختارها پررنگ‌تر و برجسته‌تر شده است. در اینجا به شکل کوتاه سرفصل‌های کلی اصول سیاسی جبهه‌ی مقاومت را از نظر می‌گذرانیم:

«با تحکیم وحدت ملی و حراست از استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور؛ تأسیس نظام اسلامی غیرمتمرکز مبتنی بر قانونمندی و متکی بر اراده‌ی مردم و دموکراسی (انتخابات)؛ تأمین عدالت اجتماعی، حفظ کرامت و حقوق انسانی و تأمین آزادی‌ها و حقوق اساسی مردم؛ تقویت بنیادهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دفاعی کشور؛ تأمین زندگی مرفه و محیط‌زیست سالم؛ و ایجاد جامعه‌ی عاری از ظلم، استبداد، تبعیض و خشونت برای همه‌ی ساکنان این سرزمین، خطوط اساسی جبهه‌ی مقاومت ملی مختصراً ارائه می‌گردد:

۱. باورمندی به دین مقدس اسلام با قرائت اعتدالی؛

۲. مبارزه در برابر جهل، استبداد و انحراف از ارزش‌های دینی؛

۳. حفظ تمامیت ارضی، احیای حاکمیت ملی، استقلال کشور و تأمین حاکمیت قانون.

1. <https://www.nationalresistance.org/view-points-fa/from-exclusivity-to-despotism-a-look-at-the-talibans-deviant-reading-of-islam-and-the-results-of-their-hostility-to-the-values-of-modernity.html>.

2. Ibid.

۳. عبدالحکیم حقانی، الاماره الاسلامیه و نظامها، صص ۲۰، ۲۵، ۲۴۸، ۲۶۳، ۳۰۰ تا انتهای کتاب. (البته این از باب مشت نمونه‌ی خروار است و در داوری کلی باید گفت تمام این کتاب با دنیای جدید در تضاد است)

۴. تأکید بر حق حاکمیت مردم؛
۵. ایجاد نظام سیاسی مشروع، غیرمتمرکز، ملی و مدرن، مبتنی بر اراده آزاد مردم افغانستان، بدون تعلقات قومی، سمتی، نژادی و جنسیتی؛
۶. تعهد به مبارزه مستمر علیه فساد.
۷. احراز و انتقال قدرت از طریق انتخابات دموکراتیک به عنوان یگانه راهکار مشروع و مخالفت با گرفتن قدرت و ادامه آن به وسیله زور، ارباب و خشونت.
۸. تعهد به کثرت‌گرایی و نهادینه کردن مشارکت سیاسی مردم؛
۹. تعهد به منافع ملی و ضرورت تعریف، تبیین و تدوین آن؛
۱۰. باور به تساوی حقوق مرد و زن در برابر قانون و مبارزه با تبعیض؛
۱۱. رعایت اصل تفکیک قوا و استقلالیت کامل قوه قضائیه؛
۱۲. حفظ استقلال و تمامیت ارضی و حسن همجواری و احترام متقابل؛
۱۳. تعهد به اصل بیطرفی مثبت؛
۱۴. استقبال از حمایت‌های مادی و معنوی ملی و بین‌المللی جهت تحقق اهداف مقاومت؛
۱۵. حفظ، تحکیم و گسترش سنگرهای مقاومت در سراسر کشور؛
۱۶. باور به مذاکره و گفتگو برای رسیدن به صلح؛
۱۷. تعهد به شکل‌دهی و انسجام مجدد نیروهای دفاعی و امنیتی افغانستان؛
۱۸. مبارزه قاطع با افراطیت، تروریسم و مواد مخدر؛
۱۹. رعایت قوانین و دستورات اسلامی، قوانین جنگی و قواعد بشردوستانه در عملیات‌های نظامی.
۲۰. رسیدگی به بحران بزرگ بشری و اقتصادی؛
۲۱. تأکید بر توزیع متوازن منابع، امکانات و فرصت‌های اقتصادی برای همه شهروندان؛
۲۲. تدوین برنامه‌های اقتصادی و توسعه پایدار برای آینده کشور.
۲۳. حمایت از زمینه‌سازی برای بازگشایی مکاتب دختران در هماهنگی با نهادهای ملی و بین‌المللی.
۲۴. تلاش برای فراهم‌سازی زمینه‌های آموزش و پرورش و نصاب مدرن و پذیرفته‌شده در سراسر کشور؛

۲۵. مبارزه پیگیر جهت جلوگیری از فرهنگ زدایی، شستشوی مغزی، ترویج افراطیت و آموزش‌های تروریستی.

۲۶. تعهد در برابر همه حقوق شهروندی و حمایت از آزادی‌های سیاسی و مدنی.

۲۷. مبارزه در برابر اعمال محدودیت‌های افراط‌گرایانه علیه حقوق اساسی شهروندان.

۲۸. ترویج اصل کثرت‌گرایی فرهنگی و زبانی؛

۲۹. باور به مشارکت زنان در تمام عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی؛

۳۰. تعهد به آزادی بیان و حمایت از آزادی رسانه‌ها، خبرنگاران و فعالین جامعه مدنی.

۳۱. فراهم آوری زمینه‌های تقویت و رشد فعالیت‌های هنرمندان، نویسندگان، شاعران

و اهل فرهنگ.

۳۲. تقویت همگرایی فرهنگی و اجتماعی بین اقوام به منظور همدلی و همبستگی ملی.

۳۳. نهادینه‌سازی فرهنگ صداقت و اجتناب از فساد^۱.

گرچه در حال حاضر اصول یادشده را نمی‌توان فراتر از حد شعار دانست، با این وجود، اما تمایز ایدئولوژیک جبهه‌ی مقاومت از دیگر گروه‌ها به ویژه طالب و داعش را آشکارا به نمایش می‌گذارد. نقطه‌ی تهدید این اصول اما جمله‌ای است که در یکی از اعلامیه‌های جبهه به آن تصریح شده است که این‌گونه است: «رهبری جبهه‌ی مقاومت افغانستان، یگانه مرجع تصمیم‌گیری در مورد قضایای ملی و تعیین خطوط اساسی این جبهه بوده که پس از رایزنی و مشوره‌های لازم اعلام می‌شود.»^۲ چنین جملاتی حامل معنای خودکامگی و دیکتاتوری هستند و به سادگی می‌توانند در تقابل به اصول یادشده قرار بگیرند.

۳. چشم‌انداز آینده

در ۱۵ نوامبر ۲۰۲۲، مؤسسه‌ی تحقیقات سیاست خارجی یک برنامه‌ی حضوری با عنوان «آینده‌ی مقاومت در افغانستان» با علی میثم نظری، مسئول روابط خارجی جبهه‌ی مقاومت برگزار کرد. نظری، سخنگوی رسمی جبهه‌ی مقاومت و آرمان ضد طالبان در

1. <https://www.nationalresistance.org/press-and-media/statements/press-release-of-nrf-da.html>.

2. <https://www.nationalresistance.org/press-and-media/statements/press-release-of-nrf-da.html>

افغانستان، یکی از جامع‌ترین گزارش‌ها را در مورد اهداف و راهبرد این جبهه به مخاطبان ارائه کرد. این گزارش، شرح مختصری از اهداف و راهبرد جبهه ارائه می‌دهد و ارزیابی دقیق و درستی از امکان‌های بالقوه و بالفعل جبهه را به تصویر می‌کشد و میان جبهه‌ی مقاومت و دیگر گروه‌های مخالف طالبان تعیین نسبت می‌کند.

گرچه در شرایط کنونی، جبهه‌ی مقاومت به دلیل عدم حمایت بین‌المللی قطعی از آن، از ظرفیت کمتری برای تهدید امارت طالبان برخوردار است، ولی با ایجاد موج نارضایتی فزاینده در میان مردم افغانستان در آینده و توافق با برخی از رهبران سیاسی، در درازمدت ممکن است به خطری جدی برای دوام امارت طالبان تبدیل شود. گرچه داعش مجهز به سلاح نظامی است و از پشتوانه‌ی خارجی برخوردار است، ولی به لحاظ ملی، مذهبی و ایدئولوژیک فاقد مشروعیت است و هیچ گروه سیاسی و جامعه‌ی مدنی از آن حمایت نخواهد کرد. در مقابل، اما جبهه‌ی مقاومت افزون بر توانی و تسلیحاتی نسبی، ظرفیت بسیج عمومی علیه امارت طالبان را دارد و می‌تواند با الگوگیری از ائتلاف شمال، کسب مشروعیت کند. گرچه ظاهراً هدف احمد مسعود تجزیه‌ی افغانستان و ایجاد یک جمهوری فدرال، غیرمتمرکز و دموکراتیک در افغانستان است، ولی خواسته‌های فدرالی و دموکراتیک نمی‌تواند فصل ممیز جدی میان جبهه‌ی مقاومت ملی و ائتلاف شمال باشد. با این وجود، اما در شرایطی که تقریباً همه‌ی کشورها از حمایت جبهه صرف نظر کرده‌اند، چشم‌انداز امید رهبری جبهه به دهلی است؛ از همین رو، احمد مسعود رهبران هند را تشویق می‌کند که رویکرد مصلحت‌گرایانه‌ی خود را کنار بگذارند و از جبهه‌ی مقاومت حمایت کنند. رهبران جبهه در نامه‌هایی رسمی که به شش کشور همسایه‌ی افغانستان فرستادند در ضمن درخواست همیاری، از این کشورها خواستند که امارت طالبان را به رسمیت نشناسند.^۱ گرچه خواست عدم رسمیت امارت عملی شده، ولی حمایت مادی و معنوی از جبهه تحقق نیافته است.

1. <https://www.nationalresistance.org/press-and-media/statements/statement-of-the-national-resistance-front-regarding-the-letters-sent-to-neighboring-countries.html>.

جمع بندی و نتیجه گیری

طالبان به لحاظ نظامی پیروز میدان بودند، ولی همیشه پیروزی نظامی به معنای پیروزی سیاسی و برخورداری از مشروعیت سیاسی نیست. طالبان تاکنون در کسب مشروعیت سیاسی ناکام مانده اند و تداوم بحران مشروعیت، نظام سیاسی طالبان را تضعیف می کند. همان گونه که تجربه ایالات متحده نشان داده است، یافتن راه حلی برای تطابق هنجارهای حکومت با هنجارهای محلی برای مشروعیت بخشیدن به حکومت، کار دشواری است. از این رو، دقیقاً مشخص نیست که پروسه ی سازش و انطباق ایدئولوژی و هنجارهای رسمی طالبان با عرف و عادات و هنجارهای موردپسند مردم چه مدت زمانی را دربر خواهد گرفت. طالبان ادعا می کند که منبع مشروعیت این گروه ایدئولوژی اسلام حنفی است که مطابق با عقاید و باورهای اکثریت مردم افغانستان است. باین وجود، اما تفسیر خاص و غیر منعطف آن ها از اسلام در میان بسیاری از افغان های شیعه و حتی سنی های حنفی محبوبیت چندانی ندارد و چنین روایتی را پس می زنند. در حال حاضر نظام امارت فاقد هرگونه مبنایی برای حاکمیت قانون است. از این رو، تشخیص جرم انگاری به امری شخصی و فردی بدل شده و نیروهای امنیتی طالبان در محل تشخیص می دهند که چه چیزی مجرمانه است و دادگاه های طالبان حکم صادر می کنند. بسیاری از سیاست ها هنوز از یک ولایت به ولایت دیگر و از یک ولسوالی به ولسوالی دیگر بسیار متفاوت اجرا می شود. افزون بر این، بسیاری از مسائل هنوز از طریق ارتباطات فردی با شخصیت های بانفوذ طالبان حل و فصل می گردند. بنابراین، در سطحی زیربنایی، ادعای دینی و مذهبی طالبان به عنوان منبع اقتدار و مشروعیت با چالش جدی مواجه است.

در دو دهه‌ی اخیر بسیاری از مردم افغانستان با فرهنگ سیاسی مشارکتی آشنا شده و در دل آن نآرشد کرده‌اند. اما ساختار سیاسی امارت طالبان به منظور حفظ و تحکیم و تثبیت قدرت خود، فرهنگ سیاسی ضد مشارکتی (انفعالی) را در جامعه تحمیل نموده و مردم را به انفعال و کناره‌گیری از سیاست سوق می‌دهد. این عملکرد طالبان باعث ترس و وحشت فراگیر، احساس عدم امنیت، بی‌اعتمادی سیاسی فزاینده و عدم مقبولیت و مشروعیت امارت در بین مردم شده و دزنه‌ایت راه را برای نافرمانی گروه‌های مختلف هموار خواهد کرد.

در حوزه‌ی اقتصاد، طالبان در آغاز بر ایجاد یک سیستم اقتصادی بدون ربا مطابق با تفسیرشان از شریعت اصرار می‌ورزیدند و تمایل چندانی به بودجه‌ی غرب نشان نمی‌دادند. واقعیت‌های زنده و ملموس اما به آن‌ها ثابت کرد که این نوع آرمان‌گرایی در شرایطی که شمار زیادی از مردم آواره داخلی با فقر کشنده و مرگ تدریجی دست و پنجه نرم می‌کنند هرگز عملی نخواهد شد و جز ویرانگری و نابودی زندگی، هیچ پیامد دیگری نخواهد داشت. همچنین امارت طالبان در ابتدا شعار سیاست استقلال اقتصادی از غرب را درپیش گرفته بود. فشارهای اقتصادی به بدنه‌ی امارت اما به آن‌ها نشان داد که چنین روایتی از اقتصاد اسلامی ترجمه‌ی انضمامی و مصداق عینی «خود را با دست خویش به هلاکت انداختن» است. از این رو، در حال حاضر این روایت از سوی رهبران طالبان به فراموشی سپرده شده است و به دلیل چند دهه وابستگی به کمک‌های خارجی، امروزه طالبان بیش از هر گروه دیگری در افغانستان دست نیاز به سوی غرب و آمریکا دراز کرده است. وضع سیاست‌های سفت و سخت مالیاتی و جمع‌آوری درآمد از تمام اقشار جامعه (فقیر و سرمایه‌دار) تنها کاری است که طالبان انجام داده‌اند. مردم افغانستان به لحاظ فقر و گرسنگی در لیست نخستین کشورهای جهان قرار دارند و نرخ فقر و بیکاری و گرسنگی روزه‌روز در حال افزایش است. این موارد همگی ریشه در فروپاشی اقتصادی نظام طالبان دارد و فروپاشی اقتصادی مسیر میان بر به سوی فروپاشی سیاسی است.

به‌رغم انکار و توجیه مقامات طالبان، اختلافات درون‌گروهی آن‌ها بسیار جدی و شکننده است و به شکل گسترده از ارگ به بیرون درز کرده است. اختلاف اصلی، جنگ

قدرت است و در صورت تداوم، هرکدام از جناح‌های درگیر ناگزیر قدرت خود را به شکل جزیره‌ای و مجزا از دیگری اعمال خواهند کرد؛ بنابراین، در چنین شرایطی تضعیف قدرت مرکزی دور از ذهن نیست.

سیاست خارجی طالبان از دو جهت معیوب و ناکارآمد است: نخست از این جهت که طالبان به نظم منطقه‌ای و بین‌المللی مبتنی بر دولت‌ها هیچ‌گونه تعهد و وفاداری نشان نمی‌دهند. دوم از این جهت که اداره‌ی طالبان به دنبال تدوین سازوکاری جدید برای تعامل مجدد و سازنده با جهان اسلام نیست. گرچه طالبان ادعای نمایندگی از اسلام را دارد، ولی در حال حاضر صرفاً متمرکز در جغرافیای افغانستان است و سیاست‌های قوم‌گرایانه را اجرا می‌کند. از همین رو، شناسایی این گروه از سوی کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی با چالش جدی مواجه شده است. با این وجود، اما طالبان همواره تلاش می‌کند تا به تطبیق قرائت خود از اسلام و تحمیل تفسیر غیرمنعطف خود از سیاست و دیپلماسی بپردازد؛ بنابراین، سیاست خارجی معیوب طالبان به انزوای دیپلماتیک این گروه منجر شده و تداوم انزوای بین‌المللی در نهایت امارت طالبان را به فروپاشی نزدیک خواهد کرد.

داعش خراسان به مثابه‌ی ایدئولوژی مقاومت و نیروی مخالف مسلح در آینده می‌تواند به خطرناک‌ترین دشمن طالبان تبدیل شود. در حال حاضر داعش در حال تجدیدقوای نظامی و انسانی است و احتمالاً در آینده، شاید به عنوان نیروی نیابتی آمریکا، حملات سنگینی را بر مواضع طالبان وارد کند. جبهه‌ی مقاومت نیز همراه با نارضایتی فزاینده در میان مردم عادی افغانستان می‌تواند در درازمدت برای اتحاد طالبان خطرناک باشد. در کنار جبهه‌ی مقاومت و داعش، شمار فزاینده‌ای از گروه‌های مخالف ضد طالبان قصد خود را برای مبارزه با طالبان در طول یک حمله‌ی قریب‌الوقوع اعلام کرده‌اند. دولت طالبان برای جلوگیری از این حمله و افزایش امنیت در مناطقی که احتمالاً شاهد فعالیت ضد طالبان است، نیروهای نظامی خود را مجدداً مستقر می‌کند و واحدهای نظامی جدید را برپا خواهد کرد. گرچه گروه‌های گروه مخالف به شکلی فعال در جهت فراهم نمودن زمینه‌ای مناسب برای یک حمله‌ی مرگبار علیه طالبان کار می‌کنند؛ با این حال اما میزان توانایی‌های جنگی و تأثیرات آن‌ها نامشخص است.

در مجموع، یافته‌ها نشان می‌دهد که هرکدام از عوامل یادشده به تنهایی در تضعیف مشروعیت سیاسی و فرسایش و افول اقتدار قدرت مرکزی طالبان نقش دارند و اگر تمامی این عوامل و زمینه‌ها تداوم یابند، احتمال فروپاشی نظام سیاسی طالبان در آینده دور از ذهن نیست.

فهرست منابع

فارسی

۱. آرنست، هانا (۱۳۹۷)، *بحران‌های جمهوری‌ت، ترجمه امین و فلورا عسکری زاده*، چاپ اول، تهران: گام نو.
۲. اسپيرو، هربرت و ديگران (۱۳۹۱)، *دربارهٔ توتاليتاريسم*، ترجمه و تدوين هادی نوری، چاپ دوم، تهران: پردیس دانش.
۳. اندیشمندان، محمد اکرام (۱۳۹۲)، *نهضت اسلامی افغانستان: دولت مجاهدین - امارت طالبان - جمهوری اسلامی*، چاپ اول، کابل: انتشارات سعید.
۴. برژینسکی، زبینگنیو (۱۳۷۸)، *طرح بازی: چگونگی ادارهٔ رقابت آمریکا و شوروی*، ترجمه مهرداد رضائیان، چاپ اول، تهران: وزارت امور خارجه.
۵. _____ (۱۳۸۵)، *پس از سقوط: بازی نهایی در جهان تک قطبی*، ترجمه امیرحسین توکلی، چاپ اول، تهران: سبزان.
۶. بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، *گذار به دموکراسی*، چاپ اول، تهران: نگاه معاصر.
۷. بوتو، بی نظیر (۱۳۸۶)، *دختر شرق: خاطرات بی نظیر بوتو*، ترجمهٔ علیرضا عیاری، چاپ اول، تهران: اطلاعات.
۸. تاپیش، ویلیام جی (۱۴۰۱)، *پاکستان، طالبان، القاعده و ظهور تروریسم*، چاپ اول، ترجمه امیرحسین کلاهچی، تهران: لوح فکر.
۹. جلائی‌پور، حمیدرضا (۱۳۸۵)، «فروپاشی یا آشفستگی اجتماعی در ایران»، *مجله جامعه‌شناسی ایران*، دوره هفتم، شماره ۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۷۵-۵۹.

۱۰. دیویز، آنتونی (۱۳۷۷)، *افغانستان، طالبان و سیاست‌های جهانی*، ترجمه عبدالغفار محقق، مشهد: ترانه.
۱۱. دهشیار، حسین (۱۳۸۹)، «دولت در خاورمیانه عربی: رخنه‌ناپذیری نظام سیاسی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، دوره ۱۷، ش ۲؛ ش پیاپی ۶۱، صص ۱۸۵-۱۶۳.
۱۲. رشید، احمد (۱۳۸۳)، *کابوس طالبان*، چاپ اول، ترجمه گیلدا ایروانلو، تهران: موسسه فرهنگی هنری غزل پویا.
۱۳. ساندرز، دیوید (۱۳۸۰)، *الگوهای بی‌ثباتی سیاسی*، ترجمه‌ی ناشر، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۴. ضیاءالحق، محمد (۱۹۷۹م)، *اجرای قوانین اسلامی*، اسلام‌آباد: وزارت اطلاعات؛ اداره فیلم و مطبوعات.
۱۵. عظیمی، محمد ظاهر (۱۳۷۷)، *طالبان چگونه آمدند*، چاپ اول، بی‌جا.
۱۶. قانون اساسی افغانستان، ۱۳۸۲ ش.
۱۷. عنایت، حمید (۱۳۹۰)، *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب (از هراکلیت تا هابز)*، چاپ ششم، تهران: نشر زمستان.
۱۸. کالینز، جوزف جی (۱۳۹۶)، *بازشناسی جنگ در افغانستان*، چاپ اول، ترجمه احمدرضا دانش، تهران: عرفان.
۱۹. کاندهلوی، محمدزکریا (۱۳۸۲)، *فتنه مودودیت: آشنایی با آثار، احوال و افکار علامه سید ابوالاعلی مودودی*، ترجمه عبدالرحمن سربازی، چاپ اول، تهران: سربازی.
۲۰. کولز، شرارد کوپر (۱۳۹۱)، *نامه‌هایی از کابل: پشت پرده لشکرکشی غرب به افغانستان*، ترجمه مهدی گلجان و سید سعید کلاتی، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.
۲۱. کول، استیو (۱۳۹۰ ش)، *جنگ اشباح: تاریخچه مداخلات «سی. آی. ای»، «آی. اس. آی.»، «کا. جی. بی.» و استخبارات سعودی در افغانستان از تهاجم شوروی تا ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۱*، ترجمه محمد اسحاق، چاپ سوم، کابل: بنگاه انتشارات میوند (بام).
۲۲. گال، کارلوتا (۱۴۰۱)، *فتح‌نامه کابل: اسرار پنهان جنگ بی‌پایان*، ترجمه محمد قراگزلو، چاپ اول، تهران: نگاه.
۲۳. لطفی، فروزان (۱۳۹۸)، «مفهوم شناسایی دولت‌ها و حکومت‌ها در نظام حقوق بین‌الملل»، فصلنامه بین‌المللی قانون‌یار، دوره سوم، شماره دوازدهم، صص ۵۶۹-۵۵۱.
۲۴. لویتسکی، استیون و زیبالت، دانیل (۱۳۹۷)، *دموکراسی‌ها چگونه می‌میزند: آنچه تاریخ*

- در مورد آینده می‌گوید، چاپ اول، ترجمه سیامک دل‌آرا و اعظم ورشوچی فرد، تهران: پارسه.
۲۵. مارسدن، پیتر (۱۳۷۹)، طالبان: جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان، چاپ اول، ترجمه نجله خندق، تهران: وزارت امور خارجه.
۲۶. ماوردی، ابوالحسن (۱۳۸۳ش)، آیین حکمرانی [الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة]، ترجمه حسین صابری، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۷. مزده، وحید (۱۳۸۲)، افغانستان و پنج سال سلطه طالبان، چاپ اول، تهران: نشر نی.
۲۸. وینسنت، اندرو (۱۳۸۶)، ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی‌ناقب‌فر، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
۲۹. هلفونت، ساموئل (۱۳۹۲ش)، آمریکا، بازی وهابی-اخوانی: کنترل بنیادگرایی اسلامی در حوزه تسنن، چاپ اول، ترجمه مهدی گلجان و سید سعید کلاتی، تهران: بنیاد اندیشه اسلامی.
۳۰. هویدی، فهمی (۱۳۹۹ش)، طالبان: سپاهیان خدا در نبرد اشتباهی، ترجمه وحید خضاب، چاپ اول، قم: انتشارات شهید کاظمی.

عربی

۱. ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم (۱۴۰۶ق)، منهاج السنه النبویه، الطبعة الاولى، قاهره: مؤسسه قرطبه.
۲. ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی (۱۴۲۳ق) سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، دار احیاء الکتب العربیه، بی‌جا.
۳. حقانی، عبدالحکیم (۱۴۴۳ق/۲۰۲۲م)، الاماره الاسلامیه و نظامها، تقدیم هبت‌الله آخوندزاده (رهبر طالبان)، الطبعة الاولى، کابل: مکتبه دارالعلوم الشرعیه.
۴. حقانی، حفیظ‌الله (۱۹۹۷)، طالبان افغانستان: من حلم الملا الی اماره المؤمنین، الطبعة الاولى، اسلام‌آباد (پاکستان): معهد الدراسات السياسیه.
۵. زیدان، عبد‌الکریم (۱۴۱۷ق) المفصل فی احکام المرأه و البيت المسلم فی الشریعة الاسلامیه، الطبعة الاولى، بیروت: مؤسسه الرساله.
۶. یوجه، خیرالدین سوی (۱۹۹۲م)، تطور الفکر السياسی عند اهل السنه، اشراف عبدالعزیز الدوری، الطبعة الاولى، عمان: دارالبشیر للنشر.
۷. هویدی، فهمی (۱۹۹۶م)، «الاسلام و الديمقراطية»، المستقبل العربی، شماره ۱۶۶، سال ۱۵.

پشتو

۱. سالک، شمس الله (۲۰۱۸)، د عامه ذهنیت تنویر د جهاد روان دلائل، <https://www.mujali.af/?p=1149>.
۲. نشریه طلوع افغان (ارگان نشراتی طالبان)
۳. نشریه شریعت (ارگان نشراتی طالبان)
۴. نشریه خلافت (ارگان نشراتی طالبان)
۵. نشریه حقیقت (ارگان نشراتی طالبان)

انگلیسی

1. Abdul Sayed, “Daesh Khorasan: Who is Dr. Shahab Al-Muhajir and has he been chosen as the new head of IS Khorasan?” BBC Urdu, August 21, 2020.
2. Abdul Sayed, “Opinion: ISIS-K is ready to fight the Taliban. Here’s how the group became a major threat in Afghanistan,” Washington Post, August 29, 2021.
3. Abdul Sayed, “The Taliban’s Persistent War on Salafists in Afghanistan,” Terrorism Monitor (The Jamestown Foundatin), September 24, 2021, pp. 9-13
4. Abdul Sayed and Tore Refslund Hamming (2023), “The Growing Threat of the Islamic State in Afghanistan and South Asia”, United States Institute of Peace.
5. Abu Saad al-Khorasani, “Khorasan: a graveyard for the crusades and a province of jihadists,” al-Azaim Foundation, August 29, 2021.
6. AfghanBioghraphise, 2021/10/24: (http://www.afghan-bios.info/index.php?option=com_afghanbios&id=3374&task=view&total=3230&start=1888&Itemid=2)
7. Afghanistan Analysis Network, “The demise of ISKP in Kunar”, 2021/ 03/ 03: (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/hit-from-many-sides-2-the-demise-of-iskp-in-kunar/>)
8. Ailsa Chang, Connor Donevan, and Amy Isackson, “A Kandahar mosque attack exposes the Taliban’s security challenges,” NPR (National Public Radio), October 15, 2021.
9. Ali Hassan Khan, “A Critical Analysis of the Sufi Creed of the Elders of Deo-

- band and the Tablighi Jamaah, Gujranwala Pakistan: Umm-ul-Qura Publications, 2010.
10. Amira Jadoon and Andrew Mines, "Taking Aim: Islamic State Khorasan's Leadership Losses," CTC Sentinel 12:8 (2019): pp. 14-22.
 11. Amira Jadoon and Andrew Mines, Broken but Not Defeated: An Examination of State-led Operations Against Islamic State Khorasan in Afghanistan and Pakistan (2015-2018) (West Point, NY: Combating Terrorism Center, 2020).
 12. Amira Jadoon, Allied and Lethal: Islamic State Khorasan's Network and Organizational Capacity in Afghanistan and Pakistan (West Point, NY: Combating Terrorism Center, 2018).
 13. Amiri, Rahmatullah and Ashley Jackson (2022), "Taliban Taxation in Afghanistan (2006- 2021), ICTD Working Paper 138. First published by the Institute of Development Studies in February 2022
 14. Anand Gopal (2015) "No good men among the living: America, the Taliban, and the war through Afghan eyes," New York: Metropolitan Books, Henry Holt and Company.
 15. Anand Gopal, "The Taleban in Qatar (1): Head of office Tayyeb Agha", AAN, Jun 23, 2013: (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/the-taleban-in-qatar-1-head-of-office-tayyeb-agma/>)
 16. Andrew Mines, Amira Jadoon, Abdul Sayed, "The Islamic State Threat in Taliban Afghanistan: Tracing the Resurgence of Islamic State Khorasan". January 2022, Volume 15, Issue1
 17. Andrew Watkins, "An Assessment of Taliban Rule at Three Months," CTC Sentinel (Combating Terrorism Center) 14:9 (2021): pp. 1-14.
 18. Antonio Giustozzi and Christoph Reuter, "The Insurgents of the Afghan North," Afghanistan Analysts Network, May 5, 2011. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/special-reports/the-insurgents-of-the-afghan-north/>)
 19. Archive of Taliban statements, CFR (Council On Foreign Relations): <https://www.cfr.org/taliban/#/>.
 20. Armajani, J. 2011. Modern Islamist movements. Oxford, UK: Wiley-Blackwell.

21. Astri Suhrke, "When more is less: The international project in Afghanistan," New York: Columbia University Press, 2011.
22. Ayesha Tanzeem, "What's next in Afghanistan: VOA speaks with a Taliban footsoldier," Voice of America, October 21, 2021. (<https://www.voanews.com/a/afghanistan-taliban-fighter/6279735.html>)
23. Barbara Metcalf, "Islamic Revival in British India (Deoband, 1860-1900) || VIII Further Alternatives: Aligarh and Nadwah, 1982. DOI: 10.1515/9781400856107.315.
24. Barbara Metcalf, "The Madrasa at Deoband: A Model for Religious Education in Modern India," *Modern Asia Studies*, 1978. p p. 111- 134.
25. Barfield.Thomas Jefferson, "Afghanistan: A cultural and political history. Princeton: Princeton University Press. 2010.
26. Borhan Osman, "Bourgeois Jihad: Why Young, Middle-Class Afghans Join the Islamic State," United State Insitute of Peace, June 1, 2020.
27. Borhan Osman, "ISKP's Battle for Minds: What are its main messages and who do they Attract?," AAN (Afghanistan Analysts Network) December 12, 2016. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/iskps-battle-for-minds-what-are-their-main-messages-and-who-do-they-attract/>)
28. Borhan Osman, "The Islamic State in 'Khorasan': How It Began and Where It Stands Now in Nangarhar," Afghanistan Analysts Network, July 27, 2016.
29. Borhan Osman, "Toward Fragmentation? Mapping the post-Omar Taleban," Afghanistan Analysts Network, November 24, 2015. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/toward-fragmentation-mapping-the-post-omar-taleban/>)
30. Brannon D. Ingram (2015), "Crises of the Public in Muslim India: Critiquing 'Custom' at Aligarh and Deoband, South Asia: Journal of South Asian Studies, 38:3, 403-418, DOI: 10.1080/00856401.2015.1055420.
31. Branon D. Ingram, "Revival from Below The Deoband Movement and Global Islam," California: University of California Press, 2018.

32. Casey Johnson, "The Rise and Stall of the Islamic State in Afghanistan," United States Institute of Peace, November 3, 2016.
33. Clarc, Cate "The Opening of the Taleban Office in Qatar: A propaganda coup and an angry government", AAN, Jun 19, 2013: (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/the-opening-of-the-taleban-office-in-qatar-a-propaganda-coup-and-an-angry-government/>)
34. Clarc, Cate (2022), "Taxing the Afghan Nation: What the Taleban's pursuit of domestic revenues means for citizens, the economy and the state(<https://www.afghanistan-analysts.org/en/wp-content/uploads/sites/2/2022/09/Taleban-Taxation-Final-1.pdf>)
35. Clarc, Cate (2011), "The Layha Calling the Taleban to Account": (https://www.afghanistan-analysts.org/wp-content/uploads/downloads/2012/10/Appendix_1_Code_in_English.pdf)
36. Collection of the books of Hazrat Mirza Ghulam Ahmad of Qadian, The Promised Messiah and Mahdi (1835-1908), Volumes 1-23, Published by: Islam International Publication Ltd, UK, 2008
37. Dam, Bett, Foschini, Fabrizio (2014): "The Kherqa-ye sharif from Faizabad to Kandahar", :(<https://www.AfghanistanAnalystsNetwork>)
38. Daniel Byman, "Eighteen Years On: The War on Terror Comes of Age", CTC Sentinel, September 2019. Volume 12, Issue 8. P. 1(<https://ctc.usma.edu/eighteen-years-war-terror-comes-age/>)
39. David Beetham, "Max Weber and the legitimacy of the modern state". Journal of Analyse & Kritik. May 12, 2016. Volume 13. Issue 1. Pp. 34-45.doi:10.1515/auk-1991-0102.
40. Deepa Shivaram and Sharon Pruitt-Young, "The Attack Outside Kabul Airport Pushes, The U.S. Exit In to Deeper Disarray," NPR, August 26, 2021.
41. Dietrich Reetz, "The Deoband Universe: What Makes a Transcultural and Transnational Educational Movement of Islam?" Comparative Studies of South Asia, Africa and the Middle East, Vol. 27, No. 1, 2 007 doi 10.1215/1089201x-2006-049

42. Don Rassler, "Situating the Emergence of the Islamic State of Khorasan," *CTC Sentinel* 8:3 (2015), pp. 7-11.
43. Egnell, R. 2013. "A western insurgency in Afghanistan". *Joint Force Quarterly* 70, 3 Quarter, July 2013: (<https://ndupress.ndu.edu/JFQ/Joint-Force-Quarterly-70/>)
44. Eric Schmitt, "U.S. Military Focusing on ISIS Cell Behind Attack at Kabul Airport," *New York Times*, January 1, 2022.
45. *Foreign Affairs*, 2018/ 04/ 16
46. Felbab-Brown, Vanda, 2012, "Aspiration and ambivalence. Strategies and realities of counterinsurgency and state building in Afghanistan," Washington D.C.: Brookings Institution Press.
47. General John W. Nicholson, "Statement for the Record on the Situation in Afghanistan," Senate Armed Services Committee, February 9, 2017.
48. George Lichtheim (1965): "The Concept of Ideology," *Journal of History and Theory*, 1965. Vol. 4, No. 2. Pp 164-195. <https://doi.org/10.2307/2504150> (<https://www.jstor.org/stable/2504150>)
49. Gopal Anand, Strick, Alex (2017): "Ideology in the Afghan Taliban" (<https://www.AfghanistanAnalystsNetwork>)
50. Gordon Lubold, "U.S. Clears Path to Target Islamic State in Afghanistan," *Wall Street Journal*, January 19, 2016.
51. Human Rights Watch, "Afghanistan: Taliban abuses cause widespread fear," September 23, 2021; (<https://www.hrw.org/news/2021/09/23/afghanistan-taliban-abuses-cause-widespread-fear>)
52. ISK Sharia committee, "Edict on the surrendered people", August 2, 2020
53. Jackson, Ashley. (2021) *Negotiating Survival: Civilian-Insurgent Relations in Afghanistan*, London: Hurst & Co.
54. Jackson, Ashley (2022), "How the Taliban's more effective and 'fairer' tax system helped it win control of Afghanistan": (<https://theconversation.com/how-the-talibans-more-effective-and-fairer-tax-system-helped-it-win-control-of-afghanistan-184018>)

55. Jackson, Ashley (2018), "Life under the Taliban shadow government", Embassy of Denmark Kabul:
56. (<http://cdn-odi-production.s3-website-eu-west-1.amazonaws.com/media/documents/12269.pdf>)
57. Jonathan Landay, "U.N. envoy says Islamic State now appears present in all Afghan provinces," Reuters, November 17, 2021.
58. Joseph Goldstein and Mujib Mashal, "Taliban Fighters Capture Kunduz City as Afghan Forces Retreat," New York Times, September 28, 2015:
59. (<https://www.nytimes.com/2015/09/29/world/asia/taliban-fighters-enter-city-of-kunduz-in-northern-afghanistan.html>).
60. Joseph Goldstein, "Taliban's New Leader Strengthens His Hold with Intrigue and Battlefield Victory," New York Times, October 4, 2015:
61. (<https://www.nytimes.com/2015/10/05/world/asia/kunduz-fall-validates-mullah-akhtar-muhammad-mansour-talibans-new-leader.html>)
62. K. Kareem, "Understanding taliban resurgence. Ethno-symbolism and
63. revolutionary mobilization". Studies in Ethnicity and Nationalism, April ,2015, pp 66-82. doi:10.1111/ sena.12128.
64. Kate Clarc, Borhan Osman, "The Murder of Swedish Journalist Nils Horner: an assessment of the Fedai Mahaz claim", AAN, March 19, 2014:
65. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/the-murder-of-swedish-journalist-nils-horner-an-assessment-of-the-fedai-mahaz-claim/>)
66. Kevin Bell, "The first Islamic State: a Look back at the Islamic Emirate of Kunar," CTC, February 2016, Volume 9, Issue 2. P. 9: (<https://ctc.usma.edu/the-first-islamic-state-a-look-back-at-the-islamic-emirate-of-kunar/>)
67. Rashid, Ahmad (2008), Descent Into Chaos: How the War Against Islamic Extremism is Being Lost in Pakistan, Afghanistan and Central Asia. London: Penguin Group.
68. Roy, Olivier (2002), "Islamic Radicalism in Afghanistan and Pakistan", Paris: UNHCR (Emergency and Security Service).
69. Luv Puri, "The Past and Future of Deobandi Islam," CTC Centinel, November 2009, Volume 2 Issue 11:

70. (<https://ctc.usma.edu/wp-content/uploads/2010/08/CTCSentinel-Vo-12Iss11-12-art6.pdf>)
71. Lynne O'Donnell, "Taliban Splintered by Internal Divisions, External Spoilers," foreign policy, NOVEMBER 12, 2021, 9:42 AM:
72. (<https://foreignpolicy.com/2021/11/12/taliban-afghanistan-pakistan-factions-fighting-division-unity/>)
73. Martine van Bijlert, "Unruly Commanders and Violent Power Struggles: Taliban Networks in Uruzgan" in Antonio Giustozzi ed., *Decoding the New Taliban: Insights from the Afghan Field* (London: Hurst, 2009), p. 160:
74. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/other-publications/external-publications/unruly-commanders-and-violent-power-struggles-taliban-networks-in-uruzgan/>)
75. Martine van Bijlert, Borhan Osman and Kate Clark, "Mother of All Bombs' Dropped on ISKP: Assessing the aftermath," AAN, April 15, 2017. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/mother-of-all-bombs-dropped-on-iskp-assessing-the-aftermath/>)
76. Matthew Dupee, "Red on Red: Analyzing Afghanistan's Intra-Insurgency Violence," CTC Sentinel, January 2018, Volume 11, Issue 1: (<https://ctc.usma.edu/red-red-analyzing-afghanistans-intra-insurgency-violence/>)
78. Message from Dr Shahab al-Muhajir - the new wali of Khorasan," Black Flags Media Center, July 3, 2021
79. Michael Fitzsimmons (2008), "Hard hearts and open minds? governance, identity and the intellectual foundations of counterinsurgency strategy". *Journal of Strategic Studies*, Volume 31, Issue 3, pp. 337-365. doi:10.1080/01402390802024692
80. Michael Semple, "Rhetoric, Ideology and Organizational Structure of the Taliban Movement," U.S. Institute of Peace, December 2014: (<https://carrcenter.hks.harvard.edu/publications/rhetoric-ideology-and-organizational-structure-taliban-movement>)
81. Mills, Peter (2022), <https://www.understandingwar.org/backgrounder/taliban-struggles-contain-afghan-national-resistance-front>

82. Mufti Muhammad Zafiruddin Miftahi, "Dar al-'Ulum Deoband: A Brief Account of its Establishment and Background". English Translation Professor Atique A. Siddiqui, Compiled and Published Imam Gangohi Academy of Research Friends of Deoband: Johannesburg South Africa.
83. Obaid Ali, Khalid Gharanai, "The demise of ISKP in Kunar", Afghanistan Analysis Network, 2021/ 03/ 03:
84. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/hit-from-many-sides-2-the-demise-of-iskp-in-kunar/>)
85. Olesen, Asta (1996): "Islam and Politics in Afghanistan", Routledge, Reprinted.
86. Paying for the Taliban's Crimes: Abuses Against Ethnic Pashtuns in Northern Afghanistan," Human Rights Watch, April 9, 2002.
87. (<https://www.hrw.org/reports/2002/afghan2/afghan0402.pdf>)
88. President Donald J. Trump's State of the Union Address," The White House, February 5, 2019:
89. (<https://trumpwhitehouse.archives.gov/briefings-statements/president-donald-j-trumps-state-union-address-2/>)
90. Rakesh Sood, "The Return of the Islamic Emirate", ORF (Observer Research Foundation), 2021/ 08/ 21: (<https://www.orfonline.org/research/the-return-of-the-islamic-emirate/>)
91. Robert Egnell, "Winnin hearts and minds? A critical analysis of counter-
92. insurgency operations in Afghanistan," Civil Wars, Volume 12, Issue 3, pp. 282-303 doi:10.1080/13698249.2010.509562
93. Roshan Noorzai, "Afghanistan to Discuss Fate of Foreign ISk Prisoners with Their Countries," VOA News, May 3, 2021
94. Saleem Mehsud, "Kunduz Breakthrough Bolsters Mullah Mansoor as Taliban
95. Leader," CTC Sentinel, October 2015. Volume 8, Issue 10, p. 30: (<https://ctc.usma.edu/kunduz-breakthrough-bolsters-mullah-mansoor-as-taliban-leader/>)
96. Sami Yousafzai and Tucker Reals, "ISIS-K is trying to undermine Afghanistan's Taliban regime, from inside and out. That's America's problem, too," CBS News, October 8, 2021.

97. Seth G. Jonse, "In the graveyard of empires: America's war in Afghanistan," April 12, 2010, New York; Norton.
98. Shishir Gupta, "Kashmiri terrorist got away 25 yrs ago, caught with ISKP chief in Afghanistan," Hindustan Times, April 17, 2020.
99. Sultan Aziz Azzam, "Special Report on the Islamic State Attack on the Nangarhar prsison," Black Flags Media Center, August 3, 2021.
100. Taliban Eid messages, December 7, 2008, and September 19,
101. 2009:(<https://www.france24.com/en/2009/09/19-taliban-leader%E2%80%98warns%E2%80%99-foreign-troops-eid-message->)
102. Tanner, Stephen (2003): "Afghanistan: A Military History from Alexander the Great to the fall of the Taliban, Published by Da Capo Press.
103. The New York Times, 2021/ 8/ 19
104. Thomas Gibbons-Neff and Wali Arian, "ISIS Bomber Kills Dozens at Shiite Mosque in Northern Afghanistan," New York Times, October 8, 2021.
105. Thomas Ruttig, "have the Taliban changed?" CTC Centinel, March. 2021. volume 14. Issue 3. p. 4. (<https://ctc.usma.edu/have-the-taliban-changed/>)
106. Thomas Ruttig, "Outside, Inside: Afghanistan's paradoxical political party system (2001-16)," Afghanistan Analysts Network, May 6, 2018:
107. (https://www.kas.de/c/document_library/get_file?uuid=33bfd7e9-4ce1-644a-f7e4-c05920a5318d&groupId=252038)
108. Thomas Ruttig, "The Mulla Dadullah Front: A search for clues", A.A.N. May 22, 2012. (<https://www.afghanistan-analysts.org/en/reports/war-and-peace/the-mulla-dadullah-front-a-search-for-clues/>)
109. Tim Craig and Haq Nawaz Khan, "Pakistani Taliban leaders pledge allegiance to Islamic State," Washington Post, October 14, 2014
110. United Nation: World Population Prospects 2019:(<https://population.un.org/wpp/DataQuery/>)
111. United Nations Security Council, "Twenty-sixth report of the Analytical Support and Sanctions Monitoring Team submitted pursuant to resolution 2638 (2017) concerning ISIL (Da'esh), Al-Qaida and associated individuals and entities," July 23, 2020.

112. United Nations Security Council: "Ninth report of the Analytical Support and Sanctions Monitoring Team pursuant to resolution 2255 (2015) concerning the Taliban and other associated individuals and entities constituting a threat to the peace, stability, and security of Afghanistan,". May 30, 2018.
113. Victor Blue, Thomas Gibbons-Neff, and Christina Goldbaum, "ISIS Poses a Growing Threat to New Taliban Government in Afghanistan," New York Times, November 3, 2021.
114. Voice of the Caliphate Radio," episodes 43-45, March 5-7, 2021
115. Ron Geaves (2012) The symbolic construction of the walls of Deoband, Journal of Islam and Christian-Muslim Relations, Volume 23, Issue 3. Pp 315-328. DOI:10.1080/09596410.2012.676780. To link to this article:(<http://dx.doi.org/10.1080/09596410.2012.676780>).
116. Jessica Shepherd, "Imams Are not the Solution to Terrorism,' Theguardian, June 12, 2007: (<https://www.theguardian.com/education/2007/jun/12/higher-education.uk>)
117. Junathan Birt, "Good Imam, Bad Imam: Civic Religion and National Integration in Britain post-9/11," The Muslim World 96, No.4, pp. 687 - 705. DOI:10.1111/j.1478-1913.2006.00153.x.
118. Zaman, Mohammad Qasim (2002), "The ulama in contemporary Islam: continuity and change", Princeton, NJ: Princeton University Press.
119. Zaman, Mohammad Qasim (2006), "Tradition and authority in Deobandi madrasas of South Asia, In Schooling Islam: the culture and politics of modern Muslim education, edited. Robert W. Hefner and Muhammad Qasim Zaman, pp. 61-87. Princeton, NJ: Princeton University Press. <https://www.hawzahnews.com/news/438133,1396/11/01>
120. Metcalf, Barbare. C (2017), "Maulana Husain Ahmad Madani and the Jami 'at 'Ulama-i-Hind, in: Muslims against the Muslim League (Critiques of the Idea of Pakistan), Volume 10, pp. 35-64. Doi: 10.1017/9781316711224.002
121. Arif Jamal, "A Profile of Pakistan's Lashkar-i-Jhangvi," CTC Sentinel, Sep-

- tember 2009, Volume 2, Issue 9, pp. 11-14. (<https://ctc.usma.edu/a-profile-of-pakistans-lashkar-i-jhangvi-2/>)
122. Tahir Kamran (2009), "Contextualizing Sectarian Militancy in Pakistan: A Case Study of Jhang," *Journal of Islamic Studies*, Volume. 20. No. 1.
123. Hassan Abbas (2005), "Pakistan's Drift into Extremism: Allah, the Army, and America's War on Terror," New York: M.E. Sharpe, Inc.
124. S.V.R. Nasr (2000), "The Rise of Sunni Militancy in Pakistan: The Changing Role of Islamism and the Ulama in Society and Politics," *Jornal of Modern Asian Studies*, Vol. 34, Issue. 1. Doi: 10.2307/313114
125. Amir Mir (2004), "The True Face of Jihadis," Lahore: Mashal Books.
126. Mariam Abou Zahab and Olivier Roy (2004), "Islamist Networks, The Afghan-Pakistan Connection," New York: Columbia University Press.
127. South Asia Terrorism Portal, "Incidents Involving Sipah-e-Sahaba Pakistan," July 23, 2010 (http://www.satp.org/satporgtp/countries/pakistan/terroristoutfits/SSP_tl.htm)
128. Mariam Abou Zahab (2002), "The Regional Dimension of Sectarian Conflicts in Pakistan," in *Pakistan: Nationalism without a Nation?*, ed. Christophe Jaffrelot, New York: Zed Books Ltd.
129. Ahmed Rashid (2001), "Taliban: Islam, Oil and the New Great Game in Central Asia," New York: I.B. Tauris & Co Ltd. Center for International Security and Cooperation (CISAC): https://cisac.fsi.stanford.edu/mappingmilitants/profiles/lashkar-e-jhangvi lej#text_block_25826
130. Global Terrorism Database (GTD), "Lashkar-e-Jhangvi," Feb 21, 2015: (<https://www.start.umd.edu/gtd/search/Results.aspx?page=1&search=Jhangvi&count=100&expanded=no&charttype=line&chart=vertime&ob=GTDID&od=desc#results-table.>)
131. SATP, Incidents and Statements involving Lashkar-e-Jhangvi, (<https://www.satp.org/satporgtp/countries/pakistan/terroristoutfits/lej.htm>)
132. Sirajuddin Haqqani, "What We, the Taliban, Want", *The New York Times*, Feb 20, 2020: <https://www.nytimes.com/2020/02/20/opinion/taliban-afghan->

- istan-war-haqqani.html.<https://www.un.org/sg/en/content/sg/press-encounter/2022-01-13/secretary-generals-press-encounter>.
133. <https://reliefweb.int/report/afghanistan/security-council-resolution-2615-2021-adopted-security-council-its-8941st-meeting>.
134. <https://www.undp.org/press-releases/new-un-development-programme-emergency-initiative-support-afghan-people-need>.
135. <https://www.worldbank.org/en/news/press-release/2021/12/10/-statement-on-the-decision-of-artf-donors-to-transfer-out-280-million-for-the-humanitarian-response-in-afghanistan>.
136. <https://www.washingtonpost.com/world/2022/01/08/afghanistan-winter-crisis>.
137. Miller, Laurel (2022), “Afghanistan Is in Meltdown, and the U.S. Is Helping to Speed It Up,” The New York Times
138. (<https://www.nytimes.com/2022/01/11/opinion/afghanistan-taliban-us.html>?)
139. <https://www.state.gov/issuance-of-additional-general-licenses-and-guidance-in-support-of-assistance-to-afghanistan/>.
140. IPC (Integrated Food Security Phase Classification):
141. https://www.ipcinfo.org/fileadmin/user_upload/ipcinfo/docs/IPC_Afghanistan_AcuteFoodInsec_2021Oct2022Mar_report.pdf.
142. <https://www.vox.com/2022/1/22/22896235/afghanistan-poverty-famine-winter-humanitarian-crisis-sanctions>.
143. The Intercept: (<https://theintercept.com/2021/12/28/afghanistan-economy-collapse-us-sanctions/>)
144. <https://www.lexology.com/library/detail.aspx?g=8722b5dd-85f8-47b9-b735-5737e112a3f3>.
145. https://www.mcgonigle.law/newsitem/pdf/taliban_resurgence_in_afghanistan_raises_sanctions_issues_for_financial_institutions_and_money_transmitters_1072.pdf.
146. CNN, 30/ 8/ 2016: (<https://edition.cnn.com/2016/08/30/world/isis-setbacks-adnani-death/index.html>)
147. https://coi.euaa.europa.eu/administration/easo/PLib/2021_09_EASO_COI_Report_Afghanistan_Security_situation_update.pdf.

148. UN Security Council, Report of the Secretary-General, The situation in Afghanistan and its implications for international peace and security A/75/926-S/2021/570, 15 June 2021, url, para. 21
149. UNAMA, Afghanistan - Protection of Civilians in Armed Conflict, Midyear Report 2021, July 2021, url, pp. 2-3.
150. <https://www.aljazeera.com/news/2021/9/23/how-deep-are-divisions-among-the-taliban>
151. Mujib Mashal, “New Taliban Leader Faces Discord as a Top Official Quits,” New York Times: <https://www.nytimes.com/2015/08/05/world/asia/taliban-leader.html>.
152. <https://www.outlookindia.com/website/story/world-news-hibitullah-akhundzada-to-mullah-baradar-heres-the-whos-who-in-the-taliban-leadership/392096>.
153. https://www.dni.gov/nctc/groups/haqqani_network.html.
154. <https://www.thenationalnews.com/world/asia/2021/07/26/afghanistan-to-suffer-brain-drain-if-taliban-return-to-power-as-migrants-leave-once-more/>.
155. The Economic Times: (<https://economictimes.indiatimes.com/news/international/world-news/afghanistan-brain-drain-complicates-taliban-rule-experts/articleshow/85871093.cms>)
156. <https://www.reuters.com/world/europe/russias-lavrov-says-taliban-recognition-not-table-2021-09-25/>
157. <https://www.thehindu.com/news/international/taliban-leader-meets-chinese-fm-assures-not-to-allow-terrorist-forces-to-operate-from-afghanistan/article35582147.ece>
158. <https://www.bloomberg.com/news/articles/2021-08-24/china-s-eyes-1-trillion-of-minerals-with-risky-bet-on-taliban>.
159. Deutsche-Welle, 22 October 2021, <https://www.dw.com>.
160. Clark B. Lombardi and Andrew F. March, “Taliban Views on Legitimate Islamic Governance,” United States Institute of Peace, Peaceworks No. 183. First published February 2022.

161. <https://jihadology.net/2015/05/05/new-release-from-the-islamic-emirate-of-afghanistan-full-text-of-statement-delivered-by-the-delegation-of-the-political-office-in-the-international-pugwash-research-conference/>
162. http://us.china-embassy.gov.cn/eng/zgyw/202203/t20220331_10658230.htm.
163. The Wall Street Journal: <https://www.wsj.com/articles/china-pursues-afghanistans-mineral-wealth-after-u-s-exit-11647172801>.
164. Nbc news.com.
165. www.hrw.org.
166. <https://tribune.com.pk/story/2354062/ties-between-pakistan-and-afghan-taliban-on-the-edge>
167. <https://www.nytimes.com/2022/02/22/world/asia/pakistan-afghanistan-taliban.html>
168. <https://edition.cnn.com/2021/09/15/asia/imran-khan-pakistan-afghanistan-intl-hnk/index.html>.
169. <https://www.economist.com/asia/2022/04/30/pakistan-is-losing-patience-with-the-taliban>
170. Joscelyn, Thomas (2021), "Pakistani Taliban's emir renews allegiance to Afghan Taliban," Long War Journal:
171. <https://www.longwarjournal.org/archives/2021/08/pakistani-talibans-emir-renews-allegiance-to-afghan-taliban.php>
172. Mir, Asfandyar (2022) "Pakistan's Twin Taliban Problem,":
173. <https://www.usip.org/publications/2022/05/pakistans-twin-taliban-proble>
174. <https://www.reuters.com/article/us-afghanistan-conflict-russia-idAFKBN2FH2AB>
175. <https://www.themoscowtimes.com/2021/09/03/putin-hopes-afghanistans-taliban-will-be-civilised-a74967>
176. <https://www.aa.com.tr/en/asia-pacific/china-will-be-our-main-partner-say-taliban/2353877>
177. <https://www.nationalresistance.org/images/anuule%20report%202022-2021.pdf>.

178. <https://www.nationalresistance.org/view-points-fa/inclusive-governance-but-how.html>.
179. <https://www.nationalresistance.org/view-points-fa/from-exclusivity-to-despotism-a-look-at-the-talibans-deviant-reading-of-islam-and-the-results-of-their-hostility-to-the-values-of-modernity.html>.
180. Nasr, Vali, (2006), *The Emerging Shia Crescent, Implication for U.S, Policy in the Middle East*, Third Panel, June 5, Council on Foreign Relations, New York.
181. Nada, Garrett (2021), "Iran and the Taliban Takeover," *The Iran Primer*, August 25, 2021, <http://bitly.ws/Cudh>.
182. Yusufzai, Mushtaq and Fazlul Rahim (2015), "Afghan Taliban Delegation Visits Iran to Discuss Regional Issues," *NBC News*, May 20, 2015, <http://bitly.ws/Cudb>.
183. Hearn, Glen, (2015) "The Helmand River and the Afghan-Iranian Treaty of 1973," *International Water Law Project Blog*, July 23, 2015, <http://bitly.ws/CuxC>.
184. https://unama.unmissions.org/sites/default/files/human_rights_situation_in_afghanistan_jul-sep_2023_-dari.pdf.
185. Vern Liebl (2007), "Pushtuns, Tribalism, Leadership, Islam and Taliban: A Short View", *Small Wars & Insurgencies*, 18:3, 492-510, DOI: 10.1080/09592310701674481
186. Posner, Richard A. (1997) "Equality, Wealth and Political Stability", *Journal of Law, Economics and Organization*, Vol. 13, No. 2, pp. 344-365.
187. Rotberg, Robert.I (2004), *The Failure & Collapse of Nation-states*, Princeton: Princeton University Press.
188. Rashid, Ahmad (2000), *Taliban: Militant Islam, Oil and Fundamentalism in Central Asia*, Yale University Press.

